

۶۷۵ روز در جبهه

خاطرات
شهید عبدالرضا سوری



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۷۵

سوری، عبدالرضا، ۱۳۳۵ - ۱۳۶۱
۶۷۵ روز در جبهه / خاطرات شهید عبدالرضا سوری... تهران: اطلاعات.
۱۳۶۴ .
۲۴۳ ص.
چاپ دوم، ۱۳۷۵ .

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷_ خاطرات الف. عنوان. ب. عنوان:
خاطرات شهید عبدالرضا سوری

۹۵۵/۰۹۴۳

ش ۸۱۲ س

DSR ۱۶۲۹



سوری، عبدالرضا
۶۷۵ روز در جبهه
چاپ دوم، ۱۳۷۵
تعداد: ۳۱۵۰ نسخه
حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
همه حقوق محفوظ است

ISBN 964-423-013-2 شابک ۲-۱۳-۰۱۳-۴۲۳-۹۶۴

اشاره:

حدیث شهید و شهادت را در اسلام دریائی بیکرانه است و کلام زمینیان را
نه آن توان که عمق و وسعت و چند و چون این بیکرانه را بشناساند و دریابان آرد،
که به قول مولانا:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای
و آنرا که توان دل سپردن و سعادت پانهادن در این دریا نیست، چه از دست
برآید؟ جز آنکه فروتنانه عظمت دریا را به نظاره بنشیند و هرازگاه، شکوه و جلال
قطراتی از آنرا به ستایش برخیزد.

بنده خالص و نایبی که قافله نور و ایمان را همراه می‌شود و با استقبال
شهادت برتریگیها و کفر و ظلمت می‌تازد، به هنگام زیست درمیان ماحاکیان نیز
افکار و اندیشه‌هایی والا و طرح شدنی و راهگشا دارد، چرا که او، از آن لحظه که
عروج و حرکت به سوی کمال و سیرالی الله را در راستای نیل به هدف آسمانی
خود صمیمانه می‌پذیرد، دیگر نه موجودی خاکی و دلبسته و پاییند کم و بیش و
بودونبود، که انسانی در نهایت کمال و برخوردار از اندیشه‌هایی آسمانی است.
آنچه در این کتاب آمده است، گوشه‌هایی از افکار و اندیشه‌های روزگاری
شکوهمند از دوران زندگی زمینی یکی از این عزیزان است. افکار و اندیشه‌هایی
از جبهه‌های نبرد نور علیه ظلمت نشأت گرفته است و پیش از این، تحت عنوان
«خاطرات یک رزمده اسلام» طی بیش از نودشماره در روزنامه اطلاعات آمده
است.

نویسنده خاطرات، شهید عبدالحسانی در نخستین روز فروردینماه

۱۳۳۵ در روستای فهرومند، شهرستان نهاوند متولد شد. عدم بهداشت، ایام کودکی او را مانند اکثر روستا زادگان و روستانیان آن زمان، به دوران ابتلای بیماریهای گوناگون بدل کرد و آنگاه که به سن مدرسه رفتن رسید، کودکی ضعیف و رنجور بود که از هوش و درایت خاص روستانیان بهره‌ای وافر داشت.

تحصیلات ابتدائی را در فهرومند طی کرد و به سبب نبودن دیبرستان در روستا، برای ادامه تحصیل عازم قم شد و کلاس اول دیبرستان را در میان خانواده مادریش که ساکن قم بودند، در این شهر گذراند، اما دوری خانواده را طاقت نیاورد و به نهاوند بازگشت و دوره اول دیبرستان را در دیبرستان ابن‌سینای نهاوند به پایان رساند و به لحاظ عدم تملک مالی لازم خانواده، از سال ۱۳۵۲، یعنی از هفده سالگی وارد ارتش شد. اگرچه در دوران تحصیل شاگرد اول نبود، اما همه دوستان و همکلاسان او را به عنوان نمونه بارز نجابت و صداقت و امانتداری می‌شناختند و بین معلمان از احترامی چشمگیر برخوردار بود.

دوره آموزشی را در اهواز و تهران گذراند و چون زمینه‌ای برای ادامه تحصیل یافته بود، ضمن خدمت به درس خود ادامه داد و در خدادامه ۱۳۵۷ تحصیلات خود را در رشته طبیعی به پایان رساند و با وجودیکه مطابق مقررات ارتش آنزمان می‌باشد به او اجازه ادامه تحصیل در دانشکده افسری می‌دادند، به لحاظ شناختی که از شخصیت والا و ایمان قوی او داشتند، به بهانه‌های مختلف مانع اینکار شدند.

او، در دوران تحصیل و خدمت، هر وقت فرصتی می‌یافت و به مرخصی به روستا می‌رفت، قبل از دیدن پدر و مادر، به تک تک خانه‌های اهل روستا سر می‌زد و حال همه را می‌پرسید و در این دیدار، پیران و ازکار افتادگان و بیماران روستا را اهمیت بیشتری می‌داد.

شهید عبدالرضا سوری در نیمه دوم شهریور ماه ۱۳۵۹ با دخترعموی خود ازدواج کرد و روز ۳۱ شهریور ۵۹ که عراق جنگی ناخواسته را به اشاره اربابانش بر ایران اسلامی تحمل کرد، ستاaban تازه عروسش را در روستا وداع گفت و به جبهه و خط مقدم شتابفت. چرا که محل خدمت او در دزفول بود. کسانی که او را می‌شناستند می‌گویند: اگر غیراز اینهم بود، عبدالرضا در همان روزهای اول خود را به جبهه می‌رساند.

شهید عبدالرضا سوری، ۶۷۵ روز نبردی خشمگینانه و پیگیر را همراه با دیگر رزمندگان و همزمانش علیه کفر و ظلم ادامه داد و لحظات تلخ و شیرین بسیاری را دید، لمس کرد، نوشت و به تاریخ سیرد.

فتح خرمشهر برای او یکی از بزرگترین آرزوها بود و به شهادت نوشته‌هایش، شباهی بسیاری را همراه با شط همیشه خروشان، برای خرمشهر خونین و عزیزان از دست رفته گردید و صادقانه از خدا خواست به او فرصت دیدار مجدد از خرمشهر را بددهد. او سرانجام به این آرزوی خود دست یافت و فتح بزرگ خرمشهر را در روزنويش‌های خود به شيوانرين کلام ثبت کرد. پس از فتح خرمشهر، سه روز مخصوص گرفت و به ديدار پدر و مادر و خانواده خود و پسرش، که مژده تولدش را در جبهه دریافته، تنها دوبار او را دیده بود. شناخت. سه روز به يادماندنی برای همه فاميل و همه اعضاء خانواده که می گويند عبدالرضای مهریان و صمیعی در آن سه روز، عبدالرضای دیگری پهود و چنانکه گونی از روزهای آینده خود و عروج شکوهمندش خبرداشت، همه را از مهریانی خود سیراب کرد. ولی دریغ که دیدار همسر و فرزندش که به قم مسافت کرده بودند، برایش مع肯 نشد.

شهید عبدالرضاسوری، پس از بازگشت به جبهه، همراه دیگر همزمان، به حفاظت و پدافند شلمچه که آنرا در خاطرات خود «دوازه بصره» نامیده است مأموریت می‌باید و بعد از ظهر روز پانزده خرداد ۱۳۶۱ پس از ۶۷۵ روز حضور مستمر و کارساز در جبهه و نبرد باکفر و بیداد صدامیان، در منطقه شلمچه مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار می‌گیرد و خون پاکش زمین داغ جنوب را رنگ می‌زند. همزمان، پیکر مجروح او را با سرعت به بیمارستان انتقال می‌دهند. اما دو سه ساعت بعد، درحالیکه نام خدا و نام تنها فرزندش علیرضا را (که در آنروزها فقط دوماه از سنش گذشته بود) برلب داشته است، فيض شهادت می‌باید و به لقاء الله می‌پیوندد.

او به شهادت می‌رسد درحالیکه بانوشن مشاهدات روزانه خود در جبهه‌های جنوب، یکی از مستندترین خاطرات جنگ از این خطه را به يادگار می‌گذارد. ياد و نامش گرامی باد.



و اینک در بهاری خوش، بهارواره‌ای را به خاک سپرده‌اند....



بیکر پاک شهید بر روی دست مردم قهرمان پرور نهادند.



شهید عبدالرضا سوری (نفر اول، سمت راست)، لحظه های انتظار در جبهه جنوب



در کوچه های روستا...



هر خصی فا تمام

در مرخصی بودم که دشمن مزدور حمله ناجوانمردانه خود را آغاز کرد و بدان خیال که ایران پس از انقلاب شکوهمند اسلامی را به راحتی می‌توان بلعید، از هوا و زمین، جنگی ناخواسته را برکشور انقلاییمان تحمیل کرد.

مرخصی را ناتمام گذاشتم و راهی شدم. باید به باری باران می‌رفتم، تیپ ما در اندیمشک مستقر بود. در راه فکر می‌کردم که این سخت غیر انسانی و بی شرمانه است کشوری را که بعد از انقلابی گسترشده و بی نظیر تازه دارد قدر است می‌کند و مظاهر یک عمر استبداد را از چهره پاک می‌کند، چنین مورد حمله قرارداد شکی نبود که عراق به تنهایی و قائم به ذات خود، این حمله را آغاز نکرده بود و بنون شک آمریکای جهانخوار بعد از شکست مفتضحانه در طبس، این بار در پشت چهره زشت این جنگ، حضوری حتمی داشت.

به وضع مملکت فکر می‌کردم، تا آنجا که بچه‌ها را می‌شناختم، از آنها مطمئن بودم، چرا که ایرانی و مسلمان هستند و محال است اجازه یک قلم پیشروی به دشمن بدهند و یک فرمان امام کافی بود که تا قلب بقداد پیشروی کنند. این را همین چند روز پیش که صحبت از حمله احتمالی عراق بود، بگوش خود شنیده بودم و حیف که آن روز هیچیک از ما باورمن نمی‌شد عراق دست به چنین حماقی بزند.

به دوستان فکر می کردم، آنها اکنون گرم پیکاری سخت برای جلوگیری از تهاجم دشمن به میهن اسلامی هستند، باید هرچه زودتر به آنها می پیوستم، دعا می کردم هرچه زودتر به اندیمشک برسم، انسان وقتی در متن حادثه باشد، نگرانیش کمتر از موقعی است که، از دور دستی برآتش دارد.

از ۳۱ شهریور ماه تا چهارم مهر ماه ۵۹

با یک دنیا دلهره و فکر و خیال وارد اندیمشک شدم، بی خبری از هرجیز بذر است، بخصوص وقتی خبرهایی باشد، پادگان شلوغتر از همیشه بود و هر کس به طرفی می دوید، بچه ها گرفته و اخْمَلَ بودند و گردی از غمی تلخ اکثر چهره ها را رنگ زده بود.

کمتر کسی حرف می زد و هر کس با شتاب به سوئی می رفت.
دل می خواست هرچه زودتر بدانم وضع از چه قرار است.

با عجله لباسم را عوض کردم و روانه بی سیم شدم، اینجا هم بچه ها عبوس و تلخ، خیره خیره دستگاهها را نگاه می کردند، و با همه سروصدای دستگاهها، انگار سکوت برقرار بود، اولین سوال می بود:
با بچه های مرز تعاس دارید؟

انگار گناهی بزرگ مرتبک شده ام، همه یکباره نگاهم کردند، بعضی حتی پوز خند زدند و این جعفر بود که از حیرت بیرون نم آورد و در حیرتی بزرگتر، غرقم کرد:
«مرزا! کدام مرزا؟ مگر خبر نداری؟ الان مواضع عین خوش^۱ (۱) در دست دشمن است. آنها ما را تاتپه های «علی گره زرد» به عقب رانده اند، اگر کمک می رسید، می توانستیم جلوشان را بگیریم، ولی نرسید، رئیس جمهور هم آمد، ولی چه فایده کار از کار گذشته بود.» و بعد اشک در چشمانتش حلقه زد و ساكت ماند.

با هر جمله جعفر، انگار پاره ای از تنم را جدا می کردند، برایم باور کردنی نبود، پس بچه ها چکار می کرده اند، فرماندهان کجا بوده اند؟ چرا کمک نرسیده؟ ما که از دشمن چیزی کم نداشتیم، چشمانم سیاهی می رفت، به میراث شهیدان فکر می کردم که این چنین آسان معکن است از دستش بدھیم، خدای بزرگ! آیا آنها ما را خواهند بخشید؟
دل گرفته و غمگین از بی سیم بیرون آمد، غروها همیشه سنگین بوده اند ولی

۱- عین خوش در هفتاد کیلومتری دزفول فرار دارد.

غروب امروز سنگینی دیگری داشت. سنگینی اش را روی شانه هایم احساس می کردم. جعفر به دنبال م راه افتاده بود. مدتی در سکوت راه رفتم و بعد جعفر آرام آرام ماجرا را برایم تعریف کرد:

« روز دوشنبه ۳۱ شهریور بود که دستور امد وسائل خودمان را جمع کنیم. گفتند فردا به پاسگاههای «ربوط» و «بیچ انگیزه» (۱) درنوار مرزی خواهیم رفت. بچه ها بطور پراکنده و نه مطمئن، خبرهایی از نقل و انتقالات ارتش عراق درنوار مرزی درگوش هم زمزمه می کردند. همه به سرعت آماده شدیم. لحظه حرکت فرا می رسید. اما خیلی زود فهمیدیم که دیگر دیر شده است. ما را دیر خیر کرده بودند.

ساعت ۹ صبح روز سه شنبه اول مهرماه درست در لحظاتی که همه چیز برای حرکت آماده بود، دیده بان خبر داد که از طرف پاسگاههای مرزی «ربوط» و «بیچ انگیزه» چند ساعت پیش از این ساعت دشمن به سوی «عين خوش» درحال پیشروی هستند.

همان لحظه بی سیم هم خبرداد که دشمن پاسگاه «ربوط» را گرفته است. در عرض چند ثانیه، خبر بین بچه ها پخش شد. همه با ناباوری حاده را می شنیدیم.

هنوز در بیهودگی این خبر بودیم که سرو صدای پشت سرمارا به وحشت انداخت. به سرعت نگاه کردیم. قسمت هایی از ستون عقب گرد کرده بود و انگار از طاعون می گزید، در حال فرار بود. بدتر از این امکان نداشت. آنها از چه فرار می کردند. چه کسی فرمان عقب نشینی داده بود؟ آخر عقب نشینی برای چه؟ مگر نه آنکه عراقیها آمده بودند و داشتند ایران اسلامی انقلابی را بخاک و خون می کشیدند. مگر ما برای مقابله با آنها نمی رفتیم؟ یعنی نباید جلو آنها را گرفت؟

دیدن این صحنه خونم را به جوش آورد ماشین را وسط جاده نگاه داشتم (جهفر را نمی بینم) جیپ حامل بی سیم بود) پریدم جلو فرمانده. نمی دانستم دارم چکار می کنم. فریادم را بچه ها شنیده بودند: «شما خائنید. چرا دارید فرار می کنید؟ به من نارنجک بلهید، سلاح بلهید. هنوز دشمن به مواضع ما نرسیده که شما دارید فرار می کنید» فرمانده را دیده بودم که لبخند تلغی برلب دارد. او به آرامی گفته بود: «ما خیال عقب نشینی نداریم.»

و بدنبال این اعتراض بقیه بچه ها هم خشمگینانه اعتراضهای خود را فریاد زدند.

۱- پاسگاههای «ربوط» و «بیچ انگیزه» از آخرین مواضع دفاعی ایران قبل از مرز بین المللی است و در حال حاضر در اختیار نیروهای ارتش اسلام است.

فرمانده عصی و ناراحت از آنچه اتفاق افتاده بود، دستور عقب گرد داد. آنها که می‌رفتند، بازگشتهند و ستون دوباره شکل گرفت. همه می‌دانستیم تعداد افراد و تجهیزاتمن نسبت به دشمن که مسلماً خودرا از همه لحظه برای حمله آماده کرده بود، قابل مقایسه نیست، اما راه را ادامه دادیم با این امید که حداقل جلو پیشروی بیشتر دشمن را بگیریم تا نیروهای کمکی برسند.

به هررا فرمانده گروهان و فرمانده دسته، پیشاپیش ستون و با سرعتی بیشتر خودرا به منطقه «عين خوش» رساندیم. هنوز از دشمن خبری نبود. داخل انبار مهمات شدیم. یک قبضه تفنگ ۱۰۶ با مقدار زیادی مهمات جامانده بود. مهمات را به یک خودرو سوار کردیم. تفنگ را هم بردم و در موضوعی مناسب قرار دادیم. وقتی ستون به موضع انتخاب شده رسید، آنهایی هم که رفته بودند و یا در حال رفتن بودند، با دین ما قوت قلبی گرفتند و برگشتهند و هر کس درجای خودش مستقر شد.

به سرعت همه چیز مرتب شد. هر چند از نظر سلاح و نفرات وضع چندان خوبی نداشتیم اما روحیه بچه‌ها خیلی کارها می‌توانست بکند.

درگیری روز اول چندان تعریفی نداشت. آنها مرتب مازا زیر باران گلوله و خمپاره داشتند و ما به خاطر مهمات کمی که داشتیم، ناچار صرفه جویی می‌کردیم و رسیلن کمک‌های خواسته شده را انتظار می‌کشیدیم.

شب دوقبضه توب رسید، ولی در مقابل سیل اسلحه دشمن که گونی از همه دنیا کمک گرفته بود، چکار می‌توانست بکند. بچه‌ها از نرسیدن کمک سخت ناراحت بودند. یعنی ممکن بود وضع ما را تشخیص نداده باشند؟

صبح روز چهارشنبه دوم مهرماه، خبردار شدیم که دشمن، عین خوش را از سه طرف محاصره کرده است. دشمن با بیش از ۱۵۰ تانک به میدان آمده بود و ما با همان سلاحهای مختصر، تعداد ده تانک آنها را منهدم کردیم. چندین بار درخواست کمک هوانی کردیم که فقط یکبار هواییا فرستادند. ولی همان یکبار چهارتانک را منهدم کرد و رفت.

ساعت ۱۱ شب دور هم جمع بودیم و خبرهای خوشی را که از گوش و کثار شنیده بودیم برای هم نقل می‌کردیم. شنیده بودیم که بدنبال حمله میکهای عراقی به دزفول، خارک، اهواز، تهران، کرمانشاه و چند پایگاه هوانی که به تقلید از اسرائیل جانی انعام گرفته و قصد داشته هواییا ایران را در همان روز اول جنگ از کار بیاندازد، با دادن

تلقات بسیار (حدود پانزده میگ) ناچار به فرار شده استه، نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران با یک سری عملیات تاریخی، یکصد و چهل فروند هواپیما را برای بغاران مواضع نظامی عراق فرستاده است و عملیات کاملاً موفقیت‌آمیز بوده، خوشحالی این خبر را داشتیم و خوشحال تر که توانسته ایم با این استعداد کم (دو توب، ۴ تانک و چند قبضه ۱۰۶) تعداد ۲۵ تانک دشمن را از بین ببریم و در مقابل گلوله باران دشمن مقاومت کیم، اما خوشحالی ما زیاد ادامه نداشت، فرمانده گردان با حالتی گرفته وارد شد و نشست، معلوم بود خبر ناگواری دارد و بالاخره در میان سکوت مطلق بچه‌ها که چشم به دهان او دوخته بودند، گفت که:

«بچه‌ها! اطراف ما در محاصره دشمن است. اگر کمکی نرسد، آنها حلقه محاصره را تنگ تر خواهند کرد و همکی قتل عام خواهی شد.»

خبر کوتاه بود و فاجعه عمیق تر از آنکه بتوان چاره‌ای برایش پیدا کرد، تصمیم گرفته شد با دیدن سپله، دشمن را با تمام توان زیر آتش بگیریم تا حداقل مانع از پیشروی پیشتر او شده باشیم، شاید نیروی کمکی برسد.

جھر ادامه داد: «ساعت ۶ صبح باران آتش را به روی مواضع دشمن آغاز کردیم و بلاfacله آتش تلافی دشمن نیز برما باریلن گرفت. ساعت ۹ صبح فرمانده گردان مستور داد تانکها از مواضع خود بیرون بیایند و مانور بدنهند، شاید دشمن با دیدن آنها، به این تصور که برای ما نیروی کمکی رسیده است، عقب نشینی کند. تها چند دقیقه از بیرون آمدن تانک‌ها گذشته بود که گلوله تانک دشمن، یکی از آنها را منهدم کرد»

جھر مکنی کوتاه کرد، اهي کشید و ادامه داد:

«ساعت ۹/۵ صبح رئیس جمهور باافق تیمسار غلاхи به منطقه آمدند. جلوی چشم آنها بود که دو مین تانک آتش گرفت. بچه‌ها با دیدن رئیس جمهور به جنب و جوش افتاده بودند. بعضی عقیده داشتند کاش فرمانده پرسد چرا برای ما نیروی کمکی نمی‌رسد. شاید بهتر بود قبل این موضوع را به فرمانده می‌گفتیم.

رئیس جمهور و همراهان او، پس از توافقی کوتاه، منطقه را ترک کردند و قبل از رفتن آنها بود که یکی از توبخانه‌های ما از بس تیراندازی کرده بود، لوله اش از حرارت کج شد.

پس از رفتن رئیس جمهور، حدود ساعت ده صبح مستور عقب نشینی داده شد. چه عقب نشینی که کاش همه از بین می‌رفتیم و آن منطقه را ترک نمی‌کردیم، در حین

عقب نشینی تعداد زیادی کشته و زخمی دادیم و حدود سی کیلومتر عقب نشستیم و در پی «علی گره زرد» مستقر شدیم.

در این عقب نشینی علاوه بر تلفات و خساراتی که متحمل شدیم، یک نفر بر زرهی، تانکر بنزین و غذای بچه های اردوگاه، خواربار چندین روز و نیز یک جیپ نفر بر بجا ماند و به دست دشمن افتاد.

حرفهای جعفر دیوانه ام کرد. روی زمین نشسته بودم و تجسم یاران از دست رفته و شهید را بشکل قطره های اشک نثار خاک می کردم. خاک وطن، وطن انقلابی از ستم رها شده، وطن چشم انتظار رحمت اسلام، وطنی که دشمن نامسلمان با سوه استفاده از آشته بازاری که محدودی ضد انقلاب به اشاره اربابانشان به آن دامن می زند، قصد تسخیر آن را داشت. ولی کور خوانده بود. ایران سی و پنج میلیون جمعیت دارد و از این سی و پنج میلیون حدائق پازدنه میلیون نفرش (یعنی درست برابر همه جمعیت عراق از خرد و کلان و نظامی و غیرنظمی) قادر به گرفتن سلاح هستند. و خوب میدانم، نخواهد گذاشت آب خوش از گلوی دشمن مزدور پائین برود. یک فرمان انقلابی امام کافیست.

آن وقت نیروهای انقلابی مسلمان، خاک عراق را به توبه خواهند کشید.
نشسته بودم و آنگاه که برخاستم، با خدای خود پیمان بسته بودم تا آنجا که می توانم در بیرون راندن دشمن از میهن اسلامی بکوشم و اگر لازم شد جان خود را فدا کنم. راه افتادم. جعفر همچنان پایپای من می آمد. حالا دیگر ساکت شده بود. پرسیدم:

- تو نمیانی؟

- کجا؟

- منطقه.

- حالا؟

- مگه عیبی داره؟

- نه... ولی بهتره صبر کنی صبح اول وقت با هم برمیم. تو تازه از راه رسیده ای. امشب رو استراحت کن. تو هنوز مرخصی ات تعوم نشده. منم فقط امروز رو مرخصی داشتم. فردا با هم میریم.
- من امشب حرکت می کنم، دلم برای بجهه ها تگ شده. فردا مرز می بینم.
خداحافظ.

و راه افتادم. صدای جعفر پشت سرم بلند بود که می برسید:

- چی؟ مرزا؟

و راستی کدام مرزا؟ مرزا در داخل خاک ایران. و حالا داشتم می‌رفتم که به بچه‌ها در خط اول جبهه بیرونم. منتها نه در مرزا که در ۶۵ کیلومتری مرزا. حسابم درست بود. سی کیلومتر از عین خوش تا مرزا و حالا ماسی کیلومتر هم از عین خوش عقب نشسته بودیم.

سر جاده منتظر ماشین بودم. منتظر بودم و فکر می‌کردم. فکر به تبرونی که بتواند دشمن را نه تنها از تمامی زمینهایی که اشغال کرده است بیرون براند. که او را بخارطه بی‌حزمی به حریم پاک و اسلامی انقلاب و چشم طمع توختن به سرزمینی سخت در التهاب انقلاب و اندیشه بازسازی و نوسازی، جانانه تنبیه نماید. شنیده بودم برادران پاسدار راهی جبهه‌ها شده‌اند. شنیده بودم در شهرستانها نیروهای مردمی برای حرکت به جبهه‌ها آماده می‌شوند. شنیده بودم عشاپر هم آمادگی خود را برای جنگیدن با دشمن اعلام کرده‌اند. چه با شکوه خواهد بود زیبونی و شکست نیروهای عراقی در مقابل یکپارچگی و همیانی ملت مسلمان ایران.

یک جیپ ارتشی رسید. راننده از بچه‌های خودمان بود. این اتفاق را به فال نیک گرفتم و سوار شدم. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر بود که به پل کرخه که مهمترین پل منطقه است رسیدیم. از پل هم گذشتیم و عازم منطقه جنگ شدیم. گروهی از بچه‌ها در نقطه‌ای از فاصله میان پل تا خط اول، موضع گرفته بودند و صدای توپخانه از دور شنیده می‌شد. غوغائی بود. غرش توپ و تانک و نفربر و صفير گله‌هایی که از چپ و راست می‌آمدند. بچه‌ها در سنگر هر یک سلاحی را در آغوش می‌فشردند و هرازگاهی منطقه استقرار خصم را نشانه می‌رفتند و شلیک می‌کردند، همه و همه واقعیت جنگ را عربان به تماشا گذاشته بودند.

به سنگر بچه‌ها نزدیک شدم و هنوز احوالپرسی را شروع نکرده بودیم که چند گلوله توب یکی پس از دیگری در چند متري ما زمین را شکافت. بی اختیار خود را به داخل اولین سنگر پرتاب کردم. همه جا برای لحظاتی در گردو خاک گم شد. بچه‌ها ماندن ما را در آنجا صلاح ندانستند و پیش روی بطرف خط اول که داشت چادرش را به روی داشت پهن می‌کرد، امکان نداشت. باهمان جیپ به پشت پل کرخه برگشتبیم.

شب را با بچه‌هایی که خط اول جبهه را تدارک می‌کردند. در نزدیکی پل کرخه به

روز آورديم، هنوز هوا کاملاً تاریک نشده بود که انگار آسمان به يکباره آتش گرفت. معلوم شد هواپیماهای دشمن برای بمباران مواضع ما آمده اند ولی شلیک ضدهاها و منورها، آنها را مجبور به فرار کرد.

پنجم و ششم مهرماه ۵۹

با دعین خورشید پریله رنگ شنبه پنجم مهرماه، بار دیگر از پل کرخه بسوی خط اول راه افتادیم و حدود ساعت ۹ به دوستان رسیدیم. همه گرفته و ناراحت بودند. می گفتند تا صبح بیدار بوده اند. جای چندتفر از بچه ها خالی بود. چهره زشت و کریه تجاوز و جنگ افزوی دست نشاندگان امپریالیزم، همه جا نمایان بود.

بچه ها دیشب را تا صبح جنگیده بودند و حالا هم در انتظار رسیدن نیروهای کمکی مقاومت می کردند آنچه را شنیده بودم، با بچه ها در میان گذاشتم. گفتم که نیروهای مردمی در راه رسیدن به جبهه ها هستند. گفتم که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز از همان روزهای اول جنگ، خود را به خطوط اول رسانده اند و دوشادوش دیگر رزمندگان، به مقابله با دشمن برخاسته اند. خبرها، بچه ها را خوشحال کرد. خط اول شدیداً زیرآش خپاره دشمن قرار داشت و یک لحظه غفلت کافی بود که ترکشی انسان را به زمین بدوزد.

وضع سنگرها و موقعیت تدافعی بچه ها زیاد خوب نبود و آنها می گفتند قرار است از اینجا عقب نشینی کنیم. گلوه های توپ، مرتب در اطراف سنگرها بزمین می نشست و باران بی امان این گلوه ها، تقریباً ابتکار را از دست بچه ها که از نظر تسليحات هم وضع چندان خوبی نداشتند، گرفته بود.

بالاخره دستور عقب نشینی داده شد و عقب نشینی در میان گردیوحاک خودروها و تانکها و نفربرها، آغاز گردید. هنوز بیش از یک کیلومتر عقب نیامده بودیم که خبر رسید گروهی از سپاه پاسداران دارند می آیند که به ما ملحق شوند. همانجا توقف کردیم. برادران پاسدار هم رسیدند. چند دقیقه ای مذاکره فرماندهان ما وستون اعزامی سپاه در جریان بود و به دنبال آن توافق شد که در همان محل که منطقه ای بازودشت صافی بود، مستقر شویم و خود را برای مقابله با دشمن آماده نمائیم. من جزء سرنشینان جیبی بودم که فرمانده دسته، رانندگی آرا به عهده داشت. وی

پس از صدور دستورات لازم برای استقرار دسته، رو به سرنشینان جیپ گفت:

«شما هم بیاده شوید! من برای شناسانی مواضع دشمن جلو می‌روم.»

بچه‌ها بیاده شدند و هر یک به گروهی برای آماده سازی محل استقرار پیوستند و من همچنان درجیپ ماندم. دلم نمی‌خواست بگذارم این افسر جوان که بنا به گفته بچه‌ها از آغاز جنگ برای پیروزی مأمور را به آب و آتش زده بود، تنها برود. پرسید:

- تو بیاده نمی‌شوی؟

- نه جناب سروان، با شما می‌آیم.

پشت فرمان پرید و راهی شدیم. حملود یک کیلومتر پیش رفته بودیم که از دور خط بهم پیوسته تانکهای دشمن را که در حال پیشروی بودند دیدیم.

- جناب سروان! دارند می‌آیند.

فرمانده دسته جیپ را متوقف کرد و دوربین را به چشم گذاشت.

- زیادن! آره دارن نزدیک می‌شون.

تانکهای دشمن با آرایشی منظم نزدیک می‌شدند. به راحتی می‌شد آنها را شمرد. ۵۰ تانک - تعداد کمی نبود.

بلافاصله برگشتمیم. بین راه دو افسر جوان را که از ستون جامانده بودند، سوار کردیم. هردو بشدت ناراحت بودند و از کثرت تسلیحات و تجهیزات خصم تعجب داشتند.

یکی از آنها می‌گفت:

«اگر ما نصف این امکانات را همین حالا داشتیم، حتی اجازه یک وجب پیشروی هم به آنها نمی‌دادیم. سهل است تا بغداد هم می‌کوییم و جلو می‌رقیم. خوشبختانه آنها رشادت و شهامت نیروهای ما را ندارند و با این همه تسلیحات خیلی زود جا خالی می‌کنند.»

به محل استقرار جدید رسیدیم و خبر تانکهای را که در راه آمدن بودند، به فرمانده تیپ دادیم و او با خونسردی دستور داد تانکها و توبخانه‌های ما هم برای مقابله آنها آرایش بگیرند.

آرایش تدافعی فقط با شش تانک و سه توبخانه شکل گرفت. به فاصله تقریبی پنج دقیقه، تانکهای دشمن دربوطوف جاده موضع گرفتند و شلیک را آغاز کردند. آن هم شلیکی بی وقفه و پیاپی آنچنان که گونی دریانه از مهمات را ذخیره دارند که پایان ناپذیر

است.

تانک‌ها و تپیخانه‌های ماهم پاسخگوئی به دشمن لعنتی را شروع کردند.

در همین لحظات یکی از درجه‌داران سراسیمه رسید که:

«خودرو من که حامل مهمات است خراب شده و در خط جامانده است!»

با توضیحات بعدی فهمیدیم که درصد کمی برای نجات خودرو از تیررس و یا تصاحب دشمن، وجود دارد ولی همین درصد کم کافی بود که با یکی از رانندگان نفربرها، موضوع را در میان بگذاریم و او را راضی کنیم و برای بکسل کردن خودرو برویم. زیر آتش شدید توپخانه که از دو طرف می‌بارید، جلو رفتیم. خودرو مهمات درست وسط خطوط جبهه دو طرف، خراب شده بود. بیش از پنجاه متر با خودرو فاصله نداشتیم که دشمن با سلاح کالیبر ۵۰ م را هدف قرار داد. وضع خطرناک شده بود و امکان جلو رفتن وجود نداشت.

شاید اگر چند متر دیگر جلو می‌رفتیم، یکی از ما می‌توانست قلاب سیم بکسل را به خودرو وصل کند. البته کار خطرناکی بود و این احتمال که دشمن موفق شود خودرو حامل مهمات را هدف قرار بدهد و شما عباسی را به جهنم واقعی بدل نماید، زیاد بود. اما چاره دیگری وجود نداشت. راننده نفربر پیشنهاد را پذیرفت. آرام آرام در پناه تپه خاکهای بسیار کوچک و کم ارتفاع، پیش رفتیم. کالیبر ۵۰ از سوی دشمن همچنان فعالیت داشت. به ده پازده متري خودرو رسیدیم. راننده نفربر را متوقف کرد و من پایین پریدم و قلاب سیم بکسل را آنچنان که راننده نفربر گفته بود، جدا کردم و در حالی که سیم بکسل را به دنبال خودروی زمین می‌کشیدم، سینه خیز طرف خودرو پیش رفت. نفس را در سینه حبس کرده بودم، گونی می‌ترسیدم عراقیها حدای تنفس را بشنوند و پیدایم کنند. چشم به خودرو دوخته بودم و سینه مال پیش می‌رفتم. شلیک کالیبر ۵۰ هنوز ادامه داشت. بالاخره رسیدم. قلاب سیم بکسل را زیر سیر خودرو، در محل مخصوص محکم کردم و انجام کار را با دست به راننده نفربر علامت دادم. از این موقعيت سخت خوشحال بودم بخصوص با وضعی که ما داشتیم، یک خودرو پر از مهمات خیلی کارها می‌توانست بکند، با همان وضعی که آمده بودم، متنها این بار سبک‌تر و با سرعتی پیشتر، با سینه بطرف نفربر خزیدم، همه جیز تا اینجا با موقعيت انجام گرفته بود. سوار شدم. بچه‌ها بالبخت استقبالم کردند. نفربر حرکت کرد در حالی که حالا خودرو پر از مهمات را به فاصله چند متر بدنبال خود داشت. باران گلوله‌های کالیبر پنجاه دشمن با حرکت نفربر شدت گرفت و لی انگار برای ما شلیک نمی‌کردند و

گلوله ها هر یک به گوشه ای می افتداد. حالا که دارم این یادداشتها را می نویسم، وقتی به ماجرا فکر می کنم، حس می کنم فقط معجزه می توانسته است ما را از آن مهله که نجات دهد والا چگونه ممکن است در یک دشت باز با یک خودرو پر از مهمات زیر بارش گلوله های کالیبر ۵۰ بتوان جان سالم بدر برد؟

بچه ها موقعیت و بازگشت ما را با شور و اشتیاقی وصف ناکردنی پذیرا شدند. شلیک توبخانه های دو طرف ادامه داشت. شلیکی نایابر در جنگی نایابر. پنجاه الی شصت تانک در مقابل ۶ تانک و سه توبخانه. دشمن علاوه بر تانکها، به خمسه خمسه هم مجهز بود. توبخانه ای که با هر شلیک پنج گلوله رها می کرد. دیری نیاندید که دو تانک ما هدف قرار گرفت و در آتش شعله ور شد. اگر چه ماموفق شده بودیم ۷ تانک دشمن را از کار بیندازیم، ولی از دست دادن دو تانک برای ما کاری تر از لطمہ ای بود که دشمن خورده بود. آنها با از صفح خارج شدن هر تانک، یکی دیگر بجای آن قرار می دادند و ما را این توانانی نبود.

موقعیت را لحظه به لحظه، بچه ها به خط تدارکات که در حوالی پل کرخه مستقر بود، گزارش می دادند. طلب کمک و نیروی کمکی تقریبا در همه پیامها بود. از آنجا دستورهای لازم را می دادند. با از بین رفقن دو تانک، دستور عقب نشینی دادند که کاش چنین دستوری نمی دادند. چه صحنه غم انگیز و دردناکی بود. ما خاک میهن را برای تصرف اجنبي خالی می کردیم و عقب می رفتیم. بچه ها همه گریه می کردند و برسر و سینه می زدند. خوب می شد فهمید این عقب نشینی از ترس نیست چرا که بچه ها همه بارها شجاعت خود را نشان داده بودند، بویژه رسیدن برادران پاسدار، خود قوت قلمی بیشتر برای مقاومت بود. اما واقعیت تلح حاکم بر جبهه را نمی شد در نظر گرفت. با ز-۳ و کلت، مقابله با تانک و توپ امکان نداشت. دشمن با تمام استعداد ممکن خودو با برنامه ای از قبل طرح ریزی شده و حساب شده جنگ را بر ما تحمیل کرده بود و اینک ما با همان تسلیحات معمولی روزهای صلح، داشتیم با او مقابله می کردیم و می جنگیم.

عقب نشینی ما به پل کرخه (بیست کیلو متری درزهول) انجامید، از آنجا هم برای آزاد گذاشتن خط دفاعی پل، عقب تر رفتیم و بالاخره در ۱۵ کیلو متری درزهول استقرار پیدا کردیم. دشمن هم گونی همین را می خواست. دیگر صدایی از شلیک توبخانه نبود و از ساعت دو بعد از ظهر آن روز تا یک بامداد یکشنبه ششم مهر (فردادی

آن روز) انگار جنگ پایان یافته بود و بجز شلیک‌های پراکنده سبک و صدای حرکت ماشینهای سنگین از دور دست، دیگر صدایی به گوش نمی‌رسید. بچه‌ها ماتم زده و مایوس زانوها را بغل کرده بودند. بعضی آرام ارام اشک می‌ریختند. هیچکس حرف نمی‌زد ولی از ظاهر بچه‌ها می‌شد حدس زد که چقدر حرف برای گفتن دارند. شکست بدی بود. کاش مستولان، حمله عراق را پیش بینی می‌کردند و کار به اینجا نمی‌کشید. کسی حوصله حرف زدن نداشت. به فردا فکر می‌کردیم و فرداهای دیگر. سکوت سنگین و مخوفی همه جا حکم‌فرما بود. یکی از بچه‌ها که هنوز چشمانش از اشک خیس بود با بعض گفت:

«حالا آن پدر... ها دارند تجدید قوا می‌کنند و در مواضعی که ما از دست داده ایم استحکامات نازه بنا می‌کنند.» و یکی دیگر از بچه‌ها در تائید او گفت:
 «و به همین خاطر همه جا ساکت شده، آنها وقتی خیالشان از بابت استحکامات راحت شد، مجدداً فردا صبح حمله خواهند کرد.»

واقعیت نیز همین بود. اما آنها تا صبح هم صبر نکردند و انگار خیلی برای گرفتن دزفول عجله دارند، از ساعت یک بامداد روز ششم مهر، صدای توپخانه دشمن بار دیگر بلند شد و تا ساعت چهار بامداد بدون وقفه فعالیت کرد. بدون شک آنها برای این که مباداً ما شبانه برای گرفتن مواضع از دست رفته، دست به ضد حمله بزنیم، چنین تدارکی دیده بودند. غافل که استعداد ما برای چنین کوشش لازمی، سخت ناچیز بود.

مقاومت ما در محل استقرار جدید دیری نپائید و ساعت ۳ بعد از ظهر روز ششم مهر ۱۹۷۹ فشار بیش از حد باران توب و خمپاره دشمن مزدور، بازهم طبق دستور عقب نشینی کردیم و بازهم همان صحنه‌های تلخ و دردآور تکرار شد.

دریک چشم برهم زدن، دوباره همه چیز به هم ریخت و هر کس بطرفی دویدن گرفت. غرش تانک‌های محدود و نفربرها و جیپ‌ها، گرد و خاک پیاشه از حرکت‌های شتابزده، فریاد بچه‌ها که همدیگر را برای سوار شدن صدایی کردند، ناهه زخمیها، باران وقفه ناپذیر آشیارهای دشمن و دستورات پیاوی فرماندهان، همه چیز حکایت از عدم توانانی برای مقابله با دشمن تا دندان مسلح داشت. شوخی نبود، در عرض کمتر از سه روز حضور در جبهه، این سومین بار بود که طعم لزج و چندش آور عقب نشستن در خاک میهن اسلامیمان را می‌چشیدم. می‌دانستم با امکاناتی که ما داریم و پشتونه پایان ناپذیری که عراق دست نشانده و مزدور دارد، اگر کمکی نرسد، این وضع ادامه خواهد

داشت و در شرایط موجود چاره‌ای جز عقب نشینی نداریم ولی با این همه هنوز هم نه من و نه هیچکدام از بچه‌ها، نمی‌توانستیم این خفت را برخود بقبولانیم. شاید بخاطر همین آشتفتگی‌ها در عقب نشینی بود که من و ۹ نفر دیگر از بچه‌ها دریک نفربر، راه را گم کردیم و آواره بیابان شدیم، یگان ما رفته بود و ما نتوانسته بودیم خود را به موقع برسانیم و تا آنگاه که شب از راه رسید و حرکت را غیرممکن کرد، تلاش ما برای پیوستن به ستون، می‌نمی‌شود تلخی را به صبح آوردیم. در تمام طول شب دشمن همه جا را با توب و خمپاره می‌کویید و توقف در یکجا برای ما امکان نداشت. حرکت هم خالی از خطر نبود زیرا هدف مشخصی برای رفتن نداشتیم، و با توکل بخدا، می‌رفتیم شاید پناهگاه مطمئنی برای استقرار تا صبح بیاییم. بالاخره در نقطه‌ای که گمان می‌کردیم امن تر است نفربر را متوقف کردیم. دونفر از بچه‌ها برای شناسانی بهتر محل توقف و کسب اطمینان پیاده شدند. نفربر را پشت یک تپه خاکی کوچک و کم ارتفاع متوقف کرده بودیم و تصمیم داشتیم با گشتنی پیاده در اطراف، جای امن تر و پوشیده‌تری پیدا کنیم. گله‌های توب و تانک دشمن همچنان سیاهی شب را می‌شکافت و انگار جنون گرفته باشد. یک لحظه آرام نداشت. چند نفر دیگر هم پیاده شدند. راننده خسته و عصی پشت فرمان غر زد که:

«زیاد دور نشید، تاریکه، ممکنه مارو گم کنید.» من و یکی دیگر از بچه‌ها کنار نفربر ایستاده بودیم و بیهوده می‌کوشیدیم عمق سیاهی را با نگاه‌های خود بشکافیم و محل بهتری برای استقرار پیدا کنیم. خمپاره‌ای زوزه کشید و ما می‌اختیار روی زمین پیهنه شدیم. خمپاره حدود بیست سی متری ما فرود آمد و شماع ترکش‌های آن به اطراف پاشید و بلافضله صدای فربادی تاریکی شب را شکافت. فهمیدیم فاجعه تازه‌ای اتفاق افتاده است. جهت صدا را نگاه می‌کردیم. راننده با دلوپسی گفت:

«بچه‌ها ترکش خوردن. بریم کمکشون.»

احتیاج باین حرف نبود، مانیم خیز راه افتاده بودیم و بطرف محل صدا می‌دوییدیم. دو نفر از بچه‌ها روی زمین دراز کشیده بودند و سه نفر دیگر می‌کوشیدند یکی از آنها را بردارند و بطرف نفربر ببرند. حسن در همان لحظات اول شهید شده بود. ترکش نصف سرو صورت او را برده بود. چند ترکش دیگر هم به سینه و دست و پایش احتساب کرده بود. منوجه وضع بهتری داشت. از درد پا ناله می‌کرد. راننده و دونفر دیگر از بچه‌ها که برای شناسانی رفته بودند، به ما پیوستند. مجروح و شهید را برداشتیم و با احتیاط به

طرف نفر بر حرکت کردیم. هیچکس حرف نمی‌زد، انگار همه فکر می‌کردیم نوبت بعدی از آن ما خواهد بود. منوجه آرام آرام ناله می‌کرد. هر دو را پشت نفر بر روی زمین خواباندیم. راننده جعبه کمک‌های اولیه را آورد. ترکش ساق پای منوجه را شکافته بود. بچه‌ها پس از معاینه کامل او گفتند که زخمی دیگر ندارد. محل اصابت ترکش را پس از شستشو بستیم. یکی از بچه‌ها قرص مسکنی به او خورانید. کسی حوصله حرف زدن نداشت. به پیشنهاد یکی از بچه‌ها از نفر بر فاصله گرفتیم و در چاله‌ای که آنها پیدا کرده بودند و سی چهل قدم با نفر بر فاصله داشت مستقر شدیم. قبل از رفتن، جنازه حسن، شهید عزیزان را کف نفر بر خواباندیم و علی هم قرآن جیبی اش را روی سینه شهید گذاشت.

أتسبارهای دشمن تا دعین حسب دیوانه‌وار فعالیت می‌کردند و کمتر نقطه‌ای از گله‌های این جیره خواران آمریکا، درمان بود. شب سنگین و تلخی را در بیداری به صبح رساندیم، انگار آتشب خواب از جسم همه گریخته بود.

ها گرگ و میش شده بود که به سوی دزفول به راه افتادیم. می‌باشد مجروح و شهید را بجانی برسانیم. در سه کیلومتری اندیمشک و دزفول بود که یگان خود را پیدا کردیم. حالا فهمیده بودیم چرا دیشب آنها را گم کردیم. آخر هیچکدام از ما تصور این همه عقب نسینی را به خود راه نمی‌داد و یا شاید جرات حنین تصوری نداشت. راننده نفر بر را متوف کرد و رفت تا موضوع را به فرمانده گزارش کند. دقایقی بعد بازگشت. دونفر هم با او بودند ما بیاده شدیم و نفر بر بادو سرنسین تازه، بسوی دزفول حرکت کرد.

غم‌زده و افسرده به بچه‌ها پیوستیم. غم استقرار در سه کیلومتری دزفول گرانتر از غم از دست دادن دوست بود، اگر جه و قتی به یگان خود رسیدیم و اوضاع و احوال را سبک و سنگین کردیم، دیدیم که واعداً با شرایط موجود و امکاناتی که ما داریم، چاره‌ای جز این نبوده است. ولی از خود می‌رسیدیم عقب نسینی بعدی کجا خواهد بود؟ یکی از بچه‌ها که در سخت ترین شرایط هم دست از شوخي و بذله گونی بر نمی‌داشت و بقول دیگران روحیه‌ای از آهن داشت، وقتی این سؤال مطرح شد، با خونسردی گفت:

«عقب نسینی بعدی، خرم آباد!»

با این شوخي لبخندی گذرا بر لبها نقش بست و بعد حدای محکم یکی از دوستان که دقایقی قبل از دزفول آمده بود، بیادمان آورد که در جه شرایطی هستیم. او از

دزفول خبر می‌داد:

«مردم خبر عقب نشینی ما را شنیده‌اند، می‌دانند که ما به علت نرسیدن نیروی کمکی چاره‌ای جز این کار نداشته‌ایم، با این همه هنوز هستند کسانی که عقیده دارند ما باید بیشتر مقاومت می‌کردیم. الان تمام شهر بصورت سنگری یکپارچه درآمده است. مردم کوچه به کوچه و خیابان به خیابان سنگر بسته‌اند و با انواع سلاح سرد و گرم آماده‌اند که اگر دشمن هوس حرکت به سوی دزفول به سرش زد، او را حساسی ادب کنند. بچه‌های سپاه و ارتش هم در روحیه دادن و آماده کردن مردم سهم عمدۀ ای داشته‌اند.

فرمانده گردان و یکی از فرماندهان سپاه، بین حرف‌های او از راه رسیدند و به جمع ما پیوستند. تقریباً همه بچه‌ها آنجا جمع شده بودند و حرفهای او را با استیاق می‌شنیدند. وقتی خبرهای رسیده از دزفول به پایان رسید، فرمانده گردان که معلوم بود عقب نشینی‌های پیاپی سخت دروازه اثر گذاشته با صدای گرفته‌ای پرسید:

«شنیدید بچه‌ها؟ ما در موقعیت بسیار حساسی هستیم.» و بعد آنچنان که گونی با خودش حرف می‌زند ادامه داد:

«فکر می‌کنید وظیفه ما چیست؟ ما باید چکار کنیم؟» صدای «مقاومت، مقاومت» ابتدا بطور انفرادی و بعد بصورت یک فریاد جمیع پاسخ بچه‌ها بود. هر دو فرمانده بعنوان تأیید سر تکان دادند و فرمانده سپاه این تأیید را چنین بیان کرد.

«درست است که ما به خاطر نرسیدن نیروی کمکی، تا این لحظه ناچار بوده ایم ضمۇن مقاومت، دست به عقب نشینی هم بزنیم، ولی از اینجا به بعد، همانطور که خودتان هم تصدیق می‌کنید، عقب نشینی مفهومی نخواهد داشت. ما ضمۇن مشورت با فرماندهان قسم‌های مختلف و بچه‌های ارتش و سپاه، به این نتیجه رسیده‌ایم که بخاطر وظیفه اسلامی و اهل‌لایمان در مقابل مردم انقلابی دزفول و همه ایران، باید حتی با دست خالی هم که شده، در مقابل دشمن بایستیم. مردم شهر از دیروز دارند سنگر درست می‌کنند و آماده می‌شوند که اگر دشمن از ما گذشت و راهی دزفول شد، از آنها پذیرانی نمایند! دشمن تا دندان مسلح با کمک آمریکا آتش جنگ را افروخته است و انسانیت و دین و منصب برایش معنا ندارد. چند روز پیش یک مدرسه در آبادان را بمباران کرده که طی آن دهها معلم و دانش‌آموز بیگناه شهید شده‌اند. او هر جا پا می‌گذارد، اوج وحشیگری و جلادی خود را نمایش می‌دهد. وظیفه شرعی ما حکم

می کند جلو دشمن تا آخرین نفس ایستادگی کنیم و انتقام خون شهیدانمان را بگیریم و اگر لازم شد در این راه با افتخار شهید شویم.»

حرفهایش شیرین و دلشیب بود و به ما قوت قلب می داد. مطمئن بودم اکثر بچه ها آرزویشان همین است. او رشته سخن را به فرمانده گردان داد:

«همانطور که برادرمان گفتند، دشمن با کمک ابرقدرتها، تا دندان مسلح است و خیال های خامی در سر می برواند. و ما باید با توکل به خدای بزرگ در مقابل او ایستادگی کنیم. نیروی ایمان و از جان گذشتگی و میهن دوستی شما سربازان و پاسداران عزیز، بزرگترین سلاح در مقابل دشمن است. ترجیح که همه شما را سرباز یا پاسدار خطاب می کنیم. همه سرباز هستیم، چرا که آماده شده ایم سر خود را در راه ایمان و کشورمان بیازیم. ببینید بچه ها! ما در سه کیلومتری انديمشك و دزفول هستیم. بدون شک همه شما متوجه شده اید که هدف دشمن دزفول است و این شهر بخاطر موقعیت نظامی و استراتژیکی که دارد، یکی از هدفهای اولیه دشمن بوده است و حتی خیال داشته اینجا را در همان دو روز اول چنگ تصاحب نماید. پیشروی دشمن به این نقطه می تواند با دو نوع عکس العمل ما مواجه شود، یا ما باز هم عقب نشینی می کنیم و به داخل شهر می رویم که در آن صورت دشمن را هم که مسلماً از عقب نشینی ما گستاختر شده بدنیال خود خواهیم کشید و در آنجا با او خواهیم چنگید که بهر حال با امکاناتی که ما داریم شهادت یک سوی قضیه است و یا اینکه در همین جا تا آخرین نفر در مقابلش ایستادگی می کنیم و با همین سلاح اندک بیاری به خدا. ضمن وارد کردن تلفات بسیار بر دشمن، احتمالاً با روحیه ضعیف رزمی که از دشمن سراغ داریم او را وادار به عقب نشینی خواهیم کرد که اگر این اتفاق یافتد و خدا کمک کند، شکست های چند روزه اخیر را جبران خواهیم کرد. یک احتمال دیگر وجود دارد و آن این که خدای ناکرده در اینجا شکست بخوریم و تا آخرین نفر شهید شویم. در آن صورت دیگر عذاب وجود نخواهیم داشت که چرا از مقابل دشمن گریخته ایم.»

فرمانده گردان ادامه داد:

«با سبک و سنگین کردن این بوراه، نتیجه ای که با برادران سپاه گرفتیم این بود که در همین نقطه بمانیم و تا آخرین نفر و آخرین نفس با دشمن مقابله کنیم. حال شما برادران و دوستان عزیز، در انتخاب راه آزادید. هر کس دلش می خواهد می تواند بماند و هر کس فکر می کند تاب مقاومت ندارد، ما امکانات رفتش را به دزفول یا انديمشك

فراهم خواهیم کرد.»

پاسخ بجهه‌ها شورانگیز و غرور آفرین بود. همه یکپارچه فریاد زدیم که: «می‌مانیم و تا آخرین نفر می‌جنگیم.»

و به دنبال آن فریاد تکبیر در فضای موج زد. فرمانده پاسداران در آخر مژده داد که نیروهای کمکی در راهند و بزودی به ما خواهند پیوست و انشاء الله ما در مقابله با دشمن دست نشانده، مشکل چندانی نخواهیم داشت.

این حرفها روحیه بجهه‌ها را که از سه عقب نشینی پیاوی سخت افسرده شده بود، قوت بخشید. دور هم جمع شده بودیم و خبرهای رسیده را با هم در میان می‌گذاشتیم.

یکی از بجهه‌ها گفت که امام طی پیام مهمی از ارتش و سپاه و همه کسانی که در راه مبارزه با دشمن هستند قدردانی کرده است و به ارتش عراق هم پیام داده که رو به اسلام بیاورند و از صدام که امام او را کافر اعلام کرده، دست بردارند. این پیام بطور قطع می‌تواند اثرات مهمی در آئینه چنگ داشته باشد.

خبر دیگر بمباران جنایتکارانه آبادان است که روز پنجم مهر توسط هوایپماهای عراقی صورت گرفته. می‌گویند در این جنایت بزرگ تعدادی دانش آموز و معلم و مردم عادی و غیر نظامی شهید شده‌اند. قسمت‌هایی از پالایشگاه مهم آبادان را هم زده‌اند.

از هفتم تا نهم مهر ماه ۵۹

اولین نیروهای کمکی به جمع مصمم ما می‌پیوندند. شش توپخانه و شش کاتبیشا و چهار دستگاه تانک هم از اصفهان می‌رسد. مواضع را کمی جلوتر می‌بریم و استحکامات خود را برای مقابله با دشمن خونخوار، آماده می‌کنیم.

تیراندازی کاتبیشا، تماشانی است. هر بار که کاتبیشا چهچهه می‌زند، بجهه‌ها نیرو و توان پیشتری می‌گیرند. این سلاح ضد تانک و توب، در یک دقیقه چهل گلوله تیراندازی می‌کند و کارش برای خیلی از بجهه‌ها تازگی دارد، سلاحی که در حقیقت با شلیک‌های جانانه، نفس خمسه خمسه‌های دشمن را بریده است.

در کنار کانال آبی که بعضی وقتها بجهه‌ها در آن آب تنی می‌کنند، با بجهه‌های تیپ شیراز آشنا می‌شویم، منطقه جنگی آنها نوار مرزی فکه و بستان بوده است که زیر آتش شدید دشمن، ناچار به عقب نشینی شده‌اند. آنها از حملات ناجوانمردانه دشمن در

روزهای اول دل خونی دارند و می‌گویند دشمن جنایتکار وارد بستان شده و جنگ سختی در این منطقه جریان دارد.

توبخانه دشمن همچنان فعال است. اما حالا دیگر فعالیت توبخانه و کاتیوشاو تانک‌های ما، به او اجازه پیشروی نمی‌دهد.

روز چهارشنبه نهم مهر ماه خبر می‌رسد که نیروهای دشمن، یعنی نیرویی که در مقابل تیپ ما قرار داشت، با نیرویی که در مقابل تیپ شیراز قرار گرفته بود به هم پیوسته‌اند و در منطقه اطراف شوش مستقر شده‌اند. نیروی دفاعی ما هم وضع بهتری گرفته است.

از اصفهان باز هم نیروی کمکی می‌رسد. برادران پاسدار نیز با دیگر نیروهایی که بعنوان کمک آمده‌اند، جبهه دیگری تشکیل داده‌اند. کاش این انسجام و توان رزمی نه چندان هم گسترده را می‌توانستیم از همان روز اول جنگ داشته باشیم. اما آیا کسی می‌توانست حمایت و حملات گسترده عراق را پیش بینی کند؟

پنجشنبه دهم مهر ماه ۵۹

باز هم سر و کله میگهای شوروی که عراق از آنها بهره می‌برد، در آسمان منطقه پیدا می‌شود. سه میگ برای بغاران دزفول آمده‌اند اما ضد هوایی‌های ما به آنها امان نمی‌دهد و در همان شلیکهای اول یکی از آنها را هدف قرار می‌دهد و بوهایی‌سای دیگر، فرار را برقرار ترجیح می‌دهند.

هوایی‌سای مشتعل عراقی در میان فرباد تکبیر و شوق و سور بچه‌ها در آسمان چرخ می‌زند و بالاخره در میان تاسف شدید بچه‌ها، بروی یکی از انبارهای مهمات خودی سقوط می‌کند و انفجاری مهیب منطقه را می‌لرزاند.

در همین روز هوایی‌ها و هلیکوپترهای ما مواضع دشمن را در منطقه شوش بشدت می‌کوبند و این موقعیت‌ها روحیه بچه‌ها را پیش از پیش تقویت می‌کند.

شب طبق معمول دور هم جمع شده‌ایم. توبخانه دشمن با بی حالی ناله می‌کند. گونی دیگر آن جوش و خروش احمقانه اول را ندارد و حس کرده است عبور از خطوط تدافعی ایجاد شده، حالا دیگر برایش خیلی گرانتر از آنچه فکر می‌کرد تمام خواهد شد و این روزها فقط در فکر حفظ مواضعی است که در روزهای اول به دست آورده. یکی از بچه‌ها گونی به همین موضوع فکر می‌کند چون بدون مقدمه می‌گوید:

«بچه‌ها خبر دارید که صدام در مصاحبه مطبوعاتی روز اول جنگ، از خبرنگاران دعوت کرده بود، دو روز بعد ناھار را در اهواز میهمان او باشند!»

صدای خنده شدید بچه‌ها از شنیدن این خبر در سنگر می‌یسد.
تباذل اخبار بار دیگر رونق می‌گیرد. بچه‌ها از جنگ تحمل شده صحبت می‌کنند و خبرهایی که از گوش و کثار شنیده‌اند. معلوم می‌شود صدام مزدور به اشاره اربابانش از اول مهر به تجلوازات پراکنده قبلی خود، یک جانبه رسمیت داده، از هوا و زمین و دریا، حملات گسترده‌ای را از جنوب و غرب کشور آغاز کرده است و حملات تنها متوجه جنوب نبوده است.

بچه‌ها از قصرشیرین می‌گویند و جنایاتی که دشمن بدنبال مقاومت‌های دلیرانه ارتش و سپاه و نیروهای مردمی، در این شهر مرتک شده است.

می‌گویند آنها حتی به کودکان هم رحم نکرده‌اند و مغول وار همه را از دم گله می‌گذرانیده‌اند. انسان وقتی این خبرها را می‌شنود و از جنایات مزدوران عراقی با خبر می‌شود، برای لحظاتی باورش نمی‌شود که در این روزگار به اصطلاح پیشرفت و تمدن! باز هم انسان‌هایی (انسان که چه عرض کنم!) پیدا شوند که مانند قرون وسطی، پس از تصرف یک شهر، ساکنین آنرا از دم تیغ بگذرانند و خانه‌ها را با خاک یکسان نمایند. معلوم می‌شود ابرقدرتها آنگاه که پای منافع نامشروعشان در میان باشد، از هر جنایتی ابا ندارند و «دیر یاسین» و «کفر قاسم» و حالا «قصرشیرین» نمونه بارز و مشخص این جنایات است.

یکی از بچه‌ها صادقاً نه می‌پرسد:

«این سازمان‌ها و تشکیلات جهانی چرا حرفی نمی‌زنند و اقدامی نمی‌کنند؟»

دیگری در جواب او می‌گوید:

«دلت خوش‌ها، همه اینا دستشون با هم یکی است. تازه فکر می‌کنی اعتراض آنها بتواند نتیجه‌ای داشته باشد؟ مگه ویتمام نبود؟ تا وقتی مردم یکباره بر علیه آمریکا قد علم نکردند، آیا اعتراض‌های این سازمان‌ها توانست کاری انجام دهد. ماهم باید به خودمان متکی باشیم. اصلًاً چراه دور برویم، اگر در انقلاب همه مردم باهم متحد و یک صدا نمی‌شوند، بیرون راندن شاه آمریکانی امکان داشت؟»

یکی دیگر از بچه‌ها، از خرمشهر و آبادان می‌گوید: خبرهای رسیده حکایت دارد که این دو شهر مهم و پرجمعیت روزهای بدی را می‌گذرانند. دشمن مزدور این دو شهر را از هوا و زمین و دریا، زیر بارش گله‌های خود گرفته است و در اثر حملات

دشمن، تعداد کثیری غیر نظامی در این دو شهر به شهادت رسیده‌اند. می‌گویند خرمشهر از سه طرف زیر حملات توپخانه و تانک و خمپاره اندازه‌های دشمن است. هواپیماها هم از بالا شهر را می‌کوبند. نیروهای انتظامی و مردمی، دوشادوش هم در این شهر به مقاومتی دلیرانه برخاسته‌اند. همه شهر سنگر بندی است و عراق خونخوار، همه نیروی خود را بکار گرفته شاید بتواند خرمشهر را تصرف نماید.

بچه‌ها می‌گویند جوانان شهر با همکاری نیروهای انتظامی تا آنجا که ممکن بوده، زنها و بچه‌ها را از شهر خارج کرده‌اند و هم قسم شده‌اند که تا آخرین توان از سقوط خرمشهر جلوگیری نمایند.

در همین موقع فرمانده دسته وارد می‌شود و لبخند به لب مزده می‌دهد که نیروهای خودی موفق شده‌اند در قسمت‌های جنوبی مرز، نیروهای دشمن را تار و مار و وادر به عقب نشینی نمایند. در منطقه اهواز هم دشمن زیر آتش شدید توپخانه خودی، ناچار به عقب نشینی شده است. فرمانده دسته از بمباران موقفيت‌آمیز مناطق نفتی موصول، کرکوک، اربیل و خاتقین توسط نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران خبر می‌دهد و این خبرهای غرور‌آفرین و خوشحال کننده، از کدورت بچه‌ها که از شنیدن خبرهای قصرشیرین و آبادان و خرمشهر درهم رفته بودند، می‌کاهد و ما را در مقاومت مصمم‌تر می‌کند.

جمعه یازدهم مهرماه ۵۹

خبری که از پادگان می‌رسد، همه را غرق ناسف و تحریر می‌کند و خوشی خبرهای پیروزی دشنبه را از دماغ ما در می‌آورد.

خبر می‌رسد که شب قبل دشمن پادگان دزفول را کوییده است. خبر مهم و باور نکردنی است. پادگان در تبررس دشمن قرار نداردمگراین که دشمن پیشروی کرده باشد که آن هم محال است و اگر اتفاق می‌افتد، اولین کسانی که خبرمی‌شند، ما بودیم.

کم کم جریان شکل روش‌تری بخود می‌گیرد. دشمن با استفاده از ستون پنجم و جاسوسانی که داشته، به این جنایات مهم دست زده است. چهار نفر را بعنوان متهم این ناجوانمردی و خیانت دستگیر کرده‌اند. آنها متهمند که با استفاده از بی‌سیم، دشمن را راهنمایی کرده‌اند و به اصطلاح نظامی به دشمن «گرا» داده‌اند.

سه نفر دیگر هم در منطقه جنگ مستگیر شده اند و اتهام آنها علامت دادن باجراء به دشمن و گزارش محل استقرار توبخانه و تانک های ایران بوده است. این جاسوسان پست که به غلط نام ایرانی و مسلمان برخود نهاده اند، در حقیقت نه انسانند و نه مسلمان و نه ایرانی، خود فروختگانی هستند که بدون درنظر گرفتن عواقب جنایتی که مرتکب می شوند و بدون درنظر گرفتن این همه ایثار و خلوص نیروهای نظامی و مردمی که برای حفظ حقیقی یک و جب از این خاک مقدس، خود را به آب و آتش می زندند، شرف و حیثیت و آبروی نداشته خود را دو دستی تقدیم دشمن واجنبی کرده اند. نباید به این جاسوسان جنایتکار امان داد. جنگ تعارف بر نمی دارد.

ظهر روز شنبه ۱۲ مهر ماه ۵۹

هوایسماهای میگ شوروی که به غلط نام عراقی برخود دارند، بالاخره پس از چند بار رفت و آمد ناموفق، ساعت ۱۲ امروز به طرز وحشیانه ای خانه های مسکونی دزفول را بمباران کردند و قریب یک صد نفر شهید و مجروح بر جای نهادند. کسی نیست از این دژخیمان جنگ افزوی پیروز آخر مگر نه این که کودکان و بیرون زنان و پیرمردان و بطور کلی غیر نظامیان، بعوجب قطعنامه های جهانی، می باشد مصون از لهیب جنایت آتش افروزان جنگ باشند؟

این جنایت بزرگ بخوبی نشان می نهد که هدف صدام کافر و خونخوار، جنگ شرافتمدانه نیست و او می خواهد به هر ترتیب که شده، رژیم انقلابی جمهوری اسلامی ایران را سرنگون نماید و اشاعله این آرزو را با خود به گور خواهد برد. در همین روز ۱۷ دستگاه تانک از طریق مشهد به دزفول می رسد و منتظر می شوند که ۱۷ دستگاه دیگری که در راه است، بر سر و آنگاه راهی خطوط مقدم جبهه شوند.

ساعت ۲ بعد از نیمه شب در تاریکی، تعداد ده تانک را می شمریم که با قطار به اهواز می برنند. بچه ها می گویند احتمالاً ۲۰۰ دستگاه تانک هم از طریق فزوین در راه است. راهشان بی خطر و پیروزی همراهشان باد.

یکشنبه ۱۳ مهر ماه ۵۹

از این خنده دارتر ممکن نیست. دشمن از دیروز تقاضای آتش بس کرده

است. فکر می کند فقط اوست که باید تصمیم بگیرد. کی جنگ را شروع کند و کی اعلام آتش بس نماید. حالا معلوم می شود بمباران جنایتکارانه دزفول هم برای تحمیل این آتش بس احتماله بوده است. به هر حال به درخواست او ترتیب اثر داده نمی شود و بجای هرگونه جواب، امروز یکساعت زودتر از هر روز، یعنی از ساعت ۵/۵ صبح، آتش توپخانه و تانک و کاتیوشنا را بر دشمن باریدن گرفتیم و دشمن که سخت غافلگیر شده بود، ووحشت زده و دستپاچه، دست به یک عقب نشینی مقتضحانه زد.

به دنبال عقب نشینی دشمن، ده کیلومتر جلو می رویم. جا به جای مسیر، تانکها و خودروهای دشمن را که مورد هدف قرار گرفته اند، می بینیم. هنوز دارند می سوزند و اینجا و آنجا نیز جنازه فریب خورده‌گان صدامی به چشم می خورد. فریب خورده‌گانی که با صدام ناسیلان دست بیعت داده بودند.

ساعت ۲ بعدازظهر، خبرهای تازه‌ای از تلفات و خسارات دشمن می رسد. معلوم می شود کافران مزدور عراقی برای تجهیز بیشتر و تقویت قوا، تقاضای آتش - بس کرده بوده اند و انتظار حمله ناگهانی امروز صبح مارا نداشته‌اند و حتماً در این خیال باطل بوده‌اند که ما به علت تدارکات کم و عدم امادگی لازم، پیشنهاد آتش بس را سریعاً خواهیم پذیرفت. غافل که همه ما منتظر کوچکترین فرصت هستیم که با همین امکانات موجود، تا قلب بغداد بنازیم و انتقام خون‌های بناحق ریخته شده و تجاوزات وحشیانه عراق را بگیریم.

دوشنبه ۱۴ مهر ماه ۵۹

بدنبال شکست مقتضحانه و عقب نشینی دیروز نیروهای مزدور عراقی، امروز توپخانه و تانک‌ها نیز به جلو حرکت کردند تا در مواضع تازه، دشمن را بهتر در تیررس داشته باشند.

شب آغاز می شود و با فرا رسیدن شب، دو قطار هر یک حامل پانزده دستگاه تانک را می بینیم که راهی اهواز هستند. همه خوشحالیم که نیروهای کمکی و تسلیحات به تدریج دارد می رسد.

در میان نایاوری و نگرانی همه ما، گفته می شود که آمشب رادیوی معلوم الحال «بی بی سی» اعلام کرده است، خرمشهر توسط نیروهای عراقی اشغال شده است. خبر سخت ناگوار و تلخ است اما خوشبختانه این خبر بلا فاصله توسط مقامات جمهوری

اسلامی ایران به شدت تکذیب می‌شود.

سه شنبه ۱۵ مهر ماه ۵۹

شنیده بودیم عراق از بابت نیروی زرهی، قویترین قدرت منطقه است. اما این پازدہ شانزده روزی که از تحمیل رسمی جنگ به ایران می‌گذرد نشان داده است که عراق آنچنان هم که تبلیغ می‌کردد، از نیروی فوق العاده‌ای برخوردار نبوده است و اگر در روزهای اول جنگ با ناچاراندی و سوه استفاده از موقعیت انقلابی ایران توانست پیشرفت هانی داشته باشد، نه به دلیل قدرتمندی او، که به دلیل عدم آمادگی و تجهیزات کافی ما بوده است.

بقول یکی از دوستان، ما از نظر تجهیزات ضعیف بوده ایم که او قوی فلمنداد شده است. تجربه نشان داده است که نیروهای عراقی از بابت روحیه هم سیار ضعیف و حتی ترسو هستند و بارها بمحض مواجه شدن با سربازان ما و یا آتش شدید آشیارهای ما، فرار را برقرار ترجیح داده‌اند. توقف ممتد و گاه عقب‌نشینی نیروهای خودفرخنه عراقی درمناطقی که روزهای اول به دست آورده‌اند، بخوبی شاهد این ماجراست و نشان می‌نمهد که دشمن مت加وز فقط به مدد تسليحات فراوان و پشتونه ابرقدرتها می‌تواند عرض اندام کند و مسلماً اگر ما روزهای اول جنگ همین تجهیزات بسیار مختصر (در مقایسه با عراق مزدور که می‌گویند با هزاران تانک وارد کارزار شده است) را داشتیم، به او حتی اجازه یک قدم پیشروی را نمی‌دادیم. شاید به دلیل همین توقف واژ تحرک افتادن نیروهای عراقی باشد که رژیم وابسته عراق، دست به هرجایی می‌زند و چون فعلاً دستش از زمین کوتاه شده، با بیماران و به موشک بستن، مناطق مسکونی و غیرنظمی، هر روز جنایت تازه‌تری را مرتکب می‌شود.

ساعت حدود هشت و ده دقیقه امروز دو میگ مت加وز عراقی بر فراز دزفول و اندیمشک ظاهر می‌شوند و با آتش شدید ضد هواییها، اوج می‌گیرند و ظاهرا دور می‌شوند، ولی خبردار می‌شویم که پس از عبور از آسمان اندیمشک، سه بمب درمنطقه رها کرده‌اند که بمب‌ها در پیش بزرگ و نیروگاه برق و مناطق مسکونی اندیمشک، باعث ایجاد خسارات و تلفات تازه‌تری شده است.

بعداز حدود سه دقیقه میگ دیگری بر فراز نیروهای ما به پرواز درمی‌آید و دیوانهوار همه جا را به رگبار می‌بندد و زیرآتش شدید ضد هواییها، در حالی که دود از آن

متصاعد است، منطقه را ترک می کند. عصر خبر می شویم که سقوط کرده است. از ساعت ۱۲ ظهر حرکت تانک های اعزامی از مشهد، به خط اول شروع می شود و تاسوعت ۱۴ تعداد چهل و دو تانک به خطوط مقدم می روند. درحالی که با بچه ها شاهد حرکت غورو آفرین تانک ها هستیم، برایشان با تمام وجود، موفقیت آرزو می کنیم. ساعت حدود پنج بعدازظهر است. شلیک سلاح سنگین از دو طرف ادامه دارد. درستگر نشسته ایم و چشم به آفق دور دوخته ایم. بعضی وقتها بچه ها به لحاظ احتیاج و گاه نیز از سر دلتگی و خسته از یک جا ماندن، به سنگرهای هم دیگر سر می زندند. کار خطرناکی است و فرماندهان بارها این موضوع را گوشزد کرده اند. امروز چهره این خطر، به شکلی در دنک خود را نشان داد. چند نفر از بچه ها، خارج از سنگرایستاده بودند و صحبت می کردند که ناگهان گلوه خمپاره ای در چند قدمی آنها به زمین خورد و در یک لحظه همه چیز در گرد و خاک گم شد. بعداز فرونشستن گرد و خاک، متوجه شدیم دونفر از بچه ها همچنان روی زمین مانده اند. شتاب زده و نگران، بالای سر آنها رفتیم و آنچه دیدیم سخت در دنک و تکان دهنده بود. ترکش خمپاره به سرو صورت استوار «عزیز نسب» اصابت کرده بود و او را دردم به شهادت رسانده بود. نفر دوم سرباز وظیفه ای بود که ترکش خمپاره شکمش را متروخ کرده بود.

دیدن این صحنه که برای چندین بار تکرار می شد، همه را سخت متاثر و ناراحت کرد. درحالی که آرام آرام اشک می ریختیم، سردویصدا کنار جنازه شهید نشستیم و برایش حمد و سوره خواندیم و دعا کردیم. دقایقی بعد آمبولانس از راه رسید و در میان فریادهای تکبیر و مرگ بر صدام بچه ها، جنازه شهید و پیکر سرباز متروخ را برداشت و برداشت. به آمبولانس که می رود و دور می شود خیره مانده ام و خط گرد خاکی که بدنبال خود بجای می گذارد.

خشم و نفرتی بیان ناشدنی نسبت به صدام جنگ افزود و محركین او، تمام وجود را فرا گرفته است. جنگ تحمیلی بار دیگر چهره زشت خود را نشان داده است.

چهارشنبه ۱۶ مهرماه ۵۹

ساعت ۸/۵ است که یک میگ در آسمان منطقه نمایان می شود. چهار بمب

در منطقه اندیمشک رها می‌کند. پل راه‌دلف قرار می‌دهد، اما از آتش خدھوانیها آنچنان دستپاچه و گیج شده است که هیچ یک از بمب‌هایش به هدف اصابت نمی‌کند و ناچار به ترک منطقه می‌شود.

به فاصله پنج دقیقه، سر و کله میگ دیگر در منطقه پیدا می‌شود و پایگاه دزفول یک موشک هدایت شونده به سویش رها می‌کند. ظاهرا فرار می‌کند ولی همه خوب می‌دانیم که نمی‌تواند جان سالم بذر ببرد. ده دقیقه بعد بی‌سیم منطقه خبر سقوط آن را می‌گیرد.

ساعت ۹/۵ صبح ۹ توب و چهارده تانک عازم خط اول می‌شوند. ساعت یک بعداز ظهر، چند توب دیگر در منطقه مستقر می‌شود. تیپ ما که چند روز قبل در خط اول قرار داشت (یعنی جای استقرار فعلی ما، خط اول به حساب می‌آمد!) این روزها به خاطر رسیدن نیروهای کمکی و عقب راندن دشمن و پیشروی نیروهای خودی، از خط اول کیلومترها فاصله دارد و بخاطر همین عقب بودن از خط اول، جزئیات خبرهای خطوط مقدم را نمی‌توانم چنانکه جزیان دارد، بنویسم.

ساعت ۱۱ شب است، با یکی از بجهه‌ها، نگهبان هستیم. حرفا یمان را زده ایم و حالا در سکوت، دوش به دوش هم قدم می‌زنیم که ناگهان صدای مهیب منطقه را به شدت می‌لرزاند. بی اختیار روی زمین پهن می‌شویم.

به دنبال انفجار، منطقه روشن می‌شود و به فاصله چند ثانیه انفجارهای دیگری زمین را تکان می‌دهد و بعد قسمت‌هایی از دزفول را می‌بینیم که شعله‌ور است. همه هراسان شعله‌ها را نگاه می‌کنیم و خوب می‌دانیم که کافران مزدور عراقی فاجعه دیگری بیار آورده‌اند. تماس با دزفول حدس ما را به یقینی تلخ و دردناک بدل می‌کند. مزدوران بعضی با پرتاب چهار موشک، جنایت تازه‌ای مرتکب شده‌اند. حاصل این جنایت، ویران شدن بیش از چهل منزل مسکونی و کشتار فجیع انسانها و غیر نظامیان بیگناهی است که تنها جرمنان آزادگی و ایمان به انقلاب است. انسانهایی که پس از پشت سر گذاشتن یک روز پرتلash، در خانه‌های خود استراحت می‌کرده‌اند و غافل که دزخیمان عراقی، لحظاتی بعد، چه عاشورائی بیا خواهند کرد. ننگ و نفرین بر این کافران از خدا می‌خبری.

با وقوع این جنایت ننگین، مردم بیدار و مبارز دزفول، به کمک برادران سپاه و دیگر نیروهای انتظامی، از همان لحظات وقوع حادثه وارد عمل شده‌اند، شاید بتوانند

جان مجرو و حان بیشتری از این فاجعه تلخ را نجات دهنده. تعداد شهیدان و مجرو و حان این عمل غیر انسانی، آنچنان که خبر می‌رسد بیش از حد تصور است و کمک رسانان در همان ساعت‌های اولیه بهم پیکر شهید و مجروح را از زیر آوار بیرون کشیده‌اند. از این برای دومین بار از آغاز جنگ تحملی، تعداد کثیری پیر مرد و پیر زن و بچه‌های خردسال دزفولی، قربانی قدرت طلبی و زورگونی سردار مغلوب قادریه شده‌اند.

شب بدی را می‌گذرانیم و اکثر قلبهایمان در دزفول می‌پیم. باطلوع صحیح با احمد، که دیشب را با هم نگهبانی بوده‌ایم، به دزفول می‌رویم تا حاده را از نزدیک لمس نمائیم و شاید بتوانیم کمک کوچکی باشیم در کمک یکپارچه مردم و قوای نظامی به مصیبت دیدگان این کشتار فجیع.

فریاد یکپارچه و تکان دهنده «مرگ بر صدام» و «مرگ بر آمریکا» از فاصله‌ای دور شنیده می‌شود. موشک‌های رها شده از جنون صدام خون آشام، خانه‌های بسیاری از یک محله فقیرنشین شهر را ویران کرده است و سقوف یکپارچه و همصدای مردم و نیروهای انتظامی، اشک ریزان و سرپا خونین، در میان ویرانه‌های بجا مانده از جاه طلبی مزدوران امپریالیزم، با چنگ و ناخن و بیل و کلنگ، به دنبال مجروه‌های و مصدومین و شهدای حاده می‌گردند. جنازه هر سهید و پیکر هر مجروح که از زیر خروارها خاک بیرون آورده می‌شود، فریاد تکبیر و آنگاه خروش خشمگینانه «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر صدام بزید کافر» اوج می‌گیرد و کمک رسانان دیگر، پیکر بیرون کشیده از خاک را با سرعتی تحسین برانگیز، به آمولاسها منتقل می‌کنند. بعض، گلویم را سخت می‌فشارد و در دلم کینه به امپریالیزم و عوامل دست نشانده‌ای نظری صدام، متراکم‌تر می‌شود.

در شهر خبر می‌شویم که مزدوران صدامی، با پرتاب چهار موشک زمین به زمین، ساخت شوروی، کشوری که به غلط خود را حامی کارگران و طبقات محروم جوامع! می‌نامد، این جنایت نفرت برانگیز را مرتکب شده است.

با احمد در این مورد صحبت می‌کنیم و این سوال در نهن ما می‌گردد که: راستی شوروی در مقابل این جنایت، که بطور غیر مستقیم در شکل گرفتن آن نقش اساسی دارد، در مقابل خونهای بخاک ریخته این شهیدان عزیز غیر نظامی که عموماً نیز از طبقات محروم جامعه هستند، چه دفاعی می‌تواند داشته باشد و چه جوابی؟ آیا محرومتر و مستضعف‌تر از اینان نیز می‌توان یافت؟ مردم زحمتکش و رنجیده‌ای که به

دنبال یک عمر زجر و شکجه و گرسنگی و محرومیت در نظام استبدادی شاهنشاهی، می‌رفتند تا طعم شیرین آزادی و برایری و برادری اسلامی را چشند. باید با آنان چنین برخورده‌ی داشت و اینگونه ناجوانمردانه به خاک و خوشنان کشید؛ باید دیوانه زنجیر گسیخته‌ای چون صدام را که به اشاره ارباب دیگرش، آتش جنگ را بر علیه ملت مظلوم ایران برافروخته است، این چنین مسلح و تقویت نمود که شبانه مناطق مسکونی را به موشك بینند؟ زهی بیشمری و بسانگ و نفرین بر شما حامیان دروغین به اصطلاح حقوق بشر و مدافعين مناسبتی محرومین جهان.

در شهر همچنین می‌شونیم که دو تن از فرماندهان نیز در اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح شده‌اند و در بیمارستان پایگاه بستری هستند. تصمیم می‌گیریم سری هم به آنجا و بیمارستان «افشار» بزنیم و از مجروه‌هین عیادت کنیم.

بیمارستان پایگاه و بیمارستان «افشار» مذفول پر است از نظامی و غیر نظامی مجروح. تعدادی از مجروه‌هین جنایت دشیب صدامیان را می‌بینیم و باور آنجه چشمها یعنان می‌بیند، سخت ناممکن است. پسر بجهه‌ای که یک دست ندارد، مردی که دو پای او را بریده‌اند و دختر کوچولوی مو بوری که پنجه دست راستش له شده است و باید آنرا قطع نمایند و هر یک از اینها، علاوه بر این جراحات بزرگ، عزیز یا عزیزانی را هم از دست داده‌اند اما به چه جرم؟ این را دیگر باید از جنایتکاران بی‌ وجودان و جنگ افروز پرسید.

طاقت نمی‌آوریم و پس از گشتنی کوتاه در شهر و تهیه بعضی لوازم که بجهه‌ها خواسته‌اند، می‌رویم که به یگان خود به پیوندیم.

پنجشنبه ۱۷ مهرماه ۵۹

با خط اول جبهه، حدود بیست کیلومتر فاصله داریم، به عبارت دیگر، پس از آخرین عقب نشینی ما و استقرار در منطقه‌ای که حالا هستیم، نیروهای خودی، دشمن را بیست کیلومتر عقب رانده‌اند.

ساعت حدود شش بعد از ظهر است، خارج از سنگر نشسته‌ایم و از هر دری صحبت می‌کنیم.

این جرات یا بهتر بگوییم بی‌احتیاطی را فاصله زیاد دشمن تا محل استقرار ما بوجود آورده است.

بچه‌ها از پیام مهم امام خطاب به ملت و ارتش عراق صحبت می‌کنند. امام صدام و حکام بعضی عراق و اربابان آنها را «سران کفر» نامیده است و از مردم عراق خواسته که برعلیه صدام و حکومت بعضی عراق قیام کنند. انکاس جهانی این پیام، مثل همیشه ضربه محکم دیگری است بر پیکر پوسیده امپریالیزم امریکا و جیره خوارانی چون صدام.

یکی از بچه‌ها از دلاوریها و پیروزیهای نیروی دریانی صحبت می‌کند و اینکه نیروی دریانی ما توانسته است در همان روزهای اول جنگ با تاکتیکی جانانه، قسمت اعظم نیروی دریانی عراق را فلنج نماید و تعداد زیادی ناو و ناوچه عراق را غرق نماید. بعد صحبت از نیروی هوائی می‌شود و عملیات موقتی آمیز خلبانان شجاع نیروی هوائی و هوانیروز. می‌گوید:

«حتی رادیوهای بیکانه هم با تمام بدجهتی و کینه توڑی توانسته‌اند در مقابل پیروزیهای نیروی هوائی جمهوری اسلامی ایران ساکت بمانند و برای نخستین بار، از این عملیات با تحسین یاد کرده‌اند.»

در همین موقع یکی از بچه‌ها از جا بلند می‌شود تا بطور عملی حرکت هوایپماهای ایران را در مقابله با دشمن تعریف کند. به شوخی به او می‌گویند: «بنشین! ضد هوائی دشمن نزندت...!»

هنوز حرف من تمام نشده است که دو گلوله توپخانه دشمن در چند متری ما به زمین می‌خورد و گرد و خاک عجیبی پیا می‌شود. همه متعجب و جاخورده، روی زمین پخش می‌شویم و گرد و خاکها که می‌خوابد، در می‌یابیم که خوشبختانه کسی کوچکترین صدمه‌ای ندیده است و بار دیگر لطف خداوند شامل حال ماسده است. شلیک این دو گلوله برای ما تجربه خوبی بود، چون هرگز تصور نمی‌کردیم برد توپخانه دشمن تا اینجا باشد. بدنبال این حادثه، به سنگرهایمان می‌رویم.

از ۱۸ تا ۲۲ مهر ماه ۵۹

دو سه روز است بچه‌ها از حمله بزرگی صحبت می‌کنند که گویا قرار است برای عقب راندن بیشتر دشمن به اجرا گذاشته شود. حرکت توپخانه و تانکهایی که از راه می‌رسند و به خطوط مقدم جبهه می‌روند و رفت و آمدی‌های مکرر فرماندهان و جلسات طولانی آنها، ظاهرا از چنین حمله‌ای خبر

می‌نهد.

بچه‌ها سخت به شوق آمده اند و آرزو می‌کنند حدسشان درست از آب درآید و فرصتی بدست بیاورند شاید بتوانند انتقام خونهای بنافق ریخته شده را، از صدامیان مزدور بگیرند.

روزهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ مهر، در بی‌تایی و انتظار فرا رسیدن لحظه موعد حمله می‌گردند، اما هنوز خبری نیست. اینگونه انتظار کشیدن مشکل و خسته کننده است، بخصوص وقتی که تحرک چشم‌گیری هم نباشد.

آرامش ظاهربه که چند روز است بر جبهه حکم‌فرماست، بقول یکی از بچه‌ها، می‌تواند هشدار دهنده باشد. مسلماً دشمن در این فاسله، تدارک آینده را می‌بیند و یا حداقل به ساختن استحکامات در موضعی که بدست آورده است مشغول است. کاش آنقدر آمادگی داشتیم که حتی یک لحظه هم به او، امکان آرامش نمی‌دادیم. خبر رسیده است که آبادان و خرمشهر، همچنان زیر فشار شدید اشتباهی دشمن کافر، قهرمانانه مقاومت می‌کنند و دو سه روز قبل، خلبانان شجاع هوانیروز، در نوار مرزی و منطقه خرمشهر و اهواز، کافران بعضی را به گلوله بسته اند و حددها نفر از آنان را معلوم کرده‌اند.

خبر دیگر از حمله‌های موشکی مزدوران امپریالیزم به شهرهای خرمشهر، اهواز، شوش، آبادان و شوشتر حکایت دارد و در همه این حمله‌های غیر انسانی و ناجوانمردانه، دشمن، اکثرا نقاط مسکونی را به موشک بسته است.

ساعت ده صبح روز سه شنبه ۲۲ مهر، دستور می‌رسد که برای کمک به بی‌سیم‌چی و برقراری ارتباط به خط مقدم بروم. به نظر می‌رسد فعلاً از حمله خبری نیست ولی رفتن به خط اول، می‌تواند مقدار زیادی از کسالت یکجا ماندن و رکود انسان بکاهد. به همین خاطر پیشنهاد را با آغوش باز می‌پذیرم و راهی می‌شوم. تیراندازی سلاحهای سنگین از دو طرف به طور پراکنده ادامه دارد، آتشی که به قول یکی بچه‌ها، آتش سرگرمی است. بلا فاسله پس از رسیدن، به کمک بی‌سیم‌چی که گویا کسالت دارد می‌روم و مشغول می‌شوم.

خط اول ظاهراً آرام است. این را از دور هم حس می‌زدیم. در مقابل سنگرهای موقعی و پراکنده ما، دستی باز و وسیع قرار دارد و تا آنجا که جسم کار می‌کند، ظاهراً

نشانی از دشمن دیده نمی‌شود و تنها شلیک آتشبارهای انان، وجودشان را در منطقه بیان می‌کند. یکی از بجهه‌ها به شوخی می‌گوید:

«آنها از زیر زمین شلیک می‌کنند.»

وقتی می‌بیند من هنوز کنجدکاو مانده ام اضافه می‌کند:

«در این چند روزه، دشمن به شدت مشغول ساختن سنگر و استحکامات بوده است و ماشینهای راهسازی و بولندوزرها شب و روز، زوره کشان صالحیت کرده‌اند. آنها جلو سنگرهایشان را با تلهای بزرگ خاک بالا آورده‌اند و به همین خاطر است که به راحتی نمی‌توان حضور آنها را در منطقه با چشم دید.

ساعت چهار و پانزده دقیقه بعد از ظهر، ناگهان توپخانه دشمن با شدت و تمام توانانی شروع به تیراندازی می‌کند و همه را به جنب و جوش و امداد عرض کمتر از پنج دقیقه بیش از چهل گوله توب در اطراف ما به شکل نیم دایره و به فاصله حد، و حد و پنجاه متری زمین را می‌شکافد.

گرد و خاک و دود غلیظ منطقه را می‌پوشاند. یک ربع بعد فرمانده منطقه به تمام یگانهای مستقر در خط مقدم، دستور اجرای آتش می‌دهد و دقایق بعد، آنچه در منطقه شنیده می‌شود، سدای انفجارهای مداوم و وقنه ناپذیر و زوره خمپاره و آنچه دیده می‌شود، دود و گرد و خاک و گاه شعله‌های آتش برخاسته از اشتغال تانک‌ها و نفربرها و خودروهای نظامی مورد هدف قرار گرفته است.

پل رودخانه کرخه در ساعات اولیه آغاز حمله دشمن، زیر باران شدید گلوله‌های توب دشمن است و همه ما باناپاوری و اعجاب، رحمت خدائی را بار دیگر به چشم خود می‌بینیم که چگونه از دهها گلوله توب دشمن، حتی یکی هم به پل احتساب نمی‌کند و اکثراً یاد آب سقط می‌شوند و یا در فاصله‌های پنج و ده متری پل، از حرکت باز می‌مانند و کوچکترین اسیبی به پل نمی‌رسد.

دشمن این حملات گسترده را، از سنگرهای که روزهای قبل با تمام توان برای استحکام آنها کوشیده بود، آغاز کرده است. و ما که از داشتن چنان استحکاماتی محروم هستیم، لحظات بدی را می‌گذرانیم، ولی با این همه، سور و التهاب و حرارت زایدالوصی بر تمام یگانهای خودی حکم‌فرماست.

سور و حرارتی که از ایثار و مقاومت جانانه یگانها حکایت می‌کند و انسان را غرق غرور می‌سازد. پیامهایی که می‌دهند، بیانگر ایستادگی و مقاومتی در خور ستابش

است.

واحدی از محاصره بودن خود خبر می دهد.

فرمانده واحدی را برای شکافتن حلقه محاصره، مأموریت می دهد. واحد دیگر شادمانه سرو مقاومت سر می دهد که: ما در نقطه ای که استقرار داریم، تا آخرین نفر می جنگیم و اجازه یک قلم پیش روی بدشمن نمی دهیم، واحد دیگر کمک طلب می کند و هدف قرار گرفتن دو تانک را گزارش می دهد. جنگ در اوچی هیجان انگیز و در عین حال نگران کننده، جریان دارد. یکی از واحدها، پیش روی دشمن تا حدود دو کیلومتر را در جناحی از میدان جنگ خبر می دهد. فرمانده آنها را به مقاومت تشویق می کند و نیروهای دیگری را برای کمک و عقب راندن دشمن می فرستد و همه این اتفاقات به سرعت برق در جریان است.

خبر می رسد که دشمن در قسمتی از خط، نفر پیاده کرده است، بلا فاصله نفرات پیاده خودی برای مقابله با دشمن به منطقه مورد نظر اعزام می شوند. فرماندهی دسته پیاده را، استوار هوشمند بجهه دارد که به رشادت و دلاوری و از جان گشتنگی بین بچه ها، شهره است. در پایان حمله آن روز پر اضطراب و غرور آفرین بود که یکی از بچه های همراه استوار هوشمند، ماجرای مقابله با نفرات پیاده دشمن را، چنین تعریف کرد:

«وقتی به منطقه رسیدیم، دو نفر بر دشمن را دیدیم که نفر پیاده کرده است. استوار هوشمند مرتب بین راه هشدار داده بود که: بچه های بمحض رسیدن اماشان ندهید و نگذارید موقعیت خود را دریابند. نفرات پیاده دشمن هنوز کاملاً مستقر نشده بودند، که ما از راه رسیدیم و سلاح استوار هوشمند بلا فاصله نره کشید و آنها را به رگبار بست و در همان لحظات اول پنج نفر آنان به درک واصل شدند. این پیش دستی غافلگیر کننده، به بقیه افراد دسته ما، که شاید ثلث نفرات دشمن بودیم، قدرت پیشتری داد. آن پی. جی. هفت یکی دیگر از بچه ها، یک نفر بر دشمن را به آتش کشید و متساقنه خود او نیز لحظه ای بعد مجروح شد. رگبارهای پیاپی دیگر افراد دسته، بر دشمن بازیدن گرفت و همه این بورش های دلاورانه، در عرض چند ثانیه اتفاق افتاد و دشمن زیون و در تله افتاده، در حال فرار مذبوحانه دفاع می کرد و بدین ترتیب نیروی که موقوفیت می توانست خطر آفرین باشد، اکراکسته و زخمی شدند و محدودی از آنها با استفاده از گردخاک و دود غلیظ حاکم بر منطقه، فرار را برقرار ترجیح دادند.»

شلیک آتشبارهای دشمن، با همان شدتی که آغاز شده بود و آتش پاسخ نیروهای خودی، تا آنگاه که سب به روی جبهه نشست، ادامه داشت. ساعت ۷ غروب، پانزده تانک خودی وارد عمل شدند که نمی‌دانم با توجه به دست بازی که بین دو طرف گسترده شده است، اینها را در کجا استقرار خواهند داد.

تا تاریک شدن هوا، آتش شدید توپخانه خودی که از دو طرف روی دشمن می‌بارید و هماهنگی یگان‌ها، روی هم رفته مانع از آن شد که دشمن، آنچنان که برنامه ریزی کرده بود، به هدف‌های خود برسد و تنها در بعضی از نقاط بعلت قلت تعداد و تسليحات نفرات خودی، توانست تا حدود یک کیلومتر، پیشروی نماید که فرا رسیدن شب، چون توقفی اجباری، هر دو جبهه را از جوش و خروش اولیه انداخت.

از ساعت هشت شب، تانک‌ها و خودروهای خودی، تقویت خطوط مقدم را آغاز کردند، چرا که خوب معلوم بود آنچه دشمن، امروز بعد از سکوت و توقفی چند روزه و تحمل ضرباتی کشته و گاه عقب نشینی، آغاز کرده است، ادامه خواهد داشت و دشمن مزدور تمام نیروی خود را برای رسیدن به منظور، بکار گرفته است.

به علت تاریکی، شمارش تانک‌هایی که برای تقویت خطوط اول می‌رفتند، ممکن نبود. اگرچه بعداً فهمیدم قریب یک صد دستگاه تانک عازم تقویت خطوط مقدم شده اند ولی محل استقرار آنها در آن داشت باز و فاقد یناهگاه لازم، همچنان برایم سؤال بود.

چهارشنبه ۲۳ مهر ماه ۵۹

از سی پنجمین صبح، بارش آتشبارهای سنگین دشمن، با قدرتی بیش از روز قبل شروع می‌شود و توپخانه مانیز به فاصله چند دقیقه، آتش می‌کند.

جنگ به سرعانی عجیب شدت می‌گیرد و منطقه مجدد از هیاهو و غرش توپها و تانک‌ها به لرزه در می‌آید. یگانها خبرهای نگران کننده‌ای از هدف قرار گرفتن تانک‌ها می‌دهند و این نمی‌تواند باشد مگر موقعیت ضعیف استقرار و سنگر بندی تانک‌ها و توپخانه خودی. فرمانده منطقه خسته از دیروز، پیام‌ها را می‌شنود و ضمن دلداری، مرتب دستور مقاومت و ایستادگی می‌دهد. خیلی دلم می‌خواهد بدانم در درون او چه می‌گذرد.

ساعت حدود یازده صبح است. شدت شلیک آتشبارها کر کننده است. یکی از

افسان، نگران و غم زده، نزدیک می شود. با او چند روزی است آشنا شده ام. تازه به جبهه آمده است و فرماندهی یکی از گروهان های مستقر در خط مقدم را به عهده دارد. تا آنجا که فهمیده ام، افسری پاک و خدا شناس و دلاور است. از دور که می آید، دلم می لرزد و خدا خدا می کنم، خبر بدی نداشته باشد. می آید و آرام در کنارم می شیند. لحظاتی با خاکها بازی می کند و بعد همانطور که سرش پائین است می پرسد:

«اینها دارند چکار می کنند؟»

منظورش را می فهمم ولی می پرسم:

«چرا؟»

سرش را بلند می کند و با لبخندی تلخ می پرسد:

«یعنی تو نمی دانی چرا؟ مرد حسای! از پازدید تانک گروهان من فقط چهار تانک باقیمانده. بقیه یگان ها هم وضع بهتری از من ندارند.»

می پرسم:

«پس این همه تانک که از دیشب وارد عمل شده اند، کجا رفته اند؟»

افسرده تر از قبل بر می خیزد، مشتی خاک را که به دست دارد به اطراف می پاشد و آنچنان که گونی از من انتظار این سوال را نداشته، نگاهم می کند و در حال رفتن می گوید: «تحقیق کن، معلومت می شه.»

به او که می رود و دور می شود نگاه می کنم و به حمله ای که دشمن پس از روزها صیر و سکوت مجدد آغاز کرده و دفاعی که ما داشته ایم.

آتش شدید از دو طرف همچنان ادامه دارد و بی سیم همچنان مشغول است. پیام های رسیده اکثرا مایوس کننده و درد آور است. اکثر یگان ها وضع بد خود را گزارش می کنند و چاره می خواهند. تقاضای هوایپما می کنیم. بد علت آتش شدید منطقه، یکبار هوایپما می آید و کارهای هم می کند، اما کافی نیست.

ساعت دوازده و ده دقیقه روز چهارشنبه ۲۳ مهر ۵۹ باز هم آن لحظه تلخ فرا می رسد، باز هم دستور عقب نشینی و باز هم رها کردن قسمت هانی از خاک وطن برای دشمن مزدور و بی دین.

لحظه ای که دستور عقب نشینی رسید، چون از کم و کیف آن بی خبر بودیم، اکثرا دیوانه وار و با عصبانیتی شدید از انجام این عمل، اظهار نارضایتی می کردیم. ولی آنگاه که، یگان هانی که دستور عقب نشینی گرفته بودند، در میان گردخاک و جار و

جنجال و زوزه گوشخراش وسائل ماشینی، عقب نشسته و تنها تیپ دزفول یعنی تیپ ما در خط باقیمانده که مقابله با دشمن را ادامه دهد، آنگاه که فرصتی یافته و دورهم نشستیم و اوضاع را سبک و سنگین کردیم به حقایق تلخ و دردآورتری بی بردیم که مسیر عصبانیت‌های مارا کاملاً تغییر داد.

علوم شد آنچه دیروز و امروز ما در جبهه شاهد بوده ایم، در حقیقت «حمله دشمن» نبوده، بل خند حمله‌ای بوده است که دشمن مزدور پس از آگاهی از هدف نیروهای ما برای حمله، پیشستی کرده است و از ساعت چهار بعد از ظهر دیروز، با گشودن آتش شدید از پشت استحکامات بتونی مانع از انجام دقیق مراحل حمله نیروهای ما شده است.

حال دشمن از کجا و به چه وسیله از این موضوع آگاهی یافته، متاسفانه جواب این سؤال باز هم بر می‌گردد به خیانت و جنایت مزدورانی که همه چیز خود را به دشمن کافر فروخته‌اند و برای او جاسوسی می‌کنند و به استطلاع ستون پنجم دشمن هستند. بلی، بار دیگر این وطن فروشان لامذهب، دست به خیانت زده‌اند، آن هم خیانتی بزرگ و غیر قابل بخاشایش به ملتی اقلایی و مسلمان که یکپارچه در مقابل دشمنی برانگیخته توسط امیر بالیزم و تا دندان مسلح، به پا خاسته است تا با تمام نیرو و تمام توان و تا اخرين قطره خون از اين مرز و يوم دفاع نماید و اينها، اين جاسوسان و خیانتکاران به دین و مملکت، گونی هدفی جز از دست دادن فرزندان اين ملت و رها کردن خاک اين مملکت برای بیگانه ندارند.

آنچه نیروهای خودی طرف دیروز و امروز در مقابله با دشمن سفاک به اجرا گذاشتند، اوج ایشار و فداکاری بود. دربرابر دشمنی که قریب هفده روز است سنگر می‌کند، استحکامات بتونی می‌سازد و جلو نفرات و توپخانه و تانک‌های خود، تلهای بزرگی ساخته است و از شرق و غرب بطور وقفه ناپذیر سلاح و مهمات دریافت می‌کند، مقابله و ایستادگی، شوکی نیست. آن هم در دشتی باز و وسیع و بدون سنگر و بدون دریای تسليحات دشمن. ولی با روحیه‌ای والا و اقلایی که بدون اغراق وجود چنین روحیه‌ای در نیروهای جمهوری اسلامی ایران بوده است که توانسته دشمن را نه تنها از تاخت و تازها و رجز خوانی‌های اولیه بازدارد، سهل است او را به پذیرش شکست‌های مفتضحانه و ادارد تا آنجا که ملتمسانه آتش بس را تفاختا نماید و دست به دامن مقامات معلوم الحال بین المللی گردد. آن که در چنین شرایطی برای دشمن

خونخوار، جاسوسی و خبر چیزی می کند در حقیقت مزدور بی همه چیزی است که حتی مرگ هم بر او شرف دارد که اولایق مرگ نیست.

بچه ها وقتی از واقعیت موضوع مطلع می شوند، افسرده و ناراحت، بر آن می شوند تا شاید چاره ای برای مقابله با این دشمن خطرناکتر و ماری که در آستین پروردید می شود بیابند. تغییر روز بی سیم یکی از سفارشات بچه هاست که فرماندهان با طیب خاطر می پذیرند بخصوص که قبل از نیز مواردی از استراق سمع دشمن، گزارش شده است.

ساعت سه و نیم بعد از ظهر، به پیشنهاد یکی از بچه ها، با احتیاط تمام به بالای تپه ای که بر جبهه مشرف است می رویم. بوی دود و لاستیک سوخته، فضا را پر کرده است و از دور تانک ها و خودروهایی که هدف قرار گرفته اند، هنوز می سوزند تعدادی از تانک های تیپ ما که در خط اول مستقر بودند، به لحاظ داشتن موقعیت حفاظتی و استمار خوب، خوشیخته از اصابت موشک های دشمن در آمان مانده اند و هنوز می چنگند. با دوربین نگاه می کیم، قسمت هائی از یگان های دشمن را می توان دید، شلیک پراکنده از هر دو طرف ادامه دارد جنگ دیگر تب داغ قبلی را ندارد.

پنجشنبه ۲۶ مهر ماه ۵۹

ظهر رئیس جمهور و تیمسار فلاخی و تیمسار ظهیر نژاد، از منطقه بازدید کردند.

ساعت ۳ بعد از ظهر، به من و چند نفر دیگر از دوستان مأموریت می دهند که برای استقرار سه دستگاه تانکی که به همکاری با تیپ ما، مأمور شده اند، به خط بررویم، پس از شناسانی کامل، تانکها را در جاهای لازم و مطمئن مستقر می کیم، بعد هم به اتفاق یکی از بچه ها دوربین بر می داریم و به بالای تپه می رویم تا دشمن و استحکامات او را بهتر بینیم. دوستان سفارش می کنند که زیاد بالا نرویم چون احتمال خطر می رود. دو نفری مشغول دیده بانی هستیم که انفجاری شدید، در پنج متری، مارا به زمین می کوبد. انفجار آنقدر شدید است که گونی طوفان به پاشده است. همانطور که روی زمین دراز کشیده ام، می کوشم بدون حرکت کردن، بدنم را حس کنم. لحظه ای بنظرم می رسد که چند نقطه بدنم مجروح شده و می سوزد. لحظه ای بعد عکس آن را احساس می کنم و این که کوچکترین جراحتی برنداشته ام. بعد از یکی دو دقیقه که گرد

و خاک می خوابد، قبل از آن که چشم هایم را کاملا بازکنم و اطراف را ببینم، با دست تا آنجا که ممکن است، پاهای و سر و سینه ام را لمس می کنم، خوشبختانه هنوز سالم هستم. چشمها را باز می کنم و بغل دستم را می نگرم، از دوستم خبری نیست. دلم به نکباره می لرزد و ناله در گلویم می پسند و ناگهان حسای او را می شنوم که از داخل سنگری، صدایم می کند. او هم مثل من، معجزه آسا، کوچکترین سدهه ای ندیده است. به حالت خمیده و با احتیاط به طرف سنگر می روم، هنوز کاملا در سنگر جا نگرفته ام که چندین گلوله توپ در اطراف سنگر زمین را می سکافدو یکی از آنها به فاسله تقریبی یک متر، نقطه ای را می کوبد که لحظه ای پیش، من انجا بودم.

در داخل سنگر از حرفهای دوستان در می یابیم انفجار اول حاصل یک موشک هدایت شونده دشمن بوده است که معمولاً ردخول ندارد. معلوم می شود دشمن ما را دیده بان تپیخانه انگاشته و با موشک هدفمان قرار داده است. نکته جالب این که، بجهه ها با این تصور که ما جان سالم از موشک هدایت شونده مزدوران عراقی بدرنحوهای برد، آمبولانس خبر کرده بودند و وقتی آمبولانس رسید، ما در سنگر بودیم و راننده خوشحال از این که خوشبختانه اتفاقی نیفتاده است، به محل استقرار خود رفت.

بجهه ها خبر می دهند که روز ۲۲ مهر، رئیس جمهور و نخست وزیر و اعضای شورای عالی دفاع، برای بازدید از جبهه های جنوب به دزفول آمده اند و از بعضی جبهه ها و نیروهای مستقر در اطراف پل کرخه بازدید کرده اند و دستورات تازه ای به فرماندهان درجهت ایستادگی در مقابل دشمن کافر، و تدارک حمله های تازه داده اند.



خو نین شهر

از ۲۵ تا ۲۹ مهرماه ۵۹

ساعت حدود چهار بعد از ظهر خبر می‌رسد که یک ستون نظامی دشمن، از دشت عباس (سی کیلومتری محل استقرار ما) در حال پیشروی است. فرمانده منطقه دشمن صدور دستورات لازم، به یگانهای مستقر در مسیر برای حرکت و مقابله با حمله‌های کور و احتمانه دشمن، حالت آماده باش فوق العاده در منطقه اعلام می‌نماید. بعدها خبردار می‌شویم که ستون دشمن مهاجم و متداوز، با یورش دلاورانه و همگام ارتش و سپاه، ضرب شستی جانانه خورده است و با تحمل تلفات و خدمات حشمگیر، یا به فرار گذاشته است.

خط اول، محلی که ما مستقر هستیم، از آن جوش و خروش چند روز قبل افتاده است و جز شلیک پراکنده آشیارهای سنگین دو طرف، مساله دیگری نیست. مهرماه تدریجاً به پایان می‌رسد. روز ۲۷ مهر دستور تغییر موضع داده می‌شود، شبانه حرکت می‌کنیم و در محل دیگری استقرار می‌یابیم.

خبرهای رسیده از آبادان و خرمشهر، حاکیست که این دو شهر قهرمان، زیرهجم یکپارچه آشیارهای سیک و سنگین دشمن، لحظات حساس و پر اضطرابی را پشت سر می‌گذرانند.

حالا علت رکود و توقف جنگ را در منطقه خویمان درمی‌باییم. معلوم می‌شود دشمن کافر بیشتر نیروی خود را در اطراف این دو شهر مقاوم به کار گرفته است. بعد دیگر ماجرا، ایستادگی و مقاومت نیروهای مردمی و انتظامی در خرمشهر و آبادان است که دشمن را به بسیجی در این وسعت واداشته است. خبر می‌رسد که در منطقه آبادان مقاومت دلیرانه نیروهای مسلح و مردم، دشمن را قریب به کیلومتر از شهر عقب رانده است، تمامی خیابانها و کوچه‌ها سنگرندی است و سینزندگان با دشمن، حماسه می‌آفینند و نبرد را تا آخر ایستاده اند.

دشمن مزدور از آنجا که تاب و توان ایستادگی در مقابل این همه قهرمانی و شجاعت و ایمان را ندارد. مثل همیشه مذبوحانه به حمله‌های موشکی و هوایی متولّ شده است و با آتش تویخانه و خمپاره انداز و خمسه خمسه، شهر را از دور زیر آتش شدید گرفته است.

در هر یک از این حملات غیرانسانی و ناجوانمردانه، چندین نفر از اهالی غیرنظمی و غیر مسلح آبادان به خاک و خون می‌غلتنند و دشمن بازهم به سفاکی خود ادامه می‌دهد. روز ۲۹ مهر نیز فرودگاه آبادان را به موشک بسته و دهها نفر از مردم بیگناه آبادان را شهید و مجروح کرده است.

خرمشهر لحظات حساس‌تر و بحرانی‌تری را می‌گذراند. نیروهای بعضی دشمن حملات مدام خود، شهر را از سه طرف همچنان زیر شلیک آتشبارهای سنگین خود دارند و گفته می‌شود روزهای آخر مهر توانسته‌اند در بعضی نقاط برای دقایقی به داخل شهر نفوذ نمایند. اما در تمام این حملات، مقاومت قهرمانانه سپاه پاسداران، تکاوران نیروی دریائی، قوای زاندارمی و نیروهای مردمی، مانع بزرگ بیش روی بیشتر سروهای مزدوج عراقی بوده است.

به راستی که ایستادگی و مقاومت بی‌نظیر و تاریخی این بزرگان می‌رود تا حماسه‌ای جاویدان از ایثار و ایمان را در تاریخ ثبت نماید. خبرهای رسیده حاکی از آنست که روز ۲۴ مهر، ایستادگی و مقاومت و ایثار و از جان گذشتگی و ایمان نیروهای مسلح و مردمی خرمشهر، در مقابل کافران بعضی، اوچی والا و ستایش‌انگیز داشته است و در این روز، مردان مسلمان و مبارز و مدافع خرمشهر، در جنگی نابرابر توانسته‌اند تلفات و خسارات سنگینی به نیروهای عراقی وارد آورند و تا آخرین قطره خون در مقابل آنان، ایستادگی نمایند.

روزهای ۲۶ و ۲۷ مهرماه، نبرد شدید و تن به تن در اطراف کشتارگاه خرمشهر ادامه داشته است و نیروهای نظامی و مردمی، ضربات کشنده‌ای به پیکر صدامیان از خدا بی خبر و متغوز وارد آورده‌اند. یکی از بجهه‌ها می‌گوید:

«نیروهای نظامی و مردمی مدافعان خرمشهر اعلام کرده‌اند که تا آخرین نفر و آخرین نفس در مقابل یورش ناجوانمردانه و غیرانسانی دشمنان بعضی مقاومت خواهند کرد و دست یابی به شهر برای دشمن مزدور آنگاه ممکن خواهد بود، که ما وجود نداشته باشیم.»

این همه مقاومت و استادگی در مقابل دشمنی که با کمک ابرقدرتها سراپا مسلح است و سیل کمکهای نظامی و غیرنظامی به سوی او سرازیر است، چه می‌تواند باشد جز اوج ایمان و ایثار و از جان گذشتگی ملتی انقلابی و از ستم رها شده که نمی‌خواهد و نمی‌تواند قیود تجاوزی دیگر را تحمل نماید.

روز ۲۹ مهر اعلام می‌شود که به پاس مقاومت شجاعانه و یکپارچه نیروهای مسلح و مردمی در خرمشهر واپسی و از خود گذشتگی بدریغ آنان در مقابله با دشمن کافر، از روز ۲۴ مهرماه، «خرمشهر» به «خونین شهر» تغییر نام داده شده است. باشد که این نامگذاری بجا و انقلابی، یادآور جانبازیها و رشادتهای مردمی باشد که همگام با نیروهای نظامی، تا لحظه‌ای که زنده بودند و نفس می‌کشیدند، جنگیدند و به دشمن کافر بعضی، فرصت آرامش ندادند.

از شنیدن این خبر، اشک در چشمها یمان حلقه می‌زند، راستی که دلاوری و رشادت مدافعين «خرمشهر» دیروز و «خونین شهر» امروز شایسته و سزاوار هرگونه ستایش و سخت غرور آفرین است.

از ۳۰ مهرماه تا ۸ آبان ماه ۵۹

چندروزی برای دیدار فامیل و تجدید قوا، به مرخصی رفتم و اخبار جنگ را دور را دور می‌شنیدم، این تصمیم را وقتی گرفتم که خبرشدم تیپ ما برای تجدید سازمان ظرف یکی دور روز آینده به پشت جبهه فراغوانده می‌شود و پس از شش روز مرخصی، در بازگشت خبر شدم که یگان مربوطه در بیست و پنج کیلومتری انديمشك (جاده خرم‌آباد) برای تجدید سازمان مستقر شده است.

شب را به علت دیروقت بودن در پادگان به سر بردم و آنچه از حوادث خند روز گذشته که برای دوستان اتفاق افتاده شنیدم، بار دیگر غمی بزرگ را بر دلم نساند و سیل ناسزا و نفرین و لعنت را بر صدامیان جنگ افروز جاری کرد.

خبر شدم که چند نفر از دوستان، در مقابله با حمله ناجوانمردانه و نجاوزگرانه نیروهای کفر صدامی، شربت شهادت نوشیده اند.

معاون گردان، سرگرد افسر، که فقط ۱۲ روز بود از سیراز به گردان مانقل شده بود، مرخصی می گیرد که دو سه روز برای سرکشی به سیراز بود، اما روز قبل از حرکت اتفجار یک خمپاره در چند متري سبب می شود که ترکش خمپاره قلب باک او را سوراخ نماید و به لقاء الله بیرونند.

در این حادثه که جنایتکاران مزدور صدامی مرتکب شده بودند، سه نفر دیگر از بچه ها نیز شهید می شوند و به آرزویشان می رستند.

بچه های پادگان از خرمشهر دیروز و «خونین شهر» هنوز پا بر جا و مقاوم امروز صحبت می کنند و دلاوریهای انسانهوار نیروهای مقاوم در این شهر، بکی از افسران پادگان می گوید:

«اگر قرار بود معیارهای کلاسیک نظامی رعایت شود، خرمشهر مدت‌ها قبل می باشد به تصرف دشمن کافر درآید. چرا که قوانین معمول نظامی حکم می کند، آنگاه که شهر یا منطقه ای این چنین از همه سو زیرفشار و محاصره نیروهای دشمن است، بایست آنجا را رها کرد و به دشمن واگذشت، اما آنچه تا امروز خونین شهر را نگهداشته است، نیروی ایمان و تدين فوق العاده و بی نظری است که با هیچیک از معیارهای فعلی جهان قابل سنجش و اندازه گیری نیست. این نیرو ادامه و تداوم همان نیروی ایمانی است که با دست های خالی ملتی را به مقابله با شاه تا حلقوم وابسته و سر اپا مسلح واداشت و سرانجام نیز به پیروزی غرور آفرین مردم با ایمان انجامید.»

حرفهایش به دل می نشیند، واقعیت نیز جز این نمی تواند باشد. آن هم در حالی که به گفته بچه ها و با توجه به خبرهای جاری، صدام ملعون تمام نیروهای خود را برای تصرف خونین شهر بسیج کرده است و هم اکنون نبرد تن به تن و سنگر بین دو جناح نور و ظلمت در جریان است و باز هم بقول یکی از دوستان، اگر این نبرد ناپایدار به تصرف خرمشهر هم بیانجامد، نیروهای مردمی و نظامی مدافعان خرمشهر، پیش و جدان خود و خدای خود، و ملت ایران رو سفیدند و نام تک تک آنها در تاریخ افتخارات انقلاب

ثبت خواهد شد و راهیان راه، این مقاومین بزرگ و ایثارگر لحظه‌ای از پا نخواهند نشست و اجازه نخواهند داد آب خوش از گلوی دشمن پائین رود و دیر یا زود کافران. بعضی را تا نفر آخر به هلاکت خواهند رساند و کشور را از لوٹ وجود آنان پاک خواهند کرد.

با دعین با مدد روز هشتم آبان ماه ۵۹، راه می‌افتم تا به یگان مربوطه که در جاده خرم‌آباد مستقر است، بیرونم. در بیست و پنج کیلومتری اندیمشک به بقیه ملحق می‌شوم.

معلوم می‌شود یگان ما همچنان که در پادگان گفته بودند و از قبل هم قرار بود، برای تجدید سازمان در اینجا مستقر شده و منتظر دستور است که به خط اول ببرود. در حال حاضر یگانهای لشکر قزوین در خطوط مقدم جبهه مستقر است. در اینجا به علت دور بودن از صحنه نبرد، نمی‌توانم از آنجه در جبهه می‌گذرد، جنانکه باید و شاید بنویسم و خبرها را بطور پراکنده از بچه‌هانی که در رفت و آمد هستند می‌گیرم.

نهم و دهم آبان ماه ۵۹

از ساعت یازده و نیم شب قبل الی شش بامداد امروز، نهم آبان ۵۹، حدای شلیک آتشبارهای سنگین از دور شنیده می‌شود، به علت دور بودن از منطقه جنگ، هر کس حدسی می‌زند ولی قدر مسلم این است که در خطوط مقدم، لحظات دشواری می‌گذرد و جنگ بشدت در جریان است.

ساعت ۱۲ ظهر خبرهای جبهه می‌رسد، معلوم می‌شود که یک لشکر عراق، با نقشه‌ای کاملاً حساب شده، پیاده‌ها را از چپ و راست و نیروهای زرهی و تانک را از وسط برای عبور از خط و تصرف پل کرده، بکار گرفته و شبانه حمله‌ای سخت را آغاز کرده است. دیده بانها که با هوشیاری کامل مراقب اوضاع بوده‌اند، بلا فاصله خبر حرکت نیروهای دشمن بعضی را به فرمانده یگان مربوطه خبر می‌دهند و اطلاع می‌دهند که دشمن با نیروی گسترده در حال پیشروی است. فرمانده از نیروهای احتیاط تقاضای کمک می‌کند و فرمانده تیپ ما نیز به دلیل آشنائی بیشتر با منطقه، سریعاً به خط مقدم حرکت می‌کند و بلا فاصله به تمام یگانهای توپخانه دستور اجرای آتش داده می‌شود. و توپخانه‌ها حدود پنج ساعت بطور مداوم، دشمن را زیر آتش می‌گیرند و بعد از این آتش شدید و کارساز، نیروهای پیاده خودی وارد عمل می‌شوند و از چند سو سدی مقاوم جلو

دشمن خوش باور، که تصور کرده بود با شیخون احمقانه اش خواهد توانست به یکی دیگر از نیات پلید خود برسد، ایجاد می کنند. درگیری و نبردن به تن قریب پنج ساعت ادامه می یابد و دشمن، شکست خورده و از هم پاشیده، صحنه را ترک می کند در حالی که قریب چهارصد و پنجاه کشته و بیش از پنجاه دستگاه تانک سوخته و از کار افتاده بجای می گذارد.

تعدادی تانک و خودرو و نفرir نیز سالم به دست نیروهای رزمیه اسلام می افتد و چندین نفر از نیروهای فریب خورده صدامی که یک سرگرد نیز درمیان آنهاست به اسارت نیروهای ما درمی آیند.

خبر این پیروزی بزرگ و شکست مقتضحانه دشمن بچه ها را غرق خوشحالی می کند. تلفات و صدمات نیروهای خودی بقول یکی از فرماندهان بسیار ناچیز بوده است و این موضوع بار دیگر واقعیت روحیه بالا و والا نیروهای مسلح انقلابی ایران را بیان می کند.

یکشنبه ۱۱ آبان ماه ۵۹

ساعت ۲ بعداز ظهر رئیس جمهور و تیمسار ظهیر نژاد از یگان ما بازدید می کنند و دستور داده می شود که تیپ خودرا برای حرکت به اهواز آماده نمایند و تجدید سازمان را در اهواز ادامه دهد. اصرار فرماندهان تیپ برای ماندن در جبهه دزفول (به دلیل آشنازی بچه ها با منطقه) بجانی نمی رسد و قرار می شود ظرف چند روز آینده برای تعویض و تقویت نیروهای مستقر در منطقه اهواز، حرکت کنیم.

موضوع حرکت به اهواز را بچه ها هر یک به گونه ای تلقی می کنند. بعضی معتقدند شاید بهتر باشد ما در جبهه دزفول که به آن کاملاً آشنا هستیم بمانیم و نبرد را ادامه دهیم و گروهی دیگر را عقیده برایشست که، مساله، مساله جنگ با نیروهای متجاوز و کافر عراق است و فرق نمی کند که ما در کجا با این مزدوران متجاوز بجنگیم و هر جا که قرار شود باید با تمام نیرو وظیفه و دین خودرا انجام دهیم و من نیز با این عقیده کاملاً موافقم.

بدنبال بحث در مورد حرکت به اهواز و قانع شدن معلومی، که معتقد بودند ما باید نبرد را در جبهه دزفول ادامه دهیم، طبق معمول حرفا کل انداخت و شرح شجاعتها نیروهای خودی در جبهه های گسترده جنگ و ناجوانمردیهای بعنیون مزدور، آغاز شد.

یکی از بچه ها که چند روز مخصوصی اش را در دزفول قهرمان گشاییده بود، از جنایت مجدد مزدوران عراقی و به موشک بستن مردم بی دفاع و غیر نظامی دزفول حرف می زد. واقعیت اینست که هنوز کسی توانسته است دلیلی منطقی و عقلانی و انسانی برای حمله های پیشمنه و ناجوانمردانه کافران صدامی که جز جنایت، نام دیگری برآن نمی توان گذاشت، ارائه نماید. آخر کدام قانون جنگی می گوید از کیلومترها فاصله، کورکورانه با موشکهای زمین به زمین، خانه های مسکونی مردم بیگناه و غیر نظامی را باید منهدم نمود؟ در حمله اخیر موشکی جلالان صدام، پرتاب پنج موشک در اولین ساعت پامداد روز چهارم آبانماه، درست زمانی که اکثریت قریب به اتفاق مردم در خواب بوده اند، شهادت بیش از یکصد نفر زن و مرد و کودک و مجروح شدن عده کثیری را سبب شده است، خانه های بسیاری در این عمل وحشیانه و غیر انسانی با خاک یکسان شده اند و به قول دوستمان که از دزفول آمده، احتمال این که هنوز جنازه هائی زیر آوار باشد، وجود دارد.

شاید مزدوران امپریالیزم تصور کرده اند با ارتکاب چنین جنایاتی، سبب تضییف روحیه رزمندگان و یا ایجاد نارضانی در مردم قهرمان و انقلابی ایران خواهند شد، غافل که سفاکهای و جنایات این از خدا بی خبران، عزم و اراده آهنین سلحشوران را محکمتر خواهد کرد و مردم همیشه بیدار نیز با لمس چنین صحنه هائی، استوارتر و مقاوم تر از همیشه، جنگ و در حقیقت دفاع از شرف و ازادی و استقلال میهن اسلامی خود را، پشتیبانی خواهند کرد.

خبرهای رسیده از خونین شهر، همچنان حماسه هائی از خون و افتخار است. اگر چه بچه ها می گویند، مت加وزان سرسپرده امپریالیزم توانسته اند به نقاطی از شهر تعاز نمایند، اما مقاومت و ایستادگی دلیرانه نیروهای مردمی و نظامی و انتظامی، بی وقفه ادامه دارد و تلاش بعیيون برای تصرف پل خونین شهر، بی نتیجه مانده است و مدافعين با تمام توان، شرق خونین شهر را در اختیار دارند و با آتش بی امان، دشمن مت加وز را از نزدیک شدن به پل مأیوس کرده اند.

آبادان نیز سرفراز و پا بر جا، حملات همه جانبیه و دیوانه وار دشمن کافر را شاهد است و مدافعين از جان گذشته، حتی یک وجب به دشمن اجازه پیشروی نمی دهند. از منطقه کرخه بچه ها خبر می دهند که بعیيون خونخوار، بارها حملاتی را برای تصرف پل کرخه آغاز کرده اند.

هدف از این حمله که دشمن مدتها نیروی زیادی را برای رسیدن به آن، بکار گرفته است، بدون شک حرکت به سوی دزفول و در محاصره انداختن این شهر است. اما حملات دشمن در این منطقه هم هر بار با هوشیاری و بیداری و مقاومت و دفاع پکارجه نیروهای رزمی خود را مواجه گردیده و دشمن در این منطقه بارها پوزه اش به خاک مالیده شده، آنچنان که بدنبال هر حمله شکستی مقتضحانه را پذیرفت و با بجا گذاشتن تلفات بسیار و تحمل صدمات چشمگیر، طبق معمول یا به فرار گذاشته است.

در آخرین حمله‌ای که دشمن روز دهم آبان‌ماه ۵۹ برای تصرف پل کرخه داشته است، به گفته یکی از بچه‌ها، برادران پاسدار، حمامه‌ها آفریده اند و با ایمان و ایثاری بزرگ موفق شده اند چندین تانک دشمن را منهدم نمایند. و با یورش به نفرات پیاده دشمن، دهها نفر از آنان را به درک بفرستند.

از ۱۲ تا ۲۰ آبان ماه ۵۹

بالاخره پس از چند روز توقف در پشت جبهه و بی خبری و یا کم خبری از آنچه در خطوط مقدم جبهه می‌گذرد، و شنیدن خبرهای تلخ و شیرین از واقعیاتی که در مناطق درگیری جاری است، ساعت ۷ بامداد به عزم اهواز، از طریق جاده شوشتر به راه می‌افتد.

آنچه در روزهای توقف و سازماندهی گذشت، طبق معمول حکایتهای تلخ از تجاوزات دژخیمانه و اهرینانه نیروهای مزدور صدامی و خبرهای شیرین از رشدات و دلاوری و از جان گذشتگی و ایثار نیروهای خودی و پشتیبانی و حمایت ارزنه ملت اقلابی ایران از رزمدگان جبهه‌ها بود.

«خونین شهر»، شهر در خون شناور مظلوم، طبق آخرین خبرها، زیر چکمه دژخیمان صدامی، نفس نفس می‌زند و غارتگران کافر بعضی، به غارت و چپاول اموال مردم، در مناطقی از شهر که به اشغال در آورده اند، مشغول هستند. سرق خرمشهر همچنان توسط مدافعين جان بر کفی که به حق در مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن تا دندان مسلح، تمام موازین جاری نظامی جهان را در هم ریخته اند، برپا ایستاده است و دشمن با وجود اشغال قسمت‌هایی از شهر، هنوز آرزوی گذشتن از پل خونین شهر به دلش مانده و پل، زیر آتش بی امان نیروهای خودی است.

عوامل دست نشانده امپریالیزم، برای تصرف آبادان خود را به آب و آتش می‌زنند و

اخیراً سعی کرده‌اند با احداث پلی بر روی رودخانه بهمن شیر به جزیره آبادان تجاوز نمایند. ولی نیروهای مدافعان شهر، مشکل از سپاه و ارتش و بسیج مردمی، با منهدم کردن پل بشیون، شکست خفت بار دیگری را بر آنان تحمیل کرده‌اند.

عازم اهواز هستیم و خوشحال از آغاز فعالیتی مجدد در مقابله با دشمنی که هیچیک از موازین انسانی و جهانی جنگ را رعایت نمی‌کند و هدفش فقط آدمکشی و تخریب و نابودی است. بین راه، مردم شهرهای ذرفول، شوستر، ملانانی و روستاهای مسیر، با صداقت و گرمی خاصی از ما استقبال می‌کنند و ستون در میان فریادهای تشویق کننده و حرکت بخش مردم متعدد که پشت‌انههای پر ارزش ما در میدانهای جنگ هستند، به حرکت خود ادامه می‌دهد، با این امید که بتواند با اقدامات آتی خود و کوشش در بیرون راندن دشمن متجاوز از این مرز و بوم، احساسات پاک و بی شائمه مردم را جوابگو باشدند.

ساعت یازده و نیم در منطقه‌ای اردویی موقعی زنیم و ساعت دو بعد از ظهر مجدداً به راه می‌افتم و بالاخره حدود ساعت شش بعد از ظهر به منطقه اهواز می‌رسیم و در خط احتیاط مستقر می‌شویم.

صبح که از خواب بیدار می‌شویم، با گشتنی در اطراف در می‌یابیم که در نخلستانی نزدیک رودکارون و حلوود ده کیلومتری اهواز مستقر شده‌ایم.

۲۱ و ۲۲ آبان ماه ۵۹

فرمانده تیپ در یک سخنرانی، مشی آینده نیروها و وظیفه ما را نیز مطرح می‌کند، از گفته هایش چنین بر می‌آید که در روزهای آتی، نیروهای خودی، مشکل از سپاه، ارتش و نیروهای بسیج مردمی که به جبهه‌ها پیوسته‌اند، حالت حمله خواهند داشت. وی خطاب به گردان ما می‌گوید:

«شما گردان پیاده، کار حساس و مشکل تری دارید و باید ضمن فرار گرفتن در خط اول، با ایمان کامل و شجاعت تمام دشمن را با پشتیبانی تانک و توب، بکوید و به عقب برانید محاصره آبادان را بشکنید. ما، پس از چند روز آموزش فشرده، حرکت خواهیم کرد.»

گفته‌های فرمانده تیپ و خبر حرکت به خط مقدم و حمله به دشمن، بچه‌ها را درشور و شوقی وصف ناشدندی فرو برد. انتظار هم جز این نبود، چرا که دشمن متجاوز

هر روز با مکاری و حیله‌گری خاص خود، گوشه‌ای از خاک وطن را ناجوانمردانه به خاک و خون می‌کشید و از دور به موشک یا توپ می‌بست و اگر به او امکان آرامش بیشتر می‌دادند، شکنی نبود که دست به جنایات تازه تری می‌زد. مثلاً فردای روز استقرار در محل جدید، پنجشنبه ۲۲ آبان‌ماه ۱۳۹۶ شنیدیم که دشمن مزدور شهر اهواز را به توپ بسته، تعدادی منزل مسکونی را ویران کرده است. در این حمله وحشیانه نیز طبق معمول تعدادی مرد و زن و کودک و به هرحال جمعی غیرنظمی به شهادت رسیده‌اند. شنیدن هر یک از خبرهای تاسف بار ما را در مأموریتی که دریش داشتیم، مصمم‌تر می‌کرد و لحظه شماری می‌کردیم که هرچه زودتر آموزش تمام شود و حرکت کنیم.

از ۲۳ تا ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۹۶

ساعت ۸ شب خبر شدیم که دشمن حمله همه جانبه‌ای را به طرف سوسنگرد آغاز کرده است و در حال پیشروی است.

در حیرت بودیم که دشمن این همه استعداد را از کجا بدست آورده است؟ اگرچه جواب برایمان مشخص بود و ضمن آگاهی از کمکهای بیدریغ ابرقدرتها، شنیده بودیم که عراق از سربازان مصری و سودانی هم درجنگ علیه جمهوری اسلامی ایران بهره می‌گیرد.

ساعت ده شب، پس از رسیدن خبر حمله دشمن به سوسنگرد، دستور داده شد، یک گروهان بیاده از گردان‌ما، همراه یک گردان تانک برای حرکت به سوی سوسنگرد آماده شوند. این ستون ساعت ۱۱ شب براه می‌افتابد.

حمله بعنوان کافر به سوسنگرد، نقشه حمله ستونهای خودی به دشمن را در منطقه اهواز، موقتاً به تعویق می‌اندازد. بقیه گردان‌ما هم به فاصله یک روز، یعنی ساعت ۴ بعد از ظهر یکشنبه ۲۵ آبان‌ماه، به طرف سوسنگرد حرکت می‌کنند.

خبرهای رسیده از سوسنگرد، سخت تکان دهنده و تاسف بار است و بار دیگر حکایت از آن دارد که کافران مزدور و نوکران امیر بالیزم، مغول‌وار به هرجا که می‌رسند، جز کشتار و ویرانی و انهدام و غارت و چیاول، کاری ندارند و آنجنان که بارها نشان داده‌اند، رعایت قوانین جهانی جنگ، برایشان بی معنی است.

نیروهای بعضی قسمت هانی از سوسنگرد را اشغال کرده‌اند، اما مقاومت دلیرانه ورشادتهای بیان ناشدنی نیروهای اسلام در دفاع از شهر، بار دیگر حماسه «خونین شهر»

را تکرار می کند. خبرهای رسیده حاکی از است که نیروهای مردمی به همراه جانبازان سپاه پاسداران و دیگر نیروهای نظامی شهر، با تمام قدرت در مقابل بورشایی بی امان مزدوران عراقی مقاومت می کنند و دشمن هر لحظه بیشتر بر فشار حمله های خود می افزاید.

اری، در سو سنگرد حمامه کربلا تی دیگر بر پایست بخصوص که تقارن این روزها با ایام تاریخ ساز دهه محرم و شهادت و جانبازی مدافعین سو سنگرد، بخصوص پاسداران محاصره شده در شهر، خاطره شهیدان کربلا را در دلها زنده می کند.

ساعت ده و نیم شب ۲۵ آبان ۱۳۵۹، پس از توقفهای لازم درین راه، به منطقه سو سنگرد می رسیم. تانکها و نفرات و خودروهای دیگر ستونها، در حال پیشروی و گرفتن آرایش لازم هستند. قرار است به امید خدا صبح فردا حمله ای همه جانبه را برای سرکوب دشمن متجاوز و رهانی و نجات سو سنگرد آغاز کنیم.

بلافاصله پس از رسیدن به منطقه، به همراه معاون تیپ، برای شناسائی محلی جهت استقرار تانکها، حرکت می کنیم. پس از یافتن جای مناسب، معاون تیپ و چند نفر از پرسنل آنجا می مانند و من برای هدایت تانکها به محل استقرار، به طرف ستون باز می گردم و تانکها را راهنمایی می کنم.

موقعیت گیری و استقرار و آرایش جنگی ستون، تا ساعت ۲ بعداز نیمه شب ادامه دارد و بعد دستور داده می شود بچه های کیکی دو ساعت استراحت کنند تا آمادگی لازم برای حمله داشته باشند.

اما به جرأت می توانم بگویم که هیچیک ازما، با شوروالهایی که برای نجات سو سنگرد از دست دشمن متجاوز داشتیم، خواب به چشممان راه نیافت و همگی در انتظار رسیدن لحظه موعود و دستور حمله، دقایق دیرگذر را پشت سر می گذاشتیم. بنا به گفته معاون تیپ، در حمله به سو سنگرد، علاوه بر تیپ دزفول، پاسداران و هوانیروز و بعضی نیروهای موجود در منطقه قرار بود شرکت داشته باشند. گروه چریکی دکتر چمران نیز بدنبال عملیات اینانی خود در یکی دو روز گذشته و لطمه زدن به دشمن مستقر در اطراف سو سنگرد، خود را برای حمله وزدن ضربه های کاری به دشمن آماده کرده بود.

بالاخره ساعت ۴ و نیم صبح لحظه موعود فرا می رسد و فرمانده بایاد خدا، دستور آماده باش را صادر می کند. تعدادی از بی سیم ها به گوش نبودند، به همین خاطر

فرمانده مرا فرستاد که با جیپ بروم و پرسنل تانکها را خبر کنم، که راس ساعت ۵۴ با مدد، حمله و پیشروی را شروع کنند. مأموریت را به سرعت انجام دادم و برگشتم. مجدداً دستور داده شد که بروم و با اولین آتش توپخانه، خودروهای دیگر حامل سلاحهای سنگین را به سوی روسنای جلالیه راهنمایی کنم.

وبالآخره شلیک یکپارچه و نفس گیر توپخانه خودی، راس ساعت ۵۴ با مدد روز ۲۶ آبان ۱۳۵۹، لحظه حمله به دشمن متجاوز را در منطقه سوسنگرد اعلام می‌کند و پیشروی آغاز می‌شود. حمله‌ای که می‌تواند سرنوشت ساز و تعین کننده باشد و همه بجهه‌ها سوگند یاد کرده‌اند که برای بیرون راندن دشمن از سوسنگرد با تمام نیرو بجنگند. ساعت شش و پانزده دقیقه معاون تیپ را می‌بینیم که مسیر تانکها را می‌پرسد و پس از یافتن مسیر، جیپ حامل او به سرعت حرکت می‌کند و دور می‌شود.

ساعت ۶ و نیم به روسنای «بهارنو» می‌رسیم که لحظاتی پیش در دست دشمن بوده است. با رسیدن نفرات و بدنبال آن، تانکها و توپخانه، نفرات دشمن که سخت غافلگیر شده بودند، سلاحها را به زمین می‌ریزند و پابه فرار می‌گذارند و تعدادی نیز در حالی که دستها را روی سر گذاشته‌اند، با الحاح و التماس، الله، الله گویان خود را تسليم می‌کنند. انگار نه انگار که همین‌ها بودند که تالحظاتی قبل، حتی سایه مارا به گلوه می‌بستند و خون چشمهاشان را گرفته بود.

تا پنج کیلومتری سوسنگرد را از وجود دشمن زبون و ترسو پاک کرده‌ایم و در این نقطه است که دشمن به خشم آمده از یورش غافلگیرانه سپاه اسلام، حمله‌ای از پهلو به ستون درحال پیشروی آغاز می‌کند و بلاfacile تانکهای درحال پیشرفت، لوله‌های خود را به سوی دشمن بر می‌گردانند و چند لحظه بعد نیز توپخانه هلیکوپتر هوانیروز در آسمان ظاهر می‌شوند و دشمن را که از پهلو حمله کرده است، زیر آتش می‌گیرند و در همان لحظات اول، سه تانک دشمن نابود می‌شود. پنج دقیقه بعد، دوهواپیمای «اف ۵» از راه می‌رسند و دشمن را که شکست خورده واژکار افتاده، تهدید فرار دارد، بمباران می‌کنند.

همانگی و همگامی نیروهای خودی، دشمن را سخت به وحشت انداخته است. نیروهای پیاده مشکل از سپاه وارش و نیروهای چریکی از جلو، بدنبال آنها، تانکها و توپخانه واژبالا نیز هواپیماها و هلیکوپترها، دشمن را جانانه می‌کویند و پیشروی ادامه دارد و قلبها با سرعتی و صفت ناشدنی در هوای سوسنگرد می‌تپد.

ساعت ده صبح، دو هلیکوپتر دشمن در آسمان پیدا می شوند و یکی از تانکهای خودی در اثر اصابت موشک منهدم می شود و یک ساختمان روستائی هم ویران می گردد و بلافاصله آتش ضدعاوانیها امکان عملیات بیشتر را از هلیکوپترهای دشمن می کنند و فراریشان می دهد.

ساعت ده و نیم به یکی دیگر از روستاهانی می رسیم که تاساعته پیش در اسغال دشمن متجاوز و خونخوار بوده است.

پیکر پاک ۶ شهید پاسدار وارتشی در این دهکده اوج وحشیگریهای صدامیان را نشان می دهد. جنازه های مطهر شهیدان را آمبولانسها به پشت جیمه منتقل می کنند. چند خانواده روستائی که اکثراً پیرمرد و پیرزن و کودک هستند، قرآن به روی سر، گریه کنان به استقبال مان می آیند.

آنها آنچنان رنگ پریده و نزارند که گونی سالهای است گرسنگی کشیده اند و جای پای شکنجه های دزخیمان صدامی را به وضوح می توان درجهره تکیده آنان مشاهده کرد. پیرمردی می گوید:

«این دو سه روز، برای ماسالها طول کشیده است. این وحشیهای نامسلمان در این مدت کوتاه چه جنایاتی که مرتكب نشدن. از روستای ما، همین چند خانوار باقیمانده، بقیه یا آواره دشت و بیان شدند یا به فجیع ترین وضع به شهادت رسیدند یا به اسارت رفتند.»

و بعد گریه امانش نمی دهد. دلداریش می نهیم و امیدوارشان می کنیم که انشاء الله انقام تک تک آنها را خواهیم گرفت. ولی آیا ماهم خواهیم توانست چون آنها رفتار کنیم؟

با زماندگان روستا از وحشیگرها و شرارتهای صدامیان کافر، حکایتها دارند. درین که وقت تنگ است و سوسنگرد بیتابانه انتظار می کشد. فرمانده یگان دستور می دهد از بند رستگان ستمدیده را به جای امنی ببرند و سکنی دهند و بعد حرکت می کنیم.

ساعت یازده صبح، تیمسار فلاحت همراه دکتر چمران وارد منطقه می شوند و پس از گفتگوی کوتاه با بعضی فرماندهان، به سرعت به سمت سوسنگرد حرکت می کنند. بعد از رفتن آنهاست که یکی از فرماندهان، خبر نفوذ گروه چربیکی دکتر چمران را به چند نقطه از شهر سوسنگرد، به عنوان مژده ای جانبیش به اطلاع بجهه ها می رساند.

صدای شلیک آتشبارهای سنگین از دور شنیده می‌شود و تپخانه و تانکهای ما نیز مدام مواضع تعیین شده را می‌کوبند. جمماً بو تانک از دست داده ایم، اما تلفات و صدمات وارد به دشمن، آنچنان که قرائن شناس می‌دهد، کمرشکن است.

یکی از فرماندهان پیشنهاد می‌کند ستون ما در حوالی موضعی که هستیم و داریم پیش می‌رویم، متوقف شود تا در صورت لزوم به عنوان نیروی تازه نفس وارد عمل گردد. فرمانده تیپ با بی سیم دستور می‌دهد پیشروی را ادامه دهیم و تاکید می‌کند حتی اگر یک تانک هم سالم بماند، امروز باید با همان یک تانک، سوسنگرد را از لوٹ دشمن پاک کنیم.

با شنیدن این دستور، بچه‌ها قوت قلب و شور و حال تازه‌تری می‌یابند و پیشروی با سرعتی بیشتر ادامه می‌یابد. دقایقی بعد تیمسار فلاحت از خط مقدم اطلاع می‌دهد که دشمن در اطراف سوسنگرد، در حال فرار است و تپخانه دستور می‌گیرد دشمن در حال فرار را با تمام قدرت بکوبد و از این لحظه به بعد، نبرد پیشروی آنچنان ادامه می‌یابد که گونی بر بال ابرها سواریم و فضای را از لوٹ پلیدی پاک می‌کنیم. یک وقت به خود می‌آئیم که وارد سوسنگرد شده‌ایم.

ساعت حدود ۲ و نیم بعد از ظهر است، نفرات پیاده تکبیر گویان و هلهله کنان از دروازه سوسنگرد می‌گذرند و لحظاتی بعد جنگ تن به تنی که چریکهای چمران و سپاه پاسداران و نیروهای مردمی با دشمن شکست خورده آغاز کرده بودند، باورود نیروهای پیاده تیپ ما شدت وحدت بیشتری می‌گیرد و بچه‌ها با رشد تمام، نفرات دشمن را کوچه به کوچه و محله به محله و خیابان به خیابان تار و مار می‌کنند و شکستی فاحش را بروحتیان صدامی می‌قبولانند. نبرد تن به تن در شهر به اوج خود رسیده است که تانکها با پشتیبانی آتش تپخانه به اطراف شهر می‌رسند و راه گزیز را بر باقیمانده نیروهای بعضی محاصره شده در شهر می‌بنند و دشمن شکست خورده فراری از شهر را نیز زیر آتش شدید، تا حدود ده کیلومتری سوسنگرد عقب می‌رانند.

وبالآخره سوسنگرد عزیز که ساعتی سخت را زیر چکمه دژخیمان بعضی عراق در اسارت بسر برده بود، با رشد از جان گذشتگی فرزندان قهرمان و مسلمان این آب و خاک، آزاد می‌سود.

فرمانده گروهان دوم، به همراه افراد گروهان و همیانی سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی، پاکسازی خانه به خانه را در شهر به عهده می‌گیرند و ساعتی

بعد، تعدادی از فریب خورده‌گان عراقی را به اسارت می‌آورند و بلافضله به پشت جبهه منتقل می‌کنند و بدین ترتیب سوستنگرد آزاد ویله و خالی از اغیار، نفس کشیدن خود درهای معطر از خون شهیدان و درفضای آزادی را آغاز می‌کند.

شلیک توپخانه دوطرف همچنان ادامه دارد و دشمن با شلیکهای پیاپی و وقمه ناپذیر، مذبوحانه می‌کوشد شاید با آتش سنگین توپخانه، بتواند تا حدودی شکست خفت باز امروز خودرا جبران نماید، اما شلیک مداوم و موثر توپخانه خودی، حتی امکان تصور این دلخوشی را هم از او گرفته است.

آتشبارهای سنگین ما ضمن بارش بی امان آتش به نیروهای منهزم دشمن، برای مقابله و کسب آمادگی لازم در برخورد با ضدحمله‌های احتمالی دشمن، به تحکیم مواضع خود می‌پردازند و در بیان روزی عزیز و ماندنی در تاریخ افتخارات انقلاب، عاقبت شب به روی دشت می‌افتد و شلیک آتشبارهای دوطرف نیز متدرجاً کاهش می‌یابد و در نیمه‌های شب تنها گاه گاه، صدای شلیک و انفجاری سنگین، سکوت را می‌شکند.

سه شنبه ۲۷ آبان ماه ۵۹

دشمن شکست خورده تا پانزده کیلومتری سوستنگرد عقب رانده شده است ولی هنوز هم می‌کوشد با حرکاتی مذبوحانه، شکست خودرا جبران نماید و هر بار نیز با تحمل تلفات و خدمات تازه‌تری، سرجای خود می‌نشیند.

خبرشده‌یم که در جریان آزاد سازی سوستنگرد، به دشمن تلفات و خسارات سهمگینی وارد شده است، بیش از هفتصد نفر کشته، یکصد تانک و قرب شصت خودرو و نفر بر دشمن منهدم شده است و دهها نفر نیز به اسارت نیروهای اسلام درآمده اند. بیش از بیست تانک و تعدادی نفر بر را نیز سالم، نیروهای خودی به غنیمت گرفته اند که از آن جمله سه نفر بر روسی و دو خودرو پراز مهمات را تیپ ما به غنیمت گرفته است.

تلفات و خدمات نیروهای خودی در این حمله پیروزمندانه بسیار ناچیز بوده است و متأسفانه خبرشده‌یم که دکتر چمران نیز در جریان حمله به سوستنگرد، زخمی شده، اما خوشبختانه جراحت وارده چندان سنگین نبوده است.

شلیک توپخانه و آتشبارهای سنگین دوطرف، همچنان به شدت ادامه دارد. حدود ساعت ده صبح یکی از هواییمهای خودی پس از کویندن مواضع خصم، در حال بازگشت هدف قرار می‌گیرد و خوشبختانه خلبان موفق می‌شود با چتر بیرون بیرد و

تعدادی از بچه‌ها برای استقبال و احتمالاً کمک به او، به سویش می‌دوند. ساعت یازده صبح یک عراقی قبل از انجام مأموریت درست بالای سر ما، هدف آتشبارهای ضد هوایی قرار می‌گیرد و درحالی که یکپارچه آش شده است، همه چشم به آن دوخته‌ایم که شاید خلبانش بیرون بیرون اسیرش کیم، اما انتظار بیهوده است و لحظاتی بعد هوایی‌ای مزبور، یکی دو کیلومتر آن طرف تر سقوط می‌کند و حدود پانزده دقیقه بعد نیز یک فروند هلیکوپتر تبدیل عراقی به سرنوشت می‌گیرد سرنگون شده، چهار می‌شود.

چهارشنبه ۲۸ آبان ماه ۵۹

غناهمن بدنست آمده از عملیات آزاد سازی سوسنگرد را با تعدادی از بچه‌ها، به اهواز می‌بریم و مردم تکبیر گویان و شادی کنان به استقبال می‌آیند و گوسفند قربانی می‌کنند.

احساسات پاک و بی شائیه مردم، همه ما را سخت تحت تاثیر قرار می‌دهد. آن‌هم مردمی که هر لحظه زیر بارش جنایت‌آمیز حملات توپخانه دورزن و موشکهای زمین به زمین عوامل استکبار جهانی هستند و هر روز تعدادی شهید و مجروح، برای آیاری نهال نوبای انقلاب، تقدیم می‌کنند و اینک این مردم داغدیده و در عین حال مقاوم و انقلابی و با ایمان، این چنین صادقانه و بی‌ریا، بیروزی و بهتر بگوییم، انجام وظیفه مقدس برادران سلح خود را گرامی می‌دارند و ارج می‌نهند. به راستی که به قول یکی از بچه‌ها، «این ملت هرگز نمی‌میرد».

آزاد سازی سوسنگرد که با همکاری و یکپارچگی نیروهای سپاه، چریکهای مردمی و بسیج، ارش و از جمله تیپ دزفول و نیروی هوایی و هوانیروز حاصل گردید، برای همه نیروها و بخصوص تیپ ما، افتخار آفرین بود و به قول بچه‌ها توانستیم نشان دهیم که اگر ایمان و امکانات باشد، شکست دشمن مزدور کهار ساده است.

تیپ دزفول در این پیروزی، عدم تحرک در «عين خوش» را که علی‌جز کمیود تسلیحات و کمکهای لازم نداشت، جهان کرد. آنچنان که رادیو معلوم الحال عراق در اخبار خود پس از شکست بعضیون در سوسنگرد، اعلام کرده بود که «بعداز آنکه نیروهای عراقی شهر سوسنگرد را تخلیه کردند! تیپ وحشی! دزفول وارد سوسنگرد شد!» و بدین وسیله وحشت و هراس خودرا نشان داده بود.

ستاد مشترک نیز طی اطلاعیه ۲۹۹ خود از لشکر ۹۲ اهواز قدردانی کرد و همه اینها نشان می‌دهد، اگر ایمان قوی باشد و وحدت نیروها حفظ گردد و ارزش انکار ناپذیر نیروهای مردمی به حساب آید، به خاک سیاه نشاندن دشمن بی ایمان و مزدور بسیار آسان است.

از ۲۹ آبان ماه تا اول آذر ماه ۵۹

دشمن شکست خورده طبق شیوه همیشگی، چون خوب می‌داند در برخوردهای رویارویی حریف رزمدگان با ایمان ایران نخواهد بود، بازهم از دور و بانجوانمردی شهرهای اهواز و سوسنگرد را زیر آتش گرفته است و توبخانه خودی نیز متقابلاً مواضع آنها را می‌کوبد.

در آبادان هم جنگ به شدت ادامه دارد و مدافعين شهر و نیروهای تازه نفسی که به منطقه رسیده‌اند، ضمیم گرفتن امکان هرگونه حرکت تجاوزگرانه از دشمن، صدمات و تلفات فراوانی به مزدوران بعضی وارد آورده‌اند از جمله روز ۲۴ آبان در حمله‌ای که به مواضع دشمن داشته‌اند، بیش از دویست نفر را به هلاکت رسانیده‌اند.

و حدود یکصد نفر را به اسارت گرفته‌اند. در این حمله دهها تانک و خودرو دشمن متجاوز منهدم شده است و خصم شکست خورده را قریب سه کیلومتر به عقب رانده‌اند، چنانکه در حالت فعلی، مواضع اطراف رود بهمن شیر در اختیار نیروهای خودی است. روزهای جمعه ۳۰ آبان و شنبه یکم آذر ۵۹ بدون حادثه مهم و در خور توجهی، در جبهه ما می‌گذرد و تنها آتش توبخانه دو طرف همچنان روشن است. البته در این دو روز هم، مثل اکثر روزهای گذشته، دشمن حیله گرانه حملاتی را از جناحهای مختلف آغاز کرد، ولی مقاومتهای دلیرانه و هوشیاری و بیداری رزمدگان اسلام، دشمن را با قبول خسارات و تلفات چشمگیر، هر بار بجای خود نشاند.

غروب شنبه یکم آذر ماه ۵۹، دستور می‌رسد برای حمله‌ای قریب الوقوع، تیپ دزفول آماده شود. جنب و جوش و سور و هیجان تازه‌ای بچه‌های را در بر می‌گیرد و هر کسی به نوعی به آماده سازی شخصی و پیوستن به آمادگی جمعی تیپ مشغول می‌شود. تانکها حالت آرایش می‌گیرند و همه چیز شبانه آماده می‌شود. بچه‌ها حس زده‌اند که حمله، با مدد فردا صورت خواهد گرفت و لی هنوز کسی از هدف و مسیر حمله خبر ندارد و این بی خبری با توجه به ضربه‌های ناجوانمردانه قبلی، از لحاظ امنیتی

اقدامی درست و قابل ستایش است.

دوشنبه دوم آذر ماه ۵۹

با طلوع صبح، حدود ساعت ۵ بامداد، دستور حرکت داده می شود. اکنون دیگر فهمیده ایم که هدف این حمله، عقب رانن هر چه بیشتر نیروهای دشمن از اطراف سو سنگرد است. دقایقی بعد خبر می رسد که دشمن با استعداد یک لشکر، از پهلو به مواضع و نیروهای اسلام مستقر در اطراف سو سنگرد، حمله کرده است. به ما دستور داده می شود که به همراه تانکها به سوی جنوب سو سنگرد حرکت کنیم و راه را بر دشمن بیندیم. حرکت و پیشروی با سرعت شروع می شود و ادامه می یابد.

قریب یک کیلومتر پیش رفته ایم که سایه ای دوان دوان از دور، از سمت راست ستون می بینیم که نزدیک می شود و دستهایش را در هوا تکان می دهد. ظاهراً از افراد خودی است. فرمانده یگان، دوربین به چشم می گذارد و در حال نگاه کردن می گوید: «به نظرم از خدمه تانکهایی است که ساعتی پیش جلو رفته اند. حتماً مسأله ای پیش آمده.»

نزدیکتر می شود و بالاخره به ستون می رسد. معاون گردان چند قدمی به استقبال او می رود و درجه دار تانک نفس زنان از راه رسیده و نرسیده گزارش می دهد: «کماندوهای دشمن ما را غافلگیر کرده اند. آنها قریب بیست نفرند، همین الان دست و پای سرنیشیان هر سه تانک را بسته اند و آنها را روی زمین خوابانیده اند. من توانستم از یک لحظه غلت آنها استفاده کنم، آنها از شادی روی تانکها می رقصیدند. از اول لا بلای بوتهای اطراف مسیر پنهان شده بودند و ما اصلاً آنها را ندیدیم. بنظرم دارند تقاضای کمک می کنند که تانکها و بچه ها را به جبهه خود انتقال دهند.»

معاون گروهان با لبخند از او می برسد:

«چقدر از اینجا فاصله دارید؟»

درجه دار همچنان هیجان زده می گوید:

«حدود یک کیلومتر، شاید هم کمتر، نزدیک هفتصد هشتصد متر.»

معاون گروهان با اطمینان او را دلداری می دهد و می گوید:

«خب، این نگرانی ندارد. آنها در منطقه ما هستند و ما خیلی زودتر از نیروهای کمکی دشمن، به محل خواهیم رسید.»

و بعد به پیشنهاد معاون گروهان، تعدادی از بچه ها برای نجات تانکها و

سرنشیان آنها داوطلب می‌شوند و ستون به راه خود ادامه می‌دهد. من و علی هم جزء داوطلبین هستیم. معاون گروهان دستور حرکت می‌دهد و ضمن رفتن نحوه عملیات را تشریح می‌کند و نهایت حرف او اینست که ما هم باید آنها را غافلگیر و محاصره کنیم. با رعایت تمام شرایط حفاظتی و استمار، بدنبال درجه دار خدمه تانک و یک خودرو که «کالیبر ۵۰» روی آن سوار است و دو دستگاه جیپ، تقریباً به حالت دو، جلو می‌رومیم. هیجان زده و مشتاق، خیلی زودتر از آنجه گمان می‌کردیم، به محل نزدیک می‌شویم. سیاهی تانکها از پشت تعدادی درخت دیده می‌شود و چند نفری روی تانکها ایستاده اند. از کلاهشان به راحتی می‌توان تشخیص داد که افراد دشمن هستند. معاون گروهان پیاده می‌شود و افراد را به پنج دسته تقسیم می‌کند و ضمن دادن دستورات نهانی به فرمانده دسته‌ها، هر دسته را به سوئی راهنمائی می‌کند و جهت حرکت را نشان می‌دهد. بعد نقطه استقرار خودرو حامل کالیبر ۵۰ را نیز مشخص می‌کند و به راننده جیپی که تیربار روی آن سوار است دستوراتی می‌دهد. در عرض مدت کوتاهی، دشمن بطر کامل از اطراف محاصره می‌شود، آنچنان که در تیررس تمام دسته‌هast. روی زمین دراز کشیده ایم و در انتظار دریافت فرمان حمله، ثانیه شماری می‌کنیم. لحظات حساسی می‌گذرد، در این فکرم که حالا بچه‌های خودی در چه حالی هستند، از اینجا که ما موضع گرفته‌ایم، فقط افراد دشمن را می‌بینیم که بالا و اطراف تانکها پخش شده‌اند. با خود می‌گوییم، چقدر بی خیالند. و بعد به خود جواب می‌دهم حتماً فکر می‌کنند، تمامی منطقه به تصرف نیروهای خودشان درآمده است. در این افکار پرسه می‌زنم که صدای بلندگو درمنطقه می‌پیچد و کسی به عربی حرفهایی می‌زند و بلاfacسله رگباری سرشاخه‌ها را هدف قرار می‌دهد. همه تکان می‌خوریم و آماده‌تر، به رویرو خیره می‌شویم و باز همان صدا چملاتی بیان می‌کند. افراد دشمن درست مثل مورچگانی که آب به لانه آنها نفوذ کند، به وول خوردن می‌افتد و لحظاتی بعد در میان حیرت و در عین حال، شادی زایدالوصف بجهه‌ها، دستها را روی سر می‌گذارند و جلو تانکها می‌ایستند. معاون گروهان به نیروهای خودی دستور پیشروی می‌دهد. با احتیاط و به حالت سینه خیز جلو می‌رومیم.

دقایقی بعد، دشمن که خود را از همه سو در محاصره می‌بیند و راه فراری ندارد، ناجار به تسليم می‌شود، بدون آن که ما حتی یک گلوله هم شلیک کرده باشیم. و بدین ترتیب، نه تنها سرنشیان و خدمه سه تانک خودی از اسارت کوتاه

مدت خود رهاشدند، که بیست نفر از افراد دشمن را هم به اسارت گرفتیم و شنیدنی است که اسرا از همان دقایق اول با شفیع قرار دادن خدا و پیغمبر و التماص می کوشیدند به ما بگویند که مسلمان هستند و از چنگ و برادرکشی نفرت دارند و دلیل می آورند که به همین خاطر حتی یک گلوله هم شلیک نکرده اند!

اسرا را به پشت جبهه می برنند و یگان در حالی که سه تانک پیشاپیش خود در حرکت دارد، می رود که به بقیه افراد ستون بیرونند.

در طول راه هریک از بچه ها، به دام افتادن و اسارت می دردسر و بدون خونریزی دشمن را به نوعی، مضحکه می کنند و بقیه می خنندند. در پاسخ این سوال که راستی آنها منتظر چه بودند و چرا تانکها و افراد ما را با خود نبردند، علی که همیشه حرفهای برای این قبیل اتفاقات دارد، می گوید:

«حتما گواهینامه نداشته اند و از پلیس راه ترسیده اند.» و در میان خنده

بچه های می افزاید:

«شاید هم منتظر بوده اند که صدام بباید و اول جایزه اشان را بگیرند.» خلاصه هر کس به نحوی قضیه را تعبیر و تفسیر می کند. ولی حرف معاون گروهان بیشتر به دل می شنید که می گوید: «وقتی ایمان و روحیه برای جنگگذین نباشد، از نیروهای دشمن که در حقیقت فریب خوردگانی بیش نیستند جز این هم نباید انتظار داشت.»

پس از این پیروزی شیرین و در عین حال جالب، بعد از دقایقی به ستون در حال حرکت به سمت جنوب سو سنگرد می رسیم. ستون زرهی دشمن در حال پیشرفت است و شلیک آتشبارهای سنگین منطقه را به لزه درآورده است. هنوز از راه نرسیده ایم و کاملا مستقر نشده ایم که بچه ها دوتانک دشمن را هدف قرار می دهند و دشمن برای لحظاتی پس می زند و بلا فاصله دوتانک دیگر، جای خالی را پر می کند. لحظاتی بعد دشمن از سه جانب زیر آتش شدید، گنج و مات، حرکات مذبوحانه ای را آغاز می کند و در یک سردرگمی شدید، نیروهای هراسان و ترسیده خود را به عقب نشینی و امن دارد و بچه ها که سخت به هیجان آمده اند، دشمن در حال فرار را به گلوله می بندند. گلوله های تانک و موشک های خودی، بیست تانک دیگر دشمن را که در حال عقب نشینی هستند به خرم هایی از آتش بدل می کند و در اوج شلیک های می امان آتشبارهای سبک و سنگین خودی بر روی دشمن در حال گریز، دو هواییمای

«اف ۵» در آسمان منطقه ظاهر می‌شوند و مواضع خصم زبون را به رگبار می‌بندند. بلاfaciale چهار فروند هلی کوپتر از راه می‌رسند و آنها نیز پنج تانک دشمن را هدف قرار می‌دهند و منهدم می‌کنند.

مزدوران بعضی آنچنان از این هماهنگی و یکپارچگی و قدرت آتش نیروهای اسلام که از زمین و هوای آنها می‌بارد، گیج شده اند که اکثر اهراچه دارند جا می‌گذارند و تنها می‌کوشند خود جان سالم از این معركه سخت بدر برند. دو دستگاه «لودر» دشمن که ناشیانه می‌کوشند پناهگاه‌های برای تانکها و خودروهای از هم پاشیده خود ایجاد نمایند، به موشک بسته می‌شوند و در آتش می‌سوزند. بلاfaciale پنج تانک دیگر دشمن هدف قرار می‌گیرد و آنگاه به نیروهای پیاده، دستور حمله و تعقیب دشمن داده می‌شود و در این مرحله از عملیات است که مقاومت‌های نادر و شاید لحظه‌ای بعضی پیادگان دشمن، جنگ تن به تن را سبب می‌شود و بچه‌ها با رشادت ستودنی دشمن را تارومار می‌کنند. در این مرحله یکی از خودروهای حامل موشک خودی، به علت نزدیکی بیش از حد به دشمن، هدف قرار می‌گیرد و بچه‌های سرنشین خودرو، به سرعت پائین می‌برند و در حال سینه خیز می‌کوشند خود را به جای امنی برسانند ولی متاسفانه در این ماجرا یکی از بچه‌ها به شهادت می‌رسد و چند نفر هم زخمی می‌شوند.

شهید گروهبان دوم «منصور مشکل‌گشا» اهل شیراز است که شهادت او و زخمی شدن تعدادی دیگر از بچه‌ها، ما را در تاراندن و فراری دادن هراچه بیشتر دشمن، بیش از پیش مصمم می‌کند و بچه‌ها یکپارچه با فریادهای الله اکبر، دشمن را تعقیب می‌کنند تا آنجا که حتی سه کیلومتر هم از مواضع قبلی خود عقب تر می‌نشینند.

دشمن شکستی سخت را متحمل شده است و با بجا گذاشتن ۳۰۵ کشته و بیش از ۳۵ تانک منهدم شده، پایه فرار می‌گذارد. در این حمله همچنین تعدادی تانک و خودرو و نفربر توسط نیروهای خودی به غنیمت گرفته شده است و بیست نفر نیز به اسارت درآمده اند.

نکته جالب و تکان دهنده‌ای که در حین عملیات اتفاق افتاد، این که دونفر درجه دار تانک خودی، در اثر یک سهل انگاری، توسط نیروهای دشمن اسیر می‌شوند و دوسر باز عراقی، مأمور انتقال آنها به پشت جبهه می‌شوند، هنوز از منطقه عملیات دور نشده اند که دو سرباز عراقی، توسط یکی دیگر از سربازان عراقی به رگبار بسته می‌شوند و این سرباز، با دو اسیر ایرانی، بسوی نیروهای ما حرکت می‌کنند. یکی از

بچه‌ها که شاهد جریان بوده است، می‌گفت: «ما در کمال تعجب دیدیم که بو درجه دار ایرانی، در حالی که یک سرباز عراقی آنها را همراهی می‌کند، بطرف ما می‌آیند و همچ نشانی از اسیر بودن یا زخمی بودن سرباز عراقی دیده نمی‌سود. حتی سرباز عراقی دست خود را به علامت پیروزی بالا برده است و ساد و خندان، نزدیک می‌سوند، بعده فهمیدیم که این سرباز فداکار، چگونه حرگونه، به نیروهای اسلام روی آورده است.» همین ماجرا باعث شد که بچه‌ها از سرباز عراقی به گرمی استقبال نمایند و او را در آغوش بگیرند.

ساعتی بعد او را با احترام به پست جبهه انتقال دادند از روحیه سدیداً متزلزل و درهم پاشیده نیروهای عراقی خبر داد و این که انها عملیات امروز خود را کاملاً موفقیت‌آمیز پیش‌بینی کرده بوده‌اند و فکر می‌کرده‌اند براحتی خواهند نوانست سوسنگرد را بار دیگر تصرف نمایند. ولی دفاع جانانه نیروهای اسلام به آنها نشان داد که چقدر دراستباختند. او سوگند یاد می‌کند که از ابتدای جنگ، حتی به سوی یک نفر ایرانی تیراندازی نکرده و در موقع حمله یا دفاع لوله سلاح‌منوجه نقطه‌ای غیر از مواضع نیروهای ایران بوده است.

این اتفاق بار دیگر به ما ثابت کرد که روحیه جنگ افزوزان صدامی جقدر ضعیف و خرد شده است و چگونه بسیاری از آنها، در ارزوی پیوستن به نیروهای ما لحظه شماری می‌کنند، چراکه بیلا هم مواردی نظیر این جریان تکرار نشده بود.

از ۳ تا ۲۰ آذرماه ۵۹

روزهای آذماه تقریباً بدون حادثه مهم و جسمگیری در منطقه ما، می‌آیند و می‌رونند. حالا معنی جنگ فرسایشی را درمی‌یابم. قدر مسلم اینست که این جنگ که حالا دیگر به علت روحیه درهم پاشیده نیروهای عراقی و از دست دادن قدرت رزمندگی روزهای اول، دارد به صورت فرسایشی و درازمدت درمی‌اید، هرچه از بابت اقتصادی و نیروی انسانی برای ایران ضرر داشته باشد، ضررمن برای عراق بدون شک هندین برابر و به عبارت دیگر کمرشکن خواهد بود. بخصوص که بازتاب اجتماعی این جنگ تحمیلی، برای عراق که آتش آزا افروخته است عواقب وحشتتاکی خواهد داشت و صدام هرگز نخواهد توانست بعداز آن وعده‌های فریبنده، دلایل نشکست‌ها و عقب‌نشینی‌های پیاپی لشکریاتش را برای مردم عراق توجیه نماید و مردم عراق حالا

دیگر خوب فهمیده اند که صدام خون آشام به اشاره ارباباش جنگی را به ملت های ایران و عراق تحمیل کرد، که نتیجه اش نابودی نهانی منابع اقتصادی و مالی در آن کشور خواهد بود مضافاً که سربازان فریب خورده عراقی نیز، قربانیان هوس جهانگشانی سردار مغلوب قادریه خواهند بود.

روزهای اول جنگ بود که یکی از فرماندهان درباره روحیه بالای رزمندگان ایران و سردرگمی و عدم روحیه سربازان عراقی حرف می زد. او عقیده داشت که حالت دفاعی ایران، بزودی راه را بر پوشاهای شدید دشمن خواهد بست و با ورود نیروهای مردمی به جبهه ها، که برای حفظ دستاوردهای انقلاب، خود را به آب و آتش می زندند، در آینده ای نزدیک قادر خواهیم بود که نیروهای دشمن متباور را تا حدود امکان به عقب برانیم ولی اگر عراق از تمام سرزمین هائی که اشغال کرده است، خارج نشود، به علت عدم تحرکی که رفته رفته به آن مبتلا خواهد شد، جنگ بصورت فرسایشی ادامه خواهد یافت و درنهایت جز نفع و پیروزی سددرسد، برای رزمندگان ایران، برای عراق ثمری جز شکست و آبرویزی جهانی خواهد داشت.

این روزها که بجز شلیک اشتابهای سنگین دشمن که هنوز ناجوانمردانه مناطق مسکونی سوستنگ دراز بزر آتش دارد و آتش جواب توپخانه و خمپاره اندازه های ما، حاده مهیم دیگری اتفاق نمی افتد، درمی باییم که نظر آن افسر فرمانده درست بوده و حالا دیگر عراق توان رزمندگی روزهای ابتدای جنگ را ندارد و فقط از دور جون بیماری درحال مرگ، ناله می کند.

اما در مواضع خودی، هر چند شب یکبار و احتمالا برای حفظ قدرت جنگندگی و روحیه افراد خودی، فرماندهان عملیات شیوخونی را طرح ریزی می کنند و به اجرا می گذارند.

این عملیات پر مخاطره و در عین حال غزو را فرین و شادی بخش گاه نیز با همراهی رزمندگان سپاه و نیروهای بسیج مردمی اجراء می شود و طی آن بچه ها به مواضع خصم غافل حمله می برند و جمعی از آنان را به هلاکت می رسانند و تارومار می کنند.

دریکی از این شیوخونها که چند شب قبل، اجرا شد، من و علی همسنگ همیشگی ام شرکت داشتم و شاید بی مناسبت نباشد شرح مختصر این عملیات در نوع خود جالب و بیادماندنی را در دفتر خاطراتم بنویسم.

از آنجا که قرار بود حمله و شیوخون به دشمن، بگونه‌ای اجرا شود که در هر حمله تعداد تازه‌ای از بچه‌ها شرکت داشته باشند، من و علی از روز قبل می‌دانستیم که در شیوخون بعدی شرکت خواهیم داشت. هوا داشت تاریک می‌شد که فرمانده گروهان ما را احضار کرد. وقتی رسیدیم تعداد دیگری از بچه‌ها را دیدیم که قبل از ما آمده بودند. فرمانده گروهان پس از تشریع کلی عملیات موکداً روی رعایت شرایط حفاظتی و امنیتی و بخصوص سکوت تکیه کرد و با تقسیم ما به دسته‌های سه نفری، وظایف هر دسته را جدا جدا شرح داد و نیز مشخص نمود که با چه تسلیحاتی برای شرکت در عملیات خود را آماده کیم. ساعت حرکت مشخص گردید و بچه‌ها برای خوردن شام و تحول گرفتن لوازم مورد نیاز متفرق شدند.

ساعانه بعد در نقطه‌ای که قرار بود، دوباره گردهم آمدیم و فرمانده عملیات پس از دادن آخرین دستورات، محل تجمع هنگام بازگشت را نیز مشخص گرد و بعد دستور حرکت داد.

هدف محاصره تعدادی از افراد دشمن و حمله به آنان بود که دریک سنگر اجتماعی مدور، در جنوب منطقه سوسنگرد قبلاً شناسائی شده بودند. طول راه را با اختیاط کامل پیمودیم و درحالی سنگر، دستور حرکت بصورت نیم خیز داده شد. آنطور که فرمانده گفته بود، فاصله این سنگر با دیگر سنگرهای دشمن چندان زیاد نبود و ما می‌بایستی با سرعت هرچه تمامتر عملیات پیش بینی شده را به اجرا بگذاریم و قبل از رسیدن و خبردار شدن دیگر افراد دشمن، منطقه را ترک نمائیم. دقایقی بعد فرمانده عملیات فرمان ایست داد و پس از هدایت دسته‌های مختلف و نشان دادن مسیر حرکت آنان، حرکت بطرف سنگر دشمن و این بار بصورت سینه خیز ادامه یافت. قرار بود پس از پیمودن بقیه راه در این حالت و با رعایت بیشتر و دقیق تر سکوت و مسائل حفاظتی و استقرار، در ده متری خاکریز سنگر متوقف شویم و منتظر علامت پیش قراولان و افرادی باشیم که وظیفه اشان ساکت کردن و از سرراه برداشتن دیده بان یا دیده باشانهای سنگر دشمن بود.

دسته سه نفری ما، از من و علی و یک درجه‌دار دیگر که بچه کرمانشاه است، تشکیل شده بود و فرماندهی را من به عهده داشتم. افراد هر دسته طبق برنامه، مسلح به کلاشنیکوف و نارنجک و کارد سنگری بودند و هر نفر مقداری طناب پلاستیکی و دیگر وسائل مورد نیاز را نیز به همراه داشت. طبق دستور می‌بایست سنگر دشمن را از سه جانب محاصره کنیم و با دریافت علامت تعیین شده، عملیات را آغاز نمائیم.

دو دسته مجاور، تقریباً به فاصله عرضی هشت الی ده متري ما در حرکت بودند. بالاخره رسیدیم و با توقف دسته مجاور، من نیز به بچه ها اشاره کردم که در جای خود، آرام بگیرند و خود چشم به لبه خاکریز سنگر خصم دوختم.

شب ساکت بود و جز صدای سمفونی قوریانه ها که از دور شنیده می شد و شلیکهای گاه بگاه دور دست، صدای شنیده نمی شد و در این سکوت ما به راحتی صدای ضربان قلب خود را می شنیدیم و نفسها را در سینه حبس کرده بودیم. علامت لازم داده شد و بچه ها را با اشاره به حرکت واداشتم. چند متر مانده به لبه سنگر را با احتیاط بیشتری پیمودیم، کمی آن طرفت، در شب خاکریز، سیاهی جنازه یکی از افراد دشمن دیده می شد که بعد ها فهمیدیم تنها دیده بان سنگر بوده و بچه ها بدون ایجاد کمترین صدایی او را از پای درآورده بوده اند.

به نقطه ای رسیدیم که اگر کمی بالاتر می رفتیم، امکان داشت توسط افراد دشمن که در سنگر بودند، دیده شویم. همانجا متوقف شدیم. من با احتیاط کامل کمی خود را بالا کشیدم. در وسط سنگر که تقریباً شکلی نیمداire داشت، یک خودرو که سلاحی روی آن نصب کرده بودند دیده می شد و در کنار خودرو، چند نفر از افراد دشمن، بی خیال و آسوده، در نوری کمرنگ دور هم نشسته بودند و بخوردن و آشامیدن مشغول بودند. حالا دیگر صدای گنگ حرف زدن آنها را می شنیدم. آرام خود را پائین کشیدم و با اشاره دست به بچه ها را به سکوت دعوت کردم. در این لحظه بیاد آن روحانی جوان افتاده بودم که چند روز پیش برای بچه ها صحبت می کرد و ضمن حرفهایش می گفت، آنگاه که خدا بخواهد، دشمن را در خواب غفلت فرو خواهد برد و شما بر احتی برآنها غلبه خواهید کرد. صحنه ای که دیده بودم، درست تجسم عینی این گفته ها بود و همین تداعی، مرا از خیال بیشتر بدر آورد و بلا فاصله با اشاره به بچه ها، به آنها آماده باش دادم که طبق دستور فرمانده، با شنیدن صدای اولین شلیک، افراد غفلت زده و فریب خورده دشمن را به رگبار بینیم. لحظاتی پس از این اشاره بود که اولین رگبار چند نفر از افراد خصم را درو کرد و بدنبال آن بچه ها خود را با یک تکان به لبه سنگر کشاندند و چندین رگبار پیاپی از سه جانب، تمامی سنگر دشمن زبون را در نوردید و نارنجکها یکی پس از دیگری به وسیله معرفه که پرتاپ شد و انفجارهای بی دریبی سکوت شب را پاره کرد.

نتیجه کار بخوبی معلوم بود. هنوز انفجارها ادامه داشت که همه طبق دستور

قبلی، به حالت دو و نیم خیز، چون سایه‌ای در تاریکی فرو رفته و هر دسته، تمامی مسیر از قبل تعیین شده را با آخرین قدرت دویدم و این درحالی بود که رگبارهای کور افراد دیگر سنگرهای دشمن، آسمان شب را می‌شکافت و آنگاه که به اندازه کافی از محل دور شده بودیم، چند منور منطقه را روشن کرد.

وقتی به محل تعیین شده برای تجمع رسیدیم، قبل از ما، شش نفر از بچه‌ها و فرمانده گروهان به آنجا رسیده بودند و دسته‌های دیگر نیز با فاصله زمانی ناچیزی به محل استقرار رسیدند. تنها یکی از دسته‌های حدود پنج دقیقه تاخیر داشت و در همین مدت کوتاه نگرانی همه به اوج رسیده بود و هر کس تصویری می‌کرد، بخصوص که هنوز صدای شلیک از دور شنیده می‌شد. ولی هنگامی که آخرین گروه سه نفری بچه‌ها از راه رسیدند، نگرانیها هم پایان گرفت. معلوم شد پایی یکی از بچه‌ها، هنگام دویدن ضرب دیده و بقیه، دقایقی را درگیر او بوده‌اند.

حالا همه دوباره دور هم جمع شده بودیم و خوشبختانه کسی کوچکترین صدمه‌ای ندیده بود. از این که توانسته بودیم حمله غافلگیرانه دیگری را با موقیت کامل بر علیه دشمن متجاوز به اجرا بگذاریم، شکر خدای را بجای آورده‌یم و آنگاه فرمانده در جملاتی کوتاه ولی صمیمی و گرم از بچه‌ها تسلک کرد و بعد، شاد و سرحال به اردوگاه بازگشتیم.

از روزهای سکون و آرامش نسبی جبهه سوستنگرد نوشتم و اینکه نیروهای عراق دیگر آن تحرک و قدرت لازم را که در روزهای اول جنگ تحملی، در میدان بی‌رقیب به نمایش گذاشته بودند، ندارند. و به علت حملات پیاپی و خرد کننده نیروهای اسلام، این روزها با چنگ و دندان به حفظ مواضعی که با ناجوانمردی مورد تجاوز قرار داده‌اند، دلخوشند و هر از گاهی نیز با شلیک توپخانه‌های دوربرد و موشکهای زمین به زمین، جنایتی تازه می‌آفینند. صور من ایشت که اگر ما در حال حاضر استعداد لازم و کافی را برای حمله یکپارچه و سراسری به دشمن داشتیم، فرصتی از این بهتر پیدا نمی‌شد و بخوبی می‌توانستیم با تکیه بر نیروی ایمان و روحیه قوی رزمندگان، نه تنها متجلوزان را از سرزمینهای اشغالی بیرون برانیم، سهل است، در سایه ایمان و ایثار نیروهای رزمnde، تا بگداد هم می‌تاختیم و انتقام خون تمامی شهیدان این جنگ تحملی را از دشمن مزدور و سرسپرده می‌گرفتیم. ولی از دست من سر باز چه برمی‌آید جز آنکه دعا کنم، شرایط برای رسیدن به این آرزوی ممکن، فراهم آید.

در دیگر جبهه های جنوب نیز، مثل دیگر نقاط، آن که جوانمردانه و بارعايت تمام موازين جنگي، ضربه وارد می اورد، نيروهای خودي است و متجاوزين عراقی از سنگرهای بتونی که برای خود تدارک دیده اند و با بهره گيري از نيروهای زرهی (که بيش از حد هم به آن مفروزنده) همچنان با ناجوانمردي جنایت می آفريند.

مناطق مسکونی و غير نظامي شهراهی جون دزغول، اهوان سوسنگرد و آبادان، کماکان زير آش توپخانه دورزن و موشکهای دشمن است و هر بار نيز غير نظاميان و اكثرا خرسالان و پيرمردان و پيرزنان در اين حمله های جنایت کارانه به شهادت می رستند. برای نمونه روز شانزده آذر، آش توپخانه قوای کفر بر مناطق مسکونی اهواز، خلود بیست شهید و چند مجروح بجای گذاشت و گفتني است که طبق معمول، مراكز جهانی به اصطلاح حقوق بشر و سوراي امنیت! کماکان درخواب غفلت اند و با خود را بخواب زده اند.

هوانيروز، در اين روزها چهره بسيار فعالی داشته است و طی چند حمله جانانه مواضع و سنگرهای دشمن را به شدت کويده است و ضمن انهدام تعداد زیادي تانک و خودرو و نفربر دشمن، صدها نفر از بعثيون فريپ خورده را به هلاكت رسانيده است.

در آبادان، نيروهای يکپارچه سپاه و ارشن و بسیج مردمی و عشایری، همچنان با رشدات تمام از شهر دفاع می کنند و اخيرا نيز توانيتند با یورشهای شجاعانه و دشمن برانداز خود، نيروهای فريپ خورده صدام را تا ده کيلو متری جاده آبادان- ماشهر، عقب برانند.

روز دوازده آذر نيز، ستوني از نيروهای يياده و زرهی دشمن، به خیال خام اشغال سوسنگرد، در اين منطقه به سوي روستاي «گلبهار» به حرکت در آمدند و با مقاومت شديد نيروهای مستقر در منطقه و پاسداران موافق شدند و آنگاه که پس از رسيدن خبر، آش توپخانه و خمپاره انداز بر خصم زبون باريدين گرفت، مطابق عادت پا به فرار گذاشتند و به مواضع قبلی خود خرزيدند.

دلاوران نيري هوانی جمهوري اسلامي ايران، همچنان حمامه می آفريند و بر مواضع نظامي و استراتژيك دشمن، ضربه های كشنده وارد می اورند. روز شانزده آذر نيز اين عقابان تيز پرواز که دشمن حتى از شنیدن نامشان هراسان می شود، موفق شده اند سکوهای نفتی «البکر» و «الاميه» را در دهانه «فاو» منهدم نمایند و طی عمليات

دیگر آتشن «ماکروویو» در شمال شرقی «خرمال» را نیز باخاک یکسان کنند. روز نوزده آذر، گروهی مشکل از ارتش و سپاه مطابق برنامه‌ای حساب شده در اطراف آبادان به دشمن شیوخون زدند و با برخورداری از آتش پشتیانی مدام توپخانه خودی، خسارات و تلفات فراوانی به دشمن وارد آوردند. به گفته یکی از دوستان، در این شیوخون بیش از یکصد نفر از فریب خورده‌گان صدامی به هلاکت رسیده‌اند و تعدادی تانک و خودرو و تفریر و نیز سنگر دشمن را منهدم کرده‌اند. در پایان این حمله موقیت آمیز، عقابان هوانیروز، دشمن مستحصل را به گلوله بسته‌اند. در اطراف سوسنگرد، ضمن شیوخونهایی که به نمونه‌ای از آن اشاره کردم، برادران پاسدار نیز ضربات کشته‌ای به نیروهای دشمن مستقر در منطقه سوسنگرد وارد می‌آورند و همین دیروز بود که در یک درگیری موفق شدند با انهدام مو سنگر، ده تن از نیروهای دشمن متتجاوز را به هلاکت برسانند و در حمله دیگری که با همراهی گروهی از برادران ارتضی تدارک دیده بودند، یک چادر بزرگ مهمات دشمن را به آتش کشیدند و بیست نفر دیگر از صدامیان مزدور را هلاک کردند.

این خلاصه‌ای بود از آنچه تا امروز (پنجشنبه ۲۰ آذرماه ۱۳۹۸) در منطقه ما گذشت.

۲۱ و ۲۲ آذر ماه ۱۳۹۸

ساعت ده صبح امروز، دستور داده می‌شود خود را برای حرکت به سمت جنوب سوسنگرد آماده کنیم. یچه‌ها به سرعت به تدارک مقدمات حرکت می‌پردازنند. ساعت سه بعد از ظهر دستور حرکت صادر می‌شود و ستون با نظمی خاص به راه می‌افتد و حدود ساعت چهار بعد از ظهر به منطقه‌ای نزدیک «هویزه» می‌رسیم. «هویزه» تقریباً در بیست کیلو متری جنوب سوسنگرد قرار دارد و به نوبه خود می‌تواند یکی از هدفهای مهم و استراتژیک برای دشمن باشد. شاید به همین جهت است که عمدۀ فعالیت دشمن متتجاوز در این روزها، تدارک حمله و تجاوز به هویزه است.

موقعیت ما نسبت به دشمن، در محل جدیدی که برای استقرار در نظر گرفته شده، تقریباً بدین قرار است:

دشمن مزدور پس از تحمل شکست در سوسنگرد، اینک قسمتی از نیروهای خود را در شمال غربی سوسنگرد مستقر کرده است و تپ «دشت میسان» روبروی این

قسمت از نیروی دشمن قرار دارد و کوچکترین حرکات آن را زیر نظر دارد. جبهه دوم دشمن در جنوب سوسنگرد است و خط این جبهه بطرف شمال شرق امتداد داده شده است. با توجه به این موقعیت‌ها، محل استقرار فعلی ما، درست سمت چپ دشمن است.

به محض رسیدن به محل جدید استقرار، با کوششی جمعی به آماده‌سازی و ایجاد موضع لازم من پردازم.

اینجا دشتی وسیع و صاف است و از جان پناه طبیعی، خبری نیست. روی همین اصل، لودرها به سرعت دست به کار می‌شوند و خاکریزها و سنگرها و پناهگاههای لازم را جهت استقرار ادوات زرهی آماده می‌سازند. تلاش و کوشش تا پاسی از شب گذشته ادامه می‌یابد و آنگاه می‌نشینیم و پس از رفع خستگی، از هر دری صحبت می‌کنیم.

منطقه کاملاً آرام است و یا حداقل در موضع جدید، ما، وضع چنین است. آن چنان که بچه‌ها از بعضی فرماندهان شنیده‌اند، علت تغییر موضع ما و حرکت به این نقطه، در حقیقت نقل و انتقالات جدید دشمن بوده است که برابر اطلاعات کسب شده، حکایت از تدارک او برای حمله‌ای همه جانبه و گسترده به سوسنگرد دارد. گویا تصمیم دشمن بر آنست که پس از این حمله نهانی، چنانچه موفق به اشغال سوسنگرد شود، (که مطمئناً نخواهد شد) بتواند حداقل «هویزه» را اشغال نماید.

استقرار ما در این نقطه در واقع حرکتی برای پیشگیری و درآینده، جلوگیری از اجرای نقشه پلیدانه دشمن متجاوز است که اگر دشمن قصد حمله از این مسیر را داشته باشد، ما بتوانیم تا رسیدن نیروهای کمکی، متوقف کنیم.

البته در حال حاضر، دشمن کافر کماکان سوسنگرد را بوسیله توبخانه می‌کوبد و توبخانه خودی نیز متقابلان نیروهای او را زیر آتش دارد. در بعضی نقاط منطقه هم درگیریهای پراکنده‌ای بوقوع می‌بیوند. ولی ادامه و عادت شدن این وضع می‌تواند پوششی باشد برای حملات ناگهانی و غافلگیر کننده دشمن که خوشیختانه نیروهای خودی، آمادگی لازم را برای مقابله با حملات احتمالی دشمن دارند.

یکشنبه ۲۳ آذرماه ۵۹

فرمانده توبخانه به همراه چند نفر، برای شناسائی و استقرار احتمالی توبخانه به

منطقه ما می آیند و به محض رسیدن، به اتفاق فرمانده گروه زرهی تیپ، برای شناسانی محل مناسب، گشت در منطقه را آغاز می کنند و این برنامه تا غروب ادامه می یابد. پاسی از شب گذشته است که خبر می دهند در نقطه‌ای از منطقه، با چراغ علامت هائی داده می شود. به محض وصول خبر، گروه شناسانی، مشکل از برادران نیروی هوائی که با تیپ ما همکاری دارند، برای تجسس می روند. فرمانده برای احتیاط بیشتر به وسیله بی سیم به کلیه واحدها دستور می دهد که با هوشیاری کامل مراقب اوضاع باشند، دو ساعت بعد گروه تجسس برمی گردند و گزارش می دهند که چیزی دستگیرشان نشده است. شب را به حالت خواب و بیدار به صبح می رسانیم و خوشبختانه حادثه‌ای اتفاق نمی افتد.

دوشنبه ۲۴ آذرماه ۵۹

با یکی از بچه‌ها می رویم که ضمن تهیه بعضی لوازم برای دوستان، گشته هم در «هویزه» بزینم. هویزه شهرک زیبائی است با مردمی خونگرم و مثل همه مردم جنوب، زودجوش و مهربان. بچه‌های سپاه در اکثر نقاط شهر دیده می شوند و بیشتر بچه‌های محلی هستند. معلوم می شود با اطلاع از موقعیت فعلی نیروهای دشمن و احتمال حمله، سپاه نیز خود را برای دفاع از شهر با همکاری نیروهای مردمی آماده کرده است. بعد از قریب دو ساعت گردش در شهر، به اردوگاه برمی گردیم و لوازمی را که برای بچه‌ها گرفته ایم، تحویلشان می دهیم.

ساعت حدود یازده و نیم صبح است. در هوای دلچسب آفتابی، کtar بچه‌های

نیروی هوائی نشسته ایم و صحبت می کنیم.

صحبت اطراف جنایت پریروز (۲۲ آذر) سفاکان رژیم بعث عراق در دزفول دور می زند. آخر این خداشناسان بی دین، پیش از ظهر پریروز، یک خیابان شلوغ دزفول را با توبخانه دورزن هدف قرار داده اند و طبق معمول گروهی غیرنظمی و در حقیقت عابرین از همه جا بی خبر را به خاک و خون کشیده اند. حاصل این عملیات جنایتکارانه حدود شصت شهید و دهها مجروح و ویرانی چندین مقاومه و انهدام چند دستگاه اتومبیل بوده است.

در این صحبت‌ها هستیم و هر یک از بچه‌ها خونخواری صدامیان را به نوعی تعبیر می کند که ناگهان غرش انفجار گلوه‌های توبخانه دشمن، سکوت منطقه را درهم

می شکند و بلا فاصله فرمانده قسمت، به بچه ها دستور می دهد که در سنگرهای موضع بگیرند.

چند دقیقه بعد، دو گلوله دیگر توب، حدود یک کیلومتری موضع ما گرد و خاک به پا می کند و منطقه را می لرزاند. به نظر می رسد دشمن تا حدودی از مسیر موضع جدید ما آگاه شده است ولی هنوز از محل دقیق این موضع، بی خبر است و شاید موضوع علامت دادنها را دیشب نیز، با این شلیکها بی ارتباط نباشد. دشمن در واقع با این عمل، بقول معروف تیر به تاریکی انداخت با این امید که اگر گلوله هایش هم به هدف اصابت نکرد، با عکس العملی که نیروهای ما به تلافی شان خواهد داد، محل دقیق استقرار جدید را دریابد و شاید به همین علت بود که فرمانده به توبخانه خودی دستور شلیک نداد.

روز آفتابی خوبی است، بعداز ناهار حدود ساعت ۳ بعداز ظهر با تعدادی از بچه ها، در بستر خشک جوی آبی که حکم نیمه سنگری دارد، نشسته ایم که انفجاری در پنجاه متری ما را مجبور بخواهیدن در کف جوی می کند. منتظر انفجارهای بعدی، دقایقی را به همان حالت می مانیم ولی دیگر خبری نیست. با احتیاط سرک می کشیم. هنوز گرد و خاک ناشی از برخورد گلوله توب کاملاً نخواهد است. به سرعت به سنگرهای خود می رویم و آماده می شویم، اما سکوت دوباره در منطقه پنجه می اندارد.

ساعت حدود چهار بعداز ظهر، گشته ها، شخصی را که وضع مشکوکی دارد در چند صدمتری سنگرهای دستگیر می کنند. او در جواب همه سوالها یا سکوت می کند یا بطرز احمقانه ای لبخند تحويل می دهد. یکی از بچه ها که در دستگیری او نقشی داشته است، از این رفتار آنچنان عصبی و ناراحت است که از فرمانده اجازه می خواهد، فرد جاسوس را مطابق توانین جنگ، به درک واصل نماید. اما فرمانده او را به خونسردی دعوت می کند و به چند نفر دیگر از بچه ها دستور می دهد شخص مشکوک را دست بسته به سپاه پاسداران مستقر در هویزه تحويل دهند.

با اتفاقاتی که امروز در اطراف مارخ داد، استقرار توبخانه در این منطقه منتفی می شود و فرمانده توبخانه اطلاع می دهد که توبخانه را در محل دیگری استقرار خواهد داد.

سه شنبه ۲۵ آذر ماه ۵۹

امروز هم بدون حادثه مهمی سپری می شود، غروب خبر می رسد که توبخانه

خودی، پس از شناسایی لازم، یکی از اردوگاه‌های دشمن مزبور را که حدود پانصد نفو و ۳۵ تانک در آن مستقر بوده‌اند، کوپیده است. حاصل این عملیات موفقیت آمیز، هلاکت بیش از پنجاه نفر از مزبوران فریب خورده و انهدام چند دستگاه تانک بوده است.

تیپ ۳ دشت آزادگان که جزء لشکر اهواز است و در منطقه جنگی و حساس کوه‌های «الله اکبر» استقرار دارد، روزهای ۲۳ و ۲۴ آذر شکست سختی به دشمن وارد آورده است. به موجب خبر رسیده این تیپ که حدود ۳۰ کیلومتر با مواضع ماصله دارد، با یورشی جانانه و دشمن شکن، با درهم شکستن مواضع صدایمان، حدود ده کیلومتر آنان را عقب رانده است و دشمن با بجای گذاشتن بیش از سی دستگاه تانک منهدم شده و قبول تلفات بسیار و خسارات سنگین، مفتخحانه اقدام به عقب تشنینی و فرار کرده است.

فرماندهان تیپ مزبور بخاراطر این موفقیت بزرگ و پیروزی پر ارزش از سوی مقامات مسئول مورد تشویق قرار گرفته‌اند.

چهارشنبه ۲۶ آذرماه ۵۹

حوالی ساعت ۲ بعدازظهر از پاسگاه ژاندارمری هویزه خبر می‌رسد که دشمن حمله‌ای گسترده را آغاز کرده است و پس از اشغال «پاسگاه کیاندشت» دارد به سوی پاسگاه «هخامنش» که در بیست کیلومتری هویزه قرار دارد، پیشروی می‌کند. فرمانده تیپ پس از شنیدن خبر، به بچه‌ها دستور می‌دهد مواضع خود را کماکان حفظ نمایند و از بی سیم‌چی نیز می‌خواهد که مراتب را به پاسگاه ژاندارمری هویزه اطلاع دهد تا نیروهای لازم را برای مقابله با حمله دشمن، اعزام دارند.

باران از ساعت ۳ بعدازظهر شروع به باریدن می‌کند. منطقه تغیریا از ارام است و همه نگران حمله‌ای هستیم که دشمن آغاز کرده است.

ساعت حدود پنج بعدازظهر است که از پاسگاه ژاندارمری هویزه خبر می‌رسد که دشمن را متوقف کرده‌اند و نیروهای خصم با استعداده تانک در منطقه «کیاندشت» موضع گرفته است و فعلاییازی به کمک نیست.

پنجشنبه ۲۷ آذر ماه ۵۹

حدود ساعت دو و نیم بعدازظهر، دو هلیکوپتر عراقی در منطقه نمایان می‌شوند و از جلوی گران ما می‌گذرند. فریب نیم ساعت بعد یکی از هلیکوپترها که همچنان در

منطقه سرگردان است و نمی‌داند کجا را باید بکوبد، هدف قرار می‌گیرد و سرنگون می‌شود. شعله‌های آتش هلیکوپتر از فاصله دور دیده می‌شود. بچه‌ها شادمانه تکبیر سر می‌دهند.

از ۲۸ تا ۳۰ آفری ۵۹ ماه

چند روزی است که منطقه ما تقریباً آرام است و جز شلیک‌های گاه بگاه و پراکنده خبری نیست.

غروب فرمانده گروه رزمی از راه می‌رسد و به من پیشنهاد می‌کند چند روزی به مرخصی بروم. علتش را می‌دانم، سرماخوردگی شدیدی است که از آن روز بارانی به دنبال خود می‌کشم و بقول فرمانده اگر استراحت نکنم، ممکن است کار دست بچه‌ها و خودم بدهم، با دلخوری می‌بنیرم چرا که جبهه را دوست دارم و دلم می‌خواهد حتی لحظه‌ای هم بچه‌ها و همپانی آنها در نبرد علیه خصم کافر را رها نکنم. شب، کف سنگ دراز کشیده ام و بچه‌های نیروی هوائی هم هستند و از حوادث مهم دیگر جبهه‌ها حرف می‌زنند.

از جمله خبرها، انهدام بیش از بیست تانک و یک عراده توپ و تعدادی نفر بر و خودرو دشمن در جبهه‌های «الله اکبر» و «کرخه کور» و «فارسیاب» است. در این حملات، نیروهای اسلام همچنین موفق شده‌اند تلفات زیادی به بعیون مزدور وارد آورند.

خبر دیگر، حمله گروه چربکی به مزدوران عراقی در حاشیه «کرخه کور» است. آنچنان که بچه‌ها می‌گویند، نیروهای بعضی بلا فاصله متوجه ماجرا شده‌اند و دستپاچه و وحشت زده، چربکها را با سلاحهای سنگین زیرآتش گرفته‌اند و بعد هم به طرز مضحك با سه نفر بر زرهی به تعقیب بچه‌ها پرداخته‌اند او جالب‌تر اینکه، چربکها حین گریز، موفق شده‌اند تعدادی از مزدوران را به هلاکت برسانند.

در منطقه سوسنگرد نیز پاسداران و نیروهای بسیج، حوالی ساعت سه بامداد دیروز، در یک شبیخون، جمعی از کافران بعضی را به هلاکت رسانیده‌اند و چند سنگ آنها را نیز منهدم نموده‌اند.

از اول تا هشتم دی ماه ۵۹

بعد از چند روز استراحت در نهادن، به اهواز بر می‌گردم و بلا فاصله عازم سو سنگرد می‌شوم و غروب در مواضع خودمان، نزدیک هویزه به جمع دوستان ملحق می‌شوم.

در این چند روزی که در جبهه بودم، محل استقرار تغییر کرده، قریب ۲ کیلومتر جلوتر مواضع را برپا کرده‌اند.

هناز از راه نرسیده‌ام که بچه‌ها با شادی از حمله موفقیت آمیز شب قبل تیپ خبر می‌دهند و می‌گویند که در این حمله، شکست سختی به دشمن وارد آورده‌اند و مجبور شدن کرده‌اند با تحمل تلفات و خساراتی سنگین، چند کیلومتر عقب نشینی کنند. خبرها خوشحالم می‌کند و افسوس می‌خورم که چرا یک روز زودتر نیامده‌ام تا در حمله شرکت داشته باشم.

دوشنبه نهم دی ماه ۵۹

معاون تیپ به همراه چند تن از فرماندهان گردانها و چند نفر دیگر، برای شناسائی مواضع دشمن، به جلو می‌روند. ساعتی بعد از خط مقدم توپخانه را به شلیک دعوت می‌کنند و بادادن «گرا» توپخانه با قدرت تمام مواضع دشمن را زیر آتش می‌گیرد. به گفته بچه‌هایی که با این اکیپ برای شناسائی رفته بودند، آتش توپخانه انقدر ناگهانی و سنگین بوده است که دشمن هراسان و گیج، دور خود می‌چرخیده و نفرات خصم نیز از هر سو می‌گریخته‌اند و آمولانسها مدت‌ها در رفت و آمد بوده‌اند و نتیجه عملیات کاملاً موفقیت آمیز بوده است.

سه شنبه دهم دی ماه ۵۹

خبر می‌رسد که تیپ همدان در مجاورت ما مستقر خواهد شد. غروب، تیپ همدان وارد منطقه می‌شود و در مواضع تعیین شده استقرار را آغاز می‌کند. توپخانه این تیپ، درست پشت سر ما و به فاصله پنجاه متری قرار گرفته است.

چهارشنبه یازدهم دی ماه ۵۹

شلیک توپخانه از سوی تیپ همدان آغاز می‌شود و پس از دقایقی از طرف مقابل به این شلیک‌ها جواب داده می‌شود.

گلوله‌های توبیخانه دشمن، یکی پس از دیگری در اطراف ما به زمین می‌خورد، فرماندهان با دیدن این وضع، دستور می‌دهند مواضع خود را تغییر دهیم، این کار به سرعت انجام می‌گیرد، درحالی که بچه‌ها از رسیدن تیپ همدان که با دعها تانک و توبیخانه کاری، در منطقه حضور یافته است، سخت خوشحالند.

۵۹ و ۶۰ دی ماه

دیروز (۱۲ دیماه) جز شلیک توبیخانه و آشیبارهای سنگین که از دو طرف بطور پراکنده در جریان بود، حادثه مهم دیگری پیش نیامد. امروز بعدازظهر، بازهم تغییر موضع می‌نهیم و قریب پانصدتر به ساعت چهارم رویم، حدود ساعت ۴ بعدازظهر، دو هلیکوپتر دشمن در منطقه نمایان می‌شوند و مثل آمهاهای گیج، مدتی دور خود می‌چرخد و با آتش یگانهای ما بدون آنکه موفق به انجام کاری شوند، منطقه را ترک می‌کنند.

۶۱ و ۶۲ دی ماه

ساعت ۸ صبح، فرمانده تیپ به تمام واحدها دستور آماده باش می‌دهد و بعد از لحظه‌ای فرمانده گردان می‌آید و ضمن اشاره به این موضوع که قرار است دو تیپ از لشکر قزوین به دشمن حمله کنند، به ما دستور می‌دهد صدرصد آماده و گوش به فرمان باشیم.

از ساعت ۹ آتش تهیه بطور پراکنده روی مواضع دشمن شروع به باریدن می‌کند و از ساعت ده صبح آتش سنگین توبیخانه که از دو جناح دشمن را می‌کوبد، اوج می‌گیرد. توبیخانه ما همچنان مشغول کوبیدن مواضع خصم است که خبر می‌رسد دشمن، سخت غافلگیر شده و پا به فرار گذاشته است، خبرهایی که از خط مقدم می‌رسد، همه امیدوارکننده و حاکی از گیجی و گولی دشمن و شکست جانانه اوست، ساعت ۱۲ ظهر، دیده بان تیپ همدان گزارش می‌دهد که ما به مواضع دشمن رسیده‌ایم و بجز چند جنازه و تانک و خودرو و نفریز از کار افتاده، کسی اینجا نیست. او از مقدار معتبری مهامات که از دشمن بجای مانده اطلاع می‌دهد. برای تخلیه مهامات دستور لازم داده می‌شود، چند دقیقه بعد، باز دیده بان گزارش می‌دهد که دشمن از پلی که روی رود «کرخه کور» نصب کرده است، درحال فرار است.

هلیکوپترهای خودی، برای سومین بار از آغاز حمله، در آسمان ظاهر می‌شوند و عقاب‌وار نیروهای شکست خورده و مزبور صدامی را زیر آتش شدید می‌گیرند. از خط مقدم برای تخلیه اسرا و غنائم بدست آمده درخواست ماشین و نفر می‌کنند. خبرهای رسیده از نقاط مختلف خط مقدم و مواضع درگیری، حکایت از شکست مقتضحانه دشمن و پیروزی غرور آفرین نیروهای اسلام دارد. بجهه‌ها از شادی در پوست نمی‌گنجند و پیروزی را به هم تبریک می‌گویند.

در گرم‌گرم خبرهای شکست دشمن و فرار نیروهای فریب‌خورده بعضی، با یکی از بچه‌های نیروی هوایی راه می‌افتیم که به هویزه برویم. فرمانده قسمت ما را فرستاده است که آب آشامیدنی لازم را برای بچه‌ها، از هویزه تأمین کیم.

مردم هویزه که حتی تا اصبح امروز خود را در محاصره و خطر حتمی نیروهای صدامی می‌دیدند، حالا دیگر با دیدن هر نظامی و پاسدار، با صداقتی بزرگ و صمیمیتی فراموش نشدنی از او استقبال می‌کنند و شاید به همین خاطر باشد که وقتی جیپ ما وارد هویزه می‌شود، مردم با فریادهای تکبیر و خوش‌آمدی تکان‌دهنده ما را پذیرا می‌شوند و این استقبال آنچنان گرم و پرشور است که اشک در چشمها می‌حلقه می‌زند. راستی در جواب این همه صداقت و پاکی، چه می‌توان گفت جز آن که در عهد خود با خدا مصمم‌تر باشیم و تا آخرین نفس در راه آزادی و آرامش این مردم بجنگیم. در شهر خبرهای تازه‌تری می‌شنویم. می‌گویند لشکر قزوین طی حملات حساب شده خود، موفق شده است دشمن را قریب بیست کیلومتر به عقب برآورد.

هویزه غرق سرور و شادی است و از همه جای شهر فریادهای تکبیر و شادمانه مردم به آسمان بلند است و پاسدارانی که حفاظت و دفاع از شهر را به عهده دارند و در اکثر نقاط شهر، سنگرهایی برای مقابله با دشمن ایجاد کرده‌اند، خوشحال از پیروزی نیروهای رزم‌مند خودی، باشیلک تیرهای هوایی در شادی مردم شرکت می‌کنند. پس از تهیه آب لازم، حدود ساعت 4^{pm} بعد از ظهر به اردوگاه برومی‌گردیم. تعدادی از اسرا و مقداری از غنائم بدست آمده را آورده‌اند. درین اسرا، چند افسر و درجه‌دار هم دیده می‌شود. اسرا را به پشت جبهه تخلیه می‌کنند. ساعتی بعد تپیخانه قزوین، جایش را تغییر می‌دهد و پانزده کیلومتر جلو می‌رود. ما هم دستور می‌گیریم که به طرف جنوب هویزه حرکت کنیم و در آنجا مستقر شویم.

در تاریک روش غروب، راه می‌افتیم و با وجود فرار سین شب، همچنان راه را ادامه می‌دهیم و به علت تاریکی هوا، دیرتر از آنچه تخمين زده بودیم به جنوب هویزه می‌رسیم و مستقر می‌شویم.

مواقع ما درست در نقطه مقابل مواقع قبلی است و نزدیک جاده ایست که از طریق آن، اسرا و خودروهای عراقی را به پشت جبهه انتقال می‌دهند.

مثل این که همه از شادی پیروزی امروز دل به دریازده اند. حتی خودروهایی که حامل اسرا یا غنائم هستند نیز با روشن کردن چراغهای خود و فریادهای تکیه راه را طی می‌کنند که چنین حالتی در جبهه جنگ به نوبه خود می‌تواند مخاطره انگیز باشد.

در داخل یک تریلی، بیش از یکصد و نیجاه اسیر با رزم‌ندگان پیروز ایران هم‌صدا شده اند و برعلیه صدام تکریتی شعار می‌دهند. حالت تکان‌دهنده‌ای است و بیانگر این واقعیت بزرگ که زمامداران عراق، با مکر و حیله اینان را فریب داده اند و روانه جبهه کرده اند و گرنه، قلب این مسلمانان فریادهای دیگری دارد. تعداد زیادی اتوبوس و چهار خودرو دیگر نیز در انتقال اسرا به پشت جبهه فعالیت دارند.

۱۶ و ۱۷ دی ماه ۵۹

حدود ساعت ۸ صبح، دو میگ دشمن بالای منطقه نمایان می‌شوند، اما به علت مه غلیظی که روی منطقه افتاده است ما را تشخیص نمی‌دهند و پس از چندبار دور زدن، دور می‌شوند.

بچه‌ها عملیات ساختن و حفر سنگرهای را ادامه می‌دهند ولورها نیز خاکبرداری و سنگرسازی برای استقرار خودروها را آغاز می‌کنند. از دور صدای شلیک توپخانه شنیده می‌شود.

حدود ساعت ده صبح از سپاه پاسداران هویزه خبر می‌دهند که دشمن در نزدیکی «شرفه» در حال پیشروی است. فرمانده تیپ دستورات لازم را برای مقابله با نیروهای دشمن و تامین منطقه به یگانهای نزدیک منطقه «شرفه» می‌دهد.

ساعت یازده و نیم دو میگ در منطقه ظاهر می‌شوند و درست بالای سرما قرار می‌گیرند. شلیک آتشبارهای ضد هوایی شروع می‌شود و همزمان، یکی از میگ‌ها فریب ده بمب وسط گردان رها می‌کند و میگ دیگر نیز پنج بمب، درست چپ یگان ما می‌اندازد. جالب و باور نکردنی است اما با لطف خدا هیچیک از ده بمب اولی عمل

نمی‌کنند و تنها بچه‌ها را به جنب و جوش وامی دارند. بدون اغراق اگر حتی یکی از بمب‌های دشمن خود فروخته، در نقطه‌ای که رها شده بود عمل می‌کرد، تلفات و خسارات زیادی به جای می‌گذاشت.

پنج بمب میگ دوم منفجر می‌شود و معجزه‌ای دیگر، اتفاق می‌افتد، انفجار پنج بمب آن هم درست در کنار یگان حفاظت نشده و در حال فعالیت، کوچکترین لطمہ‌ای به کسی وارد نمی‌آورد. باران بمب‌ها بچه‌ها را به تکاپوی بیشتری وامی دارد و بعضی که تا امروز بمبان هوابی دشمن را ندیده‌اند، چشم به آسمان دوخته‌اند و آنگاه که بمب‌های دشمن، بدون کوچکترین نتیجه‌ای بر جای می‌ماند، تازه بحث و مذاکره درباره آنها و این مطلب که اگر عمل می‌کردند چه می‌شد و چه نمی‌شد، در می‌گیرد. جالب آنکه حمله میگها در زمانی انجام می‌گیرد که ما کاملاً در سنگر مستقر نشده‌ایم و به همین خاطر کوشش برای هر چه زودتر آماده کردن سنگرهای سرعت می‌گیرد.

بار دیگر در ساعت دوازده و پانزده دقیقه دو میگ در آسمان نمایان می‌شوند و از بالای مواضع می‌گذرند و دور می‌شوند و لحظه‌ای بعد بمب‌های خود را در انتهای شهرک هویزه می‌ریزنند. بچه‌ها که از همان لحظات اول، میگها را در آسمان با چشم تعقیب می‌کنند، شاهد این بمبان هستند و فریادهای ناخودآگاه آه و افسوس از دلها بر می‌آید. همه نگران مردم هویزه و نیروهای مستقر در شهر هستیم. حمله‌های پیاپی هوابیمهای دشمن، به مرکز گزارش و تقاضای کمک می‌شود، دقایقی بعد اطلاع می‌دهند که دو فروند «اف ۱۴» و «اف ۵» برای مقابله با هوابیمهای دشمن، پرواز کرده‌اند.

بچه‌ها از هویزه خبر می‌گیرند که بمبان دشمن خوشبختانه کمترین تلفات و صدمه‌ای به دنبال نداشته است و همه اینها می‌رسانند که چقدر خدا با ماست. حدود ساعت سه بعد از ظهر، به تیپ ما دستور داده می‌شود برای کمک به تیپ همدان که با دشمن درگیر است، حرکت کنیم. تدارک مقدمات حرکت، قریب یک ساعت طول می‌کشد. ساعت ۴ حرکت می‌کنیم و ساعتی بعد به منطقه‌ای می‌رسیم که یک گردان از تیپ همدان بطور موقت در آنجا مستقر شده. این گردان نیز با ستون در حال حرکت ما به راه می‌افتد و ساعت شش بعد از ظهر به خط مقدم جبهه می‌رسیم. به علت تاریکی هوا، آنچه از دشمن دیده می‌شود، نور زودگذر آشیارهایست و گاه نیز منوری قسمتی از جبهه را روشن می‌کند. هنوز کاملاً وارد کارزار نشده‌ایم که شلیک

آشیارهای دشمن، یکی از تانکهای ما را که تازه از راه رسیده و موضع حفاظتی لازم را ندارد از کار می‌اندازد و با دیدن این صحنه، تانکها و خودروهای حامل موشک در تاریکی جلوتر می‌روند و بعلت نبودن دید کافی، با ادوات زرهی و خودروهای دشمن قاطلی می‌شوند و این موضوع را زمانی می‌فهمیم که به تانک‌ها دستور عقب آمدن داده می‌شود. صدای شلیک آشیارهای سنگین و سبک لحظه‌ای قطع نمی‌شود و چنگ چهره‌ای درهم و نامشخص به خود گرفته است. به تانک‌های خودی دستور عقب آمدن می‌دهند و همراه آنها یک تانک و نفربر عراقی هم می‌ایند، ماجرای مضحکی است. بچه‌ها زود وارد عمل می‌شوند و تانک دشمن را منهدم می‌کنند، اما نفربر زرهی با استفاده از تاریکی فرار را برقرار ترجیح می‌دهد.

ها کاملاً تاریک شده است و ادامه این نبرد کور، راه بجانی نخواهد برد و ممکن است خسارات وتلفات جیران ناپذیری به ذنب داشته باشد و به همین خاطر است که به تمام یگانهای مستقر در خط، دستور عقب آمدن داده می‌شود و جبهه، رفته رفته آرام و آرامتر می‌شود و پس از آن جز صدای شلیک‌های پراکنده، دیگر از هیاهوی ساعتی پیش خبری نیست. فرمانده برای حفر سنگر واستقرار امن‌تر، تقاضای اعزام لوسر می‌کند، ولی چون خبر می‌شویم که قرار است صبح فردا حمله را ادامه دهیم، موضوع منتفی می‌شود.

بچه‌ها گروه گروه در موضع تعیین شده، با رعایت شرایط اینمنی و استنار، دورهم جمع می‌شوند. آنچنان که معلوم است، در حمله امروز، علاوه بر نیروهای ارتش، نیروهای سپاه و نیروهای نامنظم مردمی نیز شرکت داشته‌اند و نیروی هوایی و هوانیروز هم از بالا موضع دشمن را کوییده‌اند و فردا حمله ادامه خواهد یافت.

شب را به هر ترتیب هست به پایان می‌بریم و با تعیین صبح، از ساعت ۶ بامداد توبخانه‌های ما موضع دشمن را زیر آتش می‌گیرند و به فاصله کمی، توبخانه دشمن نیز شلیک را آغاز می‌کند. لحظه به لحظه شلیک آشیارهای سنگین شدت می‌گیرد.

در این حمله دشمن کما فی السابق از موضع و سنگرهای بتونی که برای ساختن آنها فرصت کافی داشته است استفاده می‌کند و در عوض تانکها و خودروهای تیپ همدان و تیپ ما در دشتی باز، نبرد را ادامه می‌دهند.

ساعت ۹ و نیم، چهار فروند هلیکوپتر خودی در منطقه ظاهر می‌شوند و تانک‌های دشمن را به گلوله می‌بندند و در همان لحظات اول، دو تانک دشمن منهدم

می شود.

دود غلیظی تمامی منطقه را فراگرفته است و توپخانه ها همچنان با شدت تمام شلیک می کنند و لحظه ای صدای غرش گلوله های توپ و تانک و موشک فقط نمی شود.

حدود ساعت ده صبح خبر می رسد که یک ستون تانک دشمن دارد خود را تسلیم واحد های ما می کند. بچه های مخابرات از هلیکوپترها خبر می گیرند که دشمن در حال فرار است و قریب ۷ کیلومتر عقب رانده شده است.

این خبر بچه هارا به ادامه نبرد و هجوم گستردۀ تر به دشمن مت加وز و امیدارد. حدود ساعت ده و ربع، دو میگ در آسمان منطقه نمایان می شوند و بمب های خود را در اطراف هویزه رها می کنند. بچه ها می گویند که تا ساعت ده و نیم هواپیماهای خودی به منطقه خواهند رسید و مواضع دشمن را خواهند کویید اما در این ساعت در میان تعجب همه ما دو میگ عراقی از راه می رستند و ناشیانه مواضع نیروهای اسلام را هدف قرار می دهند.

درگیری به شدتی وصف ناپذیر ادامه دارد و توپخانه و دیگر آتشبارهای سنگین دو طرف همچنان می غزند و دریغ که در این هنگامه آتش و خون، غیر از فریب خوردگان صدامی، انسانهای بیگناه بسیاری فدای مطاعم جهانخواران و جنگ افروزان واقعی که صدام چشم و گوش بسته به اجرای نیات شوم آنها مشغول است، می شوند. در همین دقایق است که یکی از بچه های خدمه موشک به شدت مجروح می شود و اورا به پشت جبهه انتقال می دهد.

ساعت یازده و چهل دقیقه یکی از میگ های مت加وز عراقی هدف آتشبارهای ضد هوایی قرار می گیرد و سقوط می کند و تعدادی از بچه ها به سوی میگ ساقط شده می دوند که خلبان آزا، اگر جان سالم بدر برده باشد، دستگیر نمایند.

ساعت ۱۲ اوین هلیکوپتر صدامیان در این سلسله از عملیات هدف قرار می گیرد و سرنگون می شود و به فاصله دو ساعت، دوهلیکوپتر دیگر دشمن زیر آتش سنگین نیروهای خودی، در صحنه نبرد سقوط می کنند.

حدود ساعت سه و نیم بعد از ظهر، بچه ها از سپاه پاسداران مستقر در هویزه خبر می گیرند که دشمن بار دیگر در منطقه «شرفه» پیشروی را آغاز کرده است و به «سابله» نزدیک می شود. مردم قهرمان به یاری نیروهای نظامی و انتظامی در مقابل

پورش دشمن سینه سپر کرده اند و دارند ایستادگی می کنند. وضع خطرناکی است. اگر دشمن در معرکه «شرفه» بتواند تجاوز خود را کامل کند، هویزه شدیداً به خطر خواهد افتاد و دشمن جبهه ای دیگر در منطقه خواهد گشود.

با رسیدن خبرهای «شرفه» یک گردان پیاده و چند تانک عازم آن منطقه می شوند که با تقویت نیروهای درگیر با دشمن، بتوانند جلو پیشروی بیشتر نیروهای متتجاوز عراقی را بگیرند.

تاریکی هوا کم کم جنگ را از حلت و شدتی که در تمام طول روز بر جبهه ها حکم‌فرما بود، می اندازد و دقایقی بعد جز صدای شلیکهای پراکنده و غرش حرکت ماشینهای سنگین از دور و نزدیک، کمتر صدائی شنیده می شود.

و بدین ترتیب، نیروی که می رفت پیروزی قطعی و حتمی نیروهای اسلام را به دنبال داشته باشد و دشمن متتجاوز را حتی تاخیل‌طمرزی به عقب برآند معلوم نیست به چه دلیل رفته رفته شکل دیگری به خود گرفت. شاید مواضع انتخاب شده برای استقرار و آغاز حمله اشتباه بود. شاید مسیر انتخاب شده اشتباه بود. شاید نیروها همانگی لازم را نداشتند و هزاران شاید دیگر که ذهنها را مشغول کرده است و خدا می داند کدامیک به حقیقت نزدیکتر است و چرا چنین شده. قدر مسلم آنست که ما امروز به چشم خود می دیدیم که نیروهایمان سخت در هم فشرده اند. آرایش تانکها، مثلاً استقرار بیست الى بیست و پنج تانک در مساحتی کمتر از ۳۵۰ مترمربع، قدرت فعالیت لازم را از تانکها گرفته بود و اگر یکی از آنها هدف گلوله های دشمن قرار می گرفت، بدون شک تانکها اطراف هم از آتش تانک هدف قرار داده شده، شدیداً آسیب می دیدند. از طرف دیگر، با این که هواپیمای دشمن متتجاوز در تمام طول روز بر فراز مواضع و نیروهای ما در پرواز بود و هرجا را که می خواست به بعب می بست، معلوم نشد چرا حتی یک هواپیمای خودی برای مقابله، بر بالای سر ما و یا مواضع دشمن به پرواز درنیامد.

از حق نگذیریم که در نبرد نایاب و بیچیده امروز، نیروهای خودی مستقر در خطوط مقدم، از تیپ فعال و پرخوش قزوین گرفته تا تیپ دزفول و بقیه نیروهای نظامی، و برادران سپاه و همچنین بسیج و نیروهای مردمی با تمام وجود کوشیدند و از جان مایه گذاشتند و حالا که دشت در تاریکی خوابیده است، بدون شک اکثرًا به بررسی روز سختی که پشت سر گذاشته اند مشغولند و انتظار طلوع رامی کشند که نبرد چگونه ادامه خواهد یافت و مردم هویزه و روستاهای اطراف نیز در شیخ پردهه و نگران کننده چشم

به فردا دوخته‌اند و برای پیروزی رزم‌نگان اسلام دعا می‌کنند.
غروب امروز که جنگ در چهره‌ای زشت و نابرابر در جریان بود، یکی از
بچه‌ها می‌گفت:

«ایکاش شب از راه نرسد و بچه‌ها بتوانند با تدارکی مجدد و بسیج حملات
ناگهانی، دشمن را به مواضع قبلي اش برگردانند.»
حالاً منظور اورامی فهم، شب چادر استواری است برای تدارک بسیاری از
نقشه‌ها که دشمن در سر می‌پروراند و ایکاش برای ما هم امکان تدارک بیشتر وجود
داشت و می‌توانستیم با دمیدن صبع با یورشی ناگهانی دشمن را ادب کنیم و هویزه را که
اینک سخت در خطر است، نجات نهیم.



هویزه

پنجشنبه ۱۸ دی ماه ۵۹

ساعت یک بامداد، با جنب و جوشی که در اطراف می‌بینیم، خوابیده و نخوابیده از جا می‌پریم. معلوم می‌شود خبر داده اند که دشمن نقل و انتقالاتی را شروع کرده است و حملات تازه‌ای را تدارک می‌بیند.

دیده بانها برای کسب خبر بیشتر جلو می‌روند و ساعتی بعد بر می‌گردند و خبر می‌دهند که دشمن تانک‌های بسیاری وارد صحنه نزد کرده است و چنین به نظر می‌رسد که نیم حلقه محاصره‌ای در اطراف نیروهای ما در حال شکل گرفتن است. آنها همچنین از افزایش نیروهای دشمن متباور در خطوط مقدم اطلاع می‌دهند.

بارسیدن این اخبار، تمامی یگانهای مستقر در خطوط مقدم دستور می‌گیرند که با آمادگی و بیداری کامل، مراقب نقل و انتقالات دشمن باشند و خود را برای مقابله با حمله احتمالی متباورین بعضی آماده نمایند.

ناساعت $2^{\frac{1}{2}}$ صبح همه بانگرانی تمام مراقب اوضاع هستیم. همه چیز در سکوت می‌گردد و به نظر می‌رسد که دشمن مشغول تحکیم مواضعی است که برای حمله‌ای دیگر، در آنها مستقر شده است.

رأس ساعت چهار بامداد، شلیک سنگین توپخانه و تانکهای دشمن باشدتی

هرچه تمامتر آغاز می‌شود و آغاز حمله گسترده دشمن مزدور را خبر می‌دهد. دقایقی بعد، توبخانه‌های خودی نیز پاسخگویی به شلیکهای دشمن را آغاز می‌کنند، اما هنوز چند شلیکی بیشتر انجام نگرفته که بچه‌ها خبر می‌گیرند توبخانه خودی مسیر را اشتباه انتخاب کرده است.

هنوز ساعتی از آغاز حمله دشمن متجاوز نمی‌گنرد که از گوشه و کنار سیل خبرهای ناگوار سرازیر می‌شود.

دشمن در این حمله از تانکهای مدرن «تی ۷۷» بهره گرفته است و پوشش هوایی هلیکوپترها، تانکها را که در تدارک کامل کردن حلقه محاصره هستند، یاری می‌دهد. جنگ در شرایط بدی در جریان است.

دشمن حمله‌ای را از سمت چپ تیپ ما آغاز می‌کند و برای جلوگیری از این حمله، به توبخانه دستور داده می‌شود مواضع دشمن را بکوبد. اما باز هم اشتباه تکرار می‌شود و معلوم نیست چگونه «گرا» می‌دهند که اکثر گله‌های توبخانه خودی یا به هدر می‌رود یا ناقاطی غیر از آنچه را که باید، می‌کوبد. غم انگیزتر آن که اگر گله‌های فضفی برای اصلاح مسیر توبخانه شلیک می‌شود، همزمان از چند نقطه دیگر فسفرهایی به هوا پرتاب می‌شود که هر یک مسیر دیگری را نشان می‌دهند و همین امر به سردرگمی و گیجی بیشتر توبخانه کمک می‌کند.

ساعت حدود ۲ بعداز ظهر، دو میگ دشمن متجاوز برای بمباران خطوط دفاعی ما در منطقه نمایان می‌شوند و این در حالیست که دشمن در تمام طول جبهه، با تکیه بر نیروی زرهی پایان ناپذیرش پیش می‌آید. میگ‌ها با شلیک آتشبارهای ضدهوایی، بدون انجام عملیات می‌گریزند.

اشتباه توبخانه همچنان ادامه دارد و اصلاح مسیر آن هم، ظاهراً کاری سخت دشوار شده است.

به نظر می‌رسد دشمن خطوط و شبکه ارتباطی ما را اشغال کرده باشد و گرنه چگونه ممکن است وقتی فرماندهان برای تصحیح مسیر توبخانه اعلام می‌کنند که مسیر با یک گله‌های فضفی مشخص گردد، چندین فسفر در آسمان به جولان درآید و بعدهم معلوم نگردد کدام فسفر از سوی نیروهای خودی انداخته شده که توبخانه به استناد آن، مسیر شلیکهای خود را اصلاح نماید.

تانکهای ما یکی پس از دیگری هدف قرار می‌گیرند و این درحالیست که

هر یک از تانکهای دشمن که منهم می‌شود، بلا فاصله تانکی دیگر جای خالیش را بر می‌کند.

ساعت سه و نیم دو فروند فانتوم در آسمان ظاهر می‌شوند و آتشبارها به این تصور که هوایماهای خودی است، عکس العمل نشان نمی‌دهند و بچه‌ها از این که بالاخره از بابت هوای پوششی یافته‌اند، سخت به شوق آمدند. اما لحظاتی بعد، آنگاه که فانتوم‌ها موضع مارا بمباران می‌کنند، به تلخی در می‌یابیم که دشمن وابسته و مزدور در جنگ نابرابر امروز از انواع و اقسام حیله‌ها بهره گرفته است. این عمل آنچنان خشم بچه‌ها را بر می‌انگیزد که رو به آتشبارها فریاد می‌زنند:

«هر هوایمانی که در منطقه پیدا شد، بزنید!»

ساعت چهار بعد از ظهر، کلیه فرماندهان گردان‌های تیپ ما، برای تشکیل جلسه‌ای فوری دعوت می‌شوند و دشمن در این فاصله، آنچنان که گونی موضوع را فهمیده، موضع مارا با شدت هرجه تعمیر از زمین و هوا زیر باران گلوله می‌گیرد. بچه‌ها در شرایط روحی بدی هستند آنچنان که گاه بی هدف و تتها برای آن که عکس العملی نشان داده باشند، شلیک می‌کنند. زخمیها با سرعت به پشت جبهه انتقال داده می‌شوند و شهدا را نیز با دلهانی لبریز از ماتم و در عین حال کینه به دشمن زبون، بانگاه بدرقه می‌کنیم که به وسیله آبیلانسها به پشت جبهه برده می‌شوند.

همه جا دود برپاست و تعداد زیادی تانک و نفربر و خودرو از دست داده ایم. نلفات با توجه به حمله همه جانبی و گسترده‌ای که دشمن مزدور و تادندا مسلح با استفاده از تمام امکانات به آن دست زده است، خوشبختانه خیلی کمتر از حد انتظار است.

در بحبوحه جنگ هستیم و جلسه فرماندهان هنوز ادامه دارد که یکی از بچه‌ها با صدایی از خستگی و رنج گرفته، می‌گوید:

«هویزه دلم برای مردم و پاسداران و نیروهای مستقر در هویزه می‌سوزد. آنها حالا چه وضعی دارند؟»

اشارة نگران کننده و دلهره آوری است. مسلماً هویزه زیبا با آن مردم مهربان و خونگرم و پاسدارانی که دفاع از مردم شهر را هم قسم شده‌اند، از حمله وحشیانه خونخواران صدامی درامان نمانده است، چرا که در واقع هدف اصلی دژخیمان از تدارک حمله همه جانبی دیروز و امروز بیشتر هویزه بوده است.

عاقبت جلسه فرماندهان پایان می‌گیرد. بچه‌ها در مورد نتیجه جلسه هر یک حدسى می‌زنند.

موضع ما همچنان زیرآش دشمن است. یک فروند هلیکوپتر خودی از راه می‌رسد ولی جنگ آنچنان به هم بیچیده و درهم است که بدون توان انجام کار مشتبی، منطقه را ترک می‌کند.

بالاخره فرمانده گردان از راه می‌رسد و با حالتی گرفته دستور صادره را به یگان ابلاغ می‌کند. معلوم می‌شود، فرماندهان که جنگ و عملیات این دو روزه را نابرابر و غیرعادلانه تشخیص داده اند و نمی‌خواهند در شرایطی این چنین ناهمانگ و ناهنجار، بچه‌ها بیش از این به کشتن داده شوند، فرمان عقب نشینی داده اند.

بچه‌ها افسرده و ناراحت، برخلاف میل باطنی، مقدمات اجرای دستور را فراهم می‌آورند. باید به روستایی جلالیه که بین حمیدیه و سو سنگرد قرار دارد، برگردیم. فاصله کمی نیست و از خطوط مقدم، تریب سی کیلومتر فاصله دارد و به عبارت دیگر، ما حدود سی کیلومتر به عقب بر می‌گردیم و آیا کی دوباره امکان بازگشت به این مناطق را داشته باشیم، خدا می‌داند.

عقب نشینی! لحظه تلخ و ناگواری که شاید کمتر رزمنده باشیم قلبآ خواستار آن باشد و از آن استقبال نماید. درست است که در جنگ لحظاتی بیش می‌آید که عقب نشینی به موقع و حساب شده می‌تواند به توبه خود نوعی موفقیت و پیشرفت به حساب آید و یا حداقل، مقدمات پیشرفته سریعتر را فراهم نماید، اما انسان وقته پس از کوشش و تلاشی صادقانه و مایه گذاشتن از جان و جنگیگین باتمام وجود، برای بیرون راندن دشمنی متجاوز و خونخوار از سرزمین خود، با چنین صحنه در دنایکی مواجه می‌شود، به سختی می‌تواند آنرا تحمل نماید.

عقب نشینی از ساعت ۵/۵ بعد از ظهر آغاز می‌شود و در حالی که هوا رو به تاریکی می‌رود، با احتیاط راه بازگشت را دریش می‌گیریم. وصف حالت روحی بچه‌ها در این دقایق سخت دشوار است. آخر شوخی نیست، ما از حمله‌ای که لشکر قزوین آغاز کرده بود و در شروع امر پیروزی‌های چشمگیری هم داشت و بعد، این حمله با همکاری تیپ ما و دیگر نیروهای مسلح مستقر در خط مقدم، بخصوص جانبازان سپاه پاسداران و بسیج مردمی، ادامه یافت، داریم با چنین حال و روزی به عقب بر می‌گردیم و این در حالیست که مسلماً هنوز به تمامی آنچه از دست داده ایم و رها کرده ایم واقع

نیستیم و یکی دو روز بعد است که درخواهیم یافت چه روز تلخی را پشت سرگذاشته ایم.

به روزهای اول این سری از عملیات فکر می کنم که به همراهی دیگر نیروهای مسلح، چه فعالانه و سرشار از نیرو، حمله را آغاز کردیم و ادامه دادیم و انکاس پیروزها در مردم حق شناسی که از دور و نزدیک شاهد ماجرا بودند، چقدر شیرین بود و چه صادقانه پیشرفتها را ارج می نهادند. حالا ما برای جواب به این مردم چه داریم؟ چگونه به آنها بگوئیم مواضعی را که طی دو سه روز گذشته بدست آوردهایم، از دست داده ایم و «هویزه» را در خطر حتی تجاوز دشمن، بجای گذاشته ایم.

بالاخره به روستای جلالیه می رسیم و استقرار نیروها در این منطقه شروع می شود. اما کار استقرار در تاریکی به سختی پیش می رودو به همین جهت تنها قسمتی از بیکان آن هم تا ساعت ۲ با مدد اموفق به استقرار کامل می شود و بقیه، به علت تاریکی هوا معلوم نیست در کجای منطقه هستند. تعدادی از واحدهای تیپ همدان و تیپ ما، ساعتها سرگردان هستند تا این که با طلوع صبح و روشن شدن هوا، کار استقرار ادامه می یابد و واحدها در محلهای تعیین شده استقرار را آغاز می کنند.

۱۹ و ۲۰ دی ماه

ساعت ۶ صبح فرماندهان دستور می دهند هر چه سریعتر در مواضع معین شده مستقر شویم و آمادگی کامل داشته باشیم، معلوم می شود احتمال حمله مجدد دشمن زیاد است و می بایست خود را برای مقابله، آماده کنیم.

جابجایی و استقرار در مواضع جدید تا حدود ساعت ۸ صبح طول می کند و نزدیک ساعت هشت و نیم صبح، دو میگ دشمن متتجاوز در منطقه نمایان می شوند و پس از گشتن روی مواضع جدید، دور می شوند.

از ساعت ده صبح، شلیک توپخانه های دشمن باشدت آغاز می شود و منطقه را زیر آتش می گیرد. این حرکت نشان می دهد که دشمن، چهارچشمی مواظب تمام حرکات ماست. پس از چند دقیقه، باخبر می شویم که دشمن از جناح راست در حال تدارک حمله است.

توپخانه تیپ همدان و تیپ دزفول، اجرای آتش روی مواضع دشمن را آغاز می کنند و حدود ساعت یازده صبح دو فروند دیگر از میگ های عراقی پس از گشتن

دیگر روی منطقه، دور می‌شوند.

ساعت ۱۲ بار دیگر سروکله دو میگ در آسمان پیدا می‌شود و برخلاف دفعات قبل، این بار روی مواضع ما آتش می‌گشاید و یک جیپ خالی از سرنشین و یک نفر بر را هدف قرار می‌دهد.

ساعت دوازده و نیم، به من و چند نفر از بچه‌ها مأموریت می‌دهند که به سریرستی یکی از فرماندهان دسته‌ها، به هویزه برویم و وسائل و مهماتی را که جامانده است، برای استفاده به مواضع جدید منتقل نمائیم.

از مرارتهای مسافت کوتاه تا هویزه چیزی نمی‌نویسم، چرا که آنچه در هویزه شاهدش بودیم، به حقیقت یکی از والترین و بی‌نظیرترین صحنه‌های ایثار و حماسه آفرینی ملتی بود که دوشادوش برادران پاسدار و دیگر نیروهای مسلح، برای حفظ و حراست دست‌آوردهای انقلاب، سینه سپر کرده‌اند.

شهر هویزه از جبهه «شرف» زیر آتش شدید آتشبارهای سنگین دشمن است و کافران بعضی بدون توجه به آن که چه کسانی قربانی جنایات آنها می‌شوند، همه جا را می‌کوبند. فریاد تکییر و صلوات مردم و نیروهای رزمnde و گاه شیون و زاری مادری که در رنای فرزند خردسالش، ضجه می‌زند، شهر را پرکرده است.

در دقایق کوتاهی که در سنگر برادران پاسدار مدافعان شهر که با تمام توان به مقابله با خصم مشغول بودند، می‌گذرانیم، از حماسه والا و پرارزش دیگری خبر می‌شویم که اوج ایثار و فداکاری و جانبازی برادران پاسدار را شهادت می‌دهد و درین که ما به علت درگیری شدید و بدون وقفه با نیروهای دشمن جناحتکار از این وقایع بی‌خبر بوده‌ایم.

و اما حماسه از آنجا آغاز می‌شود که به دنبال آماده شدن دو تیپ از لشکر قزوین برای شروع حمله‌ای گستردۀ به دشمن از روز پانزده دیماه، به دنبال پیشروی و فتوحات آغازین این حملات، گروهی از برادران سپاه پاسداران که به دویست نفر بالغ می‌شده‌اند و در منطقه سوسنگرد موضع داشته‌اند، بدآن لحظه که دست برادران ارتشی را در حمله به مزدوران بعضی باز بگذارند و امکان استقرار توپخانه و تانک‌ها را در مکانی کارسازتر به آنها بدهند، تغییر موضع می‌دهند و با رشادتی وصف ناپذیر خود را به قلب دشمن می‌زنند و در این یورش دلاورانه و تاریخ‌ساز گروه بسیاری از لشکریان کفر را به هلاکت می‌رسانند.

رشادت و نی باکی این برادران از جان گذشته و پیروزیهای او لیه آنان، کار را به آنجا می‌رساند که دشمن تعداد کثیری از واحدهای خود را برای خاموش کردن و از کار انداختن شعله این حمامه سازان بکار می‌گیرد ولی پاسداران با تکیه بر خدا او اید رسیدن دیگر نیروهای رژمنده که چون سیل خروشان دشمن را می‌کوییدند و پیش می‌رفتند، آنقدر جلو می‌روند که در راهی بی‌برگشت، روز شانزدهم دیماه ۵۹ که جنگ در شرایطی نابرابر در جریان است و نیروهای خودی امکان پیشرفت بیشتر را از دست داده اند، خود را در محاصره کامل نیروهای مزدور و جنایتکار صدام می‌بینند، ولی این دلاوران، شهامت و ایثار را به اوج می‌رسانند و بدون آن که حتی یک لحظه از رسالت بزرگ خود که قلم و قمع نیروهای کفر است غافل بمانند، تا آخرین فشنگ و آخرین نفس به دشمن متباور ضربه وارد می‌آورند و در خلال این عملیات تاریخی، جز محدودی انگشت شمار که معجزه‌آسا موفق به فرار می‌شوند، بقیه، یکی پس از دیگری شربت شهادت می‌نوشند و شاهد آرزو را در آغوش می‌گیرند و چند نفری نیز به اسارت نیروهای مزدور صدام در می‌آیند که در مجموع فداکاری بزرگ این برادران، چون نگینی درخشنان بر تارک افتخارات نیروهای رژمنده، درخشش آغاز می‌کند.

آگاهی از این حمامه بزرگ از یک سو، غمی بزرگ در نبود یارانی عزیز در دلهایمان به جای گذاشت و از سوی دیگر غرور و افتخار را برایمان به ارمغان آوردو درسی دیگر از رشادت و جوانمردی را به ما آموخت. یادو نامشان گرامی و همیشگی باد.
 هویزه همچنان زیر آتش نیروهای خصم متباور است که ما به ناچار و به دنبال مأموریتی که آمده ایم، ضمن آرزوی موفقیت برای مدافعین تهرمان شهر، هویزه را ترک می‌کنیم در حالی که نه ما و نه مقاومت کنندگان هویزه، در شرایطی که وجود دارد، به نجات شهر امیدی نداریم ولی همچنان که مدافعین شهر می‌گویند، آنچه این عزیزان را به پایداری و استادگی در مقابل دشمن تا دندان مسلح و امی دارد بالاتر از آنست که جان را در برآریش ارزشی باشد و آن چیزی نیست جز حراست و نگاهبانی دست آوردهای انقلاب اسلامی کشورمان که پشت ابرقدرتها را لرزانده است.
 هویزه را با دلتگی تمام ترک می‌کنیم و حدود ساعت ۲ بعداز ظهر به جبهه «جلالیه» می‌رسیم و خودرو و مهمات و وسائلی را که به همراه آورده ایم، در موضع خاص خود جای می‌دهیم.

ساعت سه و ده دقیقه، دو هواییمای متباور در آسمان منطقه نمایان می‌شود که

یکی از آنها قبل از آن که کاملاً به بالای موضع ما برسد، شلیک را آغاز می‌کند و بلافاصله تغییر جهت می‌دهد و راه فرار را در پیش می‌گیرد اما موشک «سهند ۳» که پدافند زمین به هوا به سویش رها کرده است، اماش نمی‌دهد و در میان فریادهای تکیه بجهه‌ها، ساقطش می‌کند. هواپیما تقریباً در پنجاه متری ما، در حالی که از همه جای آن، آتش شعله می‌کشد، سرنگون می‌شود و هواپیمای دوم با دیدن این صحنه، بطرز مضحکی از منطقه دور می‌شود.

شب از راه می‌رسد و به تدریج از شدت شلیکها کاسته می‌شود. داستان قهرمانی افسانه‌وار پاسداران هویزه و موقعیت فعلی شهر را برای بچه‌ها تعریف می‌کنیم و با دلهانی گرفته، شنی دیگر را در زیر آتش و غرش شلیک توپخانه‌های دو طرف، به صبح می‌آوریم.

با دیدن صبح، صدامیان شلیک آشیارهای سنگین بر روی موضع ما را از سر می‌گیرند و به فاصله چند دقیقه، توپخانه خودی نیز پاسخگوئی را شروع می‌کند. با این تفاوت که بقول بچه‌ها، نیروهای مزدور دشمن آنچنان پیوسته شلیک می‌کنند که گونی دریانی از مهمات را به همراه آورده‌اند و این نیست مگر کمک‌های بی‌دریغ و مداوم ابرقدرتها که آتش این جنگ ویرانگر و نابرا بر را افروخته‌اند.

از اتفاقات گفتی امروز، انهدام خودرو پر از مهماتی بود که در هویزه جا گذاشته بودیم و دیروز آنرا به موضع جدید منتقل کردیم و از راه رسیده و نرسیده به خالی کردن خودرو و جابجایی مهمات مشغول شدیم و مسلماً اگر این کار را نکرده بودیم، معلوم نبود افجعای که امروز، پس از اصابت موشک دشمن به خودرو بوجود آمد، در صورت بودن مهمات در خودرو، چه حوادث تلخی را می‌توانست به دنبال داشته باشد. در طول روز جز شلیک آشیارهای سنگین از دو جانب، مساله مهم دیگری اتفاق نمی‌افتد و شب آرام آرام از راه می‌رسد.

پاسی از شب گذشته است که خبر می‌دهند، دشمن از دو جانب با تانک پیشروی و حمله‌ای را آغاز کرده است و این در حالی است که گستاخانه تانکها و خودروها با چراغهای روشن به حرکت در آمده‌اند.

با رسیدن این خبر، توپخانه دستور می‌گیرد که با تمام قدرت دشمن را بکوبدو جلو پیشروی او را بگیرد. شلیک یکپارچه و موثر آشیارهای سنگین خودی، دشمن را از این خیال خام و گستاخی احمقانه که خواهد توانست از شب به عنوان پوششی جهت

پیش روی استفاده نماید، بیرون می آورد و با تحمل تلفات و صدماتی به عقب شینی و امنی دارد.

یکشنبه ۲۱ دی ماه ۵۹

حدود ساعت ۸ صبح خبر می رسد که دشمن در حال جابجایی و آماده شدن برای پیش روی است و لودرهای دشمن در حال ایجاد خاکریزهای جدید هستند. دیده باش تپیخانه جلو می رود و مخصوصات لازم را به تپیخانه می دهد و آتش شدید تپیخانه باریگر دشمن را به توقف و امنی دارد.

نزدیک ساعت ۹ صبح، یکی از نفربرهای خودی، هدف موشک دشمن قرار می گیرد ولی خوشبختانه به سرتشناسان نفربر، کوچکترین صدمه ای نمی رسد و خود نفربر هم خسارت مختصری می بیند.

امروزه همه جا صحبت از خسارت و تلفات دشمن در روز پانزده دیماه، یعنی حمله ایست که لشکر قزوین و تیپ دزفول طی آن دشمن مت加وز را کیلومترها به عقب راندند. طبق این گزارش، در نتیجه این حمله بیش از ۲۰ تانک، ۲۰ خودرو و ده جیپ و چندین ضنه وانی به غنیمت گرفته شده است و نزدیک به همین تعداد هم تانک و خودرو دشمن منهدم گردیده است. طی این حمله بیش از هشتصد نفر از مزدوران فریب خورده صدامی به اسارت درآمده اند و حدود سیصد نفر به هلاکت رسیده اند. تعداد زیادی نیز اسلحه سبک و دیگر ملزومات، غنیمت نیروهای خودی در این حمله بوده است.

۵۹ تا ۳۵ دی ماه ۲۲

قریب یک هفته دیگر از جنگ ناجوانمردانه و تحملی بعثیون عراقی بر علیه ایران انقلابی می گذرد. در این هفته جز شلیکهای روزانه و گاه نیز شبانه آتشبارهای سنگین دو طرف حرکت تعیین کننده ای روی نداده است و جنگ با توقفی دیگر همراه بوده است. طبیعی است که در این توقفهای گاه به گاه که معمولاً از جانب خصم حرکت چشمگیری دیده نمی شود، آنچنان که تا امروز تحریک کرده ایم، هدف آنها چیزی جز استحکام مواضع و تجدید و تقویت قوا و برنامه ریزی دقیق و حساب شده برای یک سری حملات دیگر نیست و البته ماهم در این میانه بیکار نیستیم و بقدر توانانی و تا آنجا که امکاناتمان اجازه می دهد، مطابق برنامه ریزی مستولان فعالیتهای داریم. اما

نگفته پیداست که در شرایط کنونی کشور، با توجه به «تحریم اقتصادی» عوامل دست نشانده امپریالیزم و جنگالهای مسخره‌ای که ارباب بزرگ مزدورانی چون صدام، هر روز به گونه‌ای به آن دامن می‌زند، ما از بابت تسليحات و ادوات لازم رزمی، در شرایط دلخواه قرار نداریم و اگر جنگ تحمیلی را در اینجا متوقف کرده‌ایم و هر آنکه، یورشی به دشمن برده‌ایم، سلاح برندۀ ما چیزی نبوده است جز نیروی ایمان و وطن خواهی نیروهای رزم‌مند که یکپارچه با پشتوانه نیروی عظیم و پایان ناپذیر ملت، برای بیرون راندن دشمن متجاوز، سینه سپر کرده‌اند و در این راه از تمام وجود مایه گذاشته‌اند.

در روزهایی که گذشت، نیروهای رزم‌مند ما با تکیه بر همین اصول، خواب راحت را از دشمن زیون گرفته‌اند و با تدارک حملات و شیوخونهای گاه بگاه، در جبهه‌های جنوب خسارات و تلفات چشمگیری به دشمن وارد آورده‌اند و در مقابل، دشمن متجاوز طبق معمول و با توجه به طیت جنایتکارانه‌ای که دارد، همچنان مناطق مسکونی اهواز و آبادان و سوسنگرد و اندیمشک را با آتش توپخانه دوربرد و موشكهای زمین به زمین می‌کوبد و هر روز جنایتی تازه بر جنایات خود می‌افزاید.

از جمله عملیات موقيقیت آمیز نیروهای رزم‌مند بر علیه صدامیان کافر، عملیات غافلگیرانه تکاوران قهرمان نیروی دریائی در «خوین شهر» است. این دلاوران از جان گذشته، پس از نفوذ به مواضع مورد تجاوز دشمن در جبهه خوین شهر، جاده تدارکاتی دشمن را که قرار بوده گردان تازه نفسی از نیروهای عراقی برای پیوستن به بقیه صدامیان، از آن بگذرد، مین‌گذاری می‌کنند و آنگاه که گردان تازه نفس بر این جاده پا می‌گذارد، مین‌ها یکی پس از دیگری منفجر می‌شوند و همزمان، تیزپروازان هوایی روز هم از آسمان، فریب خورده‌گان صدامی را زیر آتش می‌گیرند و خسارات و تلفات چشمگیری بر آنان وارد می‌آورند. آنچنان که دوستان می‌گویند، در این عملیات بیش از یکصد نفر از صدامیان به هلاکت می‌رسند و قریب سی تانک و خودرو و نفربر منهدم می‌گردد.

روز ۲۳ دیماه نیز که گروهی از کماندوهای ویژه عراقی قصد تخریب و ضربه زدن در جبهه آبادان را داشته‌اند و برای این منظور نفوذ کرده بوده‌اند، با تله افجاراتی نیروهای اسلام که بر سر راه آنان قرار داده شده بود، مواجه می‌شوند و پس از تحمل تلفات بسیار، بقیه پا به فرار می‌گذارند.

به دنبال هریک از این عملیات موقیت آمیز نیروهای رزمده اسلام، مزدوران عراقی به عنوان تلافی و عملی انتقام جویانه، به گونه‌ای ناجوانمردانه، شهرها و نقاط مسکونی را زیر آتش گرفته‌اند.

مثلاً به دنبال عملیات قبلی، آبادان و دزفول را کوبیدند و این بار هم پس از عملیات تله انفجاری بر علیه کماندوهای عراقی و به هلاکت رسیدن بیش از پنجاه نفر از آنان، به عنوان انتقام، قریب شش ساعت مناطق مسکونی دزفول فهرمان را زیر آتش گرفته‌اند و تعدادی غیرنظمی را شهید و مجروح کرده‌اند.

در عملیات جالب دیگری، برادران پاسدار مستقر در منطقه کرخه، پس از نفوذ به مواضع دشمن، قسمت‌هایی از مواضع استقرار و رفت و آمد دشمن را مین‌گذاری کرده‌اند و پس از بازگشت موقیت آمیز به پایگاههای خود، با توپخانه و خمپاره انداز همان مواضع را زیر آتش گرفته‌اند که در اثر این تمهید، تلفات بسیار بر نیروهای دشمن متجاوز وارد آمده است.

چهارشنبه یکم بهمن ماه ۵۹

از یکی دو روز پیش، صحبت از آمدن تیپ‌های زاهدان و زنجان به جبهه و اجرای تک بر علیه دشمن است.

ولی تا امروز از آمدن این دو تیپ خبری نیست. شلیک آتشبارهای سنگین کماکان ادامه دارد و نیروهای خودی هوشیارانه مراقب اوضاع اند، بخصوص که چند روزیست از حمله احتمالی دشمن صحبت می‌شود. البته در روزهای اخیر، دشمن متجاوز با استفاده از فرصتها، دست به حرکات مذبوحانه‌ای زده است که هر بار با آتش سنگین توپخانه و کاتیوشنا، با تحمل تلفات و خدماتی متوقف شده است.

ساعت ۲ بعدازظهر، برای چندمین بار طی هفته اخیر، خبر می‌رسد که دشمن قصد پیشروی دارد ولی این بار هم آتش شدید توپخانه و کاتیوشنا و به دنبال آن سه موشک «تاو» که روی مواضع دشمن پرتاب می‌شود، او را مجبور می‌کند که به مواضع خود باز گردد. دود دیرپائی که از چند نقطه مواضع دشمن بلند شده است، گواه انهدام تعدادی تانک و خودرو است.

درگیری شدید توپخانه‌ها تا نزدیک ساعت ۵ بعدازظهر ادامه می‌یابد و برتری آتش سنگین آتشبارهای خودی سبب می‌شود که متجاوزان عراقی با دادن حدود سی کشته و تعدادی مجروح و از دست دادن ده تانک و چند خودرو و نفربر زرهی،

شکستی دیگر را تحمل نمایند.

حلود ساعت پنج و نیم بعدازظهر، در حین اجرای آتش روی مواضع دشمن، خبر داده می شود که نفرات و خدمه تانکها با رها کردن خودروهای خود، در حال فرار هستند و بلا فاصله شدت گرفتن آتش توپخانه و کانیوشای خودی، تلفات و خسارات تازه تری به مزدوران بعضی وارد می آورد و آنگاه با رسیدن تاریکی و فرار دشمن از مواضعی که به عنوان پایگاهی تازه برای حملات بعدی برگزیده بود، جبهه روی به آرامی می رود و این آرامش نامطمئن تا صبح ادامه می یابد.

پنجشنبه دوم بهمن ماه ۵۹

تیراندازی آشیارهای سنگین از دو جانب بطور پراکنده باشدتی کمتر از روز گذشته ادامه دارد. هنگام غروب برای دقایقی شلیکها شدت می گیرد و توپخانه ما، موقعاً به انهدام یکی از آنیارهای مهمات بعضیون می شود و به دنبال آن یک تانک دشمن هم منهدم می شود.

جمعه نیز تقریباً بدون حادثه مهمی و با تیراندازی های پراکنده رو به پایان می رود. حلود ساعت ۵ بعداز ظهر از گردانی که در مجاورت ما قرار دارد خبر می آورند که یک تانک و یک خودرو حامل مهمات دشمن را زده اند. دود ناشی از انفجار بخوبی از دور پیداست. نیم ساعت بعد، تانک دیگری را هدف قرار می دهند و منهدم می کنند. تیراندازی تا آنگاه که شب سنگرهای را در خود می پوشاند، ادامه دارد.

سوم و چهارم بهمن ماه ۵۹

شلیک توپخانه و دیگر آشیارهای سنگین با روشن شدن هوا، از دو جانب آغاز می شود و باشدتی بیشتر از دوروز گذشته ادامه می یابد.

حلود ساعت ۲ بعداز ظهر، یک نفر بر «بی.ام.بی.یک» ما هدف خمپاره قرار می گیرد و منهدم می شود ولی خوشبختانه خبر می شویم که خالی از سرنشین بوده و تنها دونفر از بچه ها در چند قدمی نفر بر نشسته اند، مختصراً جراحتی بر می دارند که برای مداوا به بیمارستان انتقال داده می شوند.

ساعت ۸ شب اطلاع می دهند که یک گروه از افراد دشمن در پانصدتری دیده شده اند. بلا فاصله گروهی از بچه ها آماده می شوند که به قول فرمانده، درس خوبی به متجمائزین بدھند. همه چیز در آرامش کامل آماده می شود و بچه ها با گرفتن دستورات

لازم، آماده پیکاری جانانه می شوند. لحظاتی بعد با پرتاپ پیاپی چندمنور، منطقه نفوذ دشمن روشن می شود و بلا فاصله تیربارها و کالیبر ۵۰، افراد متجلواز دشمن را که سخت دستپاچه شده اند، به رگبار می بندد. دشمن مذبوحانه می کوشد با خوایین روی زمین و پناه گرفتن در پشت موانعی که در منطقه وجود دارد، تا آنجا که ممکن است خود را از آتش ناگهانی بچدها حفظ کند ولی در همان دقایق اول، ضربه سختی می خورد و بازماندگان این گروه نفوذی، به محض خاموش شدن منورها، فرار را بر قرار ترجیح می دهند در حالی که رگبار بچدها آنها را بدرقه می کند. شب بدون حاده دیگری به صبح می رسد و با دمین صبح، خبر می شویم که دشمن دیشب با به جای گذاشتن نیست و چند کشته، پا به فرار گذاشته است.

یکشنبه پنجم بهمن ماه ۵۹

با روش شدن هوا، آتش شدید توپخانه دشمن، نشان می دهد که خصم زیون می کوشد با این عمل، ضربه ناگهانی دیشب را تلافی کند. خبر می رسد که احتمال دارد فریب خوردگان صدامی در محور هويزه و سوسنگرد، دست به حمله بزند. واحدها برای مقابله آماده می شوند اما خبری نیست و جز شلیک پراکنده توپخانه دوطرف، اتفاق دیگری نمی افتد.

دوشنبه عبدهن ماه ۵۹

طبق معمول با دمین صبح، توپخانه ها فعالیت خود را آغاز می کنند. امروز توپخانه ما، برتری آتش دارد و تا ساعت ۹ صبح، یک روند و بدون وقفه، مواضع دشمن را می کوبد و بعد، سکوتی در منطقه حکمفرما می شود که تا ساعت ۲ بعدازظهر ادامه دارد و از این ساعت، توپخانه دشمن که گونی امروز دیر از خواب بیدار شده، شلیک را آغاز می کند و هر لحظه برشدت آن می افزاید. در همین اثناء، یکی از گلوههای توب بعنون، مقابل ماشین بچه های نیروی هوائی به زمین می خورد و دونفر از آنها مجروم می شوند که خوشبختانه مساله، چندان مهم نیست.

ساعت چهار بعد از ظهر، گلوه دیگری نصف لودری را که تقریباً در یکصدتری ما قرار دارد، متلاشی می کند ولی به کسی صدمه ای نمی رسد. تیراندازی توپخانه دوطرف، تا پاسی از شب گذشته ادامه دارد و حدود ساعت ده شب قطع می شود.

شب هنگام، گروهی از بچه‌های گردان مجاور، طی عملیاتی از قبل طرح ریزی شده، می‌رond که با استفاده از تاریکی، به دشمن ضرباتی وارد آورند. ما حرکت آنها را شاهد هستیم و برای موققیت‌شان دعا می‌کنیم و با دلهره و نگرانی حشم به تاریکی می‌دوزیم و منتظر نتیجه عملیات هستیم. حدود نیم ساعت بعد صدای چند رگبار و انفجارهای پیاپی، سکوت شب را درهم می‌شکند و پس از آن صدای انفجارهای دیگر منطقه را تکان می‌خورد و از چند نقطه مواضع دشمن، شعله سر می‌کشد.

چند منور آسمان سیاه شب را خط خطی می‌کند و ما ضمن آن که دریافت‌هایم حمله بچه‌ها با موقیت انجام گرفته، آرزو می‌کنیم که سالم برگردند. قریب نیم ساعت بعد بچه‌ها همگی شادمان و سرحال از انجام موقیت‌آمیز این عملیات باز می‌گردند و دشمن در تلاشی مذبوحانه چند گلوله توب‌شلیک می‌کند و بعد آنچنان که گونی به بیهودگی کارش بی‌برده است، آرام می‌گیرد و شب بدون حادثه‌ای دیگر می‌گذرد.



ازادی از تفاسیر «الله اکبر»

از ۷ بهمن ماه ۱۳۹۰ تا ۶۰ اردیبهشت

از آنجا که هدف من از نوشتن این باداشتها، بیان مختصر و ناچیزی از وقایع و رویدادهای مهم جنگ تحملی از دیدگاه سربازی است که در جبهه کوچکی از این جنگ، تا حدودی شاهد حوادث محدوده فعالیت خویش است، یکتواختی روزهای جنگ از بهمن ماه سال قبل تا امروز (در این جبهه) مرآ برآن داشت که برای جلوگیری از تکرار مکرات، به شرح وقایع مهم و تعیین کننده این جنگ طولانی پردازم.

آنچه از بهمن ۱۳۹۰ تا امروز در جبهه ما گذشت، در حقیقت تکرار یکتواخت شلیک آشیارهای سنگین دوطرف بود که به قول بجهه‌ها، دیگر برای ما به صورت عادت درآمده است و روز را با شلیک توپخانه و تانکها شروع می‌کنیم.

دشمن در این مدت حرکت جنگی چشمگیری نداشته است جز آن که طبق معمول، هرگاه فرصت یافته با توپخانه دورزن یا موشک و احياناً بمباران، نقاط مسکونی را کوییده است و هر بار نیز تعدادی غیر نظامی را شهید و یا مجروح نموده است. در عوض، نیروهای ما با تکیه بر تعالیم عالیه اسلام، هرگاه که دست به اقدامی زده‌اند، قبل از هر چیز بر آن بوده‌اند که هدف‌شان فقط و فقط نیروهای مسلح و نظامی دشمن و محل‌های استقرار آنان باشد ولاغير.

در طول این مدت، هر ازگاهی رزمندگان اسلام مشکل از نیروهای ارتشی و سپاه و بسیج مردمی و دیگر نیروهای مسلح، ضرب شسته‌هایی به دشمن نشان داده اند و با اجرای شیخون و یا تله نهادن در مسیر خصم و مین گذاری جاده‌های تدارکاتی وی، بر پیکر زیون لشکریان صدامی، تلفات و خساراتی وارد آورده اند و هر بار هم که دشمن متجاوز با ساده اندیشی و بهتر بگوییم «جهالت»، تصمیم به اجرای حمله‌ای از یکی از جبهه‌های جنوب داشته است، با آتش سنگین و یکپارچه آشیارهای رزمندگان ما، به توقف و عقب نشینی مجبور شده است.

روز ۲۳ بهمن ۵۹ خبر طفیان رودخانه کرخه شنیده می‌شود و فرماندهان به یگانهای مختلف دستور می‌دهند که آمادگی لازم را برای ترک مواضع فعلی که احتمال دارد در جریان سیل قرار بگیرد، داشته باشند. روز ۳۰ بهمن دستور جابجائی داده می‌شود و این در حالی است که سیل با سرعتی زیاد به سوی مواضع دشمن در حرکت است. روز سوم اسفند ۵۹ سنگرهای خالی مامن یکی پس از دیگری پر از آب می‌شود و می‌شونیم که هجوم سیل به جبهه دشمن، خسارات فراوانی را بر آنها وارد آورده است و چندین دستگاه تانک دشمن نیز در گل و لای ناشی از سیل، در حالی که گویا قصد حمله داشته‌اند، گرفتار شده، از کار افتاده‌اند.

با رسیدن آب، بچه‌ها مطابق برنامه‌ای دقیق و از قبل طرح ریزی شده، همگی به سلامت منطقه را ترک می‌کنند و قریب به کیلومتر عقب‌تر در مواضع دیگری مستقر می‌شوند. تغییر مواضع و استقرار در محلهای تازه و توقف کوتاه و چند روزه در هر یک از این مواضع، چند بار تکرار می‌شود و بالاخره روز ۲۹ فروردین ۶۰ در منطقه‌ای نزدیک کوههای «الله اکبر» استقرار می‌یابیم.

روزی که به این منطقه می‌رسیم بی می‌بریم که قسمتهای از اتفاقات الله اکبر دردست دشمن است و به همین جهت برتری آتش در منطقه بالوست. در اینجا هم همه روز شلیک تویخانه و آشیارهای سنگین از دوسو ادامه دارد.

و بالاخره پس از قریب یک ماه توقف در این ناحیه امروز ۲۹ اردیبهشت ۶۰، خبردار می‌شویم که نیروهای خودی، مشکل از ارتش، سپاه پاسداران، نیروهای بسیج مردمی و عشایری، افراد مسلح زاندارمری و شهربانی و چریکهای دکتر چمران در تدارک حمله‌ای بر علیه دشمن با هدف آزادسازی ارتفاعات مهم و استراتژیک الله اکبر هستند و تیپ ما نیز به احتمال زیاد در این حمله شرکت خواهد داشت.

این خبر پس از سه ماه و چند روز رکود و یکتوارختی به بچه‌ها شور و حال تازه‌ای می‌دهد و همه با روحیه‌ای قوی و عزمی راسخ، خود را برای شرکت در حمله آماده می‌کنند.

ساعت ۶ بعد از ظهر، فرمانده یگان که تا دقایقی قبل در جلسه فرماندهان شرکت داشته است، از راه می‌رسد و فرماندهان قسمتهای مختلف تیپ را گرد هم می‌آورد و طی سخنانی اعلام می‌دارد که همین روزها، با همکاری و همراهی دیگر رزمندگان (که قبل از پرش مردم) حمله خواهیم داشت. آنگاه دستور می‌دهد برای این منظور خود را کاملاً آماده نهائیم و وسایل و مهمات لازم را همراه داشته باشیم.

بچه‌ها با شوق و نوq زاید الوصف هر یک به کاری مشغول می‌شوند و خود را برای شرکت در حمله‌ای که تدارک دیده شده است، آماده می‌کنند. ساعتی از شب را در سنگرها به بحث و پیش‌بینی روزهای آینده و نتیجه حمله می‌گذرانند. چهارشنبه هم با هوانی دم کرده و گرم، به کنده می‌آید و می‌گذرد و عاقبت شب از راه می‌رسد در حالی که بچه‌ها هر لحظه در انتظار دریافت فرمان حمله هستند. انتظارها به پایان می‌رسد و ساعت دوازده و نیم شب به راه می‌افیم و به سوی مواضع تعیین شده حرکت می‌کنیم.

از جزئیات حمله چنین بر می‌آید که ابتدا مرحله شکار تانک به وسیله «آر. پی. جی - هفت» توسط گروه چریکی دکتر چمران به اجرا گذاشته خواهد شد. ساعت سه بعد از نیمه شب (بامداد ۳۱ اردیبهشت ۶۵) به مواضع تعیین شده می‌رسیم و خبر می‌شویم که چریکهای چمران از ساعت ۲، وارد عمل شده اند و تا این لحظه عملیات آنها با موفقیت همراه بوده است. ساعت ۳۴ بامداد، مطابق برنامه شلیک توبخانه خودی با شدت هر چه تمامتر کویین مواضع دشمن را آغاز می‌کند.

از غرض توبخانه که تعداد توبهای آن بیش از یکصد عراده است، زمین و ارتفاعات منطقه به لرزه در می‌آید و مواضع دشمن در طوفانی از گردخاک و دود، دیگر قابل رویت نیست. اما گلوله‌های توب بر اساس مختصاتی که داده شده است، یکی پس از دیگری، سنگرها و مواضع و تدارکات خصم را می‌کوبند. شلیک یکپارچه توبخانه درست یک ساعت بطور مدام ادامه می‌یابد و آنگاه افراد تیپ سه و دیگر نیروهای رزمنده که قبل از رسیدن ما، پیش روی را آغاز کرده اند، به

حمله‌ای برق آسا و غیر قابل پیش بینی بر علیه نیروهای کفر دست می‌زنند. حمله با یورش دو گردان پیاده از چپ و راست مواضع دشمن شروع می‌شود و به فاصله کمی، دیگر نیروهای رزمnde وارد کارزار می‌شوند. متباوزین بعضی که از نخستین ساعت‌ها با مدداد با هجوم ناگهانی و گیج کننده چریکهای چمران سخت غافلگیر شده‌اند و آنگاه که تصمیم به مقابله با چریکهای گیرند، آتش شدید توپخانه اماشان نمی‌دهد و پیش از پیش دستپاچه اشان می‌کند، اینک با یورش دلاورانه نیروهای پیاده یا می‌گیرند و یا در صفهای جمعی تسلیم می‌شوند و ملعوبی نیز دفاعی مذبوحانه را در پیش می‌گیرند. اما طوفان بینان کن‌تر از آنست که این ایستادگی‌های ناچیز را به حساب آورد و در مدت زمانی کوتاه، سنگرهای خصم بی ایمان یکی پس از دیگری به تصرف رزمندگان اسلام در می‌آید.

ساعت یازده صبح روز ۳۱ اردیبهشت ۶۵، در ارتفاعات حساس و استراتژیک «الله اکبر» دیگر نشانی از نیروهای متباوز عراقی نیست و دشمن که از همان لحظات اول آغاز حمله، کاملاً دست و پای خود را گم کرده شکستی سخت را متحمل شده است.

نکته جالب و دیدنی که در این عملیات هم مثل دیگر حملاتمان به صدامیان متباوز شاهدش هستیم، تسلیم سرع فریب خوردنگان عراقی است. آنچنان که گونی رسیدن چنین لحظاتی را آرزو داشته‌اند، با شنیدن فریادهای تکییر رزمندگان اسلام و حتی قبل از آن که افراد ما به سنگرهای آنان برسند، ازیناهگاههای خود بیرون می‌ریزند و در حالی که دستهای لزان خود را روی سرگذاشته‌اند، گروه گروه به طرف نیروهای ما می‌دونند و خود را تسلیم می‌کنند. آنچنان که در پایان روز، تعداد اسرای این حمله موقتیت آمین، به هفت‌صد نفر بالغ می‌شود که اکثراً از افراد درجه داران و افسران لشکر ۹ زرهی عراق هستند.

دشمن زیون در هنگامه تحمل شکست امروز، پیش از سیصد کشته و نزدیک همین تعداد مجروح به جای می‌گذارد که تعدادی از مجروهین را، بچه‌ها به بیمارستان اهواز منتقل می‌کنند. آنچنان که فرماندهان می‌گویند، طی عملیات امروز یک گروهان مکانیزه دشمن در حمله برق آسا نیروهای رزمnde خودی، به کلی متلاشی شده است: انهدام ۳۵ تانک، سه خمپاره اندان، دو انبار مهمات و چندین نفر بر زرهی و خودرو، از دیگر نتایج عملیات پیروزمندانه امروز است، در حالی که غنائم بسیاری هم نصیب

لشکریان اسلام شده است.

نتایج این پیروزی، درخشنan و غرور آفرین است. بجز آزادی ارتفاعات مهم الله اکبر که اینک جزء موضع تیپ ماست. دشمن پائزده کیلو متر به عقب رانده شده و تیپ سه، در تعقیب لشکریان مض محل عراقی به ده کیلو متری بستان رسیده است و اینک، در مقابل تیپی از عراقیان متجاوز قرار گرفته که تا دیشب در اختیاط گردانهای تار و مار شده امروز قرار داشت. در حال حاضر هر دو تیپ موضع یکدیگر را با توپخانه و خمپاره می کویندو بجز خیرهای رسیده، صدای شلیک توپخانه که از دور دست بگوش می رسد، شاهد این مدعاست.

در ارتفاعات الله اکبر، جز صدای شلیکهای گاه بگاه و پراکنده خبری نیست و بچه ها به اجرای آخرین عملیات پاکسازی در منطقه مشغولند.

فعالیت برای استقرار در موضع جدید و ایجاد استحکامات لازم از بعد از ظهر آغاز می شود و بچه ها با تیرومنی که در نتیجه پیروزیهای امروز بدست آورده اند، به سرعت کارها را انجام می دهند و قبل از تاریک شدن هوا، عملیات استقرار بخوبی پایان می گیرد.

شب هنگام توسط فرمانده گردان خبر می شویم که همزمان با حمله ای که در این جبهه به اجراء گذاشته شده است، در غرب سوستنگرد و در جبهه شوش هم دیگر نیروهای رزمده حملاتی را آغاز کرده اند و به پیروزیهای قابل توجهی دست یافته اند. تیپ هوابرد شیراز، با همراهی دیگر نیروهای مسلح، از غرب سوستنگرد، به نیروهای متجاوز عراق یورش برد و ضمن به اسارت گرفتن بیش از دویست نفر از فریب خورده‌گان صدامی، قریب ۲۵۰ نفر را تیز به هلاکت رسانیده است.

عملیات جبهه شوش نیز با موفقیت همراه بوده است و رزمده‌گان اسلام در این عملیات توانسته اند تعداد کثیری از لشکریان صدام را به هلاکت برسانند و همچنین بسیاری از مزدوران فریب خورده عراقی را به اسارت بگیرند.

پیروزیهای چشمگیر و گسترده امروز، در روحیه بچه ها تاثیر خوبی گذاشته است و تا پاسی از شب، در همه سنگرهای صحبت از عملیات موفقیت امیز امروز جبهه های جنوب و ضربات کشنه ای است که بر دشمن متجاوز وارد آمده است.

از اول خرداد ماه تا هفتم مرداد ماه ۶۰

خرداد داغ و طاقت فرسای خوزستان از راه می رسد و همزمان جبهه های

جنوب در سکوتی دوباره فرو می‌رود. شاید حالا دیگر مشخص شده باشد وقتی از سکوت حرف می‌زنم، منظورم عدم تحرک لازم و کارساز در جبهه‌هاست والا عملیات کوچک و تیراندازی آشیبارهای سنگین از هر دو سو، هر روز باشد وضعی متغیر در جریان است. همزمان با رکود جبهه‌های جنوب، خبرهایی که از تهران می‌رسد، تحولات و دگرگونیهای تازه‌ای را در مسیر پیشرفت انقلاب اسلامی کشورمان بیان می‌کند.

روز یستم خرداد، امام، بنی صدر را از فرمانهای کل قوا کنار می‌گذارند. مزدوران عراقی با تصور سوء استفاده از این مسأله داخلی و ضرورت انقلابی، حملاتی احمقانه و کورکرانه را شروع می‌کنند و هر بار با شکستی مقتضحانه عقب می‌نشینند.

روز ۲۱ خرداد^{۶۴}، عملیات رزمندگان اسلام با نام «فرمانده کل قوا - خمینی روح خدا» بر روی مواضعی که دشمن در شرق رودکارون دارد، آغاز می‌شود و رزمندگان سلحشور با یکپارچگی و هماهنگی کامل موفق به درهم کویندن سنگرهای بتوی و استحکامات دشمن در این منطقه می‌شوند و تلفات و خسارات قابل توجهی بر صدامیان کافر و «این الوقت» وارد می‌آورند و این عملیات در حقیقت ضمن آن که تأکیدی دوباره است بر فرماندهی بلمنازع امام بر نیروهای رزمده، جواب دندان شکنی هم بر حملات اخیر دشمن است.

روز ۳۱ خرداد خبر برکناری بنی صدر را از ریاست جمهوری، به دنبال رأی قاطع مجلس شورای اسلامی مبنی بر عدم کفایت سیاسی او می‌شنویم و طبق معمول منتظر عکس العمل دشمن می‌مانیم و در میان خنده و شوخی بچه‌ها، دشمن فرصت طلب درست مثل ده روز پیش، حملات احمقانه دیگری را تدارک می‌بیند و بر شدت آتش روی مواضع ایران می‌افزاید و به قول یکی از بچه‌ها، گونی با این عمل ناراحتی آش را از برکناری بنی صدر اعلام می‌دارد.

لشکریان رزمده اسلام، تمامی این حملات را با هوشیاری و رشادت کامل پاسخ می‌گویند و در جریان یکی از همین پاسخگوئی‌ها و ضربه وارد آوردن بر پیکر پوسیده مزدوران صدامی است که با کمال تأسف خبر می‌شویم دکتر چمران، چریک رشید و دلاور ایران، در اثر اصابت ترکش خمپاره در جبهه «دهلاوه» به شرف شهادت نائل آمده است. شنیدن این خبر تلخ بچه‌ها را در غمی بزرگ فرومی‌بردو آنگاه که در سنگ، گرد هم می‌آییم، یادآوری و بیان خاطره‌های از رشادتها و دلاوریهای دکتر چمران و گروه چریکی او، ذکر خیر مجددی است از سردار شجاعی که پروازش را باور

نذریم.

خبر برکتاری بنی صدر از ریاست جمهوری، از دیگر مسائلی است که این روزها زیاد ورزشان بچه هاست و هر کس درباره آن نظری می دهد و علی بیان می دارد. بعضی بچه ها، شکست های اولیه در جنگ با صدامیان را دلیل عدم کفاایت نظامی بنی صدر می دانند و می گویند اگر در همان روزهای اول در یک برنامه ریزی حساب شده در مقابل تجاوز نیروهای وابسته عراقی می ایستادیم، بنی صدر تسليحات و وسائل لازم را در اختیار مان می گذاشت، کار به اینجا کشیده نمی شد. بعضی هم می گویند، بنی صدر کم کم باورش شده بود که با استفاده از عنوان «فرماندهی کل قوا» می تواند خود را به منزله «قهرمان جنگ» به مردم معرفی کند. و گروهی پا را از این هم فراتر می گذارند و می گویند، بنی صدر از شروع حملات آگاه بود و صدام برای دست زدن به حمله، توافق ضمی اور را جلب کرده بوده است. هنگام طرح این نظریه ها، بر حسب اتفاق یکی از فرماندهان گروهانها که افسری مؤمن و سخت فعال است و چند روز پیش هم پایش در اثر اصابت ترکش خسیره شدیداً مجرح شده اما ماند در کنار بچه ها و در سنگر را به رفتن و استراحت در بیمارستان ترجیح داده است، حضور دارد و با دقت تمام، بدون اظهار نظر، عقاید بچه ها را می شنود و آنگاه که یکی از دوستان از او می خواهد نظرش را بیان کند، لبخندی به لب می آورد و ابتدا به شوخی می گوید:

«اولاً سیاست کار ما نظامیها نیست.»

و بعد خیلی جدی ادامه می دهد:

«به نظر من در اینجا هر صحبتی می شود، با توجه به موقعیت حساسی که ما در جبهه داریم، باید در مورد جنگ باشد و حتی اگر حرفی هم در باره فلان آدم می زیم، به نظر من باید با توجه به مسائل رزمی و در این ارتباط باشد. چرا که بد قول امام، جنگ برای ما از همه چیز مهمتر است، و ماقومیها و نیروهای مسلح نیز می بایست همچنان تمام هم و غم خود را صرف این مسأله کنیم. اما از آنجا که مسأله، یک مسأله انقلابی است و جنگ هم به هر حال بر انقلاب تحمیل شده و همه ما و همه مردم ایران بنوبه خود سهمی در انقلاب و جنگ داریم، من هم عقیده ام را در این مورد ولی فقط از دیدگاه مسائل جنگی برایتان می گویم، اما فراموش نکنید که این هم یک عقیده شخصی است و نتیجه برداشتهای من از شروع جنگ تعاملی تا امروز است.»

فرمانده گروهان سپس ادامه می دهد:

«من با عقاید افراطی که بعضی از شما دارید موافق نیستم به نظر من عیب بزرگ بنی صدر در مورد جنگ تحمیلی این بود که او لا هنوز قبول نداشت که استفاده از نیروهای مردمی و نیروهای نامنظم در جنگ بر علیه دشمن، چقدر می تواند مؤثر و کارساز باشد و به شکلی فرمولی و مطابق قوانین خشک، وی معتقد بود جنگ باید شکل کلاسیک خود را حفظ کند و مثلاً وقتی ما شهری را از نظر قوانین نظامی در محاصره کامل می بینیم و امکان شکستن خط محاصره را نداریم، باید از صرف کردن نیروی خود در دفاع از آن شهر خودداری کنیم! و ما دیدیم تا زمانی که سعی مان جنگیدن به شیوه کلاسیک بود، جز شکست و از دست دادن تکه تکه خاک وطن، نتیجه ای عایدeman نشد، مثلاً در مورد خرمشهر دیروز و خونین شهر امروز، شما از دور و نزدیک شاهد رشادتها و جانبازیهای نیروهای مردمی و بسیج عشایری دوشادوش دیگر نیروهای رزمnde بودید و یادتان هست که اگر این مقاومتها که هنوز هم در شرق خونین شهر ادامه دارد نبود، این شهر همان روز اول توسط نیروهای مت加وز عراقی، اشغال می شد. شاید بنی صدر نمی خواست مسأله انقلاب و مردم انقلابی را با جنگ مخلوط کند، در حالی که او می توانست با استفاده از جوش و خروش انقلابی مردم در جنگ بر علیه صدامیان، چهره جنگ را خیلی زودتر به نفع ما برگرداند. اما چنین نکرد.»

فرمانده گروهان در ادامه حرفهایش می گوید:

«و ما حالا بخوبی می بینیم استفاده از نیروهای انقلابی و مردمی در جنگ، چقدر نتیجه بخش و پر شعر بوده است. عملیات سوسنگرد و آزادسازی این شهر از لوت دشمن مت加وز، آزادسازی ارتفاعات الله اکبر، عملیات هویزه، نمونه های کوچکی از این واقعیت است که در اکثر این عملیات، نیروهای رزمnde مردمی دوشادوش سایر نیروهای مسلح کوشیده اند.

عیب دیگر بنی صدر همانطور که یکی از بچه ها هم اشاره کرد، میل به قهرمان شدن و مطرح شدن بود. واقعاً هم آنطور که دوستان من که بیشتر در تماس نزدیک با او بودند می گفتند، بنی صدر بدش نمی آمد جنگ را آنچنان پایان دهد که خود او به عنوان یک سردار فاتح مطرح شود و برای رسیدن به این هدف تا آنجا که می توانست تلاش کرد و تبلیغ نمود. حضور مداوم او در جبهه هم یکی از دلایل همین مسأله است و شاید به این خاطر هم بود که سعی می کرد جنگ را فقط با استفاده از نیروهای منظم نظامی و احیاناً / انتظامی ادامه دهد و به بهانه های مختلف، شرکت دیگر نیروها را در جنگ رد می کرد و

وقتی هم که زورش نمی‌رسید، از کنار آنها و حتی فتوحاتشان بی‌تفاوت می‌گشت. به هر حال من معتقدم، همانطورکه در اول هم گفتم، مهمترین مسأله برای ما که در جبهه هستیم و وظیفه وجدانی و منهی و میهی مان بیرون راندن دشمن از این آب و خاک است، جنگ و رسیدن به پیروزی، آن هم همگام با دیگر برادرهای رزمده، بالاترین هدف است و من به توبه خود آرزو می‌کنم روز بروز وحدت و برادری میان گروه‌های رزمده و مسلح ایران محکم‌تر شود تا بتوانیم به باری هم، دمار از روزگار متجاوزین درآوریم و پیش خدا و مردم روسفید شویم، باور کنید بچه‌ها، قلب من که عضو ناچیزی از نیروهای خودی هستم، نسبت به آینده جنگ خلیل روشن است و روزهای پیروزی و موقیت را خیلی نزدیک می‌بینم. فقط یادتان باشد که ما باید همه فکر و ذکر خود را متوجه خدا کنیم و از او برای پیروزی بیاری بخواهیم.»

حرفهای مستدل و درعین حال امیدبخش فرمانده گروهان با فریادهای تکیه بچه‌ها به پایان رسید. حرفهایی که در اکثر بچه‌ها تاثیر خوبی گذاشته بود و امید پیروزی‌های آینده را در دلها زنده کرده بود.

روز به روز از تهران اخبار نگران کننده تری از درگیری‌های خیابانی می‌رسد. انسان حتی بدون آن که وارد ماهیت قضایا بشود، تنها با درنظر گرفتن مسأله جنگ و درگیری مملکت با کشوری متجاوز، به سادگی می‌تواند قضایت کند که هیچکدام از این سائل و درگیریها که گروهکها در داخل کشور به وجود می‌آورند، نه تنها به نفع ما نیست، بلکه درحقیقت کمکی است به نیروهای دشمن و قدری است در راه تضعیف روحیه رزمندگانی که با دشمن متجاوز دربرندند.

روز هفتم تیرماه ۶۶، در بهت و ناباوری می‌شونیم که انفجار بمعی در محل دفتر حزب جمهوری اسلامی، فاجعه دیگری به بار آورده است. در این فاجعه تکان‌دهنده، دکتر بهشتی و پیش از هفتاد نفر دیگر از یاوران واقعی انقلاب به شهادت رسیده‌اند و این حادثه دردنگ، ضایعه بزرگی است که جران آن شاید تا ابد ممکن نباشد.

تاثیر این فاجعه بر روی نیروهای مسلحی که در جبهه‌ها مشغول نبرد با دشمن متجاوز هستند، عمیق‌تر از آنست که در بیان بگنجد و سوالی که اکثراً ازهان بچه‌ها را به خود مشغول داشته اینست که، آیا عاملین این جنایات فجیع نمی‌دانند که ما در حال جنگ با آمریکای جهانخوار و عامل وابسته‌اش یعنی عراق هستیم و آیا ارتکاب چنین

فجایعی جز اقدامی درجهت منافع آمریکا، جه چیز دیگری می تواند باشد؟ عاملین اینگونه پلیدیها حداقل این را می دانند که آمریکا هدفی غیر از ضربه زدن به ایران و انقلاب اسلامی ندارد، بنابر همین مقدمات، هر کس به هر نحو در صدد وارد آوردن ضربه ای به این انقلاب باشد، بدون سک، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه قدمی در راه اجرای نیات پلید آمریکا و عواملی چون سدام برداشته است ولاغیر.

به هر حال آنچه این روزها در تهران می گذرد، مستقیماً روی روحیه بجهه اهالی گذارد و ایکاش مرتكبین چنین فجایعی حداقل به این واقعیت فکر می کردند که داشتن روحیه قوی و خوب برای آنانی که در جبهه، مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن متجاوز را برگزیده اند، در درجه اول اهمیت قرار دارد و چنین مسائلی می تواند بدترین تاثیر را روی اندان و روحیه رزمندگان داشته باشد. اگرچه رزمندگان در هنگام تصمیم، ضعفها را به قوت و یاس را به خشم بدل ساخته و هرچه توفنده تر بر جبهه دشمن حمله می برند.

به جبهه برگردیم که وظیفه خطیر ما، ماندن و خوب ماندن در اینجاست و ادامه نبردی شرافتمدانه بر علیه دشمنی که از انواع و اقسام حیله ها برای ضربه زدن و تجاوز به خاک میهن اسلامی، استفاده می کند.

چند روزی است در تدارک مقدمات حمله ای گسترده بر علیه سدامیان کافر هستیم. در این حمله که در یکی دو جبهه دیگر جنوب بطور همزمان و با یاری برادران سپاه و بسیج اجرا خواهد گردید، هدف، عقب راندن دشمن از منطقه «طراح» در جنوب سوسنگرد است. در این عملیات تیپ همدان با پشتیبانی یک گروه رزمی از تیپ دزفول حمله را آغاز خواهد کرد.

از ساعت ۴ صبح پنجم مرداد ۶۵، توپخانه تیپ های همدان و دزفول بر روی مواضع دشمن آتش می گشایند و قریب یک ساعت باران آتش تهیه بر استحکامات و محل استقرار دشمن در جنوب سوسنگرد، ادامه می یابد و دشمن که گونی اصلاً احتمال چنین حمله ای را نمی داده است، سخت غافلگیر می شود و به فاصله کوتاهی بیش از یک صد و پنجاه نفر از فریب خوردهای خودگان صدامی به اسارت نیروهای اسلام درمی آیند و یکصد نفر نیز به هلاکت می رسند.

انهدام پانزده دستگاه تانک و چندین خودرو و نفربر زرهی و انبار مهمات

دشمن، از دیگر نتایج اولیه حمله است. شب هنگام، تیپ همدان که در تعقیب دشمن بیش از هیجده کیلومتر پیشروی داشته است، به منظور تحکیم مواضع و برای آن که حادثه هویزه تکرار نشود و همچنین برای احتراز از حمله احتمالی و غافلگیر کننده دشمن، قریب هشت کیلومتر به عقب می‌آید. در همین موقع است که خبردار می‌شویم دشمن ضدحمله‌ای را آغاز کرده است و خیال دارد با دور زدن تیپ همدان، شکست امروز خود را تلافی کند و تیپ همدان را در حلقه محاصره‌ای که در تدارک آنست، غافلگیر کند. با رسیدن این خبر، گروه رزمی تیپ دزفول که در پشتیبانی تیپ همدان قرار دارد، به گونه‌ای برق آسا وارد عمل می‌شود و دشمن که این حمله ناگهانی را پیش‌بینی نکرده است، دستپاچه و پادرفار، تلفات و صدماتی تازه را متتحمل می‌شود و به عقب بر می‌گردد. در این مرحله نیز ۶ تانک و سه نفربر دشمن منهدم می‌شود و بدین ترتیب نقشه محیلانه کافران بعثی، نقش برآب می‌شود.

در روزهای ۶ و ۷ مرداد هم، دشمن برای تلافی شکستی که متتحمل شده است، چند ضد حمله شدید را علیه نیروهای ما به اجرایی گذارد و تمامی این ضد حمله‌ها، با هوشیاری و شجاعت قابل تقدیر رزمندگان، به شکستی دوباره برای نیروهای صدام تبدیل می‌گردد. نیروهای سپاه پاسداران و سپیع و گروه چریکی شهید چمران، در خشی کردن این ضد حمله‌ها نقش اصلی و اساسی را به عهده دارند و با نهایت فداکاری موفق می‌شوند در هربوت، تلفات و خسارات سنگینی بر دشمن متجاوز وارد آورند و او را وادار به عقب نشیتنی مجدد نمایند.

از هشتم مردادماه تا چهارم شهریور ماه ۶۵

قریب پانزده روز است که از مواضع «الله اکبر» به پنج کیلومتری اهواز تغییر موضع داده ایم و در پشتیبانی جبهه «نورد» اهواز مستقر شده ایم. در اینجا روزهای آرامی را در گرمای طاقت فرسای خوزستان می‌گذرانیم و جز صدای شلیک آتشبارهای سنگین که از دور دست شنیده می‌شود، خبر دیگری نیست و دوری از خط مقدم، مانع از آنست که رویدادهای روزانه جنگ را، آنچنان که در جریان است بنویسم. در این مدت هوایی‌ماهی دشمن، چند گشت شناسائی و چندین پرواز عملیاتی بر روی مواضع ما انجام داده اند و هر بار با شلیک آتشبارهای ضد هوایی، منطقه را بدون نتیجه‌ای ترک کرده اند.

چند روزی است که زمزمه حرکت ما از این منطقه و استقرار مجدد در جبهه «الله اکبر»، شنیده می‌شود. آنچنان که شنبده‌ایم، نیروهای خودی در تلاارک حمله‌ای سراسری در جبهه‌های جنوب بر علیه دشمن مت加وز هستند و احتمالاً ما نیز برای شرکت در این حمله، به منطقه «الله اکبر» خواهیم رفت.

از پنجم تا هفتم شهریور ماه ۶۵

بالآخره دستور حرکت داده می‌شود و جنب و جوشی تازه در میان بچه‌ها بوجود می‌آورد. شواهد نشان می‌دهد که عملیات در یکی از همین روزها، شروع خواهد شد و تیپ دزفول نیز در عملیات شرکت خواهد داشت. وسائل رابه سرعت جمع‌آوری می‌کنیم و این در حالی است که بچه‌ها با شنیدن خبر حمله و شرکت در آن، با سرعت و دلگرمی بیشتری مقنعت حرفت را آمده می‌کنند.

استقرار در اطراف تپه‌های نزدیک «الله اکبر» از آنجا که قبل از نیز در این منطقه بوده ایم وقت زیادی نمی‌گیرد و استقرار و موضع گیری تانکها و موشکها و تیربارها و توپخانه و خمپاره اندازها و دیگر ابوات سنگین، به سرعت انجام می‌شود، اخیراً چند عزاده توب به توپخانه ما افزوده شده است که انشاء الله در حمله به مواضع دشمن به کار گرفته خواهند شد.

از هشتم تا دهم شهریور ماه ۶۵

خبر شهادت دردناک رئیس جمهوری (رجانی) و دکتر باهنر نخست وزیر، ضربه روحی دیگری است که همه ما را مات و مبهوت می‌کند. اولین اثر ناگوار این جنایت، تاخیر در اجرای عملیاتی است که از مدت‌ها قبل تدارک دیده شده و قرار بود از امروز به اجرا گذاشته شود.

خبر تلغی و سنگین است و انسان نمی‌تواند این فجایع را با چه معیاری بستجد و بچه حساب بگذارد. کسی نیست پرسید چرا باید اقدامات حفاظتی و امنیتی در مورد رئیس جمهور و نخست وزیر آنقدر نفوذپذیر باشد که امکان اجرای چنین نقشه‌پیلیدی را به عوامل مزدور امیر بالیزم و نوکران حلقه به گوش جنایتکاران جهانی بدهد.

گفته می‌شود در این فاجعه هولناک که بعد از ظهر دیروز بوقوع پیوسته، بجز رئیس جمهور و نخست وزیر، چند نفر دیگر که در جلسه شرکت داشته‌اند، به شهادت

رسیده‌اند، هنوز عوامل این حادثه در دنگ، آنچنان که باید و شاید شناخته نشده‌اند اما اکثر حسنهای مثل فاجعه دفتر حزب جمهوری اسلامی، در اطراف «سازمان مجاهدین» دور می‌زند و معلوم نیست سازمانی که ادعا می‌کند سالیان سال علیه طاغوت و ظلم و زور شاهانه مبارزه کرده است! و برای پیروزی انقلاب کوشیده است، چرا اقدامات جنایتکارانه و احمقانه‌ای از این قبیل را مرتکب می‌شود. یعنی این آقایان آنقدر در خواب غفلت غرق شده‌اند که شرایط فعلی ایران و انقلاب را تشخیص نمی‌دهند؟ جنگ را با این حدت و شدتی که در جریان است، باور ندارند؟ آیا فکر نمی‌کنند، برای روزمندگان جبهه این رویدادهای ناگوار، روحیه باقی نمی‌گذارد و مرتکبین با دست زدن به چنین جنایاتی در حقیقت در خط دشمن فعالیت می‌کنند و گامی در باری و همراهی مزدوران امپریالیزم برمی‌دارند.

درین که معلوم نیست پاسخگوی این سوالات و این اتفاقات در دنگ کیست و کی این گروههای گمراه، مملکت انقلابی و درگیر جنگ تحمیلی را می‌گذارند که روی آرامش به‌خود بینند و باکوشش و تلاش یکپارچه‌تر و همگانی تری خاک میهن را از لوث دشمنان متجاوز پاک نماید.

شهادت برادران رجایی و باهر، دویاور فعال و خستگی ناپذیر دیگر انقلاب ما باعث شد حمله‌ای که از چند روز قبل تدارک دیده شده بود، برای چندروز به عهده تعوق بیفتند. درین فاصله نیروهای مژدور عراقی طبق معمول دست به عملیات مذبوحانه‌ای زند و دره بار با تحمل تلفات و خسارانی تازه‌تر به مواضع قبلي خود عقب نشستند. دریکی از این حملات دشمن با استفاده از فرستاد، بایش از هفتاد دستگاه تانک، حمله‌ای را برعلیه مواضع جبهه سونگرد آغاز کرد ولی زیرآتش شدید و حساب شده و یکپارچه آتشبارهای نیروهای اسلام، پس از انهدام چند دستگاه تانک به مواضع خود بازگشت.

چهارشنبه ۱۱ شهریور ماه ۶۵

عاقبت انتظار به پایان می‌رسد و ازاولین ساعت‌ها با مدد حمله‌ای گسترده بر علیه دشمن به اجرا گذاشته می‌شود. این عملیات که به قرار اطلاع همزمان در چند جبهه دیگر جنوب نیز به اجرا گذاشته شده است، باشیک‌های پیاوی و وقهه ناپذیر توپخانه همدان آغاز می‌شود و آنگاه گروه رزمی تیپ دزفول با همراهی پاسداران و گروه چربیکی شهید

چمران، وارد عمل می شوند و پیشروی را آغاز می کنند. در بحیوچه نبرد یک فروند هلیکوپتر دشمن که برای کوبیدن مواضع ما آمده است، هدف قرار می گیرد و سقوط می کند. در پایان روز اول نبرد تغیین کننده امروز، انهدام ۲۰ تانک و نفربر و کشته شدن بیش از یکصد و پنجاه نفر از مژدوران صدامی و اسارت ۸۰ نفر دیگر از فریب خورده‌گان، نتیجه‌های اولیه حمله اعلام می شود و این در حالی است که رژیم‌گان دلیرما توانسته اند سه پل از پلهای مهم ارتباطی را که دشمن بر روی کرخه نور برای کمک رسانی و تدارک نیروهای خود تدارک دیده بوده است، منهدم نمایند و قسمت‌های مهمی از شمال کرخه نور را از لوٹ دشمن متجاوز پاکسازی نمایند.

شب هنگام از پیروزی دیگر برادران در جبهه‌های دیگر جنوب خبر می شویم و می شویم که دریکی تو جبهه نیز، حملات از یامداد دیروز آغاز شده و در همه جا، دشمن با قیوی تلفات و خساراتی، شکست را متحمل شده است. می شویم لشکر ۹۲ اهواز با کمک و همراهی برادران سپاه و پشتیبانی لشکر ۱۶ و استفاده از بیوشش هوایی دلاوران نیروی هوایی و هوانیروز، در غرب اهواز حملاتی گسترده را بر علیه دشمن متجاوز آغاز کرده اند و دشمن را شکستی سخت داده اند. حمله درجهت تصرف و آزادسازی مواضعی صورت گرفته است که بیش از ده ماه در اختیار دشمن بوده است و این فرصت طولانی به او امکان ایجاد سنگرهای بتوی و استحکامات بد خیال خود نفوذ ناپذیر را داده است. مسیر حمله علاوه بر مین و تله‌های انفجاری، جابجا پوشیده از سیمه‌های خاردار بوده است که نزدیک شدن بدون مطالعه و احتیاط به این موانع، می توانسته انفجاری کشته را به دنبال داشته باشد.

درجه داری که از این جبهه خبر می دهد می گوید، دشمن در پشت این استحکامات نفوذ ناپذیر، حتی در خواب هم این تصور را که روزی مورد حمله قرار گیرد، به خود راه نمی داده است. اما حمله برق آسا و یکپارچه رژیم‌گان سلحشور ایران، همه تصورات و حسابهای دشمن را درهم می ریزد و دشمن که به سختی غافلگیر شده است، در همان ساعات اولیه حمله، تلفات و خسارات فراوانی را متحمل می شود. مسیر پیشروی علاوه بر سنگرهای بتوی که مژدوران عراقی مدت‌های مديدة در آنها موضع گرفته بودند و لشکریان اسلام را هدف قرار می دادند، از موانع طبیعی که بنوی خود می تواند دست و پاگیر باشد، برخوردار بوده است. ولی هیچ‌کدام از این موانع بی دریی حتی برای لحظه‌ای هم جلوگیر سیل خروشان لشکریان اسلام نبوده و بچه‌ها، بارشادت و دلاوری بی نظیری همه چیز

را درهم نوردیده و عاقبت خود را به سه کیلومتری بستان رسانیده است.

پنجشنبه ۱۲ شهریور ماه ۶۵

نبرد بی وقهه و بی امان علیه نیروهای مت加وز عراقی در جبهه های شوش و الله اکبر و بستان ادامه دارد و دشمن هرساعت سنگر و مواضع دیگری را ازدست می دهد و مفتخحانه عقب نشینی می کند. صبح امروز دو فروند هلیکوپتر مت加وز عراقی که قصد بمباران مواضع الله اکبر را دارند هدف قرار می گیرند و سقوط می کنند. تلفات وارد آمده بر دشمن در جبهه «الله اکبر» تاظهر امروز ۲ هلیکوپتر، بیش از بیست تانک و نفربر و قریب دویست کشته و نزدیک یکصد نفر اسیر بوده است.

در حالی که حملات نیروهای ما بر علیه دشمن زیون ادامه دارند هر لحظه پیروزی تازه ای را شاهد هستیم، خبردار می شویم که رزمندگان در جبهه بستان موفق شده اند پس از ساعتها جنگ تن به تن، مواضع (سید عبده جابر حمدان) را که از توابع بستان است و نزد اهالی از اعتبار و ارزش منحی و الائی برخوردار است به تصرف در آورند.

جمعه ۱۳ شهریور ماه ۶۵

نبرد سنگین در اکثر جبهه های جنوب، علیه مواضع دشمن مت加وز، با پیروزی لشکریان دلاور و از جان گذشته اسلام، برای چهارمین روز متوالی از نخستین ساعات بامداد امروز، ادامه می یابد. اطراف بستان شاهد شدیدترین صحنه های جنگ در روزهای اخیر است.

در بعضی مراحل، جنگ به نبرد تن به تن تبدیل می شود و بعضی مزدوران عراقی که هنوز سیاهیهای فربی در دل و جاشان ریشه دارد و طعم ضرب شست رزمندگان غیور ایران را نچشیده اند، گاه دست به مقاومتهای بی شعر می زند و سر بازان رشید و شجاع انقلاب، حتی گاه با استفاده از سرنیزه و کارد سنگری و درباره ای موارد نارنجکهای دستی، نفرات دشمن را یکی پس از دیگری به درک واصل می کنند.

امروز آخرین پل تدارکاتی دشمن بر روی کرخه نور منهدم گردید و دشمن امید خود را در این منطقه از دست داد. پیشروی در جبهه کرخه نور، نوید جانبخشنی است بر آزادی قریب الوقوع بستان که درحال حاضر در اشغال نیروهای مت加وز عراقی است.

نبرد امروز با پوشش هوایی تیزبر و ازان نیروی هوایی همراه است و هوایماها چندین نوبت مواضع و استحکامات و ندارکات دسمن را در اطراف بستان و «جابر حمدان» بمباران می‌کنند و دره نوبت بلفات و خسارات سنگینی به دسمن وارد می‌آورند.

در گرماگرم نبرد امروز، می‌ستویم که گروهی از افراد دسمن، با استفاده از مواد و سنگرهای طبیعی، در منطقه‌ای دور از دید لسکریان اسلام، فصد مین گذاری و نصب تله انفجاری دارند که به هنگام پیشرویهای بعدی که به دنبال عقب نسینی دسمن خواهیم داشت، بتوانند با این فریب تلفانی به ما وارد اورند. بلا فاسله پس از مسخن سدن محل دقیق نفوذ مزدوران بعنی، اتش سدید استبارهای بر آنها باریدن می‌گیرد و خصم زیون با به جا گذاشتن نلفانی دیگر، فرار را برقرار ترجیح می‌دهد.

حمله یکپارچه و حندجانبه نیروهای رزمnde و پرسهای ایران که با همکاری تمامی نیروهای مسلح مستقر در این منطقه با سدت بسیار اغماز سده و ادامه دارد، دسمن را اینچنان گیج و دستپایه کرده است که هدب هرگونه ابتکار عمل را از او گرفته بطوری که گاه دست به کارهای احمقانه می‌زند. از جمله این دیوانگیها و در عین حال عملیات مضحك ان که، بر واژ مداوم میگهای عراقی که در این حندروزه بر فراز مواضع و نفرات ما انجام سده و هربار با آتش سدید استبارهای حند هوایی خشی گردیده است، امروز به شکل دیگری تکرار می‌شود و درمیان بهت و حیرت و بعد خنده و مضحكه بحدها، هوایماهای عراقی چندین بار مواضع نیروهای خود را بمباران می‌کنند و به این ترتیب لطمات و صدمات دیگری بر فریب خورده‌گان سدامی وارد می‌اید. نتیجه این بمبارانها انقدر وسیع است که ساعتها، اموالانها در خطوط ازهم پاسیده، به حمل مجروهین و کشته شدگان عراقی مسغولند و هوایماهای میگ هم نا آنگاه که شب از راه می‌رسد، دیگر در منطقه ظاهر نمی‌شوند.

با رسیدن شب، جبهه‌ها کم کم رو به ارامی می‌روند و دلاوران ارتش و سپاه و بسیج و دیگر نیروهای رزمnde، پس از روزی پر تلاس و موقفیت امیز، در حالی که با هوشیاری و دقت کوچکترین حرکات دسمن را زیر نظر دارند، در سنگرهای جدید مستقر می‌شوند.

در این چند روزه که حمله از جند جبهه بر علیه عراقیان مت加وز آغاز شده، متخصص‌ترین و مهمترین مساله، برخوردار بودن سدامیان از سنگرهای استحکامات و

موضع به خیال خود نفوذ ناپذیر بوده است و حال آنکه نیروهای ما در تمام طول عملیات، ناچار بوده اند در دشته باز و بدون آن که فرصت کافی برای ایجاد استحکامات و سنگرهای لازم را داشته باشند، عملیات را ادامه دهند و با تکید بر نیروی ایمان، متجاوزین مستقر در موضع به قول بچه‌ها «آهنهن» را به شکستی سخت و ذلت بار بکشانند.

نکته جالب در تمامی مراحل اجرای عملیات برق آسای نیروهای اسلام، روحیه ازهم گسیخته و ضعیف فریب خوردگان عراقی است که ما در اکثر موارد شاهدش بودیم و می‌دیدیم با آن که آنها از لحظه سنگر و تجهیزات برما برتری دارند و می‌توانند دست به عکس العمل بزنند، هرگاه فریاد الله اکبر بچه‌ها را همراه با پورشی برق آسا می‌شنوند و می‌بینند، مجسمه‌وار از سنگرها بیرون می‌زنند و دستها را روی سر می‌گذارند و خود را تسلیم می‌کنند.

یکی از این صحنه‌ها که شاید هرگز آنرا فراموش نکنم، دیروز اتفاق افتاد و آن هنگامی بود که من، به همراه هشت نفر دیگر از بچه‌ها در گرمگرم پیشوای و نبرد به سوی یکی از سنگرهای بتونی دشمن که با قطعات پیش‌ساخته درست شده بود، پورش بردم و این سنگری بود که تا ساعتی پیش که ما تازه از موضع موقع خود به قصد آغاز حمله بیرون زده بودیم و در دشت قرار داشتیم، به شدت بر نفرات ما، باران گلوله و خمپاره می‌باراند و جواب متقابل ما به خاطر آن که آنها در سنگر بودند، نتیجه کمتری داشت. حالا به این سنگر نزدیک می‌شدیم و این نزدیک شدن با اختیاط کامل همراه بود و هر یک از ما، حمله‌ای ناگهانی را از سنگر دشمن انتظار می‌کشیدیم، ولی هر چه نزدیکتر می‌شدیم، تعجب ما از سکوتی که بر سنگر حکمرانی می‌کرد، بیشتر می‌شد و شاید همین سکوت ما را واداشت در شبکه ملایمی که به استحکامات خصم منتهی می‌شد، توقف کوتاهی داشته باشیم و آنگاه با فریاد الله اکبر، برق آسا خود را به سنگر برسانیم، ولی آنچه در سنگر دیدیم، واقعاً ما را در جای خود خشک کرد. تعدادی از سربازان عراقی که رسین ما را انتظار می‌کشیدند، تمام سلاحهای خود را در گوشه‌ای از سنگر روی هم چیزه بودند و درحالی که با رسین ما از جا بر می‌خاستند و دستها را روی سر می‌گذاشتند، با فریاد الله اکبر متقابل به استقبال ما آمدند.

صحنه آنچنان تکان دهنده و گیج کننده بود که تا لحظاتی هیچیک از ما قدرت نشان دادن کوچکترین عکس العمل نداشتمیم و آنگاه که یکی پس از دیگری وارد سنگر

مجهز و پر از امکانات آنها شدیم، یکی از بچه‌ها که اصلاً خرمتهری است و عربی را بخوبی تکلم می‌کند، پس از آن که گفته‌های فرمانده عراقیان تسلیم شده را برای ما بازگو کرد، دریافتیم که چگونه آنها رسیدن ما را آرزو می‌کرده اند و چگونه هریک را با حیله و فربی برای جنگ بر علیه ما به جمهه آورده اند. فرمانده عراقیان همچنین از بچه‌های سنگر که اسلحه را به زمین ریخته، گریخته بودند خبر داد. توقف ما در سنگر آزاد شده به علت ادامه حمله، امکان نداشت و پس از آنکه با یی سیم با فرمانده قسمت تعاس گرفتیم، به فاصله مدت زمانی کوتاه، تعدادی از بچه‌ها برای انتقال هیجده اسیر عراقی که حالا دیگر آنها را به چشم برادران دینی خود نگاه می‌کردیم، از راه رسیدند و فرار شد برای انتقال مهمات و تدارکات قابل توجه موجود در سنگر نیز اقدامات لازم را انجام دهند و آنگاه ما به راه خود ادامه دادیم.

نظائر چنین صحنه‌هایی را که سربازان فریب خورده عراقی با آغوش باز در انتظار رسیدن نیروهای اسلام بودند، در قسمت‌های دیگری که رزمندگان ما آزاد می‌کردند، فراوان دیده می‌شد و همه اینها در نهایت بیانگر یک واقعیت بزرگ بود که بارها آن را تجربه کرده بودیم و هر روز دلیلی دیگر بر حقانیت محض آن به چشم می‌دیدیم و این واقعیت چیزی نبود جز احیار اکثریت نیروهای عراقی برای حضور در جبهه‌های جنگ و ایمان خدشنه ناپذیر و محکم لشکریان انقلابی اسلام که بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک میهن را هم قسم شده اند.

آمار خسارات و تلفات دشمن از آغاز حمله تا پایان عملیات امروز را بچه‌ها از قول فرماندهان، آن هم فقط در این جبهه، بیش از هشتصد کشته، دویست مجروح، بیش از دویست و پنجاه نفر اسیر و انهدام قرب ۷۵ دستگاه تانک و ۳۵ نفر بزرگ و بیش از پنجاه سنگر اعلام می‌کنند. تعداد هلی کوپترهای ساقط شده دشمن در این حمله‌ها پنج فروند بوده است.

به قول یکی از بچه‌ها، این تلفات و خسارات فراوان را دشمن در حالی تحمل کرده است که در سنگرهای و مواضع بتوئی و استحکامات مطمئن استقرار داشته و ما حمله را آغاز کرده ایم و طبق تجربیات نظامی، معمولاً نیروهای حمله کننده، از آنجا که ناگزیر به ترک مواضع اصلی خود و حضور در میدان دید و زیر آتش دشمن هستند و فرصت ایجاد استحکامات لازم را ندارند و اگرهم داشته باشند، ادامه پیشروی مانع استفاده از این استحکامات خواهد بود، می‌بایست تلفات بیشتری را متحمل شوند. ولی

آنچه ما در این عملیات و دیگر عملیاتی که بر علیه مواضع دشمن داشته‌ایم، شاهدش بوده‌ایم، ناچیز بودن تلفات و خسارات خودی است و این نمی‌تواند باشد، مگر باز هم به دلیل ایمان قوی و روحیه بالایی بجهه‌ها و اجرای نیروهای عراقی برای حضور در جبهه. و این حقیقت را بچه‌ها بارها به چشم دیده‌اند که نیروهای عراقی درست در لحظاتی که می‌توانسته‌اند در سنگرهای محکم خود فقط با فشار دادن ماسه و یا پرتاب نارنجک و استفاده از دیگر تجهیزات خود دهها و حتی صدها نفر از ما را به شهادت برسانند، بهت‌زده و مات خود را تسليم کرده‌اند.

شنبه ۱۴ شهریور ماه ۶۵

نیروهای متباوز عراقی در اطراف بستان مواضع خود را یکی پس از دیگری تسليم نیروهای ظفرمند اسلام می‌کنند و می‌گریزند و در حال حاضر جز منطقه کوچکی، دیگر در اطراف بستان مواضع مهم و قابل توجهی ندارند و با آزاد شدن مواضع مهم و با ارزش «سید عبده‌جاپر حمدان» دشمن پایگاه لازم را برای ماندن و دفاع از دست داده است و هر از گاهی می‌کوشند با ترتیب دادن ضدحمله‌ای، شکست سخت این چند روزه را تا آنجا که ممکن است جبران نمایند.

امروز نیز خبر آغاز ضدحمله تازه دشمن، کمی دیرتر از آنچه که بایست، می‌رسد و بلا فاصله توبخانه‌ها و آشیانه‌های سنگین به کوییدن مواضع دشمن می‌پردازند. قریب دو ساعت آتش شدید توبخانه و کاتیوشای خمپاره اندازها بطور وقهه ناپذیر بر استحکامات مزدوران عراقی می‌بارد و آنگاه که تانک‌های آماده شده عراقی برای ضدحمله، یا منهدم می‌شوند و یا به عقب و مواضع قبلی خود بر می‌گردند، آرامشی نسبی در منطقه حکم فرما می‌شود.

امروز جنگ شدت روزهای قبل را ندارد و نیروهای خودی به ایجاد سنگرهای استحکامات لازم برای استقرار در این منطقه که فاصله‌ای تا شهر بستان ندارد مشغولند. می‌شنویم که روز دوازدهم شهریور، تیپ یک اهواز ای تا شهر بستان ندارد مشغولند. را بر علیه استحکامات دشمن متباوز به اجرا گذاشتند، دشمن را تا حدود سه کیلومتر عقب رانده است. در این حمله پانزده تانک و نفریر دشمن منهدم گردیده و بیش از یکصد نفر از مزدوران عراقی به هلاکت رسیده‌اند و بیش از پنجاه نفر نیز به اسارت در آمده‌اند. روز بعد، یعنی دیروز، مزدوران عراقی بطور ناگهانی گردان سوار زرهی تیپ

یک اهواز را مورد حمله قرار داده اند و در لحظات اول حمله، چند نفر از سربازان اسلام را به شهادت رسانده اند. ولی بلا فاصله نیروهای کمکی وارد کارزار شده اند و تلفات و خسارات سنگینی به دشمن مت加وز وارد آورده اند و خصم زبون را بار دیگر به عقب نشینی و فرار واداشته اند.

یکشنبه ۱۵ شهریور ماه ۶۵

صبح حدود ساعت ۶ از ضد حمله دشمن باخبر می شویم. دشمن با به کارگیری دعاها تانک از جبهه بستان در حال تدارک ضد حمله ای بر روی مواضع نیروهای اسلام است. به محض رسیدن این خبر، توبیخانه باشدت هرچه تمامتر شروع به کوبیدن مواضع و تانک های در حال حرکت دشمن می کنند و ساعتی بعد دشمن شکست خورده به مواضع قبلي خود بر می گردد.

بستان از سه جانب زیر آتش نیروهای خودی قرار دارد و عملیات روز گذشته می رفت که به فتح بستان بیانجامد. اما امروز می شنویم که عراق برای نگاهداشت این شهر و مواضع محلود خود در منطقه بستان، از تمام امکانات خود بهره گرفته است و با وارد کردن تیپ ۱۰ عراق به معركه، می کوشد با چنگ و دندان هم که شده، از آزاد شدن این شهر توسط نیروهای اسلام جلوگیری نماید. این تیپ آنچنان که قبل شنیده ایم، تمامی پرسنل آن اعضا حزب بعت هستند و به خیال خودشان از ورزیدگی و قدرت ویژه ای برخوردارند و به تیپ ضربتی عراق معروفند. اما قادر مسلم این است که این تیپ هم با همه جارو چنگالی که در اطراف آن راه اندخته اند، هرچه که باشد و از هر قدرتی هم که برخوردار باشد، در مقابل نیروی ایمان و یورش دلاورانه رزمندگان ما، تاب مقاومت نخواهد داشت و انشاء الله دیر یا زود بستان راهم آزاد خواهیم کرد.

از ۱۶ شهریور ماه تا سوم مهر ماه ۶۵

روزهای داغ و طولانی شهریور خوزستان، یکی پس از دیگری می آیند و می گذرند و ما همچنان در انتظار تحرکهای تازه و بازیس گرفتن قسمت های دیگری از خاک وطن، روزشماری می کنیم.

نیمه دوم شهریور ماه با این که نیروهای خودی، بیشتر در تدارک و تهیه مقدمات جهت دست زدن به عملیات گسترده دیگری هستند ولی تقریباً اهم کوشش خود

را در ختنی کردن و از هم پاشیدن ضد حمله‌های پیاپی دشمن به کار می‌گیرند و در دو سه مورد نیز با به اجرا گذاشتن عملیاتی در منطقه سوسنگرد، دشمن را به عقب نشینی‌های دیگری مجبور می‌کنند. از جمله روز ۱۸ شهریور، حمله هماهنگ و یکپارچه نیروهای ارش و سپاه پاسداران و بسیج سپاه و دیگر نیروهای مسلح، در غرب سوسنگرد، شکست دیگری را بر لشکریان کفر تحمیل می‌کنند و دشمن را به عقب نشینی تازه‌ای وامی دارند.

دشمن از آغاز حملات نیمه اول شهریور و پس از شکستهای مفتضحانه و از دست دادن «جابر حمدان» و دیگر مواضع مهم اطراف بستان و مناطقی در جبهه سوسنگرد و نورده اهواز، گونی هرشب خواهای تازه می‌بیند که هر چند روز یکبار و در مواردی هر روز، با تدارک ضد حمله‌های مذبوحانه، می‌کوشند شکستهای پیاپی خود را جبران نمایند و در این میان پس از تحمل هر شکستی از فرط دیوانگی، به مناطق مسکونی و غیرنظمی حمله می‌آورند و لکه‌های تنگ تازه‌ای برای خود به ثبت می‌رسانند، چراکه این تنها جبهه‌ای است که می‌تواند بدون درگیر شدن و رویارویی مستقیم با دلاوران زمانده ایران، عده‌ای بیگناه را به خاک و خون بکشد.

روز ۲۳ شهریور، دشمن متجاوز با می‌رحمی تمام یکبار دیگر مناطق مسکونی اهواز را بگونه‌ای دیوانه‌وار با توبخانه می‌کوبد و قریب بیست نفر غیر نظامی را به شهادت می‌رساند و گروهی را نیز مجروح می‌کند، گونی با این اقدام می‌خواهد کینه و بغض و عصباً نیت خود را از شکست منطقه بستان و اطراف اهواز خالی کند.

روز ۲۷ شهریور نیز دشمن با تدارکی همه جانبه، اقدام به «پاتک» علیه نیروهای اسلام در منطقه بستان می‌کند که بچه‌ها با رشادت و دلاوری کم‌نظیری، مثل همیشه با وارد اوردن تلفات و خساراتی دیگر، متجاوزین را به عقب نشینی وامی دارند.

روز ۲۸ شهریور، یعنی به فاصله یک روز، ضدحمله‌ای در منطقه «دهلاویه» پامی گیرد و در این منطقه هم جان برکفان ارتش و سپاه و بسیج، دلاورانه به درهم کوبیدن ضدحمله دشمن اقدام می‌کنند و در حمامه‌ای دیگر، آنگاه که دشمن به پیروزی و موقوفیت این ضدحمله، صدرصد امیدوار شده است، شکست دیگری را بر بعضیون عراق تحمیل می‌کنند و دشمن متجاوز ناچار می‌شود با بجا گذاشتن بیش از دویست و پنجاه کشته و از دست دادن تعداد زیادی تانک و نفربر زرهی و خودرو، فرار را برقرار ترجیح دهد. در این میان قریب سی نفر از صدامیان فریب خورده نیز به اسارت

رزمندگان خودی درمی‌آیند و عراق بار دیگر طعم شکستی تلخ را می‌چند.
روز ۳۰ شهریور، بار دیگر خبر ضدحمله گسترده مزدوران عراقی را بر غرب سو سنگرد می‌شونیم. عراق در این ضدحمله، قریب یکصد تانک را برای کوبیدن مواضع اسلام به راه انداخته است و گونئی باشکوهای مداومی که تحمل کرده، این بار به قول بچه‌ها فقط برای پیروزی! آمده است. اما این ضدحمله صدرصد ماشینی و مجهز به تسليحات اهدانی ابرقدرتها هم با نیروی خداني لنگریان با ایمان و قویل اسلام در هم می‌پاشد، و عراق بازهم با از دست دادن قریب دویست کشته، و دو برابر این تعداد مجروح و انهدام ده تانک و چندین تفریر و خودرو و مقدار زیادی تسليحات و تجهیزات، بازهم از صحنه نبرد می‌گریزد و به قول دوستان علی، در لانه خود می‌خزد شاید نقشه ضدحمله‌ای دیگر را طرح نماید و یا حمله به مناطق مسکونی را برای تلافی این شکست در برنامه کار خود قرار دهد.

در عملیات ختني کردن و از هم پاشیدن آخرین ضدحمله دشمن در منطقه سو سنگرد، تیپ ما هم حضور دارد. آخر چند روزی است به محل استقرار ۹ ماه قبل خود در اطراف سو سنگرد بازگشته ایم و فعلا در احتیاط لشکر قزوین قرار داریم. روزهای آخر شهریور و آغاز مهرما، یادآور آغاز جنگ تعییلی صدامیان بر ایران انقلابی است، اینک درست یک سال از نخستین روزی که در یک جنگ تمام عیار خود را با نیروهای مزدور و وابسته صدامی رویرو دیدیم می‌گذرد. جنگی که بدون هیچ تردیدی در حقیقت آمریکا بر علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرد و به خیال خود کوشید از این راه با وارد آوردن ضربات گیج کننده انقلاب را از مسیر اصلی خود منحرف نماید.

چه روزهای تلخ و شیرینی پشت سر گذاشته ایم و چه دوستان خوبی از میان ما رفته‌اند و به فیض شهادت رسیده‌اند، به «خونین شهر» و «هویزه» و دیگر نقاط مورد تجاوز صدامیان خونخوار فکر می‌کنم و به روزهای تلخی که این مناطق می‌گذرانند. به غیرنظمیان بیدفاعی فکر می‌کنم که در غرب و جنوب و بعضی دیگر از شهرهای ایران، در آتش دیوانگیهای یک مزدور وابسته به نام صدام سوختند و به شهادت رسیدند و آنها که ماندند، دار و ندار خود را از دست دادند و همه این جنایات را ذخیمی وابسته به امپریالیزم آمریکا، پایه نهاد.

به پیرمردان و پیرزنان و معلولینی فکر می‌کنم که صدامیان متجاوز به نام «اسیر

جنگی» از شهرهای چون خرمشهر و هربزه و روستاهای سیر راه به همراه خود برندو با بوق و کرنا اعلام کردند که: «ما هم اسیر گرفته ایم!» به سربازان کشته و مجروح و اسیر عراقی فکر می کنم که چگونه فریب خوردن و در نبردی ناجوانمردانه و غیر انسانی شریک جرم و جنایات صدام کافر شدند و خانواده های خود را بی یار و بی سر برست در فضائی آلووه و نفرینی به جای گذاشتند. و آنچه در این یادآوریها، بگونه ای انکار ناپذیر در تمام جریانات جنگ تحمیلی به چشم می خورد و به رای العین دیده می شود، نقشه های محیله و دژخیمانه ابر قدرتهاست که صدام را چون عروسکی علیه ایران انقلابی کوک کردند و به قول قدیمی ها، به یال و کویا پنهانی او غوت کردند، آنچنان که امر برخود او هم مشتبه شدو درهman روزهای اول خود را «سردار فاسدیه» نامید! و شهرهای بی دفاع و زنان و کودکان و غیر نظامیان را وحشیانه مورد تاخت و تاز قرار داد. و ما با همه عدم امکانات و تدارکاتی که آن روزها داشتیم، با تکیه بر نیروی ایمان رزمندگان و مقاومت ستრگ و افسانه ای مردم در شهرها و روستاهای مورد تجاوز، چه زود خوابها و نقشه های «عروسک کوکی» امپریالیزم را نقش بر آب کردیم و چه زود صدام به مغلوبی وamanده و پشیمان بدل گردید و به روزگار ذلت و نکبت امروز افتاد و این تازه از «نتایج سحراست» و دعین «صبح دولت» و آفتاب پیروزیهای افتخار آفرین دیگر دلاوران شجاع ایران، انشاء الله بزودی به صدام و اریابانش ثابت خواهد کرد که:

«با آل على هر که درافتاد، ورافتاد.»

تیپ ما، همچنان که نوشتمن در منطقه سوسنگرد و در اختیاط لشکر قزوین قرار دارد و این در حالی است که می شنویم قرار است بزودی در منطقه آبادان حمله ای گسترده بر روی مواضع دشمن مت加وز به اجرا گذاشته شود. بسیاری از بچه ها و از جمله خود من، از این که نمی توانیم در این حمله شرکت داشته باشیم، ناراحتیم. ایکاش می شد ما هم نقشی هرچند کوچک در حمله آینده داشته باشیم. بچه ها موضوع را با فرمانده قسمت، با اظهار تأسف از این که نمی توانند در این حمله نقشی داشته باشند، درمیان می گذارند. جواب فرمانده ما طبق معمول منطقی است و بچه ها را به نقشی که در این منطقه دارند، دلگرم می کند. استدلال فرمانده این است که، مسلماً غیر از شما، بسیاری از واحدهای دیگر هم آرزوی شرکت درهمه حملات بر علیه دشمن مت加وز را دارند ولی ما نباید فراموش کنیم که در جبهه ای گسترده، یعنی از جنوب تا غرب با دشمن

درگیر هستیم و امکان شرکت در تمامی عملیات جبهه‌ای به این گستردنگی امکان ندارد، بخصوص که دفاع از موضع و «درآمده بش» بودن هم خود نهادی شرکت در نبرد علیه دشمن است و می‌تواند به موقع خود سرنوشت ساز و نتیجه بخش باشد. و از همه اینها گذشته، بازهم نوبت به ما می‌رسد و انشاء الله بزودی برای آزادسازی دیگر مناطق تحت اشغال دشمن، به موقع خود وارد عمل خواهیم شد.

شنبه چهارم مهرماه ۶۵

امروز یک گردان دیگر از تیپ ما، یعنی گردان ۲۵۷ تانک، راهی آبادان می‌شود تا به همراه گردان دیگری که از همین تیپ قبل اعزام شده، در عملیات آینده، شرکت داشته باشد.

دوستان گردان تانک را با آرزوی موفقیت و پیروزی بدرقه می‌کنیم و بجهه‌ها آنچنان که گونی رهسپار انجام یک مانور معمولی و سرگرم کننده هستند، با شادی تمام و روحیه‌ای قوی و استثنائی، با ما خدا حافظی می‌کنند.

شب هنگام با فرمانده قسمت، در یکی از سنگرهای، با چند نفر دیگر از بجهه‌ها نشسته ایم و صحبت می‌کنیم. از حرفاها فرمانده چنین بر می‌آید هدف عملیاتی که قرار است بزودی اجرا شود، کویین استحکامات دشمن در اطراف آبادان و جاده‌های منتهی به این شهر و انشاء الله شکستن حلقه محاصره این شهر بزرگ و مهم است، شهری که از ابتدای جنگ تا امروز، زیر شدیدترین حملات توپخانه و آتشبارهای سنگین و حملات هوایی و گاه زمینی دشمن مت加وز بوده و قسمت‌های مهمی از پالایشگاه بی نظیر آن، در آتش جنون آمیز صدامیان کافر سوخته و از کار افتاده است. شهر آبادان در حال حاضر از سه جانب در محاصره دشمن است و به علت سلط دشمن بر اکثر جاده‌های منتهی به این شهر، بجهه‌ها کار دشواری را در پیش دارند. برایشان با تمام وجود آرزوی پیروزی می‌کنیم.



«عملیات ثامن الائمه»

شکست محاصره آبادان

یکشنبه پنجم مهرماه ۶۵

حدود ساعت چهار صبح، با تکانهای شدیدی که یکی از بجهه‌ها باعث آنست، از خواب می‌پرم. تا لحظاتی در این فکر که دشمن حمله کرده است و به همین علت به سرعت اسلحه را برابر می‌دارم. اما در اطراف صدائی شنیده نمی‌شود و بجهه‌ها آرامتر از آن هستند که در حالت نبرد باشند. آنقدر گیجم که صدای رادیو را نمی‌شنوم و بعد که توجه و دقق بجهه‌ها را که دور رادیو جمع شده‌اند، می‌بینم، موضوع دستگیریم می‌شود. گوینده رادیو آبادان، با صدائی هیجان‌زده و هیجان برانگیز، از آغاز عملیات «ثامن الائمه» خبر می‌دهد و با شعارهای منهی و حماسی رزم‌نگان را به پیشوای هرچه بیشتر و ریشه کن کردن دشمن تشویق می‌کند. خبرهای مقطع که در فاصله آنها مارش نظامی پخش می‌شود، حاکی از آنست که دشمن مواضع و استحکامات خود را یکی پس از دیگری از دست داده است و در حال عقب نشینی است. همه ما هیجان‌زده و شادمان چشم و گوش به رادیو دوخته‌ایم. کمتر کسی حرف می‌زند و اگر کسی مطلبی برای گفتن دارد، آنچنان که گونی می‌ترسد حرف زدن او در پخش رادیو اشکال ایجاد کند، بیشتر با اشاره و یا صدائی که به سخنی شنیده می‌شود، موضوع را در یکی دو کلمه بیان می‌کند. از

گفته‌های رادیو چین برمی‌آید که عملیات از نیمه شب دیشب با شرکت لشکر ۷۷ خراسان و دیگر واحدهای ارتشی مستقر در منطقه، سپاه پاسداران، بسیج سپاه، فدائیان اسلام و چریکهای مردمی و عشایری آغاز شده و همچنان ادامه دارد. بنا به اخبار رادیو آبادان، روزمندگان اسلام در همان ساعت‌های اولیه آغاز عملیات توانسته‌اند با رشادت هرچه تمامتر خاکریزها و استحکامات دشمن را یکی پس از دیگری به تصرف درآورند و دشمن را تارو مار گشته.

جاده‌های آبادان، ماشهر و اهواز، دارخوین و نیز مواضع دشمن در اطراف آبادان، صحنه شدیدترین نبردهای این منطقه از آغاز جنگ تا به امروز است.

در تمام طول روز، بچه‌ها حتی یک لحظه‌هی از کنار رادیو دور نمی‌شوند و اگر چه رادیو شاید به علت عدم دسترسی لحظه به لحظه به خط مقدم، نمی‌تواند نبرد را آنچنان که باید و شاید و آنچنان که در جریان است، گزارش نماید، اما همین خبرهای کوتاه و در عین حال مهم و پر ارزش که همه از پیروزیهای چشمگیر بچه‌ها مزده می‌دهد، برای همه ما و مسلمًا همه کسانی که صدای آزادی شوند، غرور آفرین و شادی بخش است.

شب، در اخبار ساعت ۲۰، اطلاعیه مهم ستاد مشترک ارتش، بزرگترین مزده ممکن را برای همه ما و ملت اقلابی و مسلمان ایران پخش می‌کند. خبر در یک جمله اینست:

«روزمندگان اسلام شهر آبادان را طی عملیات ظفرمندانه «ثامن الائمه» از

محاصره دشمن آزاد کردند.»

اطلاعیه رسمی است و این دیگر حتی برای دشمن هم غیر قابل انکار است. اطلاعیه همچنین از نیروهای شرکت کننده در عملیات خبر می‌دهد و تلفات و خسارات بسیار زیادی که به دشمن وارد آمده است. «یک هزار و پانصد اسیر، ششصد کشته و حدود یکصد و چهل تانک و نفربر و خودرو منهدم شده و قریب همین تعداد ادوات زرهی به غنیمت گرفته شده، تلفات و خسارات دشمن تا این ساعت (و مسلمًا منظور ساعت تنظیم اطلاعیه است) می‌باشد.»

خبر، شادی وصف ناپذیر و غرور آفرین نیروهای مستقر در منطقه سوسنگرد و اطراف را به دنبال دارد. هنوز پخش اخبار پیروزیهای عملیات فهرمانانه امروز ادامه دارد که فریاد پرخوش تکبیر درمواضع خودی، منطقه را برمی‌کند و به دنبال آن

شلیکهای هوایی و قله ناپذیر و منورهای پیاوی از جبهه‌های «الله اکبر» سوسنگرد، دهلاویه، طراح و کرخه کور، آسمان منطقه را مثل روز روشن می‌کند و دشمن با این تصور خام که پرتاب منورها و شلیکهای پیاوی، احتمالاً حمله‌ای همه جانبه را به دنبال خواهد داشت، با وحشت و هراس هر چه تمامتر، توپخانه و آتشبارهای سنگین خود را به فعالیتی مضحك و بیهوده وامی دارد و با این که در موضع ما بچه‌ها اکثراً خارج از سنگرهای به شادی و تیراندازی هوایی مشغولند، خوشبختانه شلیک مدام توپخانه دشمن کوچکترین صدمه‌ای به کسی وارد نمی‌کند.

شلیکهای هوایی و پرتاب منورها که اکثراً روی موضع دشمن شلیک می‌شوند، قریب یک ساعت ادامه می‌یابد و بچه‌ها به این ترتیب خوشحالی فراوان خود را از نجات آبادان و در هم شکستن حلقه محاصره این بندر مهم و استراتژیک، به کوردهان صدامی اعلام می‌نمایند. روز و شب مبارک و عزیزی را پشت سرگذاشته ایم و بچه‌ها چنانکه گوئی سرخواب ندارند، ساعتهای متمادی در سنگرهای از عملیات مهم و افتخارآفرین امروز لشکریان اسلام در منطقه آبادان صحبت می‌کنند.

ششم و هفتم مهر ماه ۶۵

از نخستین ساعت‌های بامداد، رادیو آبادان همچنان از پیروزیهای پرازش رزمندگان دلاور ایران در عملیات «ثامن الائمه» اطلاع می‌دهد و تلفات و صدمات فوق العاده زیادی را که به دشمن وارد آمده است، بر می‌شمارد.

ساعت ده صبح می‌شنبیم که یکی از افسران گردان تانک تیپ خودمان که پیروز به منطقه آبادان عزیمت کرده بود، برای انجام مأموریتی به منطقه سوسنگرد آمده است. ازدحام بچه‌ها برای دیدن این فرمانده و شنیدن اطلاعات بیشتری در خصوص عملیات دیروز، آنچنان است که فرمانده قسمت از بچه‌ها می‌خواهد برای حفظ شرایط اینمی، پشت خاکریز روی زمین بشنیدند تا افسر از راه رسیده، دیده‌ها و شنیده‌های خود را از عملیات دیروز با ما در میان بگذارند. البته منطقه ما کاملاً آرام است و خوشبختانه دشمن آنچنان از شکست دیروز لطمہ خورده است که به قول بچه‌ها، بین زودیها قد راست نخواهد کرد. ولی با این همه، دیده‌بانها با هوشیاری تمام کوچکترین حرکات را در منطقه زیر نظر دارند و همه ما در آماده باش کامل بسر می‌بریم. در چنین شرایطی است که افسر گردان تانک، گوشه‌هایی از حماسه بزرگ و عملیات پیروزمندانه

«نامن الائمه» را برای ما شرح می‌دهد و من هم تا آنجا که نهضت پاری می‌کند، آنها را در اینجا می‌نویسم. او می‌گوید:

«عملیات، دقیقاً از سی دقیقه بعد از نیمه شب شنبه، با رمز (نصر من الله و فتحاً قریب) آغاز شد و درحالی که گروه ضربتی «آربی-جی» در خط مقدم شکار تانکهای دشمن را به عهده داشتند، آتش توپخانه با قدرت و شدت هر چه تمامتر، به کوییدن مواضع تعیین شده دشمن پرداخت. همزمان با آتش سنگین توپخانه و دیگر آتشبارهای سنگین و بهتر بگویم، قریب ساعتی قبل از آن، گروههای چریکی مطابق برنامه‌های از قبل مشخص شده، نفوذ در مواضع دشمن را آغاز کرده بودند و آنچنان که بعداً شنیدم، مثلاً در جاده ابادان - ماهشهر، دلاوران سپاه پاسداران در عملیاتی حساب شده، خودرا سینه خیز به مواضع دشمن می‌رسانند و با یورشی برق آسا، تکییر گویان دشمن غفلت زده را زیر آتش شدید قرار می‌دهند. این عملیات متهورانه که از سه جانب روی استحکاماتی که عراقی‌ها حتی فکر نمی‌کردند توپخانه هم به آن کارگر شود، انجام می‌گیرد، آنچنان دشمن را غافلگیر و هراسان می‌کند که اکثرآ بدون کوچکترین دفاع، اسلحه را زمین می‌ریزند و خود را تسلیم می‌کنند و معلومی هم پا به فرار می‌گذارند. و بدین ترتیب، سنگرهای محکم و بر از تجهیزات دشمن، یکی پس از دیگری به تصرف نیروهای اسلام درمی‌آید.

نظیر همین عملیات، روی چند موضع و سنگر مهم دیگر دشمن توسط گروههای چریکی ارتش و سپاه و بسیج سپاه و چریکهای شهید چمران اجرا می‌شود که تمامی این یورشها بدون استثنای به دلیل روحیه ضعیف و از هم پاشیده صدامیان مزدور و ایمان قوی و اراده محکم رزمندگان اسلام، به تصرف مواضع و سنگرهای متجاوزین، توسط نیروهای خودی می‌انجامد.

پس از آتش تهیه یک ساعتی توپخانه، نیروهای پیاده با هماهنگی کامل، مشکل از سپاه و بسیج وارد عمل می‌شوند و دشمن را قبل از آن که فرصت نفس کشیدن داشته باشد، تارومار می‌کنند.»

افسر گردان تانک در ادامه حرفهایش می‌گوید:

«یکی از مهمترین کارهای بچه‌ها در این عملیات، انهدام پل مهم و تدارکاتی «مارد» بود که برای دشمن اهمیت فوق العاده داشت و با انهدام آن، دشمن در آن سوی پل، توسط نیروهای رزمnde ما بطور کامل محاصره شد و در این منطقه بود که سربازان

دلاور اسلام موفق شدند صدها نفر از فریب خورده‌گان صدامی را به اسارت درآورند. در سر راه لشکریان اسلام، علاوه بر سنگرهای بتونی که با قطعات بتنی پیش ساخته مستحکم شده بود و خاکریزهای پیاپی و تله‌های انفجاری، میدانهای مین گستردۀ ای وجود داشت و از آنجا که دشمن بیش از یک‌سال این مواضع و مناطق را تحت اشغال داشت، توانسته بود با فرصت کافی، برای جلوگیری از نفوذ و حمله احتمالی دلاوران ارتش اسلام، این همه مانع برسر راه ایجاد نماید، ولی هیچکدام از این مانع نتوانست جلو حمله سریع کفرستیزان را بگیرد و بجهه‌ها در خیلی موارد، پس از گذشتن بیروزه‌مندانه از این همه مانع و سد خطرناک، با جنگ تن به تن به پیش روی ادامه داده و فریب خورده‌گان صدامی را، یکی پس از دیگری به درک فرستادند.

نیروی زرهی دشمن که در تمام مدت جنگ، از آغاز تا امروز، بزرگترین امید و تکیه گاه دشمن بود و در روزهای اول جنگ تحملی نیز بیشتر به کمک این نیرو بود که توانست مناطق بی دفاع کشور ما را مورد تجاوز قرار دهد، به علت حمله ناگهانی و همه جانبی و هماهنگ رزم‌مندانه ای، قدرت هرگونه تحرکی را از دست داده بود و در همان دقایق اول حمله، قریب پنجاه تانک دشمن خود را تسخیم نیروهای قهرمان اسلام کردند. در نقطه‌ای دیگر از این جبهه گستردۀ، تیپ ده عراق که به تیپ ضربتی معروف است و برای پشتیبانی و جلوگیری از شکست بیشتر نیروهای عراقی از استان احضار شده بود، در نبردی جانانه، به محاصره کامل لشکریان اسلام درآمد و نه تنها نتوانست زیر ضربات خردکننده نیروهای ما، مقاومتی از خود نشان دهد، بل بطور کلی متلاشی گردید و یکبار دیگر ثابت شد صدام می‌کوشد با تبلیغات پوچ برای خود و سربازان فریب خورده‌اش، روحیه و آبرو! دست و پاکند والا هیچکدام از نیروهای عراقی، حتی تیپ ده با آن همه سابقه‌ای که از آن حکایت می‌کردند، حتی یک ساعت هم نتوانست در مقابل دلاوران جبهه نور، مقاومت نماید.

مجموع عملیات قریب پانزده ساعت طول کشید و طی آن علاوه بر آن که آبادان از خطر حتمی و محاصره نیروهای مت加وز عراقی نجات یافت، جاده‌های مهم و استراتژیک آبادان - ماهشهر و دارخوین - اهواز هم آزاد شد و از لوث وجود دشمن پاکسازی گردید. دشمن در منطقه «مارد» هم تلفات و خسارات چشمگیری متحمل شد و از این منطقه هم با خفت و خواری تمام عقب‌نشینی کرد.

در حال حاضر نیروهای از هم پاشیده و متلاشی دشمن، مذبوحانه و بطور

پراکنده و نامنظم، تنها در غرب رود کارون در حال دفاع هستند و از بقیه مناطق اطراف آبادان، مفتضحانه با به فرار گذاشته‌اند و این مناطق از لوث وجود دشمن پاک شده است و نیروهای پیروز قهرمان ما در حال ایجاد استحکامات و استقرار در مواضع جدید و تدارک پداشتند از این مواضع هستند.

تعداد کشته شدگان دشمن در حمله دیروز بدون اغراق بیش از یک هزار نفر است و با توجه به این که در این عملیات دو تیپ بیاده و دو تیپ زرهی دشمن کاملاً متلاشی شده‌اند و بیش از دوهزار نفر به اسارت نیروهای ما درآمده‌اند و به دیگر واحدهای دشمن هم تلفات و خسارات قابل توجهی وارد آمده است، می‌توان تا حدودی شدت ضربات و میزان تلفات دشمن را طی این عملیات ارزیابی کرد.

تانکها و خودروهای زرهی و نفربرها و دیگر ادوات منهدم شده دشمن در تمام منطقه عملیات پخش شده است و هنوز آمار دقیقی از آنها گرفته نشده ولی تا آنجا که من می‌دانم، دشمن بیش از دویست تانک را در این عملیات از دست داده است و نصف این تعداد هم به غنیمت نیروهای خودی درآمده.

به هر حال عملیات «ثامن الائمه» به یاری خدای متعال، با پیروزی و موقیت کامل به انجام رسید و به تمامی هدفهای از قبیل تعیین شده خود دست یافت. شهر آبادان از ظهر دیروز، یکپارچه شوق و شور و دعا و نیایش است و مردم با قدرشناسی بسیار، به عنوان تشکر، نیروهای مسلح مستقر در شهر را مورد قدردانی و محبت قرار می‌دهند.» حرفوهای افسر گردان تانک که تمام می‌شود، فریاد تکبیر بچه‌ها، یکبار دیگر در منطقه طنین می‌افکند و آنگاه همگی با دلهانی شاد، روانه سنگرهای خود می‌شویم در حالی که قلبها یمان پر از آرزوی آزادسازی دیگر مناطق تحت اشغال نیروهای دشمن است.

مسئله مهمی که در این پیروزیهای درخشان، شاید کمتر مشهود باشد و احتمالاً بسیاری بی تفاوت از کنار آن می‌گذرد، متلاشی شدن تیپ ده عراق در این عملیات است. اهمیت و شهرت این تیپ را هنگامی که برای پشتیبانی نیروهای مزدور عراقی به منطقه بستان آمده بود و در آنجا مستقر شد، فکر می‌کنم نیمه شهر بور ماه بود، نوشتم و حالا مثل یک خبر معمولی و مثلاً خبر انهدام دیگر گردانها و تیپ‌های عراقی، می‌شنویم که این تیپ هم در محاصره لشکریان اسلام قرار گرفته و متلاشی شده است، گو این که برای ایمان محکم و شجاعت بی نظیر نیروهای ایران، فرق نمی‌کند که در مقابل آنها چه

تبیین قرار گرفته و چه سابقه‌ای دارد و دارای چه تجربیاتی است، اما واقعیت اینست که تیپ ده عراق همیشه به عنوان یک نیروی ضربتی و کارساز مورد استفاده بعثیون بوده است و هر گاه در هر نقطه که دشمن خود را در خطر دیده، این نیرو را وارد کارزار کرده است و در اکثر موارد هم با حضور این نیرو، توانسته است از انهدام کامل بقیه نیروهایش جلوگیری نماید، کما این که در منطقه بستان، حضور همین تیپ، آزادسازی بستان را به تأخیر انداخت.

در عملیات «طراح» هم همین تیپ خود را به آب و آتش زد که انهدام پیشتر نیروهای عراقی را مانع گردید روز پنجم مهر ماه، مسلماً فرماندهان و طراحان نظامی حکومت بعضی عراق، به منظور جلوگیری از شکست کامل نیروهای بعث، این تیپ را وارد عملیات کردند که خوشبختانه به وسیله رزم‌ندگان اسلام، این حیله هم نقش برآب گردید و تیپ ضربتی! عراق هم چون دیگر همیالگی‌هایش به شکست تن در داده تارو مار شدو این موضوع نه تنها بر روحیه لشکریان بعضی که حتی روی صدام مژده رهم تأثیر گذاشت و او را وادار به انجام عملیاتی جنون آسا و تلافی جویانه کرد که خوشبختانه این عملیات نیز با شکست مجدد صدامیان همراه بود.

هشتم و نهم مهر ماه ۶۵

با تأسف بسیار می‌شونیم که تیمسار فلاخی و سرهنگ نامجو و سرهنگ فکوری و برادر کلاهدوز (از فرماندهان سپاه) در سانحه سقوط هوایپما، در تزدیکی تهران به شهادت رسیده‌اند و انتشار این خبر، تاسف و تاثیر یکپارچه رزم‌ندگان را به دنبال دارد. چرا که هر یک از این دلاوران شهید، به نوبه خود برای ارتش اسلام، فرماندهی کارساز و مؤثر و کم نظیر بودند و فقدان آنها به این زودیها قابل جبران نیست.

شهید تیمسار فلاخی به جرات می‌توان گفت که یکی از بهترین فرماندهان چند ساله اخیر در ایران بود. فرمانده‌ای با ایمانی محکم و از لحاظ نظامی و فرماندهی در جنگ و طرح‌بازی و اطلاعات نظامی اگر بهترین نبود یکی از بهترین‌ها بود. دیگران هم هر یک به نوبه خود لیاقت و اعتیار و ارزش والای خود را در طول جنگ تحملی شان دادند و اینک در نبود این عزیزان شهید، تمامی فرماندهان قسمت‌ها و همه نیروهای مسلح منطقه، سنگینی و تلخی خبر را با ناراحتی بسیار تحمل می‌کنند و درست در همین لحظات است که نیروهای مجتمعن صدامی، با تیر اندازیهای هوایی و پرتاب منور به

آسمان منطقه، خوشحالی احمقانه خود را از این سانحه دردناک که برای هیچ انسانی نمی‌تواند شادی آور باشد، اعلام می‌کنند و به قول یکی از بچه‌ها، با این رفتار احمقانه و غیر انسانی می‌خواهند ابراز شادمانیهای لشکریان اسلام پس از پیروزی عملیات ثامن الائمه را تلافی نمایند. غافل که کمتر انسانی که واقعاً از عواطف پاک آدمیت برخوردار باشد، در چنین شرایط و اتفاقات ناگواری به غم دیگران می‌خندد شاید این مزدوران دیوانه به این جهت ابراز خوشحالی می‌کنند که گمان دارند با شهادت این فرماندهان گرفتار شوند، دیگر کسی نمی‌تواند جای خالی آنها را پر کند و یا اگر بتواند، این کار مدتی طول خواهد کشید. غافل که حالا دیگر رزمندگان با ایمان ایران، از آنجا که برای دفاع از وطن و دین و شرف و ناموس و حیثیت خود می‌جنگند، هر یک به نوبه خود و در جای لازم، می‌توانند در حد یک فرمانده ابتکار عمل و قدرت فعالیت داشته باشند و همچنان که تا امروز نشان داده‌اند، هر گاه که بخواهند، پوزه صدامیان را به خاک بمالند.

دهم مهر ماه ۶۵

از پیروزی عملیات ثامن الائمه تا امروز، هر گاه که فرصت شده و عراق به خیال خود شرایط را آماده دیده، از زمین و هوای ضد حمله‌های را در جبهه‌های آزاد شده آغاز کرده است و مطابق معمول هر بار نیز با تحمل شکست و خفتش دیگر، عقب نشینی کرده است. در آخرین ضد حمله‌ای که دیروز صدامیان با بهره‌گیری از پوشش هوایی هوایی‌های میگ و نیروی زرهی آن را آغاز کرده بودند، آتش شدید و یکپارچه آتشیارهای سنگین نیروهای شجاع ما آنچنان آنها را در هم پیچید که حتی از مواضع قبلي و تحکیم شده خود هم عقب تر نشستند و اگر نیروهای ما امکان پر شرایط تعقیب آنها را داشتند، احتمالاً می‌توانستند مواضع تازه‌ای را از تجاوز نیروهای صدامی نجات دهند، ولی بنا بر شرایط موجود، رزمندگان اسلام در این جبهه‌ها فعلاً کار دفاع از مواضع آزاد شده را ادامه می‌دهند تا انشاء‌الله در فرصتی دیگر پورش قهرمانانه دیگری را آغاز کنیم.

امروز اخبار تازه‌ای در مورد پیروزی‌های گسترده عملیات ثامن الائمه می‌شنویم. بنابر این اخبار، بجز گروه‌های چربیکی که عملیات نفوذی و ایدانی را به عهده داشته‌اند، حمله با عملیات موقتی آمیز شکار تانک که توسط گروه آر. بی. جی

هفت به اجرا گذاشته شده، آغاز گردیده است و از نیمه شب تا طلوع صبح لشکریان اسلام بلومن برخورد با مانع و یا دفاع قابل توجهی، سنگرهای خصم را یکی پس از دیگری فتح کرده اند و به اکثر هدف از قبل تعیین شده رسیده اند و با متلاشی کردن سه تیپ مکانیزه و زرهی دشمن، شکست سختی به لشکریان کفر وارد آورده اند. با عین صبح و بالا آمدن آفتاب، سه گردان از تیپ ده ضربتی عراق، که نوشتمن همه اعضاء حزب بعثت هستند، برای نجات بقیه نیروهای در حال انهدام عراق وارد عمل می شوند و پس از دقایقی، خود نیز به محاصره کامل نیروهای مادر می آیند. بجهه‌ها ابتداه با بلندگو به افراد تیپ ده اعلام می کنند که در محاصره هستند و بهتر است خود را تسليم کنند. ولی آنها با غروری احمقانه، با موضع گرفتن در سنگرها، تیر اندازی را شروع می کنند و نیروهای شجاع ایران که آنها را از سه طرف در محاصره داشته اند، با تگ کردن حلقة محاصره، صدامیان بعنی را سخت در تئکنا قرار می دهند و در عملیات متقابل، قریب نصف افراد دشمن را به هلاکت می رسانند و بقیه بعثیون به دنبال پیدا کردن راه نجات، خود را به رود کارون می اندازند و اکثر آنها غرق می شوند. از این سه گروهان به اصطلاح پر قدرت و با تجربه و ضربتی، فقط دو نفر باقی می مانند که آنها هم به اسارت نیروهای اسلام در می آیند.

آماری که در مورد ضایعات و تلفات دشمن در عملیات ثامن الائمه اعلام می شود، حکایت از آن دارد که نیروهای بعضی عراق ۲۸۰ دستگاه تانک و نفر بر را که حدود یکصد دستگاه آن سالم به غنیمت نیروهای ما در آمده، از دست داده اند. سیصد دستگاه نیز خودرو چرخ دار، که از این تعداد هم یکصد دستگاه سالم به تصرف رژیمندگان غیور اسلام در آمده، از دیگر خسارات دشمن است.

تا امروز بیش از یک هزار و پانصد جسد از افراد دشمن دفن شده و تعدادی هم در آب غرق شده اند. تعداد اسرای شمارش شده تا امروز، بیش از دو هزار نفر اعلام می شود و بطور کلی دشمن در عملیات پنجم مهر ماه، حدود نود درصد نفرات و تجهیزات خود را از دست داده است.

ساعت دوازده و سی دقیقه امروز، یک هواییمای عراقی از ارتفاع زیاد، مواضع و مناطق اطراف سوسنگرد را بمباران می کند و بیش از پنج نقطه را با راکت هدف قرار می دهد. در این عملیات وحشیانه و غیر انسانی، عوامل شکست خورده صدامی با بمب خوش‌ای سوسنگرد را می کوبند و ما با نگرانی زیاد شاهد این اقدام

جنون آمیز صدامیان هستیم که چگونه تمام موازین بین المللی را نادیده انگاشته، مناطق مسکونی را برای چندمین بار هدف قرار می‌دهند. صحنه بارش بعب‌های خوش‌هایی که ما با دلهره از دور ناظر ان هستیم، درست شبیه ریزش قطرات ریز باران در نور آفتاب است که گاه در بهار شاهد چنین صحنه‌هایی هستیم، ولی آنچه امروز بر منطقه سوسنگرد می‌بارد، نه قطره‌های باران، که فوران جنون لگام گسیخته صدامیان است که به دنبال هر شکست با اقدام به چنین اعمال جنایتکارانه، سعی در فروشاندن خشم خود دارند. به دنبال این رفتار ناجوانمردانه، تمام آسمان منطقه از دانه‌های ریزی که می‌درخشند و فرو می‌ریزد، پر می‌شود و پس از آن، به محض رسیدن این دانه‌های نورانی به زمین، سعله می‌کشد و در عرض مدت کوتاهی منطقه وسیعی نزدیک سوسنگرد در آتش شعله‌ور می‌شود. از آنچه در شهر سوسنگرد بعد از این بغاران می‌گذرد، خبر نداریم و تنها آرزو می‌کنیم این دیوانگی صدامیان هم بی‌اثر بماند. اقدام به چنین عمل وحشیانه‌ای بر روی مناطق مسکونی، در دنیای امروز که بوق و کرنای تبلیغات انسان‌دوستی و حقوق بشر، گوشها را کر کرده است، آن هم زیر چتر حمایتی ابرجنایتکاری که خود را مدافعان بلا منازع حقوق بشر! می‌داند، نه تنها بیانگر بوجی و بی‌ارزشی مراکز جهانی به اصطلاح امنیت و... است، که در عین حال نشان دهنده قیافه کریه و نفرت برانگیز غارتگرانی است که چهره واقعی خود را زیر پوششهای مسخره‌ای پنهان کرده‌اند. این گونه اقدامات در عین حال ضعف و شکست کامل صدام در جبهه‌های نبرد رویارویی را حکایتگری روشن و واضح است و درینگ که اینها هنوز غافلند و درنیافته‌اند که مردم انقلابی ایران، نظامی و غیرنظامی ابراهیم‌وار از آتش جبن و زبونی نمودیان، سرفراز و پیروز و سربلند به در خواهند آمد.

آتش‌سوزی منطقه به حدی است که از آتش‌نشانی اهواز کمک خواسته می‌شود و ساعتی بعد، با یاری آتش‌نشانان، بچه‌ها موفق به مهار و اطفای حریق برآمده از ضعف صدام می‌شوند و این در حالیست که بچه‌ها با خبر می‌شوند خوشبختانه کمتر کسی در این حادثه صدمه دیده است.

حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر، هواییمای دیگری از نیروی هوایی دشمن در آسمان منطقه ظاهر می‌شود و به علت ارتفاع زیاد، به دور از تیررس اتسابهای ضد هوایی، بارس بعب‌های خوش‌های را آغاز می‌کند، با این تفاوت که این بار، هدف

موضع یگانهای لشکر قزوین است که قریب ده کیلومتر با ما فاصله دارند و ما از این مسافت، بارش بمبهای را بخوبی می‌بینیم و پس از پایان این عملیات بزدلانه، خوشبختانه بازهم خیر می‌شویم که جنون صدامیان در موضع لشکر قزوین هم بی‌نتیجه بوده است.

از اینجا، یعنی از منطقه‌ای که تعدادی از گردانهای تیپ ما در اختیاط لشکر قزوین مستقر هستند و نوشتمن که نزدیک سوسنگرد است، بخوبی می‌توان مناطق الله‌اکبر و سوسنگرد و حتی جبهه «طراح» را دید و ما از فاصله نسبتاً دور، هراز گاهی تبادل آتش سنگین بین جبهه‌های خودی و موضع خصم کافر را می‌بینیم ولی چون به قول معروف از دور دستی به آتش داریم، تا رسیدن اخبار واقعی از آن موضع، هر یک حدسی می‌زنیم و نتیجه تبادل آتش‌ها را در ذهن مجسم می‌کیم. در موضع ما آرامش نسبی برقرار است، ولی با این همه همچنان آماده باش کامل حکمفرماست و این به دلیل ادامه احتمالی ضدحمله‌های است که دشمن به قصد تلافی شکست آبادان، ممکن است بازهم اجرا کند.

ساعت حدود یازده شب، دیری نیست بچه‌ها استراحت را شروع کرده‌اند و من هم در خواب و بیداری هستم که ناگهان صدای آتش شدید کاتیوشای دشمن، سکوت را می‌شکند و بچه‌ها که تعدادی از آنها به علت آرام بودن منطقه‌ی اختیاطی کرده‌اند و بیرون از سنگرها خواهید اند، شتابان از جای می‌جهند و خود را به سنگرها می‌رسانند. کاتیوشاهای دشمن، چنانکه گونی در این دل شب به ناگهان جنون گرفته‌اند، باشد هر چه تمامتر شلیک می‌کنند و تداوم این شلیکها به حدیست که معلومی از بچه‌ها که نتوانسته‌اند خود را به موقع به سنگر برسانند، تا آخرین حد ممکن خود را به زمین چسبانده‌اند و ما مرتب برای نجات آنها از ترکش گلوله‌ها دعا می‌کیم.

Shelley پایانی قریب پنجاه دقیقه ادامه می‌یابد و سکوت همچنان که ناگهان شکسته شد، بار دیگر به یکباره بر منطقه حکمفرما می‌شود و بقیه بچه‌ها هم به سرعت خود را به سنگرها می‌رسانند. هنوز این بچه‌ها کاملاً در سنگرها مستقر شده‌اند که فریاد نگهبانان که همگی را به ماندن در سنگرها سفارش می‌کنند، در منطقه می‌پیچد و به دنبال آن دوازده گلوله دیگر در اطراف سنگرها به زمین می‌خورد. در همین هنگامه است که حرکت آمیلنسی را به طرف محل استقرار گروهان سوم می‌بینیم و بعد معلوم می‌شود ترکش یک گلوله به گونه‌ای استثنائی کلاه‌آهنه یکی از سربازان را سوراخ کرده و سر

او را مجروح نموده است و این تها مجروح و صدمه دیده دیوانه بازی شبانه صدامیان است که خوشبختانه او هم صدمه شدیدی برنداشته و خطری تهدیدش نمی‌کند.

وقتی آرا، من مجدد در منطقه حکم‌فرما می‌شود، بچه‌ها که دیگر تقریباً خواب از سرشاران پریده، هستند، درباره اقدامات مضحك و بی‌نتیجه نیروهای شکست خورده عراقی را آغاز می‌کنند و بعد آرزوهای خود را مطرح می‌کنند.

نتها آرزویی که در آن متفق هستند، پیروزی هرچه زودتر نیروهای مسلح و رژیم دگان دلیر میهن اسلامی و پایان جنگ و برقراری صلح و آرامش است. رقت قلب بعضی بچه ها در بیان این آرزوها به حدیست که هنوز هم پس از گذشت نزدیک به یک هفتة، برای صدهانفر فریب خورده اگانی که قربانی جنون کشورگشانی و قهرمان بازی خدام شده اند، افسوس می خورند و معتقدند اگر آنها نیز تحت تعليماتی انسانی قرار می گرفتند، سرنوشتی غیر از این داشتند.

۱۱ مهر ماه تا ۱۵ آبان ماه ۶۰

پس از عملیات موفقیت‌آمیز و پیروزمندانه «ثامن الائمه» که به شکستن
محاصره آبادان و آزادسازی بیش از صصت کیلومتر مربع از خاک وطن در منطقه
آبادان، منجر شد، جبهه‌های جنوب مجدداً در نوعی یکتاختی روزها را پشت سر
می‌گذارد و بجز آتش تویخانه‌ها و شلیک آشیبارهای سنگین که از هردو سو باشدت و
ضعی متغیر در جریان است، مساله عده و تعیین کننده‌ای اتفاق نمی‌افتد و به همین
خاطر به ذکر نکات نوشته‌ی روزهای گذشته می‌پردازم.

روز نهم مهرماه به فرمان امام، تیمسار ظهیر تزاد به عنوان رئیس ستاد مشترک منصوب و معرفی می شود و همچنین به پیشنهاد شورای عالی دفاع و موافقت حضرت امام، سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی را عهده دار می گردید. این جایگزینی سریع و به موقع در وضعیت حساسی که جبهه ها و جنگ دارد، با عکس العمل رضایت امیز و کاملاً مثبت نیروهای مسلح مستقر در جبهه مواجه می شود و بجهه ها آرزوی می کنند با حضور این دو فرمانده جدید در راس قسمت هایی از نیروهای مسلح، کار صدامان زودتر ساخته شود.

در روزهایی که گذشت، مهمترین خبرهای جبهه مربوط می‌شد به حمله‌های سکری و مدام تیزپروازان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی بر فراز مواضع دشمن

در بخش اشغالی خونین شهر، در این عملیات هر بار قسمت‌های مهمی از تدارکات و سنگرهای انبارهای مهمات و نفرات دشمن متجاوز هدف قرار گرفتند و در مجموع دشمن صدمات و لطمات زیادی را متحمل شد.

در طول این مدت، دشمن زیون بارها حملاتی را بر علیه مواضع نیروهای ما در جبهه‌های جنوب تدارک دید و هر بار با تحمل شکستی تازه به مواضع خود بازگشت. از جمله این حملات که دشمن طی آن درس خوبی از رزم‌دگان سلحشور اسلام گرفت، عملیاتی بود که نیروهای خصم در جبهه دزفول به اجرا گذاشتند و هدف آنها عقب راندن نیروهای مستقر در این منطقه بود. این حمله که سه بار متوالی تکرار گردید، هر بار با مقاومت و رشادت بی نظیر نیروهای اسلام، به شکستی خفت بار برای نیروهای متجاوز و روحیه باخته عراقی بدل گردید و دشمن در هر نوبت با بجا گذاشتن تلفات و خساراتی چشمگیر، فرار کرد.

به فاصله یکی دو روز از این حملات یعنی روز ۲۶ مهر، دشمن عملیات متجاوزی دیگری را در جبهه‌های شوش و به دنبال آن، رفایه آغاز کرد و با بهره‌گیری از نیروهای زرهی و پوشش هوایی می‌گها، کوشید شاید در این منطقه موقیتی به دست بیاورد. اما در این دو منطقه نیز دلاوران رزم‌دگان ایران، با هماهنگی کامل، نیروهای در حال تهاجم دشمن را قبل از آنکه بتوانند کاری انجام دهند، به شدت زیر آتش فراردادند و با قبول خسارات و تلفاتی دیگر، وادر به عقب نشینی و خزیند به مواضع قبلی خود نمودند.

در طی این مدت، بنابه خصلت جنایتکارانه صدامیان، حمله تویخانه‌های دورزن به مناطق مسکونی شهرهای آبادان، دزفول، اهواز و سوسنگرد ادامه داشت و کافران بعضی در هر نوبت عده‌ای از مردم بیگناه و غیر نظامی را به خاک و خون کشیدند. از جمله روز ۱۱ آبان، متجاوزان وابسته عراقی با پرتاب موشک، شهرهای دزفول و اهواز را کوبیدند و چندین خانه مسکونی را ویران کردند. این عملیات وحشیانه که بیشترین تلفات اینگونه ناجوانمردیها را در جند روزه اخیر داشت، منجر به شهید شدن قریب هفتاد غیر نظامی و مجروح گردیدند دهها نفر دیگر شد. طی این اقدام جنایتکارانه، بیش از یکصد خانه مسکونی و چندین مغازه ویران گردید.

این که عراق حالا دیگر کمتر قدرت مقابله رویارویی با نیروهای به هم فشرده و یکپارچه مسلح ایران را دارد، آنچنان بدیهی است که خود آنها هم ابانتی در پوشاندن این

ضعف بزرگ ندارند و صرفنظر از گفته‌های اسرای عراقی، مستولین نظامی عراق هم گاه به شکست‌های خود (البته با حیله‌گری بسیار) اعتراف می‌کنند و شاید به همین خاطر است که خود را در تلافی این شکست‌های مقتضحانه، مختار و مجاز به بمباران و هدف قرار دادن مناطق مسکونی می‌دانند.

موضوع جالب دیگری که این روزها چند ساعتی بچه‌ها را سرگرم کرد و به تحرک و جنب و جوش واداشت، راه افتادن سیل و پرشدن سنگرهای در این ماجرا بود. روز جهاردهم آبان ماه (دیروز) از ساعت ۶ غروب، آسمان که از ساعتی قبل از ایرهای سیاه و سنگین پوشیده شده بود، به فول بچه‌ها بغضنی ترکید و حدای رعد باشد هر چه تمامتر درمنطقه پیچید. صدا بقدری تکان دهنده بود که انگار توپخانه‌های دو طرف با تمام قدرت شروع به تیراندازی کرده‌اند. جهش برق و غرش رعد، ساعتی ادامه داشت و آنگاه، به ناگهان بارش دانه‌های درشت باران جنوب آغاز شد. بارانی که دانه‌های آن انگار بهم چسبیده بودند و به دنبال هم زمین رامی کوییدند. به فاصله مدت کوتاهی دراز شدت باران کلیه سنگرهای از آب لبریز شد و بچه‌ها ناچار به ترک سنگر و جمع و جور کردن وسائل خود شدند. ریزش باران قریب یک ساعت و نیم ادامه داشت و طی این مدت سنگرهای حوضجه‌های بلند و کوتاه و کوچک و بزرگ آب تبدیل گردید و چون امکان تخلیه سنگرهای وجود نداشت، اکثر بچه‌ها شب را هم به خاطر جا و هم به خاطر خیس بودن وسائل، در بیداری گذراندند، آن هم در هوایی تازه و زیر آسمانی که به سرعتی باورنکردنی از ابر خالی شده بود.

با طلوع صبح، خورشید هم تاییدن گرفت و بچه‌ها به شستشوی وسائل و پهن کردن آنها در آفتاب جانبخش بعداز باران مشغول شدند و روی هم رفته دقایق جالب و برخاطره‌ای را پست سر گذاشتیم. پس از این کار حفر سنگرهای جدید آغاز شد و در خلال این عملیات بود که شنیدیم در همه جبهه‌های اطراف ما و مسلماً دیگر جبهه‌های جنوب، وضع بهمین شکل بوده و جبهه‌ها ساعتی را با باران و بی آمنهای آن درگیر بوده‌اند.

ساعت ده و نیم امروز (جمعه ۱۵ آبان ماه) وضعیت قرمز اعلام می‌شود و درحالی که اشتباهاتی ضدهوایی خود را برای مقابله با هوایپماهای عراقی آماده می‌کنند، چهار فروند هوایپمای میراز در آسمان منطقه ظاهر می‌شوند. هوایپماها که در ارتفاع زیاد برواز می‌کنند و آتش ضدهوائیها به آنها کارگر نیست، باراکت و بمب خوش‌های و

بمب‌های آتش‌زا، شروع به کوبیدن مواضع توپخانه قزوین و تیپ هواپردازی را می‌کنند و پس از انجام این عملیات، بدون برخورد با مانعی راه خود را می‌گیرند و می‌روند. در ساعت یازده و نیم دو فروند دیگر از هواپیماهای دشمن، مجددًا مناطق قبلی را می‌کوبند و باز قسمتی دیگر از منطقه را به آتش می‌کشند. حدود ساعت یک بعداز ظهر، برای سومین بار متواتی، یک هواپیمای دیگر عراقی بازم محل‌های قبلی را با راکت می‌کوید و بازهم بدون موثر بودن آتش پدافتاد زمین به هوا بازمی‌گردند. ساعت دو و نیم بار دیگر این پروازها تکرار می‌شود و این بار هواپیماهای متتجاوز عراقی منطقه «حمیدیه» در نزدیک اهواز را بمباران می‌کنند.

همه از این که در عرض فاصله زمانی کوتاهی هواپیماهای دشمن بدون برخورد با مانعی توانسته‌اند چند عملیات نفوذی انجام دهن، دلخور و ناراحتند، ولی وقتی خبردار می‌شونم که خوشیخته بیمارانها تلفات جانی به دنبال نداشته و صدمات وارد هم بسیار ناجیز است، بار دیگر سپاس خداوند متعال را بجای می‌آوریم و نظر مرحمتی را که پیوسته به نیروهای اسلام داشته و دارد شکر می‌کنیم.

شنبه ۱۶ آبان‌ماه ۶۵

انروز مصادف است با عاشورای حسینی، عاشورا در جبهه ازحال و هوانی دیگر برخوردار است. بخصوص وقتی که انسان از نزدیک مقابله ایمان و کفر را می‌بیند و شمرزادگانی را که با سلاح مدرن به جنگ حسینیان زمان آمده‌اند. شهیدان تازه سالی را که در راه اثبات حق و پیروزی نور بر ظلمت کمر همت بسته‌اند و در برقاپرق گلوله‌های دژخیمان بزیدی راه حسین(ع) و حسینیان را دنبال می‌گیرند و مظلومانه شهادت را با جان و دل پذیرا می‌شوند و به حق چه خوب گفته آن که همه جای ایران را کربلا نامیده و هر روزمان را عاشورائی دیگر. چرا که امروز در حقیقت نیروهای انقلابی ایران اسلامی و پیوندگان راستین راه حسین(ع) بازی‌بیان زمان رویارویی و در مقابله‌اند و مصافی تاریخ‌ساز را وجهه همت خود قرار داده‌اند.

واقعیت اینست که اگر انسان با خلوص تمام و پاکی نیت و تهی از ظواهر دست و پاگیر دنیاگی، به عمق حمامه پر شور کربلا و هدف نمائی و نهانی آن و لحظاتی که در روز عاشورا بر حسین(ع) و یارانش گلشت و اقدام سترگی که امام حسین(ع) و همراهان اندکش به آن دست زدند، اندیشه کند، بدون شک اوج تعالی و افتخار و

شرافت انسانی را در اقدامی که منتهی به برپائی و استمرار طبقی خدایی در زندگی انسانها گردید، درمی‌یابد و آنگاه است که مقابله با کفر و ظلمت برایش معنا پیدا می‌کند و سبب ایثارها و از جان گنشتگیهای نوجوان چهارده ساله تا پیرمرد نوادگان را در جبهه‌های نور می‌شناسد و بدون شک آنچه در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل می‌گذرد و تبرد شجاعانه دلاوران ما بر علیه صدامیان کافر، نعمه قابل عطف و بارز دیگری از حمامه جاودانه عاشورا است.

بچه‌ها امروز با تمام وجود در مراسم عاشورا و عزاداری حسینی شرکت می‌کنند و به برگزاری مراسم این روز همیشه ماندنی مشغولند. ولی آنچه در جبهه ظلمت می‌گذرد و ما آثارش را در اطراف خود و حتی در میان صفوف عزاداری رزمندگان اسلام می‌بینیم، بازهم نعمه دیگری است از تبرگی و ظلمت درون انسانهای که تعلقات دنیاگی چشم واقع بین آنها را کور کرده است و گوستنوار به فرمان اربابان خود به عملیات غیر انسانیشان ادامه می‌دهند. آری کافران بعضی در این روز هم به اعمال جنایتکارانه و تجاوزگرانه خود مشغولند.

حدود ساعت ده صبح دو فروند هوایمایی دشمن در منطقه سوسنگرد نمایان می‌شود که پس از ریختن بمب‌های خوش‌ای و آتش‌زا بر روی بعضی از یگانهای لشکر قزوین و تیپ شیراز، تا پذید می‌شوند. ظهر عاشورا این ماجرا مجددًا تکرار می‌شود و دو هوایمایی متجاوز کفار بعضی بعداز از گذشتن از روی یگانهای در حال عزاداری ما، تعداد دیگری از یگانهای لشکر قزوین را در نزدیک حمیدیه بمیاران می‌کنند و به سرعت متواری می‌شوند. به هر حال دور روز تاسوعا و عاشورا، آسمان منطقه جولانگاه هوایماهای متجاوز عراقی است که چندین بار متواالی مواضع یگانهای ما را بمیاران می‌کنند، اما خوشبختانه تمامی این حملات بدون اثر است.

یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۶۵

می‌شنبیم که دشمن، شب گذشته در منطقه «طراح» حملات گسترده‌ای را تدارک دیده و با به کار گرفتن دهها تانک و نفربر زرهی، قصد نفوذ در مواضع نیروهای همیشه بیدار ایران را داشته است. اولین حمله دشمن از ساعت ۹ شب با آتش سنگین توپخانه و کاتیوشا و خمپاره انداز شروع شده ولی رشادت و پایمردی لشکریان دلاور اسلام بخصوص بچه‌های تیپ سه همدان که مستقیماً مورد حمله دشمن بوده‌اند، به

فاصله نیم ساعت دشمن را با خفت و خواری تمام به عقب نشینی واداشته است. خصم متباور که گونی خیال ندارد از این مقاومت‌های شجاعانه پند بگیرد، دو ساعت بعد یعنی در ساعت ۲۳۶ بروی مواضع تیپ همدان، حمله دیگری را تدارک دیده است و این بار نیز آتش توپخانه خودی چون سدی آتشین جلو تجاوز و پیشوای دشمن را گرفته است. امروز همچنین خبر می‌شنویم که چهار فروند از هواییماهای متباور عراقی در منطقه اهواز با آتش پدافند زمین به هوا و رشادت تیز پروازان نیروی هوایی ساقط شده‌اند. این خبر بچه‌ها را خوشحال می‌کند، بخصوص که در این چند روزه، هواییماهای عراقی بدون برخورد با مانعی مهم، چندین بار مواضع مارا کوییده‌اند، ولی خوشبختانه همانطور که نوشتیم، تمامی تلاشهای مذبوحانه آنان بدون نتیجه بوده است.

دوشنبه ۱۸ آبانماه ۶۵

از ساعت ۱۱ صبح حمله هواییماهای متباور عراقی بار دیگر آغاز می‌شود و تا ساعت ۲ بعد از ظهر، در چهار نوبت متوالی مواضع نیروهای رزمیه ایران را مورد حمله قرار می‌دهند. در این حملات مناطق سوسنگرد و «کوت» مورد هدف هواییماهای دشمن است و از آنجا که بمبارانها از ارتفاع زیاد انجام می‌گیرد، آتش پدافند زمین به هوا بر آنها کارگر نیست. اما در آخرین مرحله این پروازهای تجاوز کارانه در میان فریادهای تکبیر بچه‌ها، یکی از هواییماها هدف موشک «سهند ۳» قرار می‌گیرد و در حالی که دود حاصل از هدف قرار گرفتن آن آسمان را پر کرده است، از منطقه دور می‌شود و ساعتی بعد می‌شنویم که در حوالی جبهه «طراح» سقوط کرده است. نکته جالب و قابل توجه در بمبارانهای هواییماهای متباور عراقی که این روزها به کرات صورت گرفته است، بی‌اثر بودن و یا به هدر رفتن و عدم کارانی اکثر بمبهانی است که دشمن روی مواضع مختلف نیروهای اسلام در این منطقه وسیع می‌ریزد و این واقعیت جز نظر لطف و مرحمت الهی چیز دیگری نمی‌تواند باشد و ناگفته پیداست که اگر حتی نصف این بمبهای و آن طور که باید و شاید عمل می‌کردند، بدون اغراق تلفات و خسارات جبران ناپذیری بر ادوات و نفرات ما وارد می‌آمد.

از ۱۹ آبانماه تا ۶ آذرماه ۶۵

چند روز است که جنگ به پنهان آسمان کشیده شده و هر روز چند نوبت

هوایی‌های عراقی در آسمان ظاهر می‌شوند و پس از بمبارانهای ناشیانه و بی نتیجه منطقه را ترک می‌کنند. تعداد حملات هوایی‌ها در این روزها بقدری است که نوشتن تک تک حملات، جز تکرار مکرات نخواهد بود. تنها می‌شود در مجموع به این موضوع اشاره کرد که به احتمال زیاد نیروهای متجاوز عراقی برای جلوگیری از تجهیز و تدارک نیروهای ما و آماده شدن برای انجام عملیاتی دیگر هراس دارند.



عملیات «طريق القدس»

ساعت ۸ شب کلیه فرماندهان را برای شرکت در کمیسیون فرماندهان نیروی زمینی و سپاه فرا می خوانند؛ جلسه تاحدود ساعت ۱۲ شب طول می کشد و آنگاه که فرمانده ماژ راه می رسد، با خوشحالی محسوسی دستور حرکت را صادر می کند. او در چند جمله چگونگی آغاز عملیات را بیان می دارد. حمله درسه محور استان، سوستگرد و دهلاوه بطور همزمان به اجرا گذاشته خواهد شد و تیپ مادرایین عملیات، در احتیاط لشکر قزوین قرار خواهد داشت. شنیدن این خبر، بچه ها را که برای شرکت در حمله علیه دشمن متجاوز، به قول معروف قندتوی دلشان آب می شد، ناراحت می کند و توضیحات بعدی فرمانده که معتقد است وظیفه ماهم، کم از شرکت در نبرد رویاروی نیست و نیروهای خط اول آنگاه می توانند با خیال آسوده بجنگند که خیالشان از مشت سرو حمایتی که در صورت لزوم خواهند داشت، راحت باشد، بچه ها را تاحدودی قائم می کند. ساعت دوازده شب بطور هماهنگ به راه می افتاب.

در حین حرکت است که می شنیم گروههای ضربتی از تیپ های سپاه پاسداران و بسیج، با پیمودن کیلومترها راه، آن هم پیاده و بدون ایجاد کمترین سروصداء، رفته اند که خود را به پشت نیروهای زرهی دشمن، یعنی آخرین خطوط تدارکاتی بعثیون

برسانند و حمله، لحظه‌ای آغاز خواهد شد که آنان استقرار خودرا پشت سر توپخانه دشمن اعلام نمایند. انجام این تدبیر که به نظر همه، عملیاتی بحق فهرمانانه و تاریخی و سخت دشوار است، درواقع سوال قبلي مارا که پرسیده بودیم چگونه خواهیم توانست، همزمان به تمام خطوط دشمن دریک جبهه حمله کنیم، جواب می‌دهد.

بدین معنی که این نیروها، با موقعیت گرفتن در پشت آخرین خط دفاعی دشمن که همان نیروهای زرهی و توپخانه باشد، همزمان با حمله نیروهای مابه خط اول دفاعی دشمن یعنی نیروهای پیاده و مکانیزه، عملیات را آغاز خواهند کرد و بالاز کارانداختن نیروی زرهی خصم، امکان حملات بعدی ویا ضدحمله احتمالی را از آنها خواهند گرفت.

من برای آن که سریعتر و بهتر بتوانم در جریان اجرای عملیات قرار بگیرم، با موافقت فرمانده توانسته‌ام جزء سرتیستان جیپ حامل بی سیم باشم و بدین ترتیب، اشاء الله خواهم توانست از آنجه در خطوط اول می‌گذرد، باوضوح بیشتری باخبر شوم و در یادداشت‌هایم بیاورم.

نام عملیاتی که تا دقایقی دیگر، از سه محور بطور همزمان به اجرا گذاشته خواهد شد، «طريق القدس» است و البته مرحله مقدماتی آن ساعتها پیش با حرکت گروههای ضربتی سپاه و بسیج، آغاز شده است. همه یک دل و یک زبان ارزو داریم که این حمله مقدمه‌ای باشد برای گشودن راه قدس و فتای صهیونیزم. دقیقاً راس ساعت سی دقیقه بعد از نیمه شب، یعنی در اوایلین دقایق بامداد روز هشتم آذرماه ۶۰، ندای جانبخش، «یا حسین فرماندهی»، فرمان آغاز عملیات را صادر می‌کند. این اولین عملیاتی است که بدون آتش تهیه آشیانهای سنگین شروع می‌شود و احدها طبق برنامه از قبل تنظیم شده، پیشروی را آغاز می‌کنند.

نیروهای شجاع و از جان گذشته سپاه و بسیج، دقایقی پیش اطلاع داده‌اند که توپخانه و نیروهای زرهی دشمن را کاملاً در تیررس و زیرنظر دارند و امکان هرگونه عکس العمل در مقابل حملات نیروهای اسلام را به موقع از صدامیان سلب خواهند کرد. این پیام از یک پیروزی بزرگ و واقعاً کم نظر در تاریخ جنگ خبر می‌دهد و یکبار دیگر مرتبه ایمان و ایثار نیروهای رزم‌مند مارا به نمایش می‌گذارد. حمله از محور بستان، توسط یگانهای تیپ اهواز، که از «الله اکبر» بدان سوی

روان شده‌اند شروع می‌شود.

در محور «دهلوبه» تیپ ۲ زنجان و در منطقه «سویدانی» تیپ یک قزوین آغاز کننده حمله هستند و این در حالیست که پیشاپیش هر یک از این تیپ‌ها، همانطور که قبل اهم نوشت، یک تیپ از سپاه پاسداران و بسیج، در حرکتند. در آغاز عملیات نیروهای مؤمن و باشمامت سپاه و بسیج، باختتی کردن میادین میان درطول مسیر، گنبدی را برای حرکت بقیه یگانها گشوده‌اند و در این میان چند تن از این عزیزان به لحاظ برخورد با میان، به شهادت رسیده‌اند و راه نیل به پیروزی را برای یاران روزمند خوش گشوده‌اند.

دقایق اول حمله سراسری «طريق القدس» تازه آغاز شده است که در میان شادی و درعین حال اعجاب‌های ما، باران تندو سیلاپ گونه خوزستان باریکدن می‌گیرد. دلیل خوشحالی ما مشخص است. اولین دلیل، محکم شدن و قابل عبور شدن رملهایی است که به نوبه خود یکی از مهمترین موانع عبور نیروهای اسلام به شمار می‌رفت و دلیل دیگر، به سنگر خزینه نیروهای صدامی در این باران تند است. چراکه آنان مسلما در چنین بارانی، با همه اطلاعی که از آغاز حمله دارند، احتمال شروع آن را نخواهند داد و این غفلت، می‌تواند برای نیروهای ما پیشروی را تسريع نماید و به قول یکی از دوستان، این باران هم یکی از رحمتهای واسعه ذات پروردگار است که همیشه مارا دریناه خود حفظ کرده است. پیشروی نیروهای اسلام، با همان سرعتی که آغاز شده است، ادامه می‌یابد و سنگرهای دشمن به دنبال هم، به تصرف نیروهای مادرمی‌آید. ساعت ۳ بامداد، تیپ یک قزوین با بی سیم اطلاع می‌دهد که به مانع برخورد کرده است و یکی از گردانهای تیپ مبارای کمک حرکت می‌کند. ساعت ۴ بامداد تیپ ۳ اهواز اطلاع می‌دهد که بستان را با یاری پاسداران و نیروهای بسیج به محاصره کامل خود درآورده‌اند و درگیری باشدت ادامه دارد. دقایقی بعد خبر شروع جنگ تن به تن در بستان اعلام می‌شود و خبر عقب نشینی و فرار شتابزده دشمن از منطقه و شهر بستان، با این خبر همراه است. لحظاتی بعد خبر سقوط توپخانه و آتشبارهای سنگین دشمن در این جناح شنیده می‌شود که این امر، به نوبه خود مزده بزرگی است. چراکه نیروهای زرهی دشمن اگر امکان فعالیت می‌یافتد، کاربه مراتب دشوارتر از آن می‌شود که تصور می‌رفت و مسلماً نیروهای مبارای رسیدن به هدف، تلفات سنگینی را متحمل می‌شوند. دور زدن دشمن و دریشت آخرین خط دفاعی و تدارکاتی خصم قرار گرفتن، یعنی کاری که

برادران سپاه و بسیج به آن اقدام کردند، ارزشی والاتر و بالاتر از آن دارد که بتوان در یک یا چند جمله خلاصه اش کرد و درباره اش حرف زد.

کمترین اثر این اقدام بزرگ، از کار انداختن و غیرفعال کردن و وارد آوردن ضربه نهایی به دشمن است که به خیال خود نیروهای زرهی اش را برای وارد آوردن ضربه کاری ذخیره کرده است و اینک با از دور خارج شدن این نیرو، امید خطوط اول دشمن هم به یاس مبدل می شود و جنگ با سرعتی بیشتر به نفع نیروهای ما ادامه خواهد یافت.

از محور دهلاویه خبر می رسد که دشمن دفاعی مذبوحانه را آغاز کرده است و جنگ به شدت و البته با برتری کامل نیروهای اسلام در جریان است. رزم‌نده‌گان مادر این جبهه موفق شده اند خود را به نزدیک پل مهم و تدارکاتی «سابله» برسانند و چند واحد هم در جاده «دهلاویه - بستان» با نیروهای دشمن سخت درگیرند.

حدود حدود ساعت ۶ صبح، گردان ما برای تقویت تیپ یک قزوین دستور می گیرد که بطرف «سویدانی» منطقه ای بین سو سنگرد و بستان حرکت نماید. با خوشحالی از خبرهای پیروزی غرور آفرینی که تا این لحظه در چریاش بوده ام، به بچه ها می پیوندم و با سرعت بطرف سویدانی حرکت می کنم. دشمن که در بعض نقاط مسیر، دفاع پراکنده و مذبوحانه دارد، در برخورد با پورش بر ق آسای نیروهای ما، جز فرار یا تسلیم چاره ای ندارد. بطوری که حوالی ساعت ۹ صبح، در تمامی مناطق، دشمن عقب نشینی و فرار فاحشی را ادامه می دهد و افراد پیاده گردان ما، با فریادهای الله اکبر در تعقیبی ظفرمندانه، دشمن را در منطقه سویدانی تا «امامزاده زین العابدین» به عقب می رانند.

در اینجا حادثه غیر مترقبه ای اتفاق می افتد و دشمن آنگاه که متوجه می شود فقط با نیروهای پیاده طرف است و در می یابد که ماتانک یا ادوات زرهی دیگر به همراه نداریم، به فاصله مدتی کوتاه، تعداد کثیری تانک وارد معركه می کند و بچه ها با رشادت و دلاوری کم نظری تا آنجا که امکان دارد، ضمیمه جنگ و گریز، به از کار انداختن تانکهای دشمن، مشغول می شوند و این عمل همراه است با عقب گردی اجباری و موقتی تاریخی نیروهای زرهی برای کمک و یا مستقر شدن در سنگری که امکان مقابله بهتر و کاری تر با دشمن را داشته باشیم. خوبیختانه خیلی زود به یکی از خاکریزهای قبلی دشمن می رسیم و با موضع گرفتن و استقرار در این خاکریز و گلوله باران تانکهای دشمن، مانع پیشرفت بیشتر آنها می شویم. بعد از چند دقیقه تعدادی از تانکهای لشکر

قریون به پشتیبانی و حمایت از ما وارد کارزار می‌شوند و باردیگر دشمن را طی یک همه‌انگی کامل به عقب می‌رانیم.

یک ساعت بعداز ظهر در میان شور و شوق فراوان بچه‌ها، خبر می‌شویم که «بستان» توسط نیروهای ظفرمند دلاور اسلام آزاد شده است و بچه‌ها مشغول پاکسازی شهر و اطراف بستان هستند و بقیه نیروها، پیش روی به سوی مرز را از این منطقه ادامه می‌دهند.

تصرف تنگه مهم و استراتژیک «چزابه» خبر غرورآفرین دیگری است که می‌شنویم. فراموش نمی‌کنم قبل از شروع عملیات بود که یکی از فرماندهان می‌گفت اگر نیروهای ما بتوانند خود را به تنگه چزابه برسانند و آن را متصرف شوند، دشمن در منطقه هویزه و بستان و جفیر و شوش و دزفول و سوسنگرد و دیگر مناطق مهم این ناحیه، تحرک و فعالیت لازم را از جهت تدارکاتی و نیرو رسانی از دست خواهد داد و قادر به تقویت نیروهایی که در این مناطق دارد، نخواهد بود و به این خاطر، تصرف تنگه چزابه می‌تواند حکم کلید فتح را داشته باشد. اینک مامی شنویم دلاوران رشید و فداکار ایران موفق شده اند این تنگه مهم را به تصرف خود در آورند و دشمن را از هرسو با شکستی فاحش و جیران ناپذیر مواجه سازند.

گردن ما دستور می‌گیرد روبه سوی پل «سابله» تغییر جهت دهد و ما، غروب هنگام درحالی که در تمامی مواضع سر راه نشانه‌های بارز و دیدنی شکست دشمن را می‌بینیم، در دو کیلومتری پل سابله مستقر می‌شویم و دشمن در آن سوی پل ترسان و لرزان، جنگ را نظاره می‌کند. تیراندازی سلاحهای سبک و سنگین از دور و نزدیک ولی بطور برآکنده و گاه به گاه در جریان است که ما مستقرار در این منطقه را آغاز می‌کنیم و می‌شنویم که قبل از ما هم چند واحد دیگر آمده اند و در اطراف مستقر شده اند.

روز ارزنده و پربرکتی را پشت سر گذاشته ایم. از تلفات و صدمات واردہ برداشمن و همچنین تعداد ادوات زرهی که سالم به دست نیروهای اسلام افتاده است، آمار متفاوتی می‌شنویم آمار کشتگان دشمن بین دو تا چهار هزار نفر متغیر است و مسلماً تا رسیدن آمار رسمی نمی‌توان آمار مشخصی به دست داد.

شب را با هوشیاری و بیداری کامل می‌گذرانیم در حالی که مطمئن هستیم دشمن به خاطر صدمات واردہ، به این زودیها، قدرت قد راست کردن و روی پا ایستادن

را ندارد. لحظات پیروزی، آن هم پیروزی بر دشمنی که ناجوانمردانه، جنگی ناخواسته را بر ما تحمیل کرده است، لحظاتی شیرین و دلچسب است و بجهه ها هر یک با شوق و نفع بسیار، فتوحات کسب شده را سبک و سنجکن می کنند و به شرح و وصف آن مشغولند. تا اینجا، پیروزیها در مواردی حتی بیش از هدفهای از قبیل مشخص شده بوده است و این موضوع، بیانگر قدرت رزمی دیگر و کارآئی نیروهای اسلام از یکسو و ترس و بی ایمانی و عدم روحیه فرب خوردگان صدامی از سوی دیگر است.

در منطقه بستان، نیروهای ما موفق می شوند علاوه بر آزاد سازی شهر بستان از بوغ تجاوز کاران وابسته، جبهه های غرب این شهر را نیز درکتریل کامل بگیرند و خطوط ارتباطی دشمن از «فکه» به «جفیر» را قطع نمایند و در اختیار بگیرند.

تصرف تنگه «چزابه» از دیگر فتوحات پر ارزش در این محور از عملیات است که دشمن را از دست زدن به عملیات سریع در داخل خاک ایران باز می دارد. در محورهای دیگر علاوه بر آزادسازی جاده دهلاویه به بستان، نیروهای ما موفق به انهدام پل های تدارکاتی دشمن روی رودخانه نیسان شده اند و روستای «زین العابدین» راهنم آزاد کرده اند.

از ۷ تا ۹ آذرماه ۶۵

خبر می شویم که دشمن با جمع کردن مانده نیروهای شکست خورده اش و با به کارگیری تعداد زیادی تانک و نفربر زرهی، قصد دارد با عبور از پل «سابله» که ما در دو کیلومتری آن مستقر شده ایم، ضدحمله ای را آغاز نماید. تعداد تانک های دشمن دویست دستگاه اعلام می شود و نظر فرماندهان ایست که دشمن خیال دارد با عبور از پل و دور زدن تیپ ۳ اهواز و یک تیپ از برادران سپاه و بسیج که در نبرد دیروز، آزادسازی بستان را به مردم قهرمان پرور ایران هدیه کرده اند، آنها را در محاصره بگیرد و تانک های عراقی که می تواند، شکست دیروز را جبران نماید. فرمانده پس از هماهنگی با دیگر نیروها دستورات لازم را برای جلوگیری از حمله دشمن و خنثی کردن این ضدحمله صادر می کند و ما پس از پیشروی تعیین شده، در موضع دیگری که کاملا بر پل سلط دارد، مستقر می شویم. غیر از گردان ما، واحد های دیگری از ارش و سپاه و بسیج، عبور تانک های عراقی را از پل «سابله» شاهد هستند. بجهه ها با دله ره و صدائی خفه، تعداد تانک های را که از پل عبور می کنند، می شمارند، و همه حیران مانده ایم که چرا

نیروهای ما عکس العملی نشان نمی‌دهند. تعداد تانک‌هایی که از پل عبور کرده‌اند و در این سو بانظمی خاص، گذشتند بقیه تانک‌ها از پل و آغاز حمله را انتظار می‌کشند، به حدود هفتاد و پنج دستگاه رسیده است که ناگهان پل زیر آتش شدید آتشبارهای سنگین ما به لرزه درمی‌آید و در همان لحظات اول یکی از تانک‌های در حال عبور از پل هدف قرار می‌گیرد و شعله می‌کشد. تازه به نقشه بی‌برده ایم، بالنهدام این تانک بر روی پل، عبور بقیه تانک‌ها متوقف می‌شود و تعدادی از آنها که نزدیک پل هستند، به عقب بر می‌گردند. و بدین ترتیب ارتباط تانک‌های از پل گذشته با بقیه نیروهای زرهی صدامی قطع می‌شود و تانک‌ها به تله می‌افتدند. مزدوران بعضی با فرستادن یک لودر مذبوحانه می‌کوشند تانک منهدم شده را از سرراه بردارند و راه را برای عبور بقیه ادوات زرهی خود بازنمایند، لودر به نزدیکی تانکی که در حال سوختن است می‌رسد که دلاوران غیور اسلام آنرا نیز هدف قرار می‌دهند و پل سابله بطور کلی بسته می‌شود. حالا نیروهای ما قریب هفتاد و پنج تانک دشمن را در محاصره کامل دارند و تلاش صدامیان هم از آن سوی پل برای نجات اینان به جانی نخواهد رسید. بچه‌ها از تانک‌ها می‌خواهند که خود را تسليم نمایند، اما خدمه و سرتیپیان تانک‌ها با اتکاء به برتری تعداد تانک‌هایشان در این خیال باطل که خواهند توانست خود را نجات دهند و حتی به پیروزی هم برسند، دست به دیوانگی می‌زنند و شلیک را آغاز می‌کنند. نبردی جانانه از دو سو آغاز می‌شود و پس از چند ساعت درگیری شدید، کلیه تانک‌های دشمن و اکثر افراد آنها ازین می‌روند و ملعوبی هم به اسارت رزم‌ندگان ما درمی‌آیند. گفتنی است که در گرم‌گرم نبرد، تانک‌های مانده در آن سوی پل، بدون آنکه کمترین کوششی برای نجات و یا کمک به تانک‌های به دام افتاده بنمایند، راه خود را می‌گیرند و از صحنه دور می‌شوند و بدین ترتیب پل مهم و تدارکاتی «سابله» نیز به تصرف رزم‌ندگان فاتح و شجاع ایران درمی‌آید و دشمن شکستی خفت‌بار را به دنبال شکست‌های روز گذشته متحمل می‌شود.

به دنبال این پیروزی، خبرهای تازه‌تری هم از تلفات و خسارات دشمن دریافت می‌کیم. تاینجا، یعنی حوالی غروب نهم آذرماه ۶۵، دو تیپ کامل دشمن به کلی منهدم شده است و تلفات انسانی صدامیان، بالای دوهزار و پانصد نفر اعلام می‌شود. حدود دویست تانک و نفری و خودرو دشمن منهدم شده و یکصد دستگاه نیز سالم به غنیمت گرفته شده است. نوزده عراده توب و شصت بولتوزر نیز از غنانی هستند که برادران سپاه در حمله به پشت مواضع دشمن به دست آورده‌اند. تعداد اسرا

قریب هفتادنفر اعلام می‌شود و بدین ترتیب، طبق گفته فرماندهان، هماهنگی کامل نیروهای ارتش و سپاه و بسیج، سبب می‌گردد که ما به تمامی هدفهای از قبل تعیین شده در عملیات طریق القدس دست یابیم و حتی در پاره‌ای موارد از آن هم بیشی بگیریم. بچه‌ها شاکر و سرشار از پیروزی‌های به دست آمده، طبق دستور، تحکیم موضع و مقدمات استقراری مطمئن‌تر را آغاز می‌کنند و به گونه‌ای خستگی ناپذیر، آنچنان که گونی مدهاست در استراحت بوده‌اند، به آماده کردن سنگرهای ایجاد استحکامات لازم برای پدافند و مقابله با ضدحمله‌های احتمالی دشمن مشغول می‌شوند. اما دشمن در یکی دو روز اول، پس از موقیت چشمگیر و افتخارآفرین عملیات طریق القدس و درادمه آن شکست در اطراف پل سابلة، چندان فعالیتی ندارد و تنها آتش بی‌هدف توپخانه و آشیارهای سنگین خودرا بر روی موضع ما به عنوان نشانه‌ای از حضور خود، ادامه می‌دهد.

علم تعریک و فعالیت دشمن، که معمولاً پس از هر حمله شاهد آن بودیم، بیانگر عمق شکست و لطمہ‌ای است که به نیروهای صدامی وارد آمده است. فرمانده قسمت هم در دومین روز پس از پیروزی عملیات «طریق القدس» ضمن ابلاغ مرابت شکر و قدردانی فرمانده نیروی زمینی به بچه‌ها، به همین موضوع اشاره می‌کند و ضمن بر شمردن صدمات فراوانی که به نیروهای زرهی دشمن وارد آمده است و نیز از هم پاشیدن دو تیپ پیاده و مکانیزه و کماندویی دشمن، می‌گوید که این مسائل سبب خواهد شد دشمن به این زوایها خود را پیدا نکند و نتواند دست به فعالیتی مهم بزند.

از ۱۵ تا ۲۰ آذر ماه ۶۵

در این چند روزی که از پیروزی عملیات «طریق القدس» می‌گذرد دشمن پس از جمع آوری نیروهای مض محل شده خود، با ناشیانه ترین شکل‌های ممکن، آن هم پس از سه الی چهار روز سکوت، ضدحمله‌هایی را آغاز کرده است. شاید مهمترین این ضدحمله‌ها، عملیاتی بود که دشمن با بکارگیری دهها تانک و نفربر زرهی و پس از بارش قریب یک ساعت آتش تهیه، بر روی موضع ما آغاز کرد. آنچنان که بعدها مشخص شد، دشمن روی موقیت این ضدحمله خیلی حساب می‌کرده و از حق هم نگذریم، بچه‌ها هم در لحظات اول آغاز کرده عملیات، تقریباً غافلگیر شده بودند.

ولی آنگاه که قضیه را جدی دیدند، به تمام معنی از جان مایه گذاشتند و با هماهنگی و یکپارچگی لازم توanstند بار دیگر صحنه را به نفع نیروهای رژمنده اسلام، عوض نمایند. رژمندگان غیور سپاه و سپیج در ختنی کردن این ضدحمله حساب شده به حق بیشترین سهم را داشتند و لحظه‌ای که پیشوای تانکها و نفربرهای زرهی دشمن، که سیل وار می‌آمدند آغاز شد، به قول معروف دل به دریا زندو با تکیه بر ایمانی راسخ، بدون حفاظ و سنگر، در دشتنی باز یک تن و هر یک با یک قبضه آر.پی. جی تانکهای جلودار دشمن را یکنی پس از دیگری از کار انداختند و دشمن را آنچنان گیج و سراسیمه کردند که دقایقی بعد، تعدادی از خدمه و سرتیفیکات تانکها، با رها کردن ادواء زرهی خود، تنها چاره را در فرار دیدند. صحنه فرار خدمه تانکها، که شاید می‌توانستند با استفاده از ادواء پیچیده خود خطراتی ایجاد نمایند و برای همین منظور هم آمده بودند، از مقابل نفرات پیاده رژمندگان ما، واقعاً صحنه‌ای تماشانی و ثبت کردنی در تاریخ بود. ما برای لحظاتی نمی‌توانستیم آنچه در مقابل چشمها یمان می‌گذشت باور کنیم و راستی هم باور کردنی نبود که نفرات پیاده با رشادت و دلاوری تمام، تانکها را به تسليم و یا فرار و ادار نمایند، ولی این صحنه واقعیت محض بود و یکبار دیگر اوج ایمان و ایثار رژمندگان ما و درجه سقوط و بی‌روحیه بودن نیروهای خوب خود را صدامی را در نیروی رویارویی به نمایش گذاشت.

با از کار افتادن تعدادی از تانکهای دشمن و تسليم شدن تعدادی دیگر از آنها، بقیه فرار را انتخاب کردند. و این در حالی بود که آتش توبخانه خودی، با قدرت تمام فراریان را بدرقه می‌کرد.

از دیگر محورهای تزدیک هم خبر می‌رسد که دشمن در این چند روزه، ضدحمله‌های مذبوحانه‌ای داشته است، ولی در تمامی این ضدحمله‌ها، جز شکست و خفت و خواری مجدد، چیزی دستگیریش نشده و هر بار مجبور شده است پس از تحمل خسارات و تلفاتی تازه به مواضع قبلی خود بازگردد.

در تمام طول امروز، جز تکرار شلیک آشیبارهای سنگین از دو طرف خبر تازه‌ای نیست. مسأله مهم دیگری که باید به آن اشاره کنم، شلیک منور از سوی نیروهای شکست خورده عراقی در این شبههایست. شاید بعضیون تازه دریافت‌هایند که ایرانیان حملات اساسی و سراسری خود را در شب پیاده می‌کنند و به همین لحاظ چند شبی است با پرتاب منورهای پیادی و روشن کردن منطقه، می‌کوشند از نقل و انتقالات و

حرکات احتمالی لشکریان ایران باخبر شوند و هنوز هم غافلند که سلحشوران سپاه اسلام، آنگاه که تصمیم به حمله و درهم کوییدن مواضع دشمن ^{بگیرند}، این آتشبازیهای بچگانه مانع شان نخواهد بود.

امشب بر حسب اتفاق یکی از منورها به یک نفر بر گروهان سوم اصابت کرد و آنرا به آتش کشید.

خوشبختانه کسی از بجدها در نفربر نبود ولی مقدار محدودی مهمات داخل نفربر، طعمه حریق شد و از بین رفت و روی هم رفته حادثه به خبر گذشت.

نکته‌ای که فراموش کردم بنویسم، کرت و پراکنده‌گی جنازه‌های فریب‌خوردگان صدامی در بیابانها و گوش و کنار و حتی محله‌ای دور افتاده و خارج از مسیر مواضع آزاد شده در روزهای بعداز پیروزی‌های غزوه‌آفرین عملیات «طريق القدس» بود و هر روز گروههای گشتنی گزارش تازه‌ای از کشف تعدادی جنازه در اینجا و آنجای مناطق آزاد شده به اطلاع مسنونان می‌رسانند و نکته جالب در این میان، عملکرد و اقدام انسانی و اسلامی بود که در این موارد به اجرا گذاشته می‌شد و آن این که تمامی جنازه‌های صدامیان، از لحظه پایان عملیات تا کشف آخرین اجساد پراکنده در منطقه پس از برگزاری مراسم ویژه منهی، به خاک سپرده می‌شدند و در این مسئله، کسی که از دور شاهد ماجرا بود، به سختی می‌توانست دریابد که این مراسم برای دشمنان به اجرا گذاشته می‌شد.



قهرمانان گمنام

از ۲۱ تا ۲۸ آفریمه ۶۰

باز هم یکتوارختی و روند معمولی و بی حادثه مهم جبهه شروع شده و البته چنین روزهایی پس از عملیات گسترده و همه جانبه‌ای چون «طريق القدس» طبیعی به نظر می‌رسد، ولی آنچه هست و نمی‌توان کتمانش کرد، شوق و شوریچه‌ها برای نبرد مداوم با صدامیان و باز پس گیری مواضع مورد تجاوز دشمن است.

در این چند روزه، آتشبارهای سنگین دشمن آنچنان که گوئی از بابت مهمات و تدارکات پشت به دریا دارند (و واقعیت هم چیزی جز این نیست و این هم از ره آوردهای وابستگی شدید صدام است) در طول روز و حتی گاه ساعات متعددی از شب، توبخانه و خمیره‌انداز و کاتیوشای دشمن در فعالیتی وقفه‌ناپذیر است و این نمی‌تواند باشد جز به دلیل هراس و تجربه‌های ناخوش آیندی که دشمن از روزهای گذشته دارد و هنوز نمی‌خواهد قبول کند که گذشت آن روزگاری که می‌توانست به هر جا که می‌خواهد تاخت و تاز نماید. از آنجا که این تیراندازیها راه بجایی نخواهد برد، توبخانه‌ما، آنچنان که گوئی دشمن را مضحکه کرده است، در مقابل هر بیست یا سی گلوله توب دشمن که شلیک می‌شود و نویونه در صدم هم بیهوده و بدون اثر است، تنها یک گلوله یا دو گلوله بطور تفتقی شلیک می‌کند و جالب است که

نتیجه آن در اکثر موارد بیش از گلوله‌های پیاپی دشمن است. دیشب آمان منطقه از منورهای مداوم و خاموشی ناپذیر دشمن چون روز روشن بود و ایر فعالیت عجیب و غریب، اکثر ما را به این فکر انداخت که احتمالاً دشمن، حمله‌ای را تهارک دیده است و برای جلوگیری از تحرک و موقع گیریهای به موقع ما، به چنین اقدامی نسبت زده است. به همین خاطر در طول شب، تمام واحدها با هوشیاری و بیداری کا ان اوضاع را زیر نظر داشتند. اما با روش شدن‌ها، معلوم شد که باز هم هراس از حمله‌ما، دشمن را به آن دیوانه بازیها واداشته است.

پرتاب منورهای شبانه، از بامداد امروز با آتش شدید و پیاپی توپخانه و خمپاره اندازه‌های دشمن به گونه‌ای دیگر تکرار می‌شود. وجود مه غلیظی که بر منطقه خواهیده است و آتش شدید آتشبارهای سنگین دشمن، بار دیگر این فکر را ایجاد می‌کند که ممکن است دشمن با استفاده از شرایط جوی، حمله‌ای را آغاز نماید. اما ادامه فعالیت آتشبارها و بالا آمدن روز، بدون آنکه تحرک دیگری از دشمن دیده شود، نشان می‌دهد که دشمن هراسان‌تر از آنست که به این زودیها دست به دیوانگی تازه‌ای بزند...

حوالی بعدازظهر، اطراف پاسگاه فرماندهی به شدت زیر آتش دشمن قرار می‌گیرد و خوشبختانه بدون روی دادن حادثه‌ای، مسیر گلوله باران دشمن تغییر می‌یابد. دقایقی بعد، ترکش توب در چند قدمی ما تانکر آبی را که قرار بود به مواضع جلوتر برده شود، هدف می‌کند و تانکر آب از بین می‌رود.

شلیک شدید آتشبارهای دشمن و عدم حفاظت و استحکام لازم بعضی از مواضع سنگرهای خفر و ایجاد سنگرهای تازه‌ای را ایجاد می‌کند، به همین دلیل حدود ساعت چهار بعدازظهر، فرماندهی دستور می‌دهد برای آوردن لودر و هدایت آن برای ایجاد سنگرهای لازم، به پشت خط بروم.

با یک جیب و راننده حرکت می‌کنیم و می‌رویم. در بازگشت، هنگامی که پیشایش لودر حرکت می‌کنیم، تنها حدود پانصدتر مانده به مواضع موردنظر، آتش توپخانه دشمن شدت می‌گیرد و چندین گلوله هم در اطراف ما به زمین می‌خورد. خودروها را برای احتیاط متوقف می‌کنیم و درست در لحظه پیاده شدن، دو گلوله نیز در ده متری ما زمین را می‌شکافد و همه چیز را در گردخاک فرو می‌برد. من و راننده در حال پیاده شدن، خود را روی زمین می‌اندازیم. سروصورتم را بین دو دست می‌گیرم.

وقتی گروخاک فروکش می‌کند، با احتیاط اطراف را نگاه می‌کنم. راننده لودر را می‌بینم که به فاصله کمی از ما روی زمین دراز کشیده و خوشبختانه سالم است. با اشاره سر به او می‌فهمانم که سالم هستم و بهتر است کمی دیگر هم در همین حال بمانیم. درست در همین لحظه چند گلوله دیگر اطراف ما را می‌کوبد و ما مجلداً روی زمین پهن می‌شویم. با فروکش کردن گروخاک، هر سه نفر با احتیاط کامل از جا بر می‌خیزیم و سوار می‌شویم و راه را ادامه می‌دهیم و بالاخره زیر گلوله باران شدید دشمن به مقصد می‌رسیم. از راه رسیده و نرسیده، گلوله توبی درده قدمی ما که دو سه نفر از برادران بسیجی و ارشتی آنجا هستند، به زمین می‌خورد و ما در حالی که خود را به زمین می‌اندازیم، در آن واحد برای سلامت آنان که سخت در خطرشان می‌بینیم دعا می‌کنیم. لحظاتی بعد که گروخاک می‌خوابد، با تأسف بسیار متوجه می‌شویم یکی از برادران بسیجی بنام «نوری» به شهادت رسیده است. برای یک لحظه بادیدن پیکر غرقه در خون این شهید تازه سال، به یاد رشادتهاش در طول عملیات «طريق القدس» می‌افتم و نیز شجاعتی که در کنار پل «سابلة» و به دنبال آن در ختنی کردن ضدحمله دشمن از خود نشان می‌داد. به قول بچه‌ها، این قهرمان گمنام یکپارچه شور و حرارت و فعالیت بود و با ایمانی محکم یک تنه حاضر بود در موقع لزوم، به قلب صدامیان بتازد. هنوز در بهت شهادت او غریم که صداحایی طلب کمک می‌کنند. وقتی به محل می‌رسیم، دو نفر از برادران ارشتی را می‌بینیم که در اثر اصابت ترکش، مجروح شده‌اند. یک گروهبان ترکش به پایش اصابت کرده و درجه دار دیگر از ناحیه پشت مورد اصابت قرار گرفته است. پیکر شهید و تن مجروح یاران را به آمبولانس منتقل می‌کنیم تا به پشت جبهه ببرند.

سکوت سنگینی بین بچه‌ها حکم‌فرما شده است و گفتگی است که در این لحظات، آتش کور دشمن متجاوز هم خاموشی گرفته است. حدود ساعت شش، طبق دستور سوار می‌شوم که خود را به پاسگاه فرماندهی برسانم، هوا کاملاً تاریک است، ولی به لحاظ رعایت استنار ناچار تمام راه را با چراغ خاموش طی کنم. به محض رسیدن، منطقه بار دیگر زیر آتش شدید توبیخانه دشمن به لرزه در می‌آید. ناچار می‌شوم دقایقی روی زمین بمانم تا سرو صدایها بخوابد.

حدود ساعت ۸ شب، آرامش نسبی بر منطقه حکم‌فرما می‌شود و حوالی ساعت ده شب، درست هنگامی که مأموریت را انجام داده‌ام و قصد بازگشت دارم،

شلیک تپیخانه مجدداً آغاز می‌شود و همه جا را به لرزه درمی‌آورد. من به ناچار راه بازگشت را در پیش می‌گیرم با این تفاوت که در بازگشت، منورهای دشمن که پیاپی به آسمان پرتاب می‌شود، مرا درهدایت حیب کمک می‌کند.

دشمن امشب گونی خیال ندارد از آتشبارهای بیهوده اش دست بردارد، چرا که هرچند لحظه یکبار، با منور منطقه‌ای را روشن می‌کند و بعد با آتش تپیخانه همان منطقه را می‌کوبد. توی راه با خودم فکر می‌کنم که اگر قرار بود دشمن این همه درمحاسبات و شلیک‌های خود از ابتدای جنگ تا امروز اشتباه نداشته باشد و خدا مارا یاری نمی‌کرد، چه فجایعی ممکن بود از این دیوانه بازیهای خصم به بار بیاید. شوخی نیست. دشمن از صبح امروز، مثل خیلی از روزها و شباهای دیگر، بطور مدام و با توقفهای کوتاه مدت، مواضع و استحکامات مارازیر آتش داشته است و اگر قرار می‌بود این شلیک‌ها آنچنان که معمول است و دشمن هم انتظار دارد، نتیجه می‌داد و خدای ناکرده به هدف اصابت می‌کرد، کار برما خیلی دشوار می‌شد. ولی خدا را شکر که از هر صد شلیک دشمن، بطور تقریب گاه یکی از آنها به هدف، آنهم هدفهای نه چندان مهم، مثل نفربرهای بی سرتینی یا ادوات از کارافتاده و ... می‌خورد و خوشبختانه صدمات و تلفات مهمی به دنبال ندارد. گو این که شهادت حتی یک نفر هم برای ما که علیه کفر سنتیز می‌کیم، مهم است. اما به هر حال نباید فراموش کنیم که پیروزی و غلبه بر ظلم و ظلمت در تمام طول تاریخ، با تکیه برخون شهدا به دست آمده است ولاغیر. بالاخره پس از یک راندگی خسته کننده و پرتکان به بچه‌ها ملحق می‌شوم و لحظاتی بعد، آتشبارهای دشمن هم خاموشی می‌گیرند و بچه‌ها ضمن حفظ هوشیاری لازم، استراحت را آغاز می‌کنند.

۲۹ آذرماه ۶۰

امروز نسبت به دیروز و روزهای قبل، نسبتاً آرامتر است و تنها گاهگاهی تیراندازی تپیخانه شنیده می‌شود.

با تاریک شدن هوا، بار دیگر جنون دشمن اوج می‌گیرد و تیراندازی تدریجاً شدت می‌یابد. از ساعت یازده شب، پرتاب منورهای دشمن روی مواضع ما، آغاز می‌شود و پس از قریب نیم ساعت که منطقه را روشن می‌کند، از ساعت ۲۴ ناگهان تیراندازی تپیخانه دشمن اوج غربی می‌گیرد و گله‌های توب، یکی پس از دیگری در

اطراف سنگرها و موضع ما فرود می‌آید. من و چند نفر از بچه‌ها، در یک نفر بر هستیم و فرود چند گلوله توب در اطراف نفر بر، ابتدا مارا و ادار به ترک استراحت و بعد خروج از نفر بر و پناه گرفتن در سنگری محکم تر می‌کند. تیراندازی آشیارهای سنگین دشمن تا ساعت ۲ با مدد ادامه می‌یابد و آنگاه تدریجاً خاموشی می‌گیرد ولی شلیک سلاحهای کوچکتر، به قول بچه‌ها مثل آهنگ متنه شب و روزهای جیبه‌های همچنان ادامه می‌یابد و ممکن است که دیگر خواب نداریم و شاید هم، بیشتر به خاطر حفظ هوشیاری و داشتن آمادگی لازم برای مواجه شدن با خطرهای احتمالی، بقیه شب را و بهتر است بگوییم روز آغاز ناسده و نادمیده را به صحبت کردن در اطراف مسالن جنگ می‌گذرانیم. یکی از بچه‌ها خبر خوشحال کننده‌ای از انهدام چندین تانک و نفر بر زرهی دشمن می‌دهد. اتفاق دیر و ز افتاده و درحالی بوده است که دشمن احتمالاً برای تدارک حملات آینده و شاید هم برای تقویت نیروهای خود، از «هویزه» یک ستون زرهی را به سوی جنوب «سابله» حرکت می‌دهد. گروههای گشتی و شناسائی ما خیلی زود خبر این جابجاتی را به واحدهای مستقر در اطراف پل سابله که به مسیر عور ستون دشمن نزدیکتر بوده آند می‌رسانند و آنها نیز بسیار به موقع و سریع وارد عمل می‌شوند و ستون زرهی دشمن را به توب می‌بندند. طی این عملیات موقفيت امیز، تلفات و خسارات فراوانی به دشمن وارد می‌آید و ناچار می‌شود با بجا گذاشتن تانک‌ها و نفر برها متهدم شده، بقیه ستون را به منطقه هویزه بازگشتند. عبور تعداد کثیری آمبولانس در آن منطقه، پس از فرار دشمن، بیانگر میزان قابل توجه تلفات دشمن در این عملیات بوده است.

یکی دیگر از دوستان که اصلاً اهل دزفول است و دیروز از مرخصی چند روزه اش به منطقه بازگشته، از حملات وحشیانه و جنایتکارانه هوایپماهای عراقی و بعباران مناطق مسکونی دزفول خبر می‌دهد. او می‌گوید:

«روز ۲۹ آذر، هوایپماهای متغیر عراقی، طی یک عملیات واقعاً وحشیانه و غیر انسانی، مناطق مسکونی شهر را برای چندین بار از آغاز جنگ تحملی، بعباران کردند. هوایپماها به سرعت آمدند، بمبهای خود را ناشیانه و شتاب زده روی خانه‌های مردم ریختند و قبل از آنکه پدافند ضد هوایی بتوانند عکس العملی نشان دهد، فرار کردند و خون و ویرانی و آتش را از خود بجای گذاشتند. در این حمله وحشیانه، قریب سی نفر که اکثر آنها زن و بچه و افراد مسن بودند، به شهادت رسیدند و تعداد مجرموین، بالای یکصد و پنجاه نفر بود.»

دوست ما در حالی که اشک در چشم‌اش حلقه زده است، از پستی و دنات صدامیان می‌گوید و از کودکان بیگناه و مخصوصی که معلوم نیست به چه جرمی هدف جنون جنایتکاران بعضی قرار گرفته‌اند و می‌گیرند.

جنایت‌هائی زده‌اند و هیچگاه نخواسته‌اند و هنوز هم نمی‌خواهند قبول کنندکه اینگونه حوادث و دست زدن به این قبیل سفاکیها، تقویت روحیه و هرجه بیشتر مصمم شدن نیروهای مسلح و مردم ایران را برای ریشه کن کردن متجاوزین بعضی از خاک میهن اسلامی به دنبال دارد.

دوست ما که از مناطق مسکونی بمباران شده توسط هوایپماهای متجاوز عراقی دیدن کرده است، از مادری حرف می‌زند که در میان ویرانه‌ها و لاپلای آوار، جنازه سه فرزند و همسرش را جستجو می‌کرده است. این مادر که به طرز معجزه آسانی از حادثه جان سالم به در برده بوده است، با روحیه‌ای ستایش‌انگیز و غیرقابل وصف، پا پیا و همراه مردمی که برای کمک آمده بوده‌اند، نوحه خوانان خاک و سنگ را با چنگ و ناخن پس می‌زده است تا هرچه زودتر جنازه عزیزانش را از زیر آوار سنگین و کشنده بیرون بکشد و آنگاه که یاری دهندگان پیکر کوچکترین فرزند او را که دختر بچه‌ای تقریباً سه ساله بوده است، پیدا می‌کنند، این مادر پیکر کوچک فرزند شهیدش را که گونی هنوز در خواب شیرین کودکیش غرق است، ابتدا چون جان شیرین در آغوش می‌فشارد، آنگاه او را روی دستها به طرف آسمان بلند می‌کند و با صدای بلندی از خدا می‌خواهد این شهید نوسال را از او پذیرد. صحنه آنچنان تکان دهنده بوده است که همه را سخت تحت تاثیر قرار داده، مردم یکپارچه و یک صدا فریاد «مرگ بر امریکا» و «مرگ بر صدام» را سر داده‌اند.

دوست ما، همچنین از مساعدت و یاری نیروهای نظامی و انتظامی و نیز مردم قهرمان دزفول و برادران سپاه و بسیج مستقر در این شهری می‌گوید که چگونه هم چون پیکری واحد، بلون آن که از حادثه خم به ابرو بیاورند، نجات جان مجروحان حادثه و حمل جنازه‌های شهیدان را به بیمارستانها و مراکز امداد، صمیمانه ادامه می‌دادند.

غروب هنگام که مردم دزفول در تشیعی باشکوه، پیکر تئی چند از شهیدان را می‌برده اند که به خاک بسپارند، باخبر می‌شوند که عین همین فاجعه در اهواز نیز توسط صدامیان خونخوار به اجرا گذاشته شده است و هوایپماهای عراقی در حمله به مناطق مسکونی شهر مقاوم اهواز، بیش از پازده نفر غیرنظامی را شهید و چندین نفر را هم

مجزوح کرده‌اند. خبر حاکی از آن بوده است که در اهواز هم اکثر شهدا، بچه‌ها و افراد مسن بوده‌اند.

حادثه دزفول و اهواز را قبل از شنیده‌ایم و پیشترها نیز نظر این جنایت ددمنشانه صدامیان را با رها چه در جبهه و چه در شهرهایی چون آبادان، سوسنگرد، اندیمشک، بستان، هویزه، خرم‌شهر، اهواز، دزفول و ... شاهد بوده‌ایم و حالا همه خوب به عمق وابستگی و اوج جنون خونخواری صدام واقفیم. اما آنچه این همقطار ما از دزفول و اهواز می‌گوید، روایت دیگری است از ایثار و ایمان مردم مقاوم و شکست ناپذیر خطه خوزستان و تمامی مناطق جنگ زده که به حق از آغاز جنگ تحمیلی تا امروز، چهره‌ای بی‌مانند و ماندنی در تاریخ از خود نشان داده‌اند.

بچه‌ها از شنیدن جزئیات خبر بعباران، سخت ناراحت می‌شوند و یکی از دوستان با صدایی گرفته، بار دیگر به حقیقتی که حالا دیگر همه رزم‌ندگان و شاید همه افراد ملت ایران آن را می‌شناسند و از آن آگاهی دارند، اشاره می‌کند و آن این حقیقت است که صدامیان به دنبال هر شکست در نبردهای رویارویی، به عنوان تلافی و به خیال خودشان تضعیف روحیه رزم‌ندگان و مردم شهرهای تزدیک منطقه جنگ، دست به چنین جنایت‌هایی زده‌اند و هیچگاه نخواسته‌اند و هنوز هم نمی‌خواهند قبول کنند اینگونه حوادث و دست زدن به این قبیل سفاکیها، تقویت روحیه و هرچه بیشتر مصمم شدن نیروهای مسلح و مردم ایران را برای ریشه‌کن کردن متجاوزین بعثی از خاک میهین اسلامی به دنبال دارد.

خبر پیروزهای چشمگیر و ظفرمندانه لشکریان اسلام در جبهه‌های غرب، از دیگر مطالی است که دوستان مطرح می‌کنند. واقعیت اینست که ما در اینجا، از آنچه در جبهه‌های غرب می‌گذرد، گاه و بیگاه، آن هم بیشتر از طریق رادیو باخبر می‌شویم و هرگاه خبر پیروزی این عزیزان را در آن سوی میهین و در نبرد با مزدوران صدامی می‌شویم، آنچنان که گوئی خود نیز در کسب این پیروزیها، شرکت داشته‌ایم، غرق غرور و شادمانی می‌شویم. مطالی که بچه‌ها مطرح می‌کنند، حاکی از آنست که نیروهای متشکل سپاه و پسیج و ارتش و گروه‌های چربیکی کرد مسلمان، طی عملیاتی که از روز بیستم آذرماه با نام «طلوع فجر» آغاز کرده‌اند، توانسته‌اند ضربات مهلكی به پیکر دشمن وارد آورند و بسیاری از ارتفاعات مهم و استراتژیک منطقه غرب را به تصرف درآورند. عملیات گسترده نیروهای خودی برعلیه مواضع دشمن زیون، چهار روز

متالی ادامه داشته و در نهایت دشمن با تحمل خسارات و صدمات فراوان، به عقب نشینی تن در داده است و رزمدگان ما در جبهه‌های غرب توانسته‌اند برمورهای مهم این منطقه یعنی جاده‌های نفت شهر و قصرشیرین و شهر «خاقین» تسلط یابند. حرشهای دوستان تاپاسی به طلوع مانده ادامه می‌یابد و می‌رویم تا روز دیگر را در جبهه نبرد آغاز کنیم.

۳۵ آفریمه

با انهدام تانکر آب که قبلاً به آن اشاره شد، واحدهایی که قرار بود تانکر آب برای آنها فرستاده شود، اطلاع داده‌اند که با کمی آب مواجه هستند و فرمانده آنها برای تدارک تانکر آب لازم، به این منطقه آمده است. وی پس از گذاشتن قرار، به مواضع خود باز می‌گردد و ساعت ده صبح، دومین تانکر آب ارسال می‌شود، ولی نیم ساعت بعد بچه‌ها از بی سیم خبر می‌دهند که این تانکر هم هدف موشک‌های دشمن قرار گرفته و منهدم شده است.

جای بسی شگفتی است که در این ماجرا، به راننده و سرنشین خودرو، صدمه‌ای وارد نیامده است و این لطف الهی در حالی شامل حال بچه‌ها شده که اطاق خودرو و همچنین تانکر آب بطور کلی از بین رفته است.

این حادثه باعث می‌شود که تانکر دیگری از پشت جبهه تقدصاً شود و هنگام غروب، آب آشامیدنی لازم برای واحدهایی که در غرب مواضع ما استقرار دارند، فرستاده می‌شود.

۳۶ اوی ماه

حدود ساعت دومنیم صبح، چهار هواپیمای عراقی در آسمان منطقه دیده می‌شوند و پس از گشتن روی مواضع مختلف، مناطق بستان و سوسنگرد را هدف قرار می‌دهند و بمباران می‌کنند. شدت بمباران به حدی است که ما از اینجا بودناشی از آن را بخوبی می‌بینیم و خدا می‌کنم که این عمل وحشیانه و تکراری تلفاتی به دنبال نداشته باشد.

حوالی ساعت یازده، بازهم سر و کله هواپیماهای دشمن پیدا می‌شود که برای

بار دوم مناطق بستان را هدف قرار می‌دهند. خوشبختانه به هنگام غروب خبر می‌شویم که بیمارانهای امروز دشمن، فقط دو مجروح داشته است و خسارات چندانی هم بیار نیاورده است. با تاریک شدن هوا، باز هم توبخانه دشمن، شروع به فعالیت می‌کند. تیراندازی آتشبارهای سنگین که چندین شب است با تاریک شدن هوا از سوی دشمن آغاز می‌شود، حکایت از هراس و وحشت دشمن شکست خورده از حمله احتمالی رژمندگان دلاور ما دارد و با دست زدن به این کوشش بیهوده و در واقع با به باد دادن بیت‌المال مردم عراق، به خیال خود از غافلگیر شدن و در تله افتادن می‌گریزند و متلا جلو آنرا می‌گیرند.

جالب است که در این چند روزه، هرگاه صدای لودرهای ما به هنگام ایجاد سنگرواستحکام مواضع فعلی شنیده شده است، دشمن با ترسی آشکارو باشتابی مشخص، تیراندازی با توبخانه و خمپاره اندازها را برروی مواضع ما آغاز کرده است که مبادا فعالیت لودر، حمله ناگهانی ما را در بی داشته باشد و همه اینها به وضوح تمام، ترس شدید خصم را از رژمندگان دلاور اسلام و یورشیاهی برق آسای آنان نشان می‌دهد. شلیک توبخانه بعثیون پس از قریب یک ساعت خاموش می‌گیرد و به دنبال آن تیراندازی با سلاحهای کوچک آغاز می‌شود. این شلیک‌ها که در شباهی گذشته معمولاً تا طلوع صبح ادامه می‌یافتد، امشب از ساعت یازده، ناگهان خاموش می‌شود و چند دقیقه بعد، سکوتی مرموز و بالور نکردنی، سراسر منطقه رامی پوشاند. این سکوت در خطوط اول جبهه تاکتون سابقه نداشته و یا حداقل من شاهدش نبوده ام. عمق سکوت به حدی است که بچه‌ها را به فکر وا می‌دارد و تدریجاً پیچ پیچ امکان حمله دشمن، سنگر به سنگر می‌بیچد. شب موزی و گیج گننده روی دشت خواهدیه است و می‌کوشیم تا با گشودن هرچه بیشتر چشمها یمان، تا آنجا که ممکن است عمق تاریکی را بشکافیم و جلو را نگاه کنیم و هر حرکت کوچک را زیر نظر بگیریم. سکوت به حدی است که حتی گذر یک نسیم ملایم و پریدن حشره‌ای در شب، ما را به حرکت برای نشان دادن عکس العمل وا می‌دارد. گفتنی است که حتی از جبهه‌های خودی هم یک گلوله شلیک نمی‌شود و احتمالاً این سکوت ناگهانی فرماندهان را هم به فکر واداشته است و به همین خاطر، عکس‌العملی نشان داده نمی‌شود.

پس از قریب نیم ساعت از شروع حکومت سکوت در منطقه، اطلاع می‌دهند که امکان دارد، نیروهای پیاده دشمن در سکوت کامل حمله‌ای را آغاز کرده باشند و لازم

است ما با هوشیاری تمام، اوضاع و احوال را زیر نظر داشته باشیم. با شنیدن این خبر، بعضی بچه‌ها گوش به زمین می‌چسبانند شاید صدایی از حرکت نیروهای دشمن بشنوند. این کار در خیلی از موارد نتیجه خوبی دارد و انسان می‌تواند با گوش خواباندن روی زمین، کوچکترین صدا را نیز بشنود. اما اشب آنچه شنیده می‌شود، بیش از آنکه صدای پای افراد دشمن باشد، سکوت است و همه‌مه گنگی که می‌توان آن را به حساب جریان رود سابله گذاشت.

دقایقی بعداز دستورآمده باش، گروه خمپاره انداز دستورمی گیرند که با پرتاب منور، منطقه را روشن نمایند تا چنانچه نیروهای پیاده دشمن در حال پیشروی باشند، دیده شوند. منورها پرتاب می‌شود و ما چشمها را بیشتر باز می‌کنیم و اسلحه بر روی دست منتظریم که نیروهای دشمن را در تیررس خود ببینیم. اما تا آنجا که چشم کار می‌کند، به قول معروف حتی پرنده هم پرنمی‌زند. با این وجود از فرمانده تیپ دستور می‌رسد که همه واحدها آمادگی صدرصد داشته باشند. و برای مقابله با حیله‌های احتمالی دشمن به گوش باشند. تویخانه خودی چند شلیک پراکنده روی مواضع دشمن را آغاز می‌کند و چون جواب متقابل نمی‌گیرد و بعدا نیز می‌شنویم که در حال تغییر موضع و انتخاب محل مناسب برای کویندن دشمن در صورت حمله بوده است، پس از حدود نیم ساعت دست از شلیک برمی‌دارد. سکوت آنچنان گزند است که هیچیک از بچه‌ها را خیال خواب نیست و همگی با حفظ آمادگی و هوشیاری لازم، تا طلوع فجر همه جا را زیر نظر داریم.

حدود ساعت ۷ صبح، صدای تکبیر سنگرهای فرا می‌گیرد و ما هم هم‌صدا با دیگران، بدون آگاهی از چگونگی ماجرا، تکبیر می‌گویند و بعد در میان فریادهای شادی و تیراندازی هوایی بچه‌ها می‌شنویم که دشمن زبون در منتهای ترس و وحشت از حمله نیروهای شجاع و رزمnde ما، صلاح را در عقب نشینی و فرار از مواضع مورد تجاوز دیده است.

اولین خبرها حاکی از آنست که دشمن، شبانه حدود سه کیلومتر در عمق عقب نشسته است. بلا فاصله بچه‌های سپاه و گروهی از نیروهای پیاده ما به سوی سنگرهای بعثیون فراری راه می‌افتد.

این کار در شروع برای اجتناب از خطرات احتمالی، نظری می‌گذاری مسیر و یا تله‌های انفجاری در سر راه، با احتیاط کامل انجام می‌گیرد و زمانی که بیش قراولان

شجاع به سنگرهای رها شده دشمن می‌رسند، شلیکهای هوانیشان نشان می‌دهد که خطری در میان نیست و دشمن مذبوحانه از صحنه نبرد گریخته است. این واقعیت نشان می‌دهد که دلاوران ما، حتی با حضور خود در جبهه‌های ستیز علیه کفر و ظلمت هم پیروزی می‌آفیرند و دشمن آنچنان ترسیده و مضمحل شده است که گاه حتی به شلیک توب و تانک و مبارزه رویارویی هم نیازی نیست و خصم شکست خورده، روحیه‌ای ضعیفتر و درهم پاشیده‌تر از آن دارد که بتواند مقاومتی چشمگیر از خودنشان دهد.

سنگرهای خالی و رها شده مزدوران عراقی که بعد از اولین خاکریز قرار دارد و تا ساعتی قبل در اشغال متباوزین بوده است، یکی پس از دیگری توسط گروههای گشت اولیه بازرسی می‌شود و عبور از شخصیتین خاکریز را با رعایت جانب احتیاط، به رسیدن دستور از فرمانده تیپ موکول می‌نمایند. عقب نشینی بعنیون آن هم آرام و بی سر و صدا و به عبارت دیگر عقب نشینی و فرار نزدیک آنها برای همه ما تا حدودی مشکوک و سوال برانگیز است. گو این که در موقعیت فعلی این بهترین اقدامی بوده است که دشمن می‌توانسته است برای احتراز از خشم توفنده رزمندگان اسلام به آن دست بزند. به هر حال این موضوع بازار حدم و گمان و تحلیل‌های گوناگون را در میان بچه‌ها راه می‌اندازد و هر کس در این خصوص نظری ابراز می‌دارد.

گروهی می‌گویند دشمن در تدارک حمله‌ای است که در آینده به آن مبادرت خواهد کرد، با عقب نشینی از این موضع و استقرار در موضعی که احتمالاً از قبل ایجاد و استحکام بخشیدن به آنها را آغاز کرده بوده است، خواسته است با اقدام به عقب نشینی، در عین حال ما را هم به اشتباه وادارد.

گروهی دیگر این عقب نشینی و فرار را به دورخیزی جهت آغاز حملاتی در دیگر جبهه‌ها تلقی می‌کنند. ولی واقعیت همان است که همه فرمان نیز به آن حکم می‌کند و آن چیزی نیست جز هراس و عدم روحیه لشکریان صدامی که خود را با نیروهای کاملاً مصمم و بیکارجوی جمهوری اسلامی رویرو می‌بینند و با تجزیه و تحلیل عملیات گسترده اخیر نیروهای رزمده‌ما، گریز از جبهه و عقب نشینی را نتیجه بخش تر از هر اقدام دیگری می‌دانند.

از فرماندهی دستور می‌رسد که بچه‌ها کماکان در سنگرهای فعلی خود مستقر باشند و در عین حال آمادگی لازم را برای مواجه شدن با هرگونه واکنش بعدی خصم، داشته باشند. ساعتی بعد، فرمانده گردان که از جلسه فرماندهان بر می‌گردد، نظرات مطرح

شده در جلسه را با ما در میان می گذارد. آنچنان که فرمانده می گوید، در آن جلسه هم حدسیات گوناگون راجع به عقب نشینی دشمن مطرح بوده است. و از عقایدی که طرح شده، یکی هم اینست که دشمن با ایجاد میدانی گسترده تر بین دو جبهه، احتمالاً قصد بمباران مواضع ما را دارد و یا آن که برای تلافی شکست های پیاپی اخیر، با توپخانه گلوله های شیمیایی روی مواضع ما شلیک خواهد کرد و این عقب نشینی به منظور جلوگیری و مصون ماندن صدامیان از تاثیر مواد شیمیائی صورت گرفته است. البته در این جلسه آنچنان که فرمانده می گوید، نقش احتمالی تبلیغات فریبنده امپریالیزم و عامل خونخوارش صدام نیز در نظر گرفته شده است و بعد ندانسته اند که صدام خواسته باشد با این اقدام، به گونه ای دیگر مظلوم نمانی را در سطح رسانه های خبری وابسته به امپریالیزم راه بیاندازد و عقب نشینی خودرا به حساب عدم تمایلش به ادامه جنگ بگذارد.

فرمانده در آخر، به همه واحدها دستور می دهد که در هر حال برای مقابله با هریش آمدی، آمادگی لازم را داشته باشند. ضمناً دستور داده می شود که با تاریک شدن هوا، یک گروه تجسس برای شناسائی بیشتر و آگاهی یافتن از موقعیت فعلی دشمن به جلو حرکت نمایند.

شب از راه می رسد و گروه شناسائی راه می افتد و تدریجاً در تاریکی از دید ما پنهان می شود. شلیک آتشبارهای سنگین دوطرف، گاه به گاه شنیده می شود. حالی نیمه شب، گروه شناسائی پس از قریب پنج ساعت گست در منطقه باز می گردند و بچه ها که تازه برای استراحت آماده شده اند، بر می خیزند و در سنگرهای می شینند یکی از بچه های گروه دوان دوان به سوی سنگرهای ما می آید و از راه رسیده و نرسیده مژده می دهد که: «بیانید، اسیر گرفته ایم.»

در قسمتی از مواضع، افراد نیروی گشتی که از راه رسیده اند ایستاده اند هفت سرباز عراقی هم با حالتی عادی و حتی لبخند به لب در میان آنها دیده می شوند. دقایقی بعد فرمانده گردان از راه می رسد و فرمانده گروه گشتی گزارش می دهد که سربازان عراقی را در یکی از خاکریزهای رها شده باfte اند و به عبارت دیگر، آنها به محض دیدن ما و پس از اطمینان یافتن از این که ایرانی هستیم، از مخفی گاهی که برای خود تدارک دیده بوده اند بیرون آمده اند و خود را تسلیم کرده اند. ترجمه مطالب فرمانده گروه هفت نفری سربازان عراقی، بیانگر این موضوع است که آنها از مدتها قبل تصمیم

داشته‌اند به محض یافتن فرصت خود را به نیروهای رژیم‌نده اسلام، تسلیم نمایند و با پیش آمدن مساله عقب‌نشینی بپیشون، از فرصت استفاده کرده‌اند و با مخفی شگن در پناهگاهی دور از دید فرماندهان، از همراهی با آنان سرباز زده‌اند و با رسیدن گروه‌های گشتی ما، خود را به آنان تسلیم کرده‌اند.

به دستور فرمانده گردان، اسراء را بلافاصله به پشت جبهه اعزام می‌دارند. گروه شناسانی همچنین گزارش می‌دهد که تا مسافتی زیاد از دشمن کوچکترین نشانه‌ای دیده نمی‌شود و تنها توپخانه خصم فراری، از فاصله‌ای دور شلیک می‌کند. با خالی آسوده به سنگرهای خودباز می‌گردیم و شب راضمن حفظ هوشیاری لازمه جبهه، به صبح می‌رسانیم.

دوم دی ماه ۶۵

از ساعت هشت صبح، باز هم جلسه فرماندهان تشکیل می‌شود و فرمانده گردان مانیز می‌رود که در جلسه حضور یابدو آنگاه که باز می‌گردد، دستورات جدید را ابلاغ می‌کند. قرار شده است که از هر یگان، یک گروه «تامین» جهت کسب اخبار و اطلاعاتی از سنگرهای آزاد شده و موقعیت فعلی دشمن، هر شب به جلو حرکت نماید. شب از راه می‌رسد در حالی که روزی آرام را پشت سر گذاشته ایم و بچه‌ها با استفاده از فرصت، روز را به نوشتن نامه به بستگانشان و مرتب کردن وسائل گذرانده‌اند. با رسیدن شب گروه تامینی گردان ما، مطابق روال شب قبل، برای شناسانی حرکت می‌کند. مطابق برنامه تنظیمی، بچه‌ها تا دمیدن صبح در گستاخاند بودو این اقدام عاقلانه که احتمالاً از سوی همه واحدهای مستقر در منطقه اجرا می‌شود، از اقدامات ناگهانی دشمن خواهد کاست.

سوم دی ماه ۶۵

اوپرای جبهه آرام است و طبق معمول، فقط صدای شلیک پراکنده توپخانه در طرف، تنها فعالیتی است که این روزها در جریان است. پیش از ظهر امروز یک گروه گشت برای شناسانی هر چه بهتر مواضع آزاد شده و تعیین محل دقیق استقرار فعلی دشمن، حرکت می‌کند و حدود ساعت یک بعد از ظهر باز می‌گردد و گزارش می‌دهد که دشمن تمامی خاکریزهای را که جهت در

امان ماندن از شلیک توپخانه‌های ما تدارک دیده بوده است، و به فاصله نظری یعنی هفت‌صد متري (در عمق منطقه) از یکدیگر قرار دارند، ترک کرده است و قریب سه کیلومتر عقب نشسته است، و در جبهه‌های همچنانی نیز همین عقب نشینی تکرار شده است.

فرمانده گروه گشتی همچنانی گزارش می‌دهد که ما پیش روی به سوی مواضع جدید دشمن را پس از گذشتن از مواضع آزاد شده، ادامه دادیم و دو خاکریز دیگر را بدون آن که حادثه‌ای اتفاق بیفتد، پشت سر گذاشتم. اما به محض رسیدن به سومین خاکریز، دشمن از حضور ما مطلع شد و شلیک را آغاز کرد. و ما هم که مأموریت خود را انجام داده بودیم، باز گشتم.

ساعتی بعد فرمانده گردان از من می‌خواهد که او را در رفقن به مواضع قبلی دشمن و آزاد شده همراهی کنم. با جوشحالی سوار می‌شوم و راه می‌افتیم، چند نفر دیگر از بچه‌ها هم هستند. از اولین خاکریز که می‌گذریم، به حادثه‌ای می‌رسیم که در ابتدای آن تابلوی نصب شده است و روی آن این نوشته توجه را جلب می‌کند: «جاده شهید علی رفیعی». با دیدن این تابلو، به یاد شهید عزیز دیگری از دوستان می‌افتم که اگر چه در گردان ما نبود، اما بچه‌ها از او و جانبازی‌هاش زیاد تعریف می‌کردند. شهید رفیعی استوار ۲ بود و روز نهم آذر ماه، در اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت رسید. یادش گرامی باد.

به دوین خاکریزی که دشمن آنرا رها کرده و به عقب فرار کرده بود می‌رسیم. همه چیز حکایت از فرار شتابزده عراقیان دارد. فرمانده دشمن بازدید خاکریز می‌گوید که عراقیها از رودخانه نیسان هم گذشته‌اند و حالا در مواضع آن سوی رودخانه که قبل از محل استقرار نیروهای پشتیبانی آنها بود، مستقر شده‌اند، فرمانده همچنانی از مقدمات تدارکاتی برای حمله از سوی نیروهای خودی خبر می‌دهد که قرار بوده است در آینده به اجرا گذاشته شود و اضافه می‌کند که دیگر فرماندهان رده بالا، احتمال می‌دهند که دشمن از این مقدمات آگاهی داشته، صلاح خود را در گریز دیده است و احتملاً برای جلو گیری از کسب آمادگی لازم نیروهای ما نیز، دست به اقدامات دیگری هم خواهد زد.

پس از گشتی در اطراف خاکریزهای قبلی دشمن، در حالی که هوا رو به تاریکی می‌رود، به همراه فرمانده به مواضع خود باز می‌گردیم.

سه روز از عقب نشینی و بهتر بگوییم فرار دشمن از مقابل رزم‌نگان اسلام می‌گردد و ما در این سه روز، همچنان در مواضع قبلی خود استقرار داریم.

امشب باز هم آشیازی دشمن، با تاریک شدن هوا شروع می‌شود و مثل شبهای قبیل از فرار، با پرتاب منور هر چند دقیقه یکبار، آسمان منطقه را روشن می‌کند و به دنبال آن به خیال خود مواضع مرازیر آتش می‌گیرد و جالب است که اکثر گله‌های رها شده، به فاصله‌ای دور از محلهای استقرار ما فرود می‌آید و خوشبختانه تلاش مذبوحانه صدامیان، بدون کوچکترین خسارت یا تلفاتی است.

چهارم و پنجم دی ماه ۶۰

روز سپیتاً آرامی را پست سرمی گذاریم و شلیک گاه به گاه تویخانه که از دور دست شنیده می‌شود، هر از گاهی به یادمان می‌آورد که چه فاصله‌ای با دشمن داریم، حدود ساعت دوازده شب خبر می‌دهند که از فرماندهی تیپ دستور رسیده است برای حرکت به جلو و استقرار در مواضع آزاد شده، به جلو حرکت کنیم. بچه‌ها به جنب و جوش می‌افتدند و می‌کوشند با سرعت هر چه بیشتر خود را برای حرکت آماده نمایند. این یکی از محسنات جبهه است که آدم در همه حال آمادگی انجام کارهائی را که شاید در موقع عادی از آن سر باز می‌زند و یا با اکراه به آن تن در می‌دهد، دارد. تقریباً آماده حرکت شده ایم که بعضی فرماندهان گردانهای دیگر تیپ می‌آینند و ضمن مشورت با فرمانده ما، نظر می‌دهند که به علت تاریکی، شناسانی درست منطقه و استقرار در مواضعی قابل اعتماد و مطمئن به سختی امکان دارد و شاید بهتر باشد ضمن تماس با فرماندهی، اگر اضطراری در میان نباشد، حرکت را به روش شدن هوا موکول نمائیم، تماس گرفته می‌شود و دقایقی بعد خبر می‌دهند که امشب را در همین مواضع به سر خواهیم برد و صبح فردا پیش روی خواهیم کرد.

شب را به هر شکلی که هست، به صبح می‌رسانیم. حدود ساعت ۵ صبح، معاون فرمانده گردان و چند نفر دیگر، برای شناسانی و انتخاب محلهای استقرار، به جلو حرکت می‌کنند و ساعت نزدیک هفت و نیم صبح است که بر می‌گردند و دستور حرکت صادر می‌شود.

گروهانها بانظم و ترتیب خاصی پیش روی را آغاز می‌کنند. استقرار گروهانهای پیاده تا حوالی ظهر به درازا می‌کشد و تا غروب، بقیه گروهانها مستقر می‌شوند و تنها هدایت تانکها به مواضع جدید باقی می‌ماند که لودرها مشغول ایجاد مواضع لازم برای آنها هستند و قرار می‌شود تانکها را نیز فردا به جلو هدایت و مستقر

نمایند.

بچه‌ها در سنگرهای جدید که عراقیها آنها را برای ما خوب آماده کرده اند و تحویل داده اند، موضع پداشتی می‌گیرند و شب را با آرامش در محل جدید استقرار می‌گذرانیم.

خبر می‌شویم که در جبهه‌های هم‌جوار ما هم تعدادی از سایر گردانها به جلو آمده اند و در موضع تازه مستقر شده اند و بقیه نیز به تدریج پیشروی خواهند کرد.

ششم دی ماه ۶۰

تعدادی از بچه‌ها در موضع جدید و زمینهای اطراف، جستجو را برای یافتن احتمالی اطلاعاتی تازه و یا مدارکی بجامانده از عراقیان آغاز کرده اند.

حوالی ساعت ده صبح خبر می‌دهند که در فاصله سی متری خاکریزی که ما در قسمتی از آن مستقر شده ایم، با کنارزدن مقداری خاک که شکوکی داشته است، جنازه یدون سری را یافته اند. با یکی دو تا از بچه‌ها می‌روم که بینیم موضوع از چه قرار است. فرمانده گروهان هم آنجاست.

بچه‌ها از لباس جنازه تشخیص داده اند که از نیروهای خودی است و احتمالاً از اعضاء بسیج وابسته به سپاه پاسداران است. سر او را به طرز فوجی بریده اند و خون خشک شده روی بریدگی گردن و یقه و «فرنچ» شهید، نشان می‌دهد که مدت زیادی از شهادت او به دست دژخیمان عراقی نمی‌گذرد. علامت با شانه زخم گلوله یا جراحت دیگری در بدن او نیست و این هم بیانگر این واقعیت تلخ است که شهید، زنده در اختیار عراقیان بوده است و در حالی که می‌توانسته اند او را به اسارت ببرند، اینگونه با وحشیگری تمام شهیدش کرده اند. بچه‌ها در جستجوی جیب‌های لباس او درمی‌یابند که اهل شمال است و همانطور که حدس زده می‌شد، از اعضاء بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

چند دقیقه بعد، سرجنازه شهید را در حالی که هنوز در کلاه آهنی قرار دارد، پیدامی کنند، صحنه دلخراشی است و نشان دهنده اوج نثامت و جلادی و جنایت-پیشگی رژیم مزدور و کافری است که این روزها جارو جنجال تبلیغاتی در جهان به راه انداخته است که: «ما صلح طلب هستیم!» و «می‌خواهیم به جنگ خاتمه دهیم»!! حتماً معنی خاتمه دادن به جنگ، اقدام به چنین جنایاتی است. آرزو می‌کنیم ایکاوش

خبرنگاران خارجی و نمایندگان رسانه‌های تبلیغاتی غرب که خواسته و ناخواسته جنجال‌های تبلیغاتی صدام مزدور را دامن می‌زنند، حضور می‌داشتند و معنی صلح طلبی چنگیز دوران را می‌دیدند.

بچه‌ها از دیدن صحنه به شدت متأثر شده اند و با چشم‌انداز اشک‌آلود در حالی که اطراف جنازه شهید زانو زده‌اند و فاتحه می‌خوانند، و به این همه سفاکی و پلیدی دزخیمان عراقی نفرین می‌کنند.

برای حمل پیکر شهید، با بی‌سیم تقاضای اعزام آمبولانس می‌شود و نیم ساعت بعد، بچه‌ها با احترام کامل جنازه را به آمبولانس منتقل می‌کنند و بعد بر می‌گردیم که در موضع خود، رسیلن زمان حمله و لحظات انتقام‌گیری از صدامیان جنایتکار را به انتظار بنشینیم، ولی آیا ماهم خواهیم توانت چون آنان باشیم؟ تجربه به همه جهانیان عکس آن را شان داده است و گرنه، بعباران مناطق مسکونی و شهرهای عراق که در تیررس ما هستند و یا با یک پرواز دلاورانه تبیزیروازان نیروی هوایی می‌توان با خاک یکسانشان کرد، ماهم در برنامه عملیات‌ان قرار می‌دادیم و یا خدای ناکرده با اسرا رفتار دیگری درپیش می‌گرفتیم، ولی از آنجا که مبانی عالیه اسلام در تمامی مراحل نبرد، راهنمای ماست، ما انشاء‌الله مثل سابق جواب این سفاکیها را در نبردی رویاروی خواهیم داد.

از هفتم دی ماه تا چهاردهم بهمن ماه ۶۵

روزهای زستان بارانی خوزستان را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاریم در حالی که هر روز نیروهای تازه‌تری از اقصی نقاط کشور به منطقه وارد می‌شوند که حضور این همه رزم‌منده مصمم و پیکارگر در جبهه‌ها، شانه‌پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ ملت از نیروهای درگیر در جنگی است که نوکر حلقه به گوش امپریالیزم، صدام خونخوار برمأ تحملی کرده است.

قرائن نشان می‌دهد که نیروهای خودی، حمله‌ای گسترده را علیه دشمن متجاوز تدارک می‌بیند و تهیه مقدمات عملیات آنقدر واضح و روشن است که ما گاه از این همه روش‌کاری و عدم رعایت تمهیدات لازم برای پنهان داشتن قضایا، تعجب می‌کنیم. حرف سر اینست که با توجه به پروازهای شناسائی که دشمن مرتب بر روی موضع و مناطق ما انجام می‌دهد و با توجه به هواپیماهای «اواسک» که به دستور امریکا

برای عراق جاسوسی می‌کنند و اطلاعات لازم را در مورد تغییر و تحولات نیروهای ما در اختیارش می‌گذارند و همچنین با درنظر گرفتن نقش خانمانه ستون پنجم که خوشبختانه این آخری دیگر توانائی و کثرت روزهای آغاز جنگ را ندارد، مسلمان دشمن از تدارک حمله مطلع است و بازهم مسلماً اقدامات لازم را برای مقابله با عملیات آینده لشکریان اسلام به عمل خواهد آورد. ولی مسأله دیگر روحیه قوی و ایمان محکم رژیمندگان ما است و به نظر من آنچه باعث می‌شود ما، به این آشکاری قصد خود را از مدت‌ها قبل بدون هرگونه پنهان کاری، اعلام نماییم، تکیه بر همان ایمان و روحیه ایست که صدامیان فاقد آنند و بدون شک، عراق هرگونه اقدامی هم برای مقابله با حملات ما تدارک بییند، بالاخره شکست نهانی از آن او خواهد بود و ما به خواست خدا، شاهد پیروزی را در آغوش خواهیم گرفت.

طی چند روز گذشته، و در واقع از روز بیستم دی ماه نیروهای ما برای استراحتی چندروزه و تدارک بعض کمبودها، طبق دستور به دهکده «سوگل صالح» در غرب حمیدیه، نرسیده به پنهانی «الله اکبر»، تغییر موضع داده و به عبارت دیگر، چند روزی است که ما در مواضع دوراز خط مقدم، به حالت احتیاط مستقر شده‌ایم.

در اینجا، از آنچه در خطوط مقدم می‌گذرد، اطلاعات و آگاهیهای لازم را کمی دیرتر از زمانی که در خط بودیم، به دست می‌آوریم. البته در این مدت حرکت چشمگیری هم در هیچیک از جبهه‌های اطراف ما، رخ نداده و آنچه تداوم جنگ را بیان می‌کرده، تیراندازیهای گاه به گاه آتشبارهای سنگین دو طرف و پروازهای متناوب هوایی‌ها ای متجاوز عراقی بر روی مواضع ما بوده است که بخصوص با آگاهی از حضور نیروهای تازه نفس در منطقه، حداقل روزی یکبار و گاه در یک روز چند نوبت، مواضعی را به خیال خود بمعیاران کرده‌اند و یا به راکت بسته‌اند و البته تجاوز به حریم شهرها و ویران کردن مناطق مسکونی را صدام مطابق ذات جنایتکارانه‌اش در برنامه داشته است. ولی از آنجا که نیروهای رژیمند و ملت رشید و دلاور ایران همواره بر خدا تکیه داشته، این حملات کمتر به نتیجه رسیده و به قول یکی از بچه‌ها، هوایی‌ها عراقی آنچنان که گونی برای تلف کردن و به هدر دادن بیت‌المال عراق باهم مسابقه گذاشته‌اند، در اکثر موارد بمب‌ها و راکت‌های خود را در بیابان رها کرده، شتابزده از معركه گریخته‌اند. بعضی دوستان می‌گویند، اقامت ما در این منطقه بزودی به پایان خواهد رسید و برای شرکت در حمله‌ای که در دست تدارک است، به منطقه ذرفول خواهیم رفت. قدر

مسلم ایشت که دیر یا زود، عملیاتی علیه دشمن متجاوز خواهیم داشت و نزدیک بودن سالروز پیروزی انقلاب، در همه ما این فکر را ایجاد کرده که حمله، احتمالاً روز بیست و دوم بهمن ماه آغاز خواهد شد و به همین خاطر، بچه‌ها برای رسیدن روز موعود، لحظه شماری می‌کنند.

به هر حال در این چند روز، به دستور فرماندهان قسمت‌های مختلف، بچه‌ها حتی بیش از روزهایی که در پادگان بودیم، برنامه تعریف و آماده سازی دارند و همین امر سبب جلوگیری از کرخی و رخدوت بچه‌ها می‌شود و به امید خدا خواهیم توانست با داشتن آمادگی لازم، هر لحظه که لازم شد، در هر منطقه‌ای که تعیین نمایند، پوزه دشمن را به خاک بمالیم.

۱۵ بهمن ماه ۶۵

امروز فرماندهان گردانها را جهت شرکت در جلسه فرماندهان دعوت می‌کنند. بچه‌ها حدس می‌زنند که در این جلسه، طرح و جزئیات عملیات به فرماندهان ابلاغ خواهد شد و ما بزودی برای شرکت در عملیات، حرکت خواهیم کرد.

بالاخره در میان حالت انتظار بچه‌ها، فرمانده از راه می‌رسد و پس از جمع کردن فرماندهان قسمت‌ها، مطالب مطرح شده در جلسه را با آنها در میان می‌گذارد. از حرفهای فرمانده چنین برمی‌آید که ما بزودی عازم دزفول خواهیم شد و با گذشتن از جاده اندیمشک به سوی خرم‌آباد و عبور از ارتفاعات منطقه «پای علم» در منطقه «دشت عباس» مستقر خواهیم شد. گفته می‌شود نیمی از این راه طولانی، راهی کوهستانی و دارای معابری تنگ و خطرناک است و ما برای عبور از این معابر، بخصوص در این نصل از سال، با دشواری مواجه خواهیم بود و به لحاظ مسیل بودن اکثر معابر، باید دعا کنیم که حین گذر، با بارندگی مواجه نشویم و بتوانیم زودتر خود را به مواضع تعیین شده برسانیم. ولی از آنجا که هدف ما از پیمودن این راه، مقابله با نیروهای متجاوز صدامی و تاراندن آنهاست، کمتر کسی در این خصوص نگرانی به خود را می‌دهد و همه با خوشحالی، رسیدن روز حرکت را انتظار می‌کنیم.



تنگه چزابه

۱۶ و ۱۷ بهمن ماه ۶۰

درحالی که گردانهای تیپ ما، خود را برای حرکت به دزفول و ادامه راه به سوی مواضع تعیین شده آماده می‌کنند، در میان بهت و نگرانی خبر می‌شویم که دشمن با آگاهی از تدارک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران برای دست زدن به حمله‌ای گستردۀ، به منظور عقب انداختن زمان حمله و جلوگیری از کسب آمادگی لازم نیروهای ما، در منطقه «بستان» و «تنگه چزابه» اقدام به حمله‌ای ناگهانی کرده است.

خبرهای اولیه، همه را سخت ناراحت و عصبانی می‌کند و حتی تعدادی از بچه‌ها، ضمّن تماس با فرمانده قسمت، درخواست می‌کنند از فرماندهان بالاتر خواسته شود تا ما هم به خط حرکت کنیم و در مقابل تجاوز دشمن، ایستادگی نمائیم. این تقاضا در حالی صورت می‌گیرد که همه ما از اهمیت نظامی و سوق الجیشی «تنگه چزابه» آگاهی داریم و در عملیات گذشته به چشم خود دیدیم که چگونه دشمن با از دست دادن این تنگه، نیروهایش دچار از هم پاشیدگی و اضحمحل شدو عاقبت هم شکستی فاحش را پذیرفت و اینک دشمن با آگاهی از موقعیت نیروهای ما و دریافت این مسأله که ما داریم برای انجام عملیاتی گسترده‌تر از «طريق القدس» خود را آماده می‌کنیم، به این فکر افتاده است که ضمّن حمله به بستان و تنگه چزابه، ما را غافلگیر نماید و اگر

توانست، تنگه چزابه را باردیگر مورد تجاوز قرار دهد که در آن صورت نیروهای ما برای اجرای عملیات آینده، با مشکلات جدیدی مواجه خواهند شد. همه با دلهره و نگرانی تمام خبرهای جنگ را دنبال می‌کنیم و تلاش بچه‌ها می‌برای دریافت اجازه حضور در خط مقدم، به جانی نمی‌رسد و فرمانده با اطمینان خاطر اعلام می‌دارد که ما بقدر کافی در منطقه درگیری، نیرو داریم و یقیناً بازهم شکست دیگری بر دشمن تحمیل خواهیم کرد.

ها رو به تاریکی می‌رود و ما هنوز نتوانسته ایم از آنچه در خطوط اول می‌گذرد، آکاهی لازم را داشته باشیم، بچه‌ها می‌گویند با توجه به این که از چند روز قبل، دشمن برای عقب انداختن تاریخ حمله نیروهای ما و ایجاد خطوط تدافعی بیشتر در مقابله با یورش دلاوران اسلام، در منطقه شوش دست به تقویت نیروهای متتجاوز خود زده بود، بعید نیست که در آن منطقه هم درگیری را آغاز کرده باشد تا نیروهای ما با توجه به وسعت جبهه‌ها، زمان کمتری را برای تدارک ضدحمله و دفاع داشته باشند. به هر حال شب را با نگرانی و دعا برای پیروزی برادرانمان در منطقه درگیری، به صبح می‌رسانیم.

۱۸ بهمن ماه ۶۵

خبرهای اولیه حکایت از شدت درگیری در منطقه بستان و تنگه چزابه دارد. بدین معنی که دشمن با استفاده از پوشش هوایی هواپیماهای متتجاوز خود و با تکیه بر آتش شدید توپخانه و خمپاره انداز و دیگر سلاحهای سنگین، تمامی کوشش خود را برای دراختیار گرفتن «تنگه چزابه» به کار گرفته است.

خبرهای رسیده از نتایج درگیری تا این ساعت، نگران کننده است. می‌شوند که دشمن متتجاوز، خاکریزهای اول را که نیروهای شجاع سپاه و بسیج در آنها مستقر بوده‌اند، زیر آتش شدید توپخانه و خمپاره انداز اشغال کرده است و بچه‌ها ناچار به عقب آمده‌اند. ساعتی بعد از تخلیه اضطراری خاکریزهای دوم توسط نیروهای ارتش و سپاه اطلاع می‌دهند که شنیدن پیاپی این دوخبر، ناراحتی واضطراب زیادی در میان بچه‌ها ایجاد می‌کند و برای پیروزی نیروهای رزم‌نده‌مان، دست دعا به درگاه خدا بر می‌داریم. خبرها همچنین حاکی از آنست که دشمن نیروهای فراوانی را برای به نتیجه رسانیدن حمله به کار گرفته است و به همین خاطر تیپ ۳ لشکر برای کمک به نیروهای خودی، می‌رود که وارد معزه شود.

اخباری که بعداز ظهر امروز از منطقه درگیری می‌شونیم به واقع حکم جانبخش ترین مژده ممکن را دارد. نیروهای خودی با بهره‌گیری از آتش شدید توپخانه و حفظ هماهنگی لازم و با یکپارچگی تمام به دشمن متباور یورش برده‌اند و دشمن را که با بهره‌گیری از همه امکانات مکانیزه و زرهی و نیروهای پیاده و نیروی هوایی، درحال تصرف خاکریزهای سوم و عبور از تنه‌گه چزابه بوده است، ابتدا متوقف و بعد با ادامه حمله همه جانبه خود، به عقب نشینی و داشته‌اند. دشمن که انتظار «پانکی» به این سرعت و شدت را نداشت، شدیداً غافلگیر شده و تداوم حمله دلاوران اسلام، خصم شکست خورده را آچنان تارومار کرده که علاوه بر تخلیه دو خاکریزی که ساعاتی قبل اشغال کرده بوده‌اند، یک خاکریز هم از مواضع قبلی خود عقب تر نشسته‌اند و با قبول و تحمل خساراتی فراوان، بار دیگر اعتراف کرده‌اند که «کفر» را در مقابله با «ایمان» توان مقاومت نیست.

با انعکاس خبر شکست دشمن که خبرهای بعدی نیز آنرا تایید می‌کند، فریادهای تکییر در سنگرها طین می‌اندازد و بعضی نیز با شلیک تیرهای هوایی، شادمانی خود را از شکست حمله دشمن اعلام می‌دارند و پس از دریافت این مژده‌های غرورآفرین، شمی راحت را به صبح می‌بریم.

۱۹ بهمن ماه ۶۰

دستور داده می‌شود که فعلاً حرکت به دزغول منتفی است و ما باید به عنوان احتیاط نیروهای درگیر، در همین منطقه باقی بمانیم.
امروز هم از پیروزیهای افتخارآفرین لشکریان دلاور و شجاع ایران علیه نیروهای کفر صدامی، خبرهای تازه‌تری می‌شونیم. گفته می‌شود، دشمن قریب یک هزار نفر کشته بجای گذاشته، یک خاکریز هم از آنجا که قبلاً استقرار داشته، عقب تر نشسته است و رزم‌ندگان ما با رشدات تمام به ایجاد مواضع پدافندی در خاکریزهای آزاد شده پرداخته‌اند و دشمن مات و مبهوت از این همه آمادگی و قدرت تهاجم مقابل، مذبوکانه به شلیک آشیارهای سنگین خود دلخوش کرده است و احتمالاً در تدارک نقشه‌های احمقانه دیگر و بالطبع پذیرش شکستی جانانه‌تر است.
حوالی ساعت ۱۲ ظهر، چندین هوایپمای میران، از هدایای امپریالیزم غرب به توکر جیره خواری چون صدام، در آسمان منطقه ظاهر می‌شوند و شتابزده و گیج، مواضع

و منطقه استقرار یگان‌های ۲۵۶ و قرارگاه تیپ ما را بمباران می‌کنند. کثرت تعداد هواپیماها و حرکت سریع و شتابناک آنان حاکی از شدت ضرب شستی است که نیروهای صدامی از رزم‌نده‌گان اسلام چشیده‌اند و صدام به خیال خود، با پرواز دادن این هواپیماها، خواسته است به نوعی شکست غیرقابل تصورش را تلافی کند و در عین حال نمایشی هم داده باشد.

هواپیماها با همان سرعتی که آمده‌اند، از صحنه خارج می‌شوند و خوشبختانه این بار هم لطف پروردگار شامل حال سلحشوران رزم‌نده اسلام می‌شود و بمبارانی که می‌توانست کشتاری فوجی و خساراتی فراوان به همراه داشته باشد، تنها شش نفر مجروح که آن هم بطور سطحی، مختصر جراحاتی برداشته‌اند، بجای می‌گذارد که بلافاصله برای درمان به پشت جبهه اعزام می‌شوندو این اتفاق هم به علت مشتعل شدن یک «نفربر» رخ می‌دهد که این برادران در اطراف آن بوده‌اند.

حدود ساعت چهار بعد از ظهر دستور می‌دهند که برای انجام ماموریتی به محل استقرار گروهان سوم بروم. سوار جیپ می‌شوم و راه می‌افتم. کثرت نیروهای مستقر در منطقه که در مسیر راه، یک از هزار آن را می‌توان دید، مراغق غرور و شادمانی می‌کند و از این که در کشوری زندگی می‌کنم که مردم‌اش اینگونه برای دفاع از دین و آئین و مذهب خود یکپارچه به پاخواسته‌اند و نبرد علیه ظلم را بسیج شده‌اند، بخود می‌باشم.

هنوز چندمتی به مواضع گروهان موردنظر باقی مانده که صدای پرواز هواپیماها در آسمان منطقه وادارم می‌کند جیپ را به کناری بکشم و متوقف شوم. دو هواپیمای میراث به طرف مواضع گروهان ۳ نزدیک می‌شوند. به سرعت از جیپ بیاده می‌شوم و در یک گودال کوچک که بد فاصله چند متری جیپ قرار دارد، روی زمین می‌خوابم. صدای هواپیماها آنقدر نزدیک می‌شود که حس می‌کنم از بالای سرم دارند عبور می‌کنند و حتی بادبال‌های آنها را احساس می‌کنم. بلافاصله صدای انفجارهای پیاپی زمین اطراف را می‌لرزاند و بعد چند انفجار دیگر در مسافتی دورتر. تادقاًیقی در همان حال باقی می‌مانم و هنوز مطمئن نیستم کاملاً سالم مانده‌ام. حالاً دیگر پس از بیش از یکسال و نیم اقامت در جبهه، دریافت‌های که هواپیماها بعداز آن که بمب‌ها یا راکت‌های خود را رها کردند، به سرعت می‌گذرند و فرار می‌کنند و اگر حادثه‌ای در همان لحظات اول رخ ندهد، بعداز رفتن هواپیماها، خطر تقریباً به صفر می‌رسد. آرام سرم را بلند می‌کنم، ظاهراً اتفاقی نیفتاده است. با احتیاط لازم بر می‌خیزم، خوشبختانه

کاملاً سالم هستم، نگاهی به جیپ می‌اندازم، آنچه می‌بینم واقعاً معجزه دیگری است از الطاف پروردگار توانا. چادر جیپ در اثر اصابت ترکش کاملاً پاره شده است.

پارگی چادر جیپ در قسمت جلو بیشتر است و به عبارت دیگر اگر من در جیپ مانده بودم و آن نیروی پنهانی به بیرون پریدن از جیپ هدایتم نمی‌کرد، حالاً دیگر کار از کار گفته شده بود. شکر خدای را بجای می‌آورم و راه می‌افتم. وقتی به محل استقرار گروهان سه می‌رسم، بچه‌ها از دیدن چادر پاره پاره ماشین و قیافه خندان و بی تفاوت من حیران می‌شوند و آنگاه که ماجرا را برای آنها تعریف می‌کنم، با اعجاب و ناباوری دور و بر جیپ را بازرسی می‌کنند و همه از این که ماجرا به خیر گذشته است، خدا را شکر می‌کنند، در اینجا متوجه می‌شوم که خوشبختانه بمعارنهای تلافی جویانه هوایسماهای لجام گسیخته عراقی در این موضع هم کمترین صدمه یا تلفاتی نداشته است و بمب‌ها و راکت‌های رها شده، اکثراً در بیانهای اطراف به هدر رفته است.

پس از انجام مأموریت، در حالی که هوارو به تاریکی می‌رود، به طرف موضع خودمان بازمی‌گردیم و به دوستان ملحق می‌شوم. شب آرامی را می‌گذرانیم و در اکثر سنگرهای، صحبت از پیروزی درخشان و کم نظری و عکس العمل به موقع نیروهای خودی در مقابله با حمله ناگهانی و حساب شده صدامیان است. بچه‌ها عقیده دارند که احتمالاً این حمله سبب خواهد شد، انجام عملیات ما چند روزی به تاخیر بیفتند و حداقل قضیه اینست که ما، برای سالروز پیروزی انقلاب عملیاتی نخواهیم داشت. به خصوص که شنیده می‌شود درگیریها هنوز هم در اطراف مناطق بستان و تنگه چزابه ادامه دارد و دلوران شجاع ما با رشادتی کم نظری، در مقابل حملات سیل وار بعنیون که با آتش توقف ناپذیر توپخانه و خمپاره انداز و حملات هوایی پشتیبانی می‌شود، مقاومت می‌کنند و خصم شکست خورده می‌کوشد با ادامه دادن به درگیری و در واقع با قبول تلفات و خسارات فراوان، تا آنجا که ممکن است، تاریخ حمله لشکریان اسلام را به تاخیر بیاندازد تا شاید بتواند آمادگی لازم را برای مقابله با این عملیات کسب نماید که مسلماً نخواهد توانست.

بعضی دوستان از سربازان مصری و سودانی صحبت می‌کنند که گویا به صفوف از هم پاشیده لشکریان صدامی پیوسته‌اند و صدام می‌خواهد با تسلیم به این و آن و اجیر کردن مزدورانی از کشورهای مرجع منطقه، به خیال خود، تاب و توانائی مقاومت در مقابل مارا داشته باشد.

جالب است، مزدوری که خود مزدور اجیر می‌کند. باید دید این مزدوران مزدور، دیگر چه معجونی هستند و در جنگ چه چهره‌ای از خود به نمایش خواهند گذاشت.

هرچند از همین حالا هم می‌توان حدس زدوضعی به چه ترتیب خواهد بود. چرا که، وقتی سربازان عراقی که عراق موطن و زادگاه آنانست و صدام آنان را برانگیزاندن حس عربیت و «وطن عربی» به جبهه‌ها کشانیده است، چنین روایه‌ای دارند و اینگونه مفتضحانه از مقابل یورش دلاوران اسلام می‌گریزند، دیگر حال سربازان اجیر شده مصری و سودانی، خود به خود معلوم است و احتیاج به تجربه در میدان نبرد ندارد.

۶۵ بهمن ماه

حوالی ساعت شش صبح، فرمانده گردان به اتفاق فرماندهان گروهانها، برای شرکت در جلسه حرکت می‌کند. به نظر می‌رسد ادامه حملات بعثیون که در حقیقت باید اسم آن را خودکشی دسته جمعی مزدوران نام گذاشت، تغییر و تحولاتی را در استقرار واحدها سبب خواهد شد. البته این امر طبیعی است. ولی عقب افتادن عملیاتی که قرار بود همین روزها آغاز گردد، بچه‌ها را آنچنان ناراحت کرده است که حالا در مقابل هر قضیه ساده‌ای عکس العمل نشان می‌دهند و اظهار نظر می‌نمایند.

حدود ساعت ۹ صبح، فرماندهان از جلسه بازمی‌گردند و فرمانده گردان دستور می‌دهد که واحدهای مختلف هرچه زودتر خود را برای حرکت آماده نمایند. مقصد منطقه «جابر حمدان» است که قبل از هم به آن اشاره کرده‌ام و در عملیات آزادسازی بستان، بچه‌ها در این موضع هم به حق، حمامه آفریدند.

جابر حمدان تقریباً در پنج کیلومتری بستان قرار دارد و به این ترتیب ما به خطوط درگیری نزدیکتر خواهیم شد و همین موضوع بچه‌ها را از ناراحتی در می‌آورد و همه از شنیدن دستور حرکت، خوشحال می‌شویم.

ساعت سه بعد از ظهر، حرکت به سوی مناطق تعیین شده را آغاز می‌کنیم. طول راه بدون حادثه مهمی طی می‌شود و بالاخره در پنج کیلومتری «جابر حمدان» دستور توقف داده می‌شود و مقدمات آماده کردن موضع و استقرار در این منطقه آغاز می‌گردد. تا غروب آفتاب اکثر گروهانها مستقر می‌شوند. در ضمن فعالیت برای

استقرار، سه فروند هواییمای میراز در آسمان ظاهر می‌شوند و به قول بچه‌ها، به عنوان خوش آمد، اطراف ما را بمباران می‌کنند. واقعاً مضحك و خنده‌دار است. گوئی تامی عوامل در ارتش بعث عراق، از نبردهای زمینی و حملات احمقانه و کورگرفته تا بارش مداوم توب و خمپاره و پروازهایی از این قبیل که شاهدش هستیم، برای تباہ کردن و به هدر دادن سرمایه‌های انسانی و مادی ملت محروم عراق با هم مسابقه گذاشته‌اند. بقیه روز بدون حادثه مهمی می‌گذرد و لودرها به آماده کردن مواضع جدید تا پاسی از نیمه شب گذشته، به کار خود ادامه می‌دهند.

۲۱ بهمن ماه ۶۵

در اینجا شدت درگیری را بخوبی می‌توان احساس کرد و اگرچه در خط اول نیستیم. ولی درک موقعیت برادران و رزمندگانی که به فاصله کمی از مواضع ما، با تمام وجود در مقابل حملات تجاوزگرانه صدامیان مقاومت می‌کنند، دشوار نیست. شدت شلیک آشیارهای سنگین خصم، یانگر تلاش منبوحانه ایست که مزدوران بعضی عراق همچنان به آن دل خوش کرده‌اند و به لحاظ ایستادگی و شجاعت وصف ناپذیر نیروهای رزمnde ما، کوچکترین بهره‌ای هم از این همه تلاش نمی‌برند. در ساعتهای چهار و ده دقیقه و چهارونیم بعد از ظهر، طی دو پرواز متواتی، هواییمایی میراز برای سومین بار درکمتر از بیست و چهار ساعت پس از استقرار ما در این مواضع، بازهم با عملیاتی شتابزده و احمقانه به بمباران زمینهای اطراف مبارکت می‌کنند و می‌گریزنند.

صدای شلیک توپخانه و خمپاره انداز و کاتبیوشای دو طرف در تمام طول روز شنیده می‌شود و با تاریک شدن هوا، پس از وقفه‌ای کوتاه، دوباره از سرگرفته می‌شود که همه این مسائل از وحشت عمیق صدامیان در مقابله با نیروهای ما خبر می‌دهد و این که آنان برای اجتناب از عملیاتی که سلحشوران اسلام در پیش دارند، حاضرند به همه کاری دست بزنند.

۲۲ بهمن ماه ۶۵

امروز سومین سالروز پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در کشورمان است. سالروز ایام تاریخ سازی که طی آن ملتی یکپارچه به پا خاست و با وحدتی بنیان کن، با

رهنماهای نجات بخش دهبری که به حق می‌تواند عنوان «رهبر مستضعفان جهان» را داشته باشد، بر طاغوت و طاغوتیان غلبه کرد و طومار دیکتاتوری شاهنشاهی را درهم نوردید و به پیروزی رسید.

این دومین سالروز انقلاب است که من در جبهه هستم، در جبهه جنگی تحمیلی و ناخواسته که در حقیقت، امپرالیزم برای صدمه وارد آوردن به انقلاب آن را گشوده و دیوانه‌ای لجام گسیخته و جویای نام و خودکامه، چون صدام را مأمور اداره و راه اندازی آن کرده است.

برای لحظاتی فکر می‌کنم بزرگداشت سالروز پیروزی انقلاب را یاران رزمی‌نده و درگیر در جبهه‌ها، باشکوهی والاتر و ملموس‌تر برگزار می‌کنند، چرا که با شلیک هر گلوله و وارد آوردن هر ضربه بر پیکر از هم پاشیده مژو دران صدامی، گامی تازه در حفظ و حراست انقلاب برمی‌دارند و با ایثار خونهای پاک خود، نهال نوبای انقلابی را که استکبار جهانی و نوکرهای جیره خوار آن به قلم و قمع آن کمر بسته‌اند، آبیاری می‌کنند.

امروز سالروز پیروزی انقلاب است. انقلابی که یکی از ثمراتش قطعه منافع نامشروع و به عبارت بهتر، قطعه دست غارت و چیاول ابرقدرتها از ایران است و به یقین قطع همین منافع است که آمریکا را به نشان دادن عکس العملهای گوناگون در مقابله با انقلاب ما واداشته است تا شاید بتواند از این راه و با تضعیف و از سر راه برداشتن انقلاب بار دیگر منافع غارتگرانه خود را تأمین نماید و بی دلیل نیست اگر امروز، یعنی درست در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، آسمان منطقه نبرد پوشیده از هوایی‌های میراژ و تویولف و میگ است که به بمباران انقلابیون آمده‌اند. هوایی‌هایی که تحويل وقفه ناپذیر آنان به رژیم متجاوز عراق، دخالت آشکاری در براندازی انقلاب و بیانگر سهم انکارناپذیر ابرقدرتها در راه اندازی و تحمیل این جنگ خاتمانسوز و جنایت آشکار است.

پرواز این هوایی‌ها و بمباران مناطق استقرار لشکریان انقلابی ایران اسلامی، در سالروز پیروزی انقلاب آن هم بگونه‌ای تأخیرناپذیر و پیاپی، حکایت از مراد و منظور اصلی ابرقدرتها و عوامل دست نشانده‌ای نظیر صدام دارد و شان می‌دهد که اینان در واقع به نبرد و ستیزه با انقلاب برخاسته‌اند و آنچه آنها را می‌سوزاند و آینده اشان را تهدید می‌کند، نه قرارداد فلان و بهمان، که انقلاب و روای زندگی انقلابی

مردم ایران است و خوب می دانند استمرار انقلاب قادر خواهد بود ریشه ظلم و استعمار و استثمار و استبداد را از منطقه براندازد و حکومت عدل الهی را جانشین آن نماید. آری، امروز هوایماهای مزدوران عراقی، مرتب می آیند و می روند. بعباران هوایماهای ساعت ۸/۲۰ صبح شروع می شود و به فاصله هر پانزده یا بیست دقیقه و گاه نیم ساعت یکبار، تا آنگاه که هوا رو به تاریکی می رود، تکرار می شود. در هر نوبت دو یا سه فروند هوایما از انواع هدیه داده شده توسط ابرقدرتها می آیند و منطقه ای را با راکت یا بمب می کوبند و بعد هم می گیریزند. آنچه امروز در آسمان منطقه می گذرد و پرواز بدون وقفه هوایماهای متتجاوز عراقی، برای همه ما تازگی دارد، ولی کمتر کسی تعجب می کند، چرا که همه می دانیم این پروازهای مکرر دلیل چیست و یعنیون به چه خاطر دست به این دیوانه بازیها می زندند.

پدافتند زمین به هوا در تمام طول روز در کار مقابله با این پروازهایست و هر از گاهی نیز «موشکهای سهند» به سوی هوایماهای متتجاوز فرستاده می شود. ولی به علت ارتفاع زیاد و عملیات شتابزده و کورکورانه هوایماها مزدوران اکثرًا موفق به فرار می شوند و تنها دو هوایما هدف قرار می گیرند و ساقط می شود. هوایماها طبق معمول در هر پرواز بخشی از سرمایه ملت مظلوم عراق را در بیانها می ریزند و حتماً بعد هم گزارش خواهند داد که عملیات را با موفقیت! به انجام رسانیده اند و مواضع استقرار نیروهای مسلح ایران را بعباران کرده اند!!

واقعیت ایست که بی اثر بودن بعباران های پیاپی و گیج گشته امروز، آن هم در حالی که همانطور که قبلًا هم نوشتم، منطقه از نیروهای مسلح و آماده یکبار ایران انقلابی موج می زند، و بارش هر بمب و یا شلیک هر راکت به نوبه خود می تواند فاجعه آفرین باشد، همه ما را یکبار دیگر به رحمت بی دریغ و عنایت پروردگار متوجه می سازد و درمی یابیم که آن که از ما محافظت می کند و بیروزی ما را تضمین می کند، بالاتر از آنست که سیل توب و تانک و هوایما و بعباران صدامیان بتواند کوچکترین لطمہ ای به آن وارد نماید.

ارزیابی آنچه در اثر بعبارانها تا غروب در منطقه گذشته است و بررسی خسارات، ناجیز بودن و در واقع بوج بودن تلاش جنون آمیز صدامیان را بیان می کند.

گزارش می دهند که در مناطق همچو ره خوشبختانه تلفات جانی نداشته ایم

و تنها چند نفری جراحات سطحی برداشته‌اند، که در مقابل آن همه بعیی که امروز متجاوزان عراقی در منطقه ریختند، سخت ناچیز و غیر قابل ذکر است. و بدین ترتیب سالروز پیروزی انقلاب را با دلهانی آکنده از آرزوی پیروزی هرچه بیشتر و بیشتر، پشت سر می‌گذاریم.

۲۳ بهمن ماه تا ۱۸ اسفند ماه ۶۵

بهار خوزستان، تقریباً از اوایل اسفند شروع می‌شود و در بعضی مناطق نیز می‌توان بوی بهار را در بهمن ماه احساس کرد. اما آنچه ما امروز در این دیار احساس می‌کنیم، درهمه جای خوزستان نشانه‌های وحشیگری و تجاوز آشکار مزدوران بعضی است. بوی خون و باروت، ویرانی، بی برک و باری مزارعی که محصولاتش در روزگاری نه چندان دور، نیمی از مملکت را تغذیه می‌کردند و امروز پوشیده از خودروهای از کار افتاده و سوخته و سنگرهای تهی مانده تجاوزگران است. آری، آنچه ما این روزها در این دیار احساس می‌کنیم، از یک سو کفر و حیله و فرب و ناجوانمردی و تجاوز آشکار به حقوق انسانی مردمی بیگناه و انقلابی و از سوی دیگر تلاش و حرکت و ایمان و پیمانی و تحرک و جنب و جوش دلاورانی است که بیرون راندن دشمن و مقابله با کفر و الحاد را وجهه همت خود قرار داده‌اند و همه چون دستی واحد، نابودی ظلم را هم پیمان شده‌اند. سلحشورانی که هم قسم شده‌اند بار دیگر بهار و زیبائی و طراوت و زندگی را به خوزستان، این دیار زرخیز باز گردانند. امروز خوزستان زیر پاهای مصمم و محکم این شیرمردان جان تازه‌ای می‌گیرد، چرا که می‌داند دیگر سنگینی چکمه‌های خونالود دژخیمان صدامی را تحمل نخواهد کرد.

صدام با خودکشی نظامی در «تتگه چزابه» و با از دست دادن صدها عراقی فرب خورده، تنها موقفیتی که به خیال خود توانست بدهست بیاورد، به تأخیر انداخن حمله‌ای بود که لشگریان اسلام طبق برنامه تنظیمی قرار بود آنرا در اواخر بهمن ماه به اجرا بگذارند. حالا دیگر نشستن و به گنشه فکر کردن و این که آیا چه چیز باعث شد صدامیان از تاریخ اجرای عملیات مطلع شوند، بی فایده است. شاید به قول فرمانده، صلاح در این بوده است که عملیات ما در بهمن ماه اجرا نشود و باز به قول او، سربازی که در جبهه می‌جنگد، بهتر است بیش از هر جناح، مقابل و پیش روی خود را در نظر داشته باشد و به پیشروی فکر کند. به هر حال قدر مسلم اینست که ما هم اکنون با

آمادگی بیشتر و در وضعیتی بهتر در آخرین مراحل به اجرا گذاشتن عملیاتی هستیم که قرار بود در بهمن ماه پیاپی شود.

در روزهایی که گذشت، ما همچنان درگیر عملیات کور و احمقانه صدامیان بودیم که باچنگ و دندان می‌کوشیدند مارا از تحرک بیشتر بازدارند و هر بار نیز با تحمل شکستی تازه تر عقب نشستند. چندروزی هم به مرخصی رفت و دیداری با فامیل و خانواده و پدر و مادرم تازه کردم. از پازدهم اسفند، حرکت واحدهای مختلف تیپ ما، به سوی مواضع جدید آغاز شده است. گردن ۱۰۵، سه روز قبل به سوی درزول به راه افتاد تا از آنجا به «پای علم» و بعدهم منطقه «دشت عباس» راهی شود. آغاز حرکت، که بوي نزدیک شدن تاریخ اجرای عملیات را می‌دهد، همه را به وجود آورده است. حالا ساعت یک بامداد روز هیجدهم اسفند ماه است و ماهم به «دشت آزادگان» رسیده ایم، و قرار است با طلوع صبح، به طرف درزول حرکت کیم.

۱۹ تا ۲۷ اسفند ماه ۶۵

حدود ساعت ۹ صبح نوزدهم اسفند راه می‌افتیم و پس از توقفی کوتاه در اندیمشک، حوالی ساعت سه بعداز ظهر به منطقه «پای علم» می‌رسیم. منطقه زیبا و باصفانی است. رود کرخه از دامنه سبز و دیدنی کوهستان عبور می‌کند و غرق شدن در این همه زیبائی و عظمت، انسان را برای لحظه‌ای از یاد جنگ غافل می‌دارد. اما نگاهی به اطراف و میدان وسیعی که نفربرها و خودروها و تانکها... در آن به استقراری موقتی مشغولند، بازهم واقعیت جنگ تحمیلی را به یادمان می‌آورد. واقعاً که مرگ بر صدام، تازه آمده بودیم بعداز بیرون راندن طاغوت و چشیدن طعم آزادی، از موهاب خدا داد کشورمان استفاده کیم که این عامل جیره خوار، به ملت انقلابی ایران و ملت مظلوم عراق، جنگی ناخواسته را تحمیل کرد و دیوانه وارد در چاهی سقوط کرد که نجاش امکان پذیر نیست و تازه، این روزها که از هر طرف سقوط و انحطاط خود و دولتش را احساس می‌کند، با حیله‌گری تمام ظاهرآ فریادهای صلح جویانه سر می‌نهد و در عمل مردم بی‌گناه را بمباران می‌کند و به آتش جنگ و تجاوز دامن می‌زند، خوشکه روز سرنوشت او نزدیک است و رزمندگان غیور اسلام به زودی به او خواهند فهماند که جواب تجاوز و عامل بیگانه بودن چیست و متجاوز را چه پاسخی در خور است.

دستور داده می‌شود که بطور موقت در منطقه پای علم مستقر شویم تا

گردانهایی که از قبل حرکت کرده‌اند، امکان عبور سریعتر از راه‌های کوهستانی منطقه را داشته باشند.

استقرار واقامت ما در این منطقه تا روز پیست و یکم اسفند به درازا می‌کشد و امروز دستور حرکت می‌دهند. راه کوهستانی علیرغم صعب العبور بودن و موانعی که دارد، از شکوه و عظمت و زیبائی خاصی برخوردار است که خستگی را از تن به در می‌برد.

روز ۲۲ اسفند بالاخره به منطقه می‌رسیم و در مواضع گردان سوارزرهی از تیپ خرم‌آباد مستقر می‌شویم که این مواضع درست در مقابل «دشت عباس» قرار دارد. تیپ خرم‌آباد با رسیدن ما تغییر موضع می‌دهد و رویروی «عین خوش» قرار می‌گیرد. عملیات استقرار به دلیل آماده بودن مواضع، به سرعت انجام می‌گیرد و روز ۲۳ اسفند برای شناسائی منطقه با چند نفر از بچه‌ها، از تپه‌ای که نزدیک مواضع ما قرار دارد، بالا می‌رویم. رفت و آمد نیروهای دشمن در حاشیه دشت به خوبی دیده می‌شود و همگی از این که بر عکس روزهای گذشته که فقط صدای آتشبارهای دشمن را می‌شنیدیم و یا پرواز هوایی‌های متجاوزش را می‌دیدیم، حالا دیگر فاصله چندانی با نیروهای خصم نداریم و به هنگام لزوم قادر خواهیم بود ضرب شستی به آنها شان دهیم، سخت خوشحالیم.

۲۸ اسفند ماه ۶۵

دشت عباس در آرامش و سکوتی مشکوک پیش روی ما گسترده است. آرامشی که از طوفانی نزدیک خبر می‌دهد. واحدها در تدارک کسب آخرین آمادگی‌های لازم برای شرکت در عملیات وسیع و سرنوشت‌ساز در آینده‌ای نزدیک هستند و بدون اغراق برای رسیدن ساعت موعد، لحظه شماری می‌کنند.

در این روزها جالب است که در این مواضع کوچکترین حرکت ضالی از سوی نیروهای دشمن صورت نمی‌گیرد و آنچنان که گونی هنوز از حضور نیروهای جدید در این مواضع بی‌اطلاعند، حتی برای نمونه یک گلوله هم شلیک نمی‌کنند. در عوض، درگیری در بعضی از مواضع دورتر، به صورت تیراندازی گاه به گاه آتشبارهای سنگین ادامه دارد.

ساعت ده صبح، سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی به اتفاق چند

تن از فرماندهان سپاه و ارتش به منطقه می‌آیند و با فرماندهان و بعضی بجهه‌ها، خیلی صمیمانه و گرم به صحبت می‌نشینند و گفتگو می‌کنند و مواضع مختلف را مورد بازدید قرار می‌دهند. دیدار فرماندهان از منطقه قریب پنج ساعت به درازا می‌کشد و بعد به قصد بازدید از سایر جبهه‌ها، خداهایی می‌کنند و می‌روند. حضور فرماندهان رده بالا در میان بجهه‌ها و گفتگوهای دوستانه، روحیه و قوت قلب بیشتری به نیروهای زمینه می‌بخشد و پس از رفتن آنان، بحث در خصوص آغاز عملیات بین بجهه‌ها در می‌گیرد و مطابق معمول هر کس حسی می‌زند و تاریخی را به عنوان تاریخ قطعی شروع حمله اعلام می‌دارد. چیزی که اکثر بجهه‌ها در آن اتفاق نظر دارند، آرزو برای هر چه زودتر شروع شدن عملیات است و نگرانی همه اینست که مبادا بعضیون بار دیگر با دست زدن به کارهای احمقانه نظیر آنچه در بهمن ماه اتفاق افتاد، اجرای عملیات را به وقفه‌ای دیگر دچار نمایند.

در گرامکرم گفتگو، فرمانده گروهان هم از راه می‌رسد و وقتی نظر بجهه‌ها را در مورد شروع عملیات می‌شود، لبخند به لب به همه قول می‌دهد که انشاء الله عملیات در روز تعیین شده به اجرا گذاشته خواهد شد و عراق به هر خودکشی دیگری هم که دست بزند، نخواهد توانست تأخیری در اجرای عملیات ایجاد نماید.

فرمانده از توضیح پیشتر طفره می‌رود و در حالی که همه ما حس می‌زنیم اخبار تازه‌ای از روز آغاز عملیات دارد، موضوع صحبت را عوض می‌کند و می‌گوید:

«برای جلوگیری از اقدامات خرابکارانه عراقیها، گروههای دلاور چریکی در منطقه جنوب کرخه نور، عملیات ایدانی را بطور گسترده آغاز کرده اند و توانسته‌اند طی چند سری عملیات موفقیت‌آمیز، ضربه‌های جانانه‌ای به پیکر صدامیان وارد آورند.» فرمانده گروهان از پیروزی چشمگیر گروه‌های چریکی در محور کرخه نور - حمیدیه اطلاع می‌دهد و اضافه می‌کند که عملیات چریکی از روز ۲۳ اسفند شروع شده و هر روز در چند نوبت، بجهه‌هایی عملیاتی حساب شده، با رشادت و دلاوری خاص، ضربه‌های کاری به مواضع و نفرات و استحکامات و تدارکات نیروهای عراقی وارد آورده اند و دشمن در این منطقه با از هم گسیختگی و دستپاچگی، گرفتار مقابله بدون نتیجه با حملات گروههای چریکی است که در هر مرحله مواضع تازه‌تری را مورد حمله قرار می‌دهند و هر بار نیز با موفقیت کامل و بدون دادن کوچکترین تلفات، به مواضع خود باز می‌گردند.

حرفهای فرمانده گروهان برای همه ما مژده دلشیینی است، به خصوص که مطمئن می‌شویم این بار دیگر اگر صدامیان خود را به آب و آتش هم بزنند، از حملات نیروهای رزمی‌های ما، در آمان نخواهند بود.

۲۹ اسفند ماه ۶۰

آخرین روز از سال شصت را پشت سر می‌گذاریم و می‌رویم که سالی جدید را در سنگرهای دفاع از ایمان و حریت و آزادی و استقلال کشور عزیزان آغاز کنیم. بدون تردید آرزوی همه ماکه در این سنگرهای افتخارآفرین برای نبرد علیه باطل و کفر بسیج شده ایم و ارزوی همه ایرانیانی که در این ساعات آخر سال در خانه‌های خود چشم به سنگرهای ما دوخته‌اند، پیروزی هر چه سریعتر در جنگی است که امپریالیزم بر ملت اقلایی ما تحمل کرده است و انشاء الله خدا کمک خواهد کرد که سال نو سال پیروزی لشکریان ایران اسلامی بر نیروهای کفر صدامی باشد. در حالی که از گوشش و کثار زمزمه‌هایی در مورد حمله تازه مزدوران صدامی شنیده می‌شود، اکثر بچه‌ها عقیده دارند که عملیات گسترده‌ما، ظرف یکی دو روز اینده به اجرا گذاشته خواهد شد.

در خصوص حمله اخیر صدامیان متجاوز هنوز خبر موقنی نرسیده است و بعضی بچه‌ها می‌گویند عراق دیروز این حمله را آغاز کرده است و ظرف مدت کوتاهی با تحمل خسارات و تلفاتی تازه‌تر، به مواضع قبلی خود عقب نشسته است و بازگفته می‌شود عراق بادست زدن به این حماقت تازه، باعث شده است که عملیات حتی چند روز زودتر از موعد مقرر به اجرا گذاشته شود و بدین ترتیب، ظرف همین روزها لحظه موعد فرا خواهد رسید.

از گفته‌های فرماندهان، ظرف دیروز و امروز چنین بر می‌آید که در عملیات قریب‌الاجرا، مانند دو سه عملیات گذشته، نیروهای ارش و سپاه و سیچ به گونه‌ای مشکل و هماهنگ وارد عمل خواهند شد و هر تیپ ارش با یک تیپ از سپاه و سیچ همراه خواهد بود. حمله از منطقه شوش و کرخه توسط نیروهای سپاه و سیچ و تیپ‌هایی از لشکرهای تهران و مشهد و تیپ نوالفقار، از منطقه رقا به توسط دو تیپ از لشکر اهواز و تیپ هوارد شیراز و در منطقه عین خوش و دشت عباس‌هم توسط تیپ ۲ دزفول و خرم‌آباد و ۳۷ شیراز، بطور همزمان به اجرا گذاشته خواهد شد و البته همانطور که

نوشتم، تمام واحدهای شرکت کننده در عملیات، با برادران سپاه و بسیج همراهی و هماهنگی کامل دارند و مطابق عملیات موفق گشته، حمله را آغاز خواهند کرد.

منطقه اجرای عملیات منطقه‌ای وسیع و گسترده است و اجرای موقفيت آمیز آن بدون شک به قلع و قمع عمله نیروهای صدامی خواهد انجامید و همه ما آرزو می‌کنیم که این عملیات با موقفيت هرچه بیشتر، همانگونه که برنامه‌ریزی شده است، به اجرا درآید.

در مقابل تیپ ما، قرب بیست تانک از نیروهای زرهی دشمن مستقر است که مسلماً اولین کار، می‌باشد انهدام این تانکها باشد. چرا که پس از انهدام این تانکها، ما قادر خواهیم بود به سرعت تپه‌های روی روی دشت عباس را که در قلب نیروهای صدامی قرار گرفته واز حساسیت خاصی در این منطقه برخوردار است، تصرف نمائیم.

آگاهی از نحوه شروع عملیات (که البته کلیت اجرای آنست و جزئیات طبق معمول یکی دو ساعت قبل از آغاز، آن هم تا حدودی که به واحدهای ما مر بوطی شود، توسط فرماندهان تشریح خواهد شد.) مرا به فکر وامی دارد. روی تپه نشسته ام و در حالی که رفت و آمد نیروهای مزدور دشمن را از دور تماشا می‌کنم، تاخوذاگاه به لحظات اجرای عملیات می‌اندیشم. تپه‌های مورد نظر را از همینجا می‌بینم، نقطه حساسی است. برای یک لحظه فکر می‌کنم اگر نیروهای ما به دلیلی قادر به وارد کردن ضربه‌های کاری به دشمن در منطقه شوش و کرخه نشوند و دشمن با تمام نفرات ناچار به عقب‌نشینی شود، این تپه‌ها و به عبارت دیگر دشت عباس در مسیر عقب‌نشینی آنها خواهد بود و آن وقت کارما، حتی اگر تپه‌ها را نیز تصرف کرده باشیم، بسیار دشوار خواهد شد. زیرا ناچار خواهیم بود پس از اجرای عملیات ضربتی برای تصرف تپه‌ها، بدون وقفه با سیل جاری توب و تانک و نیروهای در حال فرار و عقب‌نشینی که از سوی شوش و کرخه سرازیر خواهد شد، مقابله نمائیم.

در دل آرزو می‌کنم این اتفاق نیافتد و حدس من درست نباشد و رزمندگان ما بتوانند مثل همیشه، ضربه کاری و اساسی را در همان دقایق اول و در سنگرهای خصم زیون، بریکر پوسیده آنان وارد اورنده و امکان حرکت‌های بعدی را از آنان بگیرند.

شب هنگام، در تائید خبرهایی که صحیح امروز شنیده می‌شد، از فرمانده گروهان می‌شنویم که حمله عراق واقعیت داشته و نیروهای بعضی بازهم دست به تلانسی مذبوحانه زده‌اند و از بامداد دیروز در منطقه شوش، حمله‌ای را برای از هم پاشیدن

حال آمادگی نیروهای ما به اجرا گذاشته‌اند. به گفته فرمانده، هوشیاری و یکپارچگی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در این منطقه سبب گردیده است که بعضیون بلاfaciale با عکس العمل قاطع نیروهای ما مواجه سوند و قبل از ان که بتوانند به نیات پلید خود، دسترسی ییدا نمایند، زیر آتش شدید رزم‌نگان اسلام، شکستی دیگر را متحمل شوند.

تلفات عراق در این حمله بیش از دو هزار نفر بوده است و چندین دستگاه تانک و نفربر و خودرو نیز توسط رزم‌نگان اسلام از ادوات زرهی خصم، منهدم شده است. تن دادن به چنین تلفات و خساراتی در جنونی دیگر، باز هم عنق هراس و وحشت نیروهای صدامی از حمله رزم‌نگان سلحشور ایران را بیان می‌دارد. رزم‌نگانی که هر حمله را به ضدحمله تبدیل می‌کنند و دشمن مهاجم را در مدت زمانی کوتاه به شکست خورده‌ای در حال فرار مبدل می‌سازند.

فرمانده گروهان می‌گوید که عراق در بعضی محورهای نه چندان مهم، طی عملیات تجاوزکارانه دیروز، یکی دو کیلومتر پیش روی داشته است و احتمالاً همین پیش روی که البته از بابت نظامی چندان ارزشی ندارد، فرماندهان رده بالا را وادر خواهد کرد که اجرای عملیات را سرعت بخشدند.

و بدین ترتیب، عراق که خیال می‌کرده است با حمله دیروز باز هم عملیات ما را به تأخیر خواهد انداخت، با دست خود و با دادن بیش از دو هزار کشته و چند صد نفر اسیر، اجرای عملیات ما را سرعت بخشیده است که خوب گفته‌اند: «علو شود سبب خیر اگر خدا خواهد».



عملیات «فتحالمبین»

اول و دوم فروردین ماه ۶۱

سال نو را در حالی آغاز می کنیم که همه چیز برای انجام عملیات آماده است و بزرگترین آرزوی همه ما در این روز مبارک، آرزوی پیروزی هرچه سریعتر بر نیروهای کفر صدامی و انهدام رژیم دست نشانده بعت عراق است که هر روز با دست زدن به اعمالی جنایتکارانه تر، می کوشد جلو سیل بنیان کن و کفر برانداز نیروهای اسلام را بگیرد.

روز زیبا و پرهیجانی است و بچه ها آخرین لحظات قبل از اجرای عملیات را با شور شوق و شادمانی بسیار پشت سر می گذارند. آخر به عنوان هدیه نوروزی به ما خبر داده اند که عملیات دقایقی بعداز نیمه شب امشب آغاز خواهد شد.

نام عملیات «فتحالمبین» است و انشاء الله اجرای عملیات نیز فتحی آشکار در آغاز سال نو و هدیه ای باشد از سوی رزمندگان جبهه ها به ملت ییدار و قهرمانی که با تمام نیرو پشتیبان و حامی فرزندان کفر ستیز خود در جبهه های نبرد هستند. سنگرها در این ساعت آخر قبل از حمله، از حال و هوای دیگر برخوردار است. اکثرا به دعا و نیایش مشغولند. بعضی نامه می نویسند. بعضی به نوشتن وصیت نامه پرداخته اند و گروهی نیز دوستان را سفارش می کنند که اگر سعادت شهادت یافتد،

برایشان چنین و چنان کنند و برای تماس گرفتن با خانواده اشان نیز به همیگر آدرس می‌دهند. گونی سفری دور و دراز در پیش است. حقیقت هم جز این نیست. ما سفری را برگزیده ایم که شهادت نیز در مسیرش قرار گرفته است. اما به قول روحانی گروهان، ما فتح و پیروزی بر کفر را طلب می‌کنیم و در این سفر به سوی فتح، شهادت نیز یکی از منازل پرافتخار راه است که سیر به سوی جاودانگی، از این منزل آغاز می‌شود و بطور قطع گروهی از یاران همراه، در این منزل رحل اقامت خواهند گردید و سعادت شهادت بهره اشان خواهد شد.

در حالی که از شوق و حالتی وصف ناشدنی، اشک در چشم‌انم حلقه بسته است، راه می‌افتم تا با دوستان دیداری تازه کنم و حلالی بخواهم. حالت غریبی است. کمتر کلمه‌ای را برای بیان حالت بچه‌ها می‌توان یافت. بعضی آنچنان در خود غرق شده اند که گونی نیستند و یا در دنیای دیگری سیر می‌کنند. چهره‌هاروحانیت و شعفی خاص بیدا کرده است و در اینجا و آنجا بچه‌ها همیگر را در آغوش می‌گیرند و در گوش هم، دعای خیر زمزمه می‌کنند.

به سنگر بر می‌گردم. هر کس به کاری مشغول است و بچه‌ها کمتر حرف می‌زنند، می‌کوشم برای عرض کردن فضای سنگین سنگر حرفي زده باشم، اما انگار کلمات هم در ذهنم گم شده اند. ساکت در جای خود قرار می‌گیرم و به جلو چشم می‌دوغم. دشت عباس فردا چه صحنه‌هایی را شاهد خواهد بود؟ طاقت نمی‌آورم و دوباره بیرون می‌زنم. به روی تپه می‌روم. نیم خیز و بارعایت اصول حفاظتی خود را به بالای تپه می‌رسانم و دریک گودی سنگر مانند قرار می‌گیرم. دو سه نفر از بچه‌ها هم هستند در سنگرهای عراقیان مزدور، کارها روال عادی هر روز را دارد. دوربین یکی از بچه‌ها را می‌گیرم و نگاه می‌کنم چند خودرو در حاشیه خاکریزهای دوردست در حرکتند. همه چیز معمولی است. نیم ساعت بعد که به سنگر بر می‌گردم، آن حالت سکون و سکوت و آرامش جای خود را به حرافی و نکته پرانی و شوکیهای بچه‌ها داده است. از روحیه بالا و قوی دوستان خوشحال می‌شوم. این روحیه در پیروزی ما خیلی می‌تواند موثر و کارساز باشد. نیم ساعت بعد از نیمه شب روز یکم فروردین ماه سال ۶۱، یعنی در اوایل دقايق بامداد دومین روز بهار، ندای رمز «یازهر» لحظه آغاز عملیات را اعلام می‌دارد و جنب و جوش و حرکت شروع می‌شود. طبق آخرین دستورها، ما می‌باشیم در سکوت و آرامش کامل به سوی خاکریزهای دشمن پیشروی نمائیم. پیشایش ما گروه «آر. پی.

جنی» در حرکت است که از کار انداختن تانک‌های دشمن را برعهده دارد. حرکت با آرامش و سکوت کامل آغاز می‌شود. گروه آربی‌جنی، حدود ده دقیقه جلوتر از بقیه حرکت کرده است و به دنبال آن نیروهای پیاده مشکل از ارتش و سپاه و بسیج، در واحدهای منظم، پیشروی را آغاز می‌کنند.

قریب چهل دقیقه از راه پیمایی شبانه ما گذشته است که صدای شلیک گلوله‌های آربی‌جنی هفت، آغاز عملیات گستردۀ «فتح العین» را در این مواضع اعلام می‌دارد و به دنبال اولین شلیکها، شعله‌های آتش برخاسته از تانک‌ها، قسمت‌هایی از منطقه را روشن می‌کنند. با شنیدن اولین شلیکها سیل خروشان نیروهای رزمی‌نشان اسلام، تکبیرگویان به سوی اولین خاکریز دشمن که حالا دیگر فاصله چندانی با آنها نداریم، شتاب می‌گیرد و در حالی که انهدام تانکها و خودروهای خصم همچنان ادامه دارد، به سرعت خود را به اولین خاکریز، می‌رسانیم. نیروهای غافلگیر شده صدامی، مذبوحانه شلیک منورها را آغاز می‌کنند و بلا فاصله قسمت‌هایی از منطقه و بخصوص مواضع تانکها که حالا دیگر اکثر آنها منهدم شده‌اند، مثل روز روشن می‌شود. رگبار گلوله‌های کور و بی هدف دشمن که مثلاً به سوی نیروهای در راه ما شلیک می‌شود، مثل جرقه‌ای در دل شب، برای لحظه‌ای نور می‌پاشد و بعد تمام می‌شود و در همین هنگام بچه‌ها باران گلوله را بر مواضع مزدوران صدامی و مسیر گلوله‌های کور آنان آغاز می‌کنند. اولین خاکریز را درست یک ساعت بعد از آغاز عملیات، یعنی در ساعت یک و سی دقیقه با مداد تصرف می‌کنیم. از نیروهای هراسان دشمن، قریب یک صد نفر کشته، دویست اسیر بجای مانده و بقیه با استفاده از تاریکی شب، گریخته‌اند. از تانکها فقط سه دستگاه سالم به تصرف رزمدگان اسلام در می‌آید و بقیه در همان لحظات اول منهدم می‌شوند.

اسرا را از خطوط مقدم به عقب می‌فرستند و پیشروی با همان سرعت ادامه می‌یابد. مبادا نیروهای مستقر در خاکریز بعدی، بتوانند دست به اقدامات احمقانه‌ای بزنند. اما خاکریز دوم را با کمترین دفاع ممکن از سوی صدامیان وحشت زده، به تصرف در می‌آوریم و آنگاه که به خاکریز می‌رسیم، برای نموده حتی یک سرباز هم در اطراف یا داخل آن دیده نمی‌شود و آخرین بازمانده‌های خاکریز که قریب یک صد نفر هستند، دقایقی پیش، خود را سلیم رزمدگان اسلام کرده‌اند. از مزدوران بعضی نزدیک پنجاه نفر هم در آزاد سازی این خاکریز توسط نیروهای پر خوش و دلاور ایران به هلاکت

رسیده اند و ما نیز اولین شهید را در تصرف خاکریز دوم تقدیم اسلام می کیم. همه چیز بخوبی نشان می دهد که با فتح خاکریز اول، مزدوران عراقی فرار از این خاکریز را هم آغاز کرده اند، ولی این که آیا به کجا می گریزند، روشی روز هم چیز را مشخص خواهد کرد و مسلم است که این فریب خورده‌گان نمی دارند حمله از چند جانب بطور همزمان آغاز شده است و برای هیچیک از آنان، راه فراری نیست.

عملیات که به گونه‌ای برق آسا آغاز شده، در تمامی جناحهای این جبهه با موفقیت کامل نیروهای اسلام پیش می رود و مزدوران عراقی بدون آن که فرصت ویاقتراحت نشان دادن کوچکترین عکس العمل را داشته باشند. یاکشته می شوندو یا سیر، و گروهی نیز حتی قبل از رسیدن ما به مواضعشان، فرار را برقرار ترجیح داده اند.

حدود ساعت ۵ پامداد، نیروهای ما قسمت اعظم مواضع تعیین شده را متصرف شده اند و در این ساعت یک آمبولانس برای حمل چند مجروه خودی به پشت جبهه، به روی مین‌های کار گذاشته شده توسط صدایمیان می رود و از کار می افتد و دونفر دیگر نیز به مجروه‌های ما افزوده می شود. خوشبختانه جراحات هیچیک از زخمی‌ها عمیق نیست. ولی از باب احتیاط و درمان سریعتر به پشت جبهه اعزام می شوند.

ساعت ۷ صبح، تیپ ما تمامی مواضع تعیین شده و تیپهای مجاور عین خوش را متصرف می شود و بچه‌ها تکمیر گویان، استقرار در مواضع جدید را طبق برنامه آغاز می کنند. این همان تپه‌هایی است که تا ساعتی پیش از دور می دیدیم و اینک در پورشی همه جانبیه، از لوت بعضیون متجاوز پاک شده است.

تخلیه اسرا به پشت جبهه با سرعت شروع می شود و فرماندهان بچه‌ها را به حفظ هوشیاری کامل در مواضع جدید دعوت می کنند و امکان برخورد با نیروهای در حال عقب‌نشینی از کرخه و شوش را نیز از نظر دور نمی دارند و این همان موضوعی است که من هم قبلا به آن فکر کرده بودم.

حوالی ساعت هشت و نیم صبح، بالاخره حادثه اتفاق می افتد و دیده‌بان‌ها از نزدیک شدن تعداد زیادی تانک از سمت چپ مواضع جدید اطلاع می دهند. خبر در عین شادی بخش بودن، جدی است. چرا که این تانک‌ها بدون شک از پورش قهرمانانه نیروهای رزمیه ایران در منطقه شوش و کرخه جان سالم به در برده اند و اینک در حال فرار، راهی جز گشتن از اطراف مواضع ما ندارند و مسلما درگیری سختی در پیش خواهیم داشت

موقعیت جبهه بلافضله به تمام واحدها ابلاغ می‌شود و دیده بازها دقایقی بعد، تعداد تانک‌ها را نزدیک دویست دستگاه اطلاع می‌دهند که همچنان دارند نزدیک می‌شوند. دستورات لازم برای مقابله با دشمن شکست خورده و در حال فرار توسط فرمانده واحد داده می‌شود و همه برای درهم شکستن نیروهای گریزان خصم آماده می‌شویم.

درگیری شدید از ساعت ۹ صبح آغاز می‌شود و تانک‌های دشمن که پس از مواجه شدن با مواضع ما، نابودی خود را قطعی می‌دانند. درفضله ای نه چندان دور، آرایش جنگی می‌گیرند و بدون اعتماده به هشدارهای نیروهای اسلام که از آنها می‌خواهند خود را تسليم نمایند، پیکاری سخت را آغاز می‌کنند و توپخانه و اتشبارهای سنگین ما نیز از مواضعی مستحکم، تانک‌های دشمن را زیر آتش شدید می‌گیرند و تانک‌های خودی هم درآرایشی جدید، وارد معرکه می‌شوند.

به دستور فرماندهان، تعداد دیگری از بچه‌های مسلح به آر.بی.جی هفت، به گروه قبلی آر.بی.جی ارتش و سپاه و سپیچ می‌پیوندد که پیش روی بعدی تانک‌ها را پس از گذر احتمالی از آتش شدید توپخانه و خمپاره اندازها، بگیرند. هنوز بیش از نیم ساعت از آغاز این درگیری شدید نگذشته است که باز خبر می‌رسد حدود یکصد تانک دیگر که از «عين خوش» دراثر حمله و فشار تیپ خرم آباد به سمت دشت عباس رانده شده‌اند، درحال عقب‌نشینی و فرار، از جناح راست مواضع استقرار تیپ ما سردر می‌آورند و بدین ترتیب، ما از دو طرف توسط تانک‌های درحال فرار نیروهای عراقی درمحاصره قرار می‌گیریم. موقعیت بسیار حساسی است. طبق دستور فرمانده زرهی، تعدادی از تانک‌های خودی بلافضله درجهت تانک‌های دشمن که از جناح راست دارند می‌آیند، آرایش می‌گیرند و دقایقی بعد نیز گروه آر.بی.جی به دو دسته تقسیم می‌شود و با پیوستن تعدادی دیگر از بچه‌ها به این گروه، هرگروه درمواضعی مشرف به مسیر تانک‌های دشمن مستقر می‌شوند.

از زمین و هو گلوله می‌بارد و صحنه جنگ از غرش یکپارچه و توقف ناپذیر رعد مانند آتشبارهای سنگین و تانکها، بطور مدام می‌لرزد و صدا به صدا نمی‌رسد. هیاهو و شدت تیراندازی‌های دو طرف به حدی است که ما مجبور می‌شویم برای رد و بدل کردن حرفة‌ایمان فریاد بزنیم و فرماندهان از این بابت دشواری بیشتری دارند، چرا که هر چند دقیقه یکبار، به لحاظ موقعیت استثنائی و متغیر صحنه نبرد، ناجارند فرمانهای

تازه‌ای صادر نمایند.

آنچه از دشمن دیده می‌شود، تانک است و تانک.... کمودو به عبارت بهتر ضعف عراق درداشت نفرات لازم برای ادامه نبرد، درین میدان بخوبی محسوس است. خوشبختانه نیروهای ما بخارط استقرار درموضع پداشتند که مزدوران عراقی مدت‌های مديدة برای استحکام آنها کوشیده بودند، کمتر در تیررس باران گلوله تانک‌های صدامی هستند و دشمن نیز از تانک به عنوان سنگر و ایزار جنگ، هردو استفاده می‌کند و انهدام هرتانک، نابودی و هلاکت تعدادی از مزدوران بعضی را هم به همراه دارد. آنچه دریش روی ما می‌گذرد، درحقیقت نبرد تانک‌ها آن هم در کمیتی نابرابر است. ولی روحیه بالا و ایمان قوی بچه‌ها، مهلت مانور لازم را به تانک‌های عراقی نمی‌دهد و آنها را یکی پس از دیگر درو می‌کند.

درگیری شدید تانک‌ها و بارش آتشبارهای سنگین خودی قریب به سه ساعت یک روند ادامه می‌یابد و آنگاه دریک لحظه، آنچنان که گونی تبانی جنون آمیزی درمیان است، تانک‌های عراقی از هردو جناح پیش روی به سوی موضع ما را آغاز می‌کنند و درمی‌یابیم که آنها مسلماً به این نتیجه رسیده‌اند که جز با شکستن خط دفاعی ما، فرارشان میسر نیست و لازم است برای گذشتن از دشت عباس، از موضع ما عبور نمایند.

به فاصله چند دقیقه از آغاز حرکت تانکها، از سوی فرمانده به گروهان‌های پیاده دستور حرکت سریع و منظم به عقب داده می‌شود و این درحالیست که توپخانه و آتشبارهای سنگین خودی دستور گرفته‌اند با شدت دادن به آتش خود، دشمن را از پرداختن به نیروهای پیاده، غافل نگاه دارند و گروههای آر-پی-جی نیز، با آمادگی کامل، درکمین تانک‌ها موضع می‌گیرند.

حرکت به سوی تپه‌هایی که در پشت سر ما قرار دارند سریعاً آغاز می‌شود و خودروها و نفربرها در انتقال بچه‌ها به موضع جدید سهم عمدی را به عهده می‌گیرند و از آنجا که خوشبختانه مسیر حرکت در دید کامل تانکهای مهاجم عراقی نیست، این نقل و انتقال لازم و به موقع به سرعت انجام می‌گیرد و طی دقایقی کوتاه، نیروهای پیاده در موضعی جدید که با موضع قبلی قریب یک هزار و پانصد متر فاصله دارد، مستقر می‌شوند و در میان دو جبهه زرهی درگیر، میدانگاهی وسیع ایجاد می‌گردد که امکان مانور بیشتر را نیز برای تانک‌های خودی بوجود می‌آورد.

درگیری تانکها باشدتی بیشتر ادامه می‌یابد با این تفاوت که اینک، دیگر گروه‌های آربی‌جی نیز وارد عمل شده‌اند و از کمین گاه‌های مناسب، تانک‌های دشمن را یکی پس از دیگری هدف قرار می‌دهند و منهدم می‌کنند ولی آنچنان که گونی از دشت تانک سبز می‌شود، بلا فاصله تانکی دیگر جای تانک منهدم شده دشمن را پر می‌کند.

ساعت حدود سه بعد از ظهر است، همه با نگرانی تمام اوضاع جبهه را زیر نظر داریم، اینک فقط تانک‌ها در صحنه نبردهستند و فرماندهان با انتقال گروهان‌های پیاده به عقب، با آسودگی و فراغ بال بیشتری انهدام تانک‌های عراقی را دنبال می‌کنند و آتشبارهای سنگین خودی نیز از موضعی محکم و غیرقابل نفوذ، بارش گلوله را بر تانک‌های دشمن ادامه می‌دهند و بالآخره در سایه رشادت‌ها و از جان گذشتگی‌های نیروهای خودی، از گروه آربی‌جی گرفته تا خدمه و سرتیپ‌ستان تانک‌ها و توپخانه و خمپاره اندازها، تانک‌های دشمن از پیشوی باز می‌مانند و دقایقی بعد نیز برای یافتن پناهگاه‌های مناسب، تغییر جهت می‌دهند و جبهه رفته با تاریک شدن هوا رو به آرامی می‌رود و آنگاه که شب روی دشت پر حادثه و بی‌تاب «عباس» می‌خوابد، چنانکه گونی حادثه‌ای رخ نداده است، آرامشی اضطراب‌انگیز بر جبهه مستولی می‌شود.

روز پر حادثه و سنگینی را پشت سر گذاشته‌ایم و گزارش واحدهای تیپ حکایت از آن دارد که نزدیک به سی نفر شهید و مجروح داشته‌ایم و تعدادی تانک و نفربر را نیز از دست داده‌ایم. از نیروهای سپاه و سپیع تعداد بیشتری شهید و مجروح شده‌اند.

تعداد شهدا با توجه به پیروزی‌های بزرگی که فقط در این جبهه به دست آورده‌ایم، خود پیروزی بزرگی است و نیز با در نظر گرفتن آرمان واحدی که این عزیزان داشتند و شهادت در این مبارزه تعیین کننده را آرزوی خود می‌دانستند، آنها در حقیقت به آرزوی خود رسیده‌اند و ما از بابت آن که جمعی دیگر از برادران رزم‌مند و سلحشور خود را از دست داده‌ایم، ناراحت و افسرده‌ایم و این در حالیست که تنها در این جبهه قریب سیصد عراقی به هلاکت رسیده‌اند و نزدیک همین تعداد اسیر کرده‌ایم و چندین برابر خودروها و نفربرهای از دست رفته، تانک دشمن مزدور را شکار کرده‌ایم. «عین خوش» به طور کامل به تصرف تیپ خرم آباد درآمده است و خیرهای رسیده از جبهه‌های دیگر نبرد، حکایت از پیروزی‌های درخشان نیروهای اسلام دارد و عقب‌نشینی تانک‌ها از شوش و کرخه و عین خوش که امروز شاهدش بودیم، دلیلی

انکارناپذیر در شکست قطعی دشمن طی عملیات امروز است.

با تاریک شدن هوا، جلسه فرماندهان تشکیل می‌شود و بچه‌ها در موضع جدید آگاهانه کوچک‌ترین حرکات را زیر نظر دارند. ساعتی بعد فرمانده گروهان به واقع با یک بغل مزده‌های جانبخشن و غرورآفرین از راه می‌رسد و بطور خلاصه آنچه را که امروز در جبهه شوش و کرخه گذشته است، بیان می‌دارد. آنچه می‌شنویم، به حق اوچ رشدات و حماسه آفرینی رزمندگان دلیرمان در این جبهه‌هایست و درمی‌باییم که اگر ما در این جبهه تا حدودی بدشایی آورده‌ایم و با تانک‌های بی‌شمار در حال فرار صدامیان درگیر شده‌ایم و آنطور که باید و شاید نتوانسته ایم حساب دشمن را بررسیم، دلاوران همزمان در دیگر جبهه‌ها، دمار از روزگار مزدوران عراقی درآورده‌اند. حرف‌های فرمانده گروهان حکایت از آن دارد که در جناح‌های شوش و کرخه نیز عملیات همزمان با جبهه ما به مرحله اجرا گذاشته شده است. در آغاز عملیات، شش گردان از نیروهای ارتشی و سپاه و بسیج، با هماهنگی و یکپارچگی کامل، پیشروی بدون سرو صدا و آرام را به سوی موضع دشمن آغاز کرده‌اند. این پیشروی زمانی آغاز شده است که یک ساعت قبل از آن نیروهای چربیکی برای نفوذ به پشت استحکامات خصم حرکت کرده بوده‌اند. پیشروی این نیروها سبب می‌گردد که عراقی‌ها به ناگهان خود را از روی رو و پشت سر در محاصره نیروهای اسلام بینند و در اثر همین عملیات حساب شده و حماسه‌وار، توبخانه دشمن بدون آن که امکان کوچک‌ترین فعالیت را داشته باشد، بطور کامل به تصرف نیروهای خودی در می‌آید و بدین ترتیب مقر توبخانه دشمن واقع در تپه‌های «علی گره زد» بدون کمترین مقاومت سقوط می‌کند. در تپه‌های «کوت گاپون» نیز عین همین ضرب شست در مورد خمپاره اندازه‌های دشمن، به کار گرفته می‌شود و خمپاره اندازها هم بدون آن که حتی یک گلوله شلیک کرده باشند، به تصرف نیروهای اسلام درآمده‌اند و در ادامه عملیات پیروزمندانه، ظفرمندان اسلام از همین خمپاره اندازها برای تار و مار کردن و از هم پاشیدن نیروهای شکست خورده صدامی استفاده کرده‌اند. آنچه در عملیات امروز در جبهه‌های شوش و کرخه بیش از هر چیز چشمگیر بوده است، کترت تعداد اسرای نیروهای صدامی است که این موضوع علاوه بر آن که بیانگر موقوفیت کامل عملیات برق آسای نیروهای رزمnde اسلام است، می‌تواند از سوی دیگر، شدت هراس و ضعف روحیه بعضیون فریب خورده را نیز نشان دهد.

بنا به گفته فرمانده گروهان، رزمندگان ما حتی موفق شده اند تعداد زیادی از فرماندهان رده بالای نیروهای شکست خورده صدامی را بدون کمترین مقاومت در مقر فرماندهیشان سستگیر نمایند و سیستم فرماندهی دشمن را که از حساسیتی زیاد برخوردار بوده است، از کار بیندازند.

آخرین خبرها حکایت از آن دارد که در عملیات امروز دو لشکر عراق بطور کامل از هم پاشیده شده است و دو تیپ عراق کاملاً منهدم شده است و بیش از پنج هزار نفر به اسارت درآمده اند. تعداد تلفات نیروهای عراقی بیش از یک هزار نفر و تعداد تانکها و نفربرها و خودروهای منهدم شده در پایان روز بیش از دویست دستگاه بوده است. در عملیات امروز نیروهای پیروز اسلام قریب نود قبضه توپ و چندین خمپاره انداز را سالم به غنیمت گرفته اند. مزده پیروزی های غرور آفرین امروز، خستگی را بطور کامل از تن همه ما در می آورد و در تمامی سنتگرهای تا پاسی از شب گذشته، صحبت پیروزی های ظفرمندان اسلام است و بجهه ها با روحیه ای قوی و آمادگی بسیار برای قلع و قمع باقیمانده نیروهای فریب خورده عراقی، شب را به صبح می رسانند.

از سوم تا ششم فروردین ماه ۶۱

روز را در جمع و جور کردن و استحکام مواضع جدید می گذرانیم و جبهه در آرامش نسبی به سر می برد ولی همه می دانیم که این دلیل پایان یافتن عملیات نیست و ما به یاری خدا، با تاریک شدن هوا، نبرد را ادامه خواهیم داد و خبرهای رسانیده از دیگر جبهه های نبرد، حاکی از پیروزی های پیاپی کفرستیزان سلحشور ایران است.

تیپ خرم آباد در مواضع آزاد شده عین خوش، برجم پیروزی اسلام را برآفرانسته است و امروز رزمندگان بسیج سپاه پاسداران که با ما همزمان بودند، به تیپ خرم آباد پیوستند تا در ایجاد مواضع پدافندی و حراست از نقاط آزاد شده، همراه آنان باشند.

از ساعت یک بامداد، دستور حرکت به سوی خاکریزهای دشمن صادر می شود. فرمانده ساعتی قبل بجهه ها را در جریان ادامه عملیات گذاشته است و طبق برنامه تنظیمی، همزمان با حرکت نیروهای ما به سمت خاکریزهای دشمن، از محور کرخه، لشکر ۲۱ حمزه و تیپ دوالفقار و از محور عین خوش، تیپ خرم آباد، با همراهی برادران سپاه و بسیج پیشوایی به سوی دشت عباس را آغاز خواهند کرد و بدین ترتیب،

با موقتیت عملیات، مانده نیروهای شکست خورده صدامی، در محاصره قرار خواهند گرفت و آخرین ضربه‌ها را در این جبهه بر پیکر پوسیده صدامیان وارد خواهیم آورد. درگیری از ساعت چهار صبح آغاز می‌شود و در مدت زمانی کوتاه، دشمن آنجنان زیر فشار نیروهای رزمیه و غیور اسلام قرار می‌گیرد که دیوانه وار و سردرگم، تنها به شلیک‌های احمقانه آتشبارهای سنگین، آن هم بدون هدف و به هر سو اقدام می‌نماید.

ساعت شش صبح، دشت عباس شاهد تار و مار شدن و سردرگمی مضحك و فرار تانک‌های دشمن است، تانک‌های خصم زیون بدون هدف و جهت مشخص هر یک به سوئی می‌روند و بعضی هم مثل تانکهای کوکی، دور خود می‌چرخدند و اگر مورد هدف قرار نگیرند، با در پیش گرفتن هموارترین و کم خطرترین راه، به حرکت در می‌آیند.

حرکت‌های گیج و سر در گم تانکها، متدرجاً به عقب نشینی وسیع صدامیان شکست خورده در دشت عباس متهی می‌شود و ساعت هفت صبح، نیروهای ما به پشت خاکریز دشمن در ۱۵۰۰ متری دشت عباس می‌رسند و در این محل مستقر می‌شون. در همان دقایق اول استقرار، شکست خورده‌گان صدامی تلاشی مذبوحانه را آغاز می‌کنند و منطقه استقرار ما را زیر آتش شدید خمپاره می‌گیرند. در همین دقایق یکی از بچه‌ها «استوار سهل الدین» که خدمه موشک «تاو» است، به خشم آمده از این حرکت مزدوران عراقی، از ما دعوت می‌کند که شاهد زهر چشم گرفتن او و بارانش از دشمن باشیم و بلافضله دست به کار می‌شود و چند دقیقه بعد، در میان فریاد تکبیر بچه‌ها، سه تانک و نفر بر دشمن را یکی پس از دیگری هدف قرار می‌دهد و منهدم می‌کنند.

از ساعت ۹/۵ صبح، منطقه در آرامشی موقتی فرو می‌رود و تانکها به مواضع خود می‌خزند و همه در می‌باییم که نیروهای شکست خورده عراقی برآند تا با گرداوری و جهت دادن به تانک‌های باقیمانده به دور از هدف گیرهای دقیق نیروهای ما، حمله دیگری را تدارک بینند، شاید بتوانند تا حدودی شکست‌های خرد کننده دیروز و امروز را جبران نمایند.

حدود ساعت ده و نیم صبح، تانک‌های باقیمانده دشمن، در آرایشی حساب شده از مواضع خود بیرون می‌آیند و در حالی که هر لحظه به تعداد آنها اضافه می‌شود،

پیش روی به سوی دشت عباس را آغاز می کنند. وجود این همه تانک در نیروهای صدامی، در حالی که اوج وابستگی این مزدور امیر بالیزم را به شرق و غرب بیان می کند، برای ما تعجب آور نیز هست که چگونه آنها توانسته اند در عرض مدت کوتاهی پس از انهدام آن همه تانک به این سرعت نیروی زرهی خود را تقویت نمایند و این در حالیست که اینجا و آنجای دشت عباس و پشت و اطراف اکثر تپه ها، از تانک ها و نفربرهای منهدم شده عراقی موج می زند.

ساعت یازده دستور می رسد که بچه ها با فریادهای «الله اکبر» به سرعت برای تصرف و در اختیار گرفتن جاده آسفالت دشت عباس، خود را به این منطقه پرسانند. دقایقی بعد بچه ها برای حرکت آماده می شوند و فرمانده از توبخانه درخواست آتش پشتیبانی می کند.

به محض شروع تیراندازی توبخانه، فریاد یک پارچه تکیه در دشت عباس طنین می اندازد و همه با سرعت به سوی جاده آسفالت حمله می کنیم. آزادسازی و استقرار در اطراف این جاده از نظر استراتژیکی، نه تنها مقابله با تانکهای در حال پیشرفت دشمن را با موفقیت بیشتری همراه خواهد کرد، که از سوی دیگر می تواند مانع از کمک رسانیهای بعدی نیروهای تقویتی دشمن در این منطقه گردد. هنوز بیش از دویست متر از خاکریز دور نشده ایم که دشمن متوجه می شود و باران خمپاره در اطراف ما که به حالت دو و در یک ستون به سوی جاده آسفالت در حرکت هستیم، باریدن می گیرد. از سوی دیگر آتش توبخانه خودی نیز بر مواضع دشمن شدت می گیرد و در یک چشم به هم زدن، دشت عباس بار دیگر صحنه نبردی سنگین را به نظاره می نشیند، صحنه هایی از فدایکاری و ایثار حق جویان و ظلم براندازان اسلام و رحمت و لطف الهی نسبت به این نیروها. بدون اغراق اگر در حالات عادی و در جریان تداوم نبردی معمولی این همه خمپاره در اطراف نیروهایی با این تراکم و فشردگی می افتاب، تلفاتی در دنناک و غیر قابل تحمل به همراه داشت. اما وقتی بچه ها خود را به جاده رسانیدند، تنها یک شهید و چند زخمی داشتیم و در عوض توبخانه ما توانسته بود نفس خمپاره اندازه ای دشمن را بگیرد و تعداد قابل توجهی تانک و نفربر را نیز منهدم نماید. استقرار در مواضع اطراف جاده آسفالت، بیش از یک ساعت به درازا نمی کشد و بار دیگر با توجه به موقعیت جبهه و وضع اضطراری موجود و از آنجا که حالا دیگر جاده آسفالت از ید تجاوز بعنیون خارج شده است، دستور داده می شود به

سوی تپه‌های پشت سر حرکت نمایم و این حرکت آنچنان سریع و فشرده صورت می‌گیرد که اگر ده من قادر بود و توانانیهای او لیه را داشت، بدون شک می‌توانست ضربات مدهشی نیروهای ما وارد آورد. ولی باز هم خدا با ماست و دشمن آنچنان از کار افتاده و آتشبارها، سنگین ما نفسش را بریده اند که حتی برای نمونه قادر به شلیک یک گلوله به سوی ما هم می‌شود و همگی سالم به مواضع و تپه‌های پشت سر می‌رسیم و مستقر می‌شویم.

در گرماگران این تغییر موضع، یکی از گردانهای تانک متوجه پیشرفت سریع یک ستون دشمن به طرف ما می‌شود و بدون درنگ یکی از تانک‌های دشمن را که پهلو داده است، هدف قرار می‌دهد و منهدم می‌کند. با انهدام این تانک، بقیه تانکهای دشمن، شتابزده به سنگر باز، می‌گردند و متدرجاً بار دیگر، شب به همراه آرامشی نسبی صحنه نبرد را می‌پوشانند.

محلی که برای استراحت گروهانهای پیاده در نظر گرفته شده، به خاطر موقعیت اضطراری که داریم، بستر خشک رو روانه است که کاملاً ما را از دید و تبررس دشمن در امان می‌دارد. بجهه‌ها به علت خستگی زیاد، پس از تعیین دیده بانها و نیروهای گشته، برای استراحت وارد بستر خشک رو روانه می‌شوند. اما گونی هوای خاص منطقه جنوب، امشب با ما سر شوختی دارد، چرا که از ساعت ۹ شب نم باران شروع به باریدن می‌کند و کم کم شدت می‌گیرد و عاقبت از ساعت ده و نیم شب، به تگرگی تند و درشت تبدیل می‌شود که بارش شدید آن قریب پانزده دقیقه ادامه می‌یابد و همین مدت زمان کوتاه کافیست که رود خشک را زندگی دوباره بدهد و در میان شوختی و خنده بجهه‌ها، کم کم سیلی نه چندان سنگین در رو روانه به راه می‌افتد و کاسه کوزه همه را در هم می‌ریزد. بجهه‌ها پتو زیر بغل و وسائل در دست از بستر رو روانه بیرون می‌زنند و دقایقی بعد، سیل شدت می‌گیرد تا آنجا که مقداری از وسائل مانده در بستر رو روانه را با خود می‌برد. بالاخره ناچار می‌شویم در اطراف تپه‌های نزدیک بستر رو روانه هر گروه برای خود تدارکی تازه بینند و با هر زحمتی هست، با وسائل و البسه خیس، شب را به صبح برساند. با دمیدن صبح و طلوع خورشید که روز زیبائی را نوید می‌دهد، بجهه‌ها با روحیه‌ای ستایش انگین، آنچنان که گونی در آغاز بهار به یک گردش دسته جمعی آمده‌اند، وسائل را در آفتاب دلنشیں بعد از باران پهن می‌کنند و هر چند نفر در گوشه‌ای به گفتگو و درد دل می‌نشینند. خوشبختانه مواضع جدید استقراری ما در این منطقه،

کاملاً از دید دشمن پنهان است، در حالی که ما بخوبی کوچکترین حرکات خصم را زیر نظر داریم و تا غروب بدون حادثه مهمی، چهارمین روز فروردین را هم پشت سر می‌گذاریم.

ده هزار نفر اسیر

با تاریک شدن هوا، فرمانده گروهان برای بازدید می‌آید و مژده می‌دهد که مرحله دوم عملیات فتح المیں در محور شوش و کرخه با موفقیت کامل از صبح امروز به اجرا گذاشته شده است و نیروهای ما موفق شده اند ضربات خردکننده دیگری بر پیکر صدامیان وارد آورند و در این مرحله از عملیات هم به علت غافلگیری و روحیه خراب نیروهای فریب خورده بعثی، تعداد اسرای بسیار چشمگیر و قابل توجه است. فرمانده گروهان تعداد اسرارا از آغاز عملیات فتح المیں تا غروب امروز بالای ده هزار نفر اعلام می‌دارد و این رقم که از ابتدای جنگ تحمیلی تا امروز بی ساقه بوده است، می‌تواند نهایت ضعف روحیه و عدم کارآئی و فقدان ارزش نظامی نیروهای فریب خورده صدامی را بیانگر باشد.

ما خود بارها در درگیریها از نزدیک شاهد بوده ایم که چگونه سربازان فریب خورده عراقی و حتی درجه داران و افسران، فقط با شنیدن فریادهای «الله اکبر» ما وحشت زده و هراسان از سنگرهای بسیار محکم و شاید نفوذناپذیر خود بیرون زده اند و التماس کنان خود را به نیروهای اسلام، تسلیم کرده اند و اینک در نبردی گسترده، می‌شنویم که بیش از ده هزار نفر سرباز و درجه دار و افسر فریب خورده عراقی، طی مرحله از عملیات پیروزمندانه فتح المیں، به اسارت کفر سنتیزان غیور درآمده اند. با شنیدن مژده‌های پیروزی پیاپی از محورهای دیگر عملیات، تدریجاً در می‌یابیم که نقش ما در عملیات فتح المیں، علاوه بر تار و مار کردن نیروهای مستقر در دشت عباس، با همکاری تیپ خرم آباد و دیگر رزم‌نگان سلحشور سپاه و بسیج، نقش نیروهای بازدارنده و ترمز دهنده نیز بوده است و عملیات اصلی یا به عبارت بهتر عمدۀ شکست دشمنان متجاوز، در محورهای کرخه و شوش جریان داشته است و نیروهای ظفرمند اسلام در این مناطق، می‌روند تا مواضع مهم نظامی «سایت» را که تاکنون در تجاوز نیروهای صدامی بوده است، آزاد سازند.

موفقیت در این امر، پیروزی درخشانی است که به حق می‌باشد آن را یکی از حماسه‌های عملیات تدافعی نیروهای اسلام در طول جنگ تجمیلی دانست.
به هر حال، حرفهای فرمانده، شب همه ما را از شادی و شکر و سپاس به درگاه بروزدگار لبیرز می‌کند و آرزو می‌کنیم که یاران رزمیه مان، در دیگر عملیاتی که در پیش دارند، کماکان شاهد فتح و پیروزی را در آغوش بگیرند.
روزهای پنجم و ششم فروردین را هم بدون حادثه‌ای در این منطقه از نبرد، پشت سر می‌گذاریم در حالی که کماکان در آمادگی کامل به سر می‌بریم و هر لحظه آماده ایم تا با دریافت دستور، در هر کجا که لازم باشد، نبرد با نیروهای کفر را ادامه نهیم.

سیل خبر و مژده‌های غرورآفرین پیروزی به دنبال پیروزی همچنان از محورهای کرخه و شوش سرازیر است. می‌شنویم که روز چهارم فروردین دلاوران اسلام در یورشی قهرمانانه، تیپ ۹۶ پیاده عراق را بطور کلی متلاشی کرده‌اند و سه گردان از این تیپ، منهدم شده است و اکثر پرسنل آنها به هلاکت رسیده‌اند. بدون تردید یکی از مهمترین و حساسترین هدفهای تعیین شده در عملیات فتح المیں، آزادسازی «سایت‌های ۴ و ۵» بوده است و حالا می‌شنویم که همزمان ما با شجاعتنی بزرگ موفق به آزادسازی این مواضع مهم و استراتژیک نظامی شده‌اند و نیروهای عراقی با از دست دادن سایت‌ها ضربه سخت دیگری را پذیرفته‌اند که احتمالاً برای بازپس‌گیری و تجاوز مجدد، اقدامات مذبوحانه‌ای هم خواهند داشت.

از هفتم تا دهم فروردین ماه ۶۱

امروز قرار است سومین مرحله عملیات فتح المیں به اجرا گذاشته شود. وظیفه نیروهای ما در این مرحله، حفظ آماده باش کامل و نظارت بر جابجایی نیروهای عراقی در دشت عباس و حفظ مواضعی است که از نظر نظامی شده‌اند و نیروهای عراقی با از دست دادن سایت‌ها ضربه سخت دیگری را پذیرفته‌اند که احتمالاً برای بازپس‌گیری و متجاوز زدن بعضی، حکم پل آزادی و نجات را داشته باشد.
دستور آماده باش صد درصد صادر می‌شود و با چند تن از بچه‌ها به روی یکی از تپه‌ها می‌رویم تا اوضاع را زیر نظر داشته باشیم، در نقاط مهم و حساس، دیده بانهای خود را با هوشیاری و دقیق تماش، همه چیز را زیر نظر دارند و تانکها در آرایشی حساب شده، در مواضع خود منتظر دریافت دستور هستند و خلاصه همه چیز برای مقابله

با تغییر جهت احتمالی باقیمانده نیروهای شکست خورده صدامی آماده است. چند دقیقه بعد، در حاشیه دوردست دشت عباس، تعدادی تانک و نفربر زرهی و خودرو عراقی را می‌بینیم که چون قفسونی شکست خورده (که حقیقت هم جز این نیست) به سوی مرز در حرکت استند. حرکت نیروهای عراقی که چند دقیقه بعد در می‌یابیم در واقع عقب نشینی آنها در اثر فشار نیروهای رزمnde اسلام از سه جناح است، هر لحظه سرعت بیشتری می‌گیرد و متاسفانه وضع منطقه به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم نیروهای در حال فرار بعثی را زیر آتش بگیریم و البته در تیررس مناسب هم نیستند ولی آرزوی همه ما اینست که بتوانیم این متجاوزین مزدور را تا آخرین نفر به هلاکت برسانیم.

حدود ساعت دو بعد از ظهر، دشت عباس از نیروهای صدامی تخلیه می‌شود و قریب نیم ساعت بعد، طلایه‌داران نیروهای خودی را می‌بینیم که در تعقیب نیروهای شکست خورده بعثی، وارد منطقه دشت عباس می‌شوند و بالاگسله فریاد تکیب در مواضع ما طین می‌اندازد. دقایق پر شوری است و بچه‌ها از این که شاهد تار و مار شدن و فرار سریع و وحشت‌زده نیروهای باقیمانده عراقی بوده‌اند، سرازیاً نمی‌شناسند و هر یک خوشحالی خود را به نوعی به نمایش می‌گذارند.

در خلال عقب نشینی حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ تانک عراقی راه خود را به سوی منطقه حساس «دوسه لک» کج می‌کنند که بعضی بچه‌ها حبس می‌زنند این تعداد تانک برای تلافی از دست دادن سایت‌های ۴ و ۵ می‌روند که به این منطقه حمله نمایند، اما اکنون می‌شنویم که نیروهای مضمحل شده عراقی، ترسیده تر و هراسان‌تر از آن بوده‌اند، که دست به چنین اقدام احمقانه‌ای بزنند و از این تعداد تانک هم، یک ستون کامل، شامل هفتاد تانک توسط رزمnde گان سلحشور می‌شوند و مانده نیروهای شکست خورده عراقی، با تمامی آنها بدون مقاومت تسلیم می‌شوند و مانده نیروهای شکست خورده عراقی، با خفت و خواری تمام خود را به مرز می‌رسانند.

مرحله سوم عملیات فتح المیین در حقیقت مرحله پاکسازی اراضی آزاد شده و تارومار کردن باقیمانده نیروهای مضمحل عراقی در منطقه‌ای وسیع است. منطقه‌ای که بیش از چهل کیلومتر عرض و حدود ۲۵ کیلومتر در عمق وسعت دارد و طی آخرین مرحله عملیات از لوٹ نیروهای پلید بعثی پاک شده است.

بارسینه شب و دریافت آخرین خبرهای فتح و آمار پیروزیهای بدست آمده

در عملیات فتح المیین، تمامی سنگرها نوریاران می‌شود و بجهه‌ها با فریانهای تکبیر و شلیک منور و تیرهای هوائی شادمانی خود را از این پیروزی‌های غورآفرین ابراز می‌دارند و از این که توانسته‌اند در این پیروزی، نقشی داشته باشند، سخت خوشحالند. از گفته‌های فرمانده گردان که برای گفتن تبریک پیروزی به میان ما آمده است، چنین در می‌باییم که نیروهای مت加وز عراقی، طی عملیات فتح المیین و مطابق آخرین آمارها، بیش از دوهزار و پانصد کشته و بالغ بر شانزده هزار نفر اسیر داده‌اند و این تعداد می‌تواند به روشنی تمام، سقوط و انحطاط و عدم توانانی و روحیه خراب فربخوردگان بعثی را بیان نماید و نیز حاکی از قدرت رزم‌گیری و اوج رشادت و شهامت نیروهای سلحشور اسلام باشد. تعداد تانکها و نفربرهای به غنیمت گرفته شده، بیش از ۲۵۰ دستگاه اعلام شده است و علاوه بر آن حدود ۴۰۰ دستگاه هم منهدم شده‌اند که فقط در دشت عباس، تا چشم کار می‌کند تانک و نفربر و خودرو از کارافتاده و منهدم شده دشمن دیده می‌شود. تعداد خودروهای به غنیمت گرفته شده بالای پانصد دستگاه است و همچنین یک صد و هفتاد عراوه توب، چندین قبضه موشک «سام ۶» و تعداد زیادی خمپاره‌انداز از دیگر غنائم بدست آمده در عملیات ظفرمندانه فتح المیین است.

آنچنان که فرمانده گردان می‌گوید، نیروهای مسلح ما توانسته‌اند طی این عملیات به تمامی هدفهای از قبل تعیین شده دست یابند. سایتهای ۴ و ۵ و رادرها و دهها کیلومترمربع از خاک وطن اسلامی آزاد شده است و نیروهای شکست‌خورده بعضی، پس از تحمل تلفات و خسارات فوق العاده، در بعضی نقاط منطقه، تامزی بین المللی عقب نشسته‌اند.

روزنهم فروردین ماه ۶۱، آخرین مراحل پاکسازی مناطق آزاد شده انجام می‌گیرد و نیروهایی که فرمان استقرار دریافت کرده‌اند، به تحریک موضع پدافندی در نقاط آزاد شده می‌پردازند و آنچنان که از قرائی برمی‌آید، طی یکی دو روز آینده، تکلیف ماندن یا حرکت تیپ ما نیز روشن خواهد شد.

بر این مژده گر جان فشام رواست

۱۱ فروردین ماه ۶۱

از دیروز دستور داده‌اند که خود را برای حرکت آماده نمائیم و باطلوع صبح،

بچه‌ها با آمادگی کامل منتظر دریافت دستور حرکت هستند.

حدود ساعت ۷ صبح دستور حرکت داده می‌شود. مقصد اهواز تعیین شده است و با ناباوری و اشتیاق فراوان می‌شنویم که این حرکت، جزء اقدامات اولیه آماده شدن به منظور شرکت در عملیاتی گسترده‌تر و همه جانبه‌تر با هدف آزادسازی «خونین شهر» است. مژده تکان دهنده ایست و به قول آن شاعر:

براین مژده گر جان فشانم، رواست.

بدون تردید آزادسازی و رهاکردن خرمشهر به خون آشته که اینک در زیر چکمه‌های دزخیمان صدامی نفس نفس می‌زند و رهانی را انتظار می‌کشد، از بزرگترین آرزوهایی است که همه رزمندگان گجه‌ها و همه ایرانیان خداجوی در وجود خود آن را می‌پرورانند، و حال می‌شنویم که مقدمات اجرای این کار بزرگ و تاریخی تدارک دیده می‌شود. به این فکر می‌افتم که آیا نیروهای ما پس از شرکت در عملیات وسیع فتح العین، آمادگی لازم را برای شرکت در کاری سترگ تر و حساس‌تر دارند؟ به خودم رجوع می‌کنم و می‌کوشم خود را جای دیگران هم بگذارم و خیلی زود درمی‌یابم که اگر همین حال در وجود ما می‌جوشد، خستگی نمی‌شناشد و به این واقعیت می‌رسم که اگر همین حال هم به بچه‌ها دستور شرکت در این عملیات داده شود، باجان و دل خواهند پذیرفت و به لحاظ ایمان و روحیه فوق العاده بالاتری که دارند، بدون تردید موفق هم خواهند شد.

یا تاریک شدن هوا، به «قولی آبان» واقع در پنج کیلومتری اهواز می‌رسیم و دستور توقف داده می‌شود و چند دقیقه بعد اطلاع می‌دهند که در همین منطقه مستقر خواهیم شد و دیگر گردانهای تیپ نیز برای استقرار به همین منطقه خواهند آمد.

از ۱۲ فروردین ماه تا هشتم اردیبهشت ماه ۶۱

قریب یک ماه از توقف ما در قولی آبان، برای استراحت و تجدید سازمان بعضی واحدها می‌گذرد، در این مدت از آنجا که حادثه مهمی نداشته‌ایم، مسائل قابل ذکر روز را یادداشت کرده‌ام که فهرست وار به آنها اشاره خواهم کرد.

اما آنچه سبب گردید که از امروز مجدد ارزنویسی را شروع کنم، خیرکوتاهی است که صبح امروز فرمانده گردان در جمع بچه‌ها اعلام کرد. آخر حالا دیگر برای همه مابطور یقین مشخص شده است که رزمندگان دلاور اسلام طی روزهای آینده عملیات گسترده آزادسازی خونین شهر را شروع خواهند کرد و در حال حاضر، آخرین مراحل

تدارکاتی و کسب آمادگی لازم را می‌گذراند تا انشاء الله با بیرون راندن دشمن از شهر تهرمان و لا اله گون خونین شهر، آخرین حربه تبلیغاتی راهم از رژیم بعثی عراق بگیرند و «خرم شهر» را دوباره به آغوش میهن بازگردانند. اما خبر مسرت باری که امروز از فرمانده گردان شنیدیم این بود که انشاء الله عملیات طی دو سه روز اینده آغاز خواهد شد و به قول بچه‌ها، انتظارها به پایان خواهد رسید. فرمانده در سخنرانی امروز خود، به آشکار بودن عملیات اینده در سطح جهان اشاره می‌کند و این که اکثر کارشناسان نظامی جهان غرب، به خصوص کارشناسان نظامی شیطان بزرگ اظهار نظر کرده‌اند که اگر ایران با این فاصله کم از عملیات فتحالمیین، دست به عملیات گسترش دیگری بزند، امید موفقیت در این عملیات صفر خواهد بود! که اعلام این نظریه خنده‌آور، دلیلی از اطلاعی مستمر آنان از روحیه و ایمان رزم‌گان اسلام است.

فرمانده پس از اشاره به این موضوع و چند نظریه مضجع دیگر از کارشناسان نظامی غرب، که تقریباً همه دریک ردیف به غیرممکن بودن پیروزی ما نظر داده‌اند، به روحیه قوی و اراده محکم رزم‌گان شجاع اسلام اشاره می‌کند و با اطمینان خاطر، یقین خود را از پیروزی در عملیات اینده اعلام می‌دارد و آنگاه که از بچه‌ها نظر می‌خواهد، همگی با فریادهای تکبیر، فتح بزرگ اینده را تائید می‌کنند.

حالا که دارم این یادداشتها را می‌نویسم و می‌کوشم گوشش‌هایی از عملیات اینده را در ذهن مجسم نمایم و وضع نیروهای خودمان را در این عملیات به ذهن بیاورم، تعجب می‌کنم که این کارشناسان بر مبنای کدام پایه و اساس چنین نظریه‌هایی کوکدکانه‌ای داده‌اند؟ و بعد خودم جواب خودم را می‌دهم که، مسلماً آنها نمی‌توانند ذره‌ای از ایمان عمیق و اراده آهینه و روحیه قوی رزم‌گان ما را احساس نمایند و آنچه به عنوان موازین و معیارهای نظامی مرسوم و معمول دنیا می‌شناسند را اساس چنین قضاوتهای نادرستی قرار داده‌اند و به امید خدا، ما در اینده‌ای نزدیک باطل بودن این نظریه‌های بوج را مثل همیشه به جهانیان ثابت خواهیم کرد.

در روزهایی که گذشت، ما ضمن استراحت و تجدید قوا، برنامه‌های آموزشی و سرگرم کننده‌ای هم داشتیم.

از جمله برنامه‌های آموزشی، آزمایشی بود که روز اول اردیبهشت از سوی دایره سیاسی ایدئولوژیک برگزار گردید و پس از اعلام نتایج، یک دستگاه رادیویی ترانزیستوری به من هدیه گردند که آن را به عنوان هدیه‌ای از روزهای سازنده جبهه،

برای همیشه گرامی خواهم داشت.

روز چهارم اردیبهشت به همراه فرمانده برای شناسانی به منطقه «دارخوین» رفتیم و هنگام غروب پس از انعام گشت لازم بازگشتم، در طول راه مشخص شد که تیپ ما برای استقرار در منطقه دارخوین مأمور شده است.

صبح روز پنجم اردیبهشت، طبق برنامه تنظیمی درستونهای منظم عازم دارخوین شدیم، در مسیر حرکت به سوی دارخوین، همه چیز از آماده شدن آخرين مراحل مقدماتی و تدارکاتی نیروهای شرکت کننده در عملیات حکایت می کرد، بین راه به لشکر ۲۱ حمزه بروخوردم که آنان نیز راهی منطقه دارخوین بودند.

مسیر با نظم و آرامش کاملی طی شد و بالاخره ساعت یازده صبح، پس از عبور از اهواز و چهارراه آبادان و گذشتن از جاده قدیم آبادان و «کوت عبدالقه» در هفتاد کیلومتری اهواز و چهل و پنج کیلومتری آبادان مستقر شدیم و اینک سه روز از اقامت ما در منطقه جدید می گذرد و طبق معمول برای رسیدن ساعت شروع عملیات، دقیقه شماری را آغاز کرده ایم.

آنچه در طول راه از «قولی آباد» تا اینجا جلب توجه می کرد و همگی را سخت تحت تائیر قرار داده بود، ابراز احساسات پاک و بی شائبه مردم در طول مسیر بود که با صداقتی بزرگ با قربان کردن گوسفند و نقل و شیرینی و دود کردن اسفند، مارا از زیر قرآن می گنرا نیدند. به قول یکی از دوستان تنها احساس این وظیفه که می باشد این بزرگوارها را، که نمونه بارز پشتیبانی و حمایت مردم مسلمان کشورمان از رزمندگان جبهه هاست، به گونه ای پاسخ گفت، می تواند محرك و پشتوانه ما در بیرون راندن متجاوزین بعضی از سرزمین اسلامیمان باشد.



عملیات «الی بیت المقدس»

نهم اردیبهشت ماه ۶۱

از نخستین ساعت‌های پامداد امروز، دستور آماده باش کامل صادر می‌شود و نیروهای مستقر در منطقه، به سرعت حالت آماده باش می‌گیرند. از گوشه و کنار شنیده می‌شود که عملیات ظرف امروز و فردا آغاز خواهد شد و حتی بعضی بچه‌ها می‌گویند عملیات مقدماتی در چند محور آغاز شده است. این طور که از فراتن بر می‌آید، عمدۀ نیروهای شرکت کننده در عملیات از این منطقه، می‌باشد از پل موقعی که گردانهای مهندسی ببروی کارون ایجاد خواهند کرد، عبور نمایند تا امکان مقابله و بیرون راندن نیروهای دشمن از مناطق تحت تجاوز، زودتر امکان پذیر گردد.

مسلمان عبور نیروها از پل موقعت روی کارون به نوبه خود یکی از حسناترین و مهمترین مراحل عملیات خواهد بود و با توجه به این که نیروهای مزدور عراقی از عملیات و اجرای آن مطلع هستند و تلاشهای مذیوحانه‌شان در بعضی محورها از این واقعیت خبر می‌دهد، پرواز هوایی‌های متوجه دشمن بر فراز این پل و نیروهای در حال عبور و یا آتش توپخانه دوربرد خصم در هر مرحله از اقدام دلاورانه احداث و عبور از پل، می‌تواند فاجعه آفرین باشد. بچه‌ها این موضوع را در یافته‌اند و همه در دل برای پیروزی و موفقیت نیروهای اسلام در مقابله با قوای کفر صدامی، دعا می‌کنند.

شب هنگام در می یابیم که عملیات اخیر هم مانند دو عملیات مهم و موقتیت آمیز گذشته (طريق القدس و فتح المیین) از نخستین دقایق با مدداد فردا و به عبارت دیگر چند دقیقه بعد از نیمه شب امشب آغاز خواهد شد و گروه های مهندسی احداث پل وقت بر روی کارون را آغاز کرده اند. نام عملیات «بیت المقدس» است که به توبه خود این نامگذاری می تواند اشتیاق و علاقه زایدالوصف رزمندگان اسلام را برای آزادسازی قدس از لوث صهیونیزم بیان نماید.

ساعتی بعد اطلاع می دهنده که تیپ ما در اختیاط نیروهای شرکت کننده در مرحله اول عملیات قرار دارد و باید خود را برای حرکت آماده نماییم. بچه ها از «در اختیاط بودن» دلخورند و ابتدا با ناراحتی از این موضوع استقبال می کنند، ولی توضیحات فرمانده گردان در مورد نحوه عملیات و تقدیم که همه نیروها در پیروزی آن می توانند داشته باشند، ناراحتی دوستان را برطرف می کند و با اشتیاق تمام به حرفهای فرمانده که از گستردنگی و وسعت دامنه عملیات «بیت المقدس» حکایت دارد، گوش فرا می دهد. از قرار معلوم عملیات در منطقه ای به وسعت شش هزار کیلو متر مربع و از غرب کارون به اجرا گذاشته خواهد شد و از کرخه نور در شمال تا شط العرب و خونین شهر در جنوب گسترده شده است. حد غربی منطقه عملیاتی بیت المقدس «هور العظیم» و نوار مرزی بین المللی است و قریب یازده لشکر پیاده و زرهی و مکانیزه و تعدادی نیز تیپ مستقل از نیروهای مت加وز عراقی در این منطقه استقرار دارند و از آنجا که نود درصد این مناطق از آغاز جنگ تحمیلی در اشغال نیروهای مت加وز عراقی بوده است، بطور قطعی نیروهای خصم از مواضع سنتحکم و نفوذ ناپذیر و قابل اطمینانی در این محدوده برخوردارند که به توبه خود می توانند مساله ساز باشد، بنا به گفته فرمانده گردان، نیروهای ما مشکل از ارتش و سپاه و بسیج مطابق عملیات ظفر مندانه قبلی، با هماهنگی کامل از شش محور که شمالی ترین آن منطقه هویزه و کرخه نور و جنوبی ترین محور، شط العرب و منطقه خونین شهر خواهد بود، پورش به نیروهای مت加وز عراقی را آغاز خواهند کرد و برای اجرای عملیات در دو محور، ناچار به احداث پل بر روی کارون خواهند بود و ما هم می بایست از یکی از این پلها، یعنی از منطقه دارخوین، از کارون بگذریم و به نیروهایی که قبل از ما از پل عبور خواهند کرد، پیووندیم. فرمانده همچنین توضیح می دهد که برای جلوگیری از حملات دشمن و از کار انداختن نیروهای مستقر در آن سوی کارون، ابتدا نیروهای پیشقاول، برای ایجاد

«سریل» یعنی ایجاد یک خط دفاعی در مقابل دشمن و به منظور تامین پل، به سرعت از پل خواهند گذشت و آنگاه بقیه نیروها با حفظ نظم تدربیجا از پل عبور خواهند کرد و طبق برنامه تنظیمی، با روشی شدن هوا، نوبت به ما خواهد رسید.

خونین شهر، خرمشهر

دل توی دل بچه ها نیست و همه برای رسیدن ساعت آغاز عملیات و لحظه عبور از پل ثانیه شماری می کنند. آخر هدف نهانی عملیات آزادسازی «خونین شهر» عزیز است که بیش از ۴۵ روز مظلومانه در مقابل سیل نیروهای مت加وز عراقی، با تمام وجود مقاومت کرده بود و اینک می رود تا به یاری فرزندان این آب و خاک، از بوغ اسارت و تجاوز دژخیمان بعضی رهانی یابد. در پایان حرفهای فرمانده، بچه ها هر یک احساسات و آمادگی رزمی خود را به نوعی نشان می دهند و یکی از برادران سپاه با صدایی تکان دهنده فریاد بر می دارد که:

«ما با تکیه بر «الله» خونین شهر را دوباره «خرمشهر» خواهیم کرد.»

نکته تکان دهنده ایست و فریاد تکبیر بچه ها با طنبیتی محکم، حرفهای او را تایید می کند. اشک در چشم ان مه ما حلقه زده است و آرزو می کنیم بتوانیم افتخار آزاد سازی «خونین شهر» و خرمی بخشیدن به آن را داشته باشیم. فرمانده نیز که سخت تحت تاثیر ایمان و اراده محکم بچه ها قرار گرفته است، با صدایی گرفته که هیجان او را نشان می دهد، خدا حافظی می کند و بچه ها را به حال خود می گذارد و می رود. احساس سرما می کنم. از بچه ها دور می شوم و در گوشه ای می نشینم. چشمها یم را می بندم تا خود را و آنچه را که در پیش داریم، بهتر احساس کنم. آنچه مرا می لرزاند، سرما نیست. شوق و اشتیاق و علاقه ایست که آزادسازی خرمشهر در من ایجاد کرده است.

خرمشهر، خرمشهر، خرمشهر، دلم می خواهد این اسم را فریاد بزنم، او باید خرمی را آغاز کرده باشد. حتیا خبردار شده که ما داریم می رویم. بچه ها دارند می روند همه داریم می رویم تا آزادیش را به او باز گردانیم. بوی ماهی و هرم شط در مشامم می پیخد. بوی آشنای خرمشهر و آن هیاهوی جاری در اطراف شط و آن هوای خاص. هیاهوی زیست. سیاه چرده های خرمشهری را

می بینم که محبت و صداقت در چهره هایشان موج می زندو هر یک به شتاب در پی کار روزانه به سوئی روانند. صدای زندگی، صدای بودن، صدای حرکت، صدای شط، سوت کشتی ها و فریاد قایقرانها، نسیم نخلستان، گرمای نفس گیر ظهر آن روز خرداد ماه که خانه یکی از درجه داران خرمشه ری میهمان بودم و سطل آبی که در حیاط خانه خنک کرده بود. خرمشه، خرمشه، خرمشه...

وقتی به خود می آیم که شب از نیمه گذشته است. بچه ها حتماً عملیات را آغاز کرده اند و اینک در آن سوی کارون، اولین قدمها برای آزادسازی خرمشه و... شروع شده است. یکی از بچه ها آمده است و می گوید برویم کمی استراحت کنیم. ساعت چهار صبح حرکت خواهیم کرد. با او به راه می افتم. اکثر بچه ها بیدارند و دمین صبح را انتظار می کشند. خستگی معنا ندارد.

۶۱ اردیبهشت ماه

ساعت چهار صبح روز جمعه هم اردیبهشت ماه ۶۱، دستور حرکت داده می شود به سوی کارون راه می افتم و مطابق برنامه از پلی که گردانهای مهندسی بر روی کارون ایجاد کرده اند، خواهیم گذشت و به دیگر نیروها خواهیم پیوست. می شنویم که عملیات از ساعت ۲۴٪ یعنی اولین دقایق بامداد امروز با رمز «یا علی بن ابیطالب» آغاز شده است و ابتدا نیروهای ایجاد کننده «سریل» به سرعت از پل گذشته اند و با پورشی برآسا، خود را به جاده اهواز - خرمشه رسانیده اند و بدین ترتیب نیروهای عراقی را غافلگیر کرده، سخت به وحشت انداخته اند. مزدوران عراقی باور نمی کرده اند که نیروهای ما بتوانند در آن واحد ضمن ایجاد پل و عبور از آن، حمله را نیز آغاز نمایند. خبرها حاکی از آنست که در همان دقایق اول، نیروهای بعضی ضربات مهلهکی را متحمل شده اند و بقیه نیروهای خودی و تدارکات لازم یا به سلامت از پل گذشته اند و یا در حال عبور از پل هستند.

میین راه تانکها و نفربرهای به غنیمت گرفته شده در عملیات قبلی را می بینیم که اینک توسط نیروهای خودی، از ارتش و سپاه به جلو و برای گذشتن از پل و شرکت در عملیات علیه صدامیان، درحال عبور هستند. ساعت ۵/۳۰ بامداد به پل می رسیم و شاهد ترافیک سنگینی از ادوات زرهی و نفربر و خودرو و افراد پیاده هستیم که با نظمی خاص از پل عبور می کنند. همه از سور و حرارتی خاص برای عبور هر چه سریعتر از

پل و شرکت در عملیات برخوردارند و کثیر اتوات و نفرات سبب شده است که عبور باکنده انجام گیرد. تنها مساله‌ای که در اینجا مطرح نیست، نگرانی از حمله احتمالی هوانی نیروهای بعثتی است که اینک تنها راه جلوگیری از حرکت منظم و حساب شده نیروهای اسلام در این منطقه به حساب می‌آید و این ارامش و طمانته نیست مگر به لحاظ عظمت روح رزم‌مندگان و احترام به هدف بزرگی که بچه‌ها در پیش دارند و برای رسیدن به آن بدون شک آماده‌اند ابراهیم‌وار از دل آتش نیز عبور نمایند.

از بابت حمله زمینی بعثیون و آشیارهای سنگین آنها خیال همه راحت است. چرا که هم اکنون در آن سوی پل و در مسیر جاده اهواز - خرم‌شهر، نیروهای خودی توانسته‌اند متجاوزین فریب خورده عراقی را پس برانند و پیشروی به سرعت ادامه دارد.

ساعت ۷ صبح نوبت عبور از پل به ما می‌رسد و حرکت را آغاز می‌کنیم. قسمتی از نیروهای ما عبور کرده است و گردان ما روی پل در حال حرکت است که صدای غرش هواپیماها را می‌شنویم. حالا دیگر حتی بدون آن که آسمان را نگاه کنیم، می‌توانیم حدس بزنیم چه هواپیماهایی بر فراز سر ما پرواز می‌کنند. ولی بازهم کنجکاوی نگاه اکثر بچه‌ها را متوجه آسمان می‌کند. بر فراز پل و منطقه عبور، هشت فروند هواپیمای «اف ۱۴» تیز پروازان نیروی هوانی با نظمی دیدنی، حمایت هوانی از نیروهای در حال عبور را بر عهده دارند و این وظیفه مهم را از اوایل ساعت بامداد امروز آغاز کرده‌اند و بطور متناوب با پروازهای عقاب‌وار خود، امکان پرواز و فعالیت را از هواپیماهای متجاوز عراقی گرفته‌اند.

از پل عظیم و پر ارزشی که به همت دیگر یاران رزم‌مند مان بر روی کارون احداث شده است می‌گذریم. در این سوی پل، دشتی وسیع و باز در پیش روی داریم و تا آنجا که چشم کار می‌کند، از تپه یا گودال خبری نیست و نیروها با نظمی چشمگیر در این دشت پیش می‌روند.

ساعت ۸/۵ صبح دستور توقفی کوتاه داده می‌شود و چند دقیقه بعد شاهد پرواز یک هواپیمای میگ عراقی در ارتفاعی پانین هستیم که به فاصله تقریبی یک کیلومتر، توسط یک فروند جت فاتوم نیروی هوانی خودی، تعقیب می‌شود. نتیجه کار را خیلی راحت می‌شود تشخیص داد. کمتر اتفاق افتاده است که هواپیماهای عراقی بتوانند از چنگ تیز پروازان ما جان سالم به در بیند. هواپیماها را با جسم تعقیب

می کنیم، میگ عراقی به سوی اهواز در حال فرار است و فاتحون چون شاهینی در طلب طعمه، آنرا دنبال می کند.

دستور ادامه حرکت پس از دقایقی توقف صادر می شود و تیپ ما در منطقه غرب کارون پیش روی را ادامه می دهد. تانکها و نفربرها با آرایشی حساب شده پیش ایشان می باشند. هدف تصرف کامل جاده خرمشهر - اهواز است که حدود ساعت ۹ صبح خبردار شده ایم قسمت وسیعی از این جاده توسط نیروهای سپاه و بسیج و لشکرهای اهواز و تهران آزاد شده است.

نیروهای مزدور عراقی آنچنان هراسان و ترسیده اند که یا می گریزند و یا خود را با التماس و شفیع قرار دادن ائمه اطهار، به نیروهای دلاور اسلام تسلیم می نمایند و ما تمامی مسیر تعیین شده را بدون برخورد با مانعی مهم و دست و پاگیر بدون هرگونه تلفات و یا خسارات، پشت سر می گذاریم و به هنگام غروب در مواضع تعیین شده مستقر می شویم و ایجاد مواضع پدافندی را آغاز می کنیم.

فرار و روحیه خراب فریب خورده گان صدامی که دلیلی آشکارتر از آن دارد که به بیان آید، برای اکثر ما خوشایند نیست. چرا که به قول یکی از بچه ها، ما فریب یک ماه است برای رسیدن چنین دقایقی و درگیر شدن با نیروی فریب خورده صدامی که هر بار با ناجوانمردی گوشه ای از خاک میهن اسلامیمان را به خاک و خون کشیده اند، ثانیه شماری کرده ایم و اینک که آنها را حرف رزم نمی بینیم، از آن رنج می کنیم که اینان چگونه توانسته اند در روزهای آغاز جنگ تحملی، قسمت هانی از سرزمین مقدس ما را مورد تجاوز قرار دهند. آنچه امروز عراق در صحنه نبرد نمایش می دهد، اوچ ترس و هراس و در عین حال ناجوانمردی و فریب است. مزدوران صدامی که از نبرد و ادامه آن در زمین مایوس شده اند، در تمام طول روز می کوشند تا با پروازهای پیاوی و بمباران نیروهای ما، شکست خفت بار خود را تا حدودی جبران نمایند و خوشبختانه این نلاش مذیحانه نیز طبق معمول نتیجه ای دربرنداشت و تنها در این میان دو هوایی عراقی نیز هدف قرار می گیرند و منهدم می شوند.

شب هنگام خبر می شویم که نیروهای شجاع و رزمnde ما در تمام محورها توانسته اند به هدفهای روز اول عملیات دست یابند و ما اینک با دراختیار گرفتن و آزادسازی قسمت عده جاده اهواز - خرمشهر مسیر و راه مناسب را برای ارتباط هرچه

بیشتر نیروهای خودی در اختیار داریم.

۱۱ اردیبهشت ماه ۶۱

درگیری شدید با روشن شدن هوا آغاز می‌شود و تنها یک ساعت ادامه می‌یابد که همین موضوع نیز شدت ضعف و عدم روحیه فریب خودگان بعضی را نشان می‌دهد و نیروهای شکست خورده خصم، با خالی کردن و فرار از مواضع تحت تجاوز، عقب تشبیه خفت بار دیگر را آغاز می‌کنند ولی پرواز هوایی‌ها متجاوز عراقی بطور متناوب در طول روز ادامه دارد که خوشبختانه بدون کمترین موقتی، کوشش مذبوحانه خود را ادامه می‌دهند.

حدود ساعت ۴/۳۰ بعداز ظهر یک فروند از هوایی‌ها میگ دشمن، توسط پدافند زمینی در فاصله پانصد متری مواضع ما هدف قرار می‌گیرد و با سرعت سقوط می‌کند.

برخورد میگ بازمیں و شدت انفجار آن منطقه را برای چند لحظه تکان می‌دهد. خلبان و کمک خلبان هواییما چند لحظه قبل از سقوط با چتر بیرون می‌پرند و دقایقی بعد، بچه‌ها آنها را دستگیر می‌کنند و بلا فاصله به پشت جبهه انتقال داده می‌شوند. شعله و دود ناشی از انهدام هواییما، ساعتها دیده می‌شود.

حوالی ساعت ۵، هوایی‌ها متجاوز بعثیون برای چندین بار مواضع ما را هدف قرار می‌دهند ولی بازهم لطف خدا شامل ما است و کمترین صدمه‌ای به نیروهای ما وارد نمی‌آید.

بارسیدن غروب دستور داده می‌شود که آمادگی لازم را برای حرکت احتمالی و پیشروی داشته باشیم و در می‌یابیم که رزمندگان غیورمان حمله‌ای دیگر را آغاز کرده‌اند.

به هنگام شب خبر می‌شویم که در محورهای ۵ و ۶ با هدف آزادسازی جاده خرمشهر - اهواز، نیروهای ما موقتی کامل داشته‌اند و توانسته‌اند ضمن رسیدن به اهداف از قبل تعیین شده برای آغاز عملیات، تعداد کثیری از نیروهای مزدور عراقی را به هلاکت برسانند و یا اسیر نمایند. در محورهای دیگر به لحاظ وجود سنگرهای مستحکم و موانع طبیعی موجود در مسیر حرکت، پیشروی انجام نگرفته و طبق برنامه تنظیمی، نیروهای ما موفق شده‌اند با ایجاد درگیری شدید و وارد اوردن ضربه‌های کاری

به نیروهای دشمن زبون، مانع از کمک رسانی آنها به قوای مستقر و درگیر در منطقه جاده اهواز - خرمشهر بشوند.

از ۱۲ تا ۱۵ اردیبهشت ماه ۶۱

حمله نیروهای خودی بر علیه صدامیان متتجاوز از ساعت یک بامداد امروز ادامه یافته است و ما همچنان در موضع قبلی به حالت آماده باش و دراحتیاط نیروهای درگیر هستیم. خبر می‌رسد که سلحشوران اسلام توانسته اند در ادامه پیروزیهای قبلی، ساعت هفت صبح امروز پس از چند ساعت درگیری شدید و بدون وقفه، ایستگاه‌های «حسینیه» و «نیم نود» و «گرمدشت» را آزاد نمایند. تعداد تلفات مزدوران عراقی در این عملیات، بیش از پانصد نفر بوده است و قربت یک هزار نفر از فریب خورده‌گان نیز به اسارت نیروهای ما درآمده‌اند. از ساعت ۳ بعداز ظهر، دشمن برای چندین بار متواالی در دو سه روز اخیر، ضد حمله دیگری را آغاز می‌کند و با تمام قدرت با اشتباهی سنگین مواضع مرا زیر آتش می‌گیرد. شلیک توپخانه خودی بطور مداوم شنیده می‌شود و بیانگر آنست که نیروهای اسلام با تمام قدرت در مقابل ضد حمله متتجاوزین بعضی ایستاده‌اند و مثل دفعات قبل، این ضد حمله رانیز ختنی خواهند کرد. حدود ساعت چهار بعداز ظهر، یک گلوله دوربرد توپخانه بعضیون در جوار محل استقرار گردن ما فرود می‌آید و ترکشی‌های آن یکی از خودروهارا که مقداری مهمات درآنست، به آتش می‌کشد. خوشبختانه حادثه تلفات جانی ندارد و آتش هم پس از دقایقی رو به خاموشی می‌رود و همزمان، طوفان بسیار شدیدی در منطقه وزیدن می‌گیرد، شدت طوفان به حدی است که قادر به دیدن سنگرهای اطراف خود نیستیم. بچه‌ها طوفان و آغاز آن را به فال نیک می‌گیرند چرا که این طوفان شدید می‌تواند به نوبه خود درختنی کردن ضد حمله گسترده دشمن نقشی موثر داشته باشد. پس از ساعتی طوفان فروکش می‌کند و در همین لحظات است که می‌شونیم ضد حمله دشمن با شکست کامل مواجه شده است و نیروهای شکست خورده عراقی، طبق معمول با دادن تلفات و خساراتی دیگر، از صحنه نبرد گریخته‌اند.

بارسیدن شب، صف منظم نیروهای را می‌بینیم که برای پیوستن به رزم‌مندگان خط مقدم به محور جاده اهواز - خرمشهر عازم هستند.

قرآن از نامیدی مزدوران عراقی برای بازیس گرفتن مواضع آزاد شده حکایت

دارد و شکست پیاپی ضد حمله‌های احمقانه بعنیون، حداقل این موضوع را به آنها فهمانده است که ادامه اینگونه دیوانگیها، جز شکست و تلفات و خساراتی دیگر، برایشان چیزی به همراه ندارد و شاید به همین دلیل باشد که با تاریک شدن هوا، بر عکس شبهای گذشته سکوتی که تیراندازیهای پراکنده گاه آن را می‌شکند، بر جبهه حکم‌فرما می‌شود.

روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت بدون روی دادن حادثه مهمی و با درگیریهای پراکنده درجای جای جبهه نبرد نور علیه ظلمت سپری می‌شود. دراین سه روز، نیروهای ظفرمند ما در جاده خرمشهر - اهواز، به تحکیم مواضع پدافندی مشغول بوده اند و نیروهای دیگری جهت آغاز مرحله دوم عملیات «بیت المقدس» به نیروهای مستقر در اطراف جاده پیوسته اند. تیپ ما کماکان دراحتیاط به سرمه بردو گفته می‌شود با آغاز مرحله دوم عملیات، مانیز پیش روی را آغاز خواهیم کرد.
از ساعت ۲۱ روز پانزدهم اردیبهشت، دشمن ضد حمله دیگری را آغاز می‌کند.

ضد حمله با شلیک یکپارچه و بدون وقفه آتشبارهای سنگین دشمن شروع می‌شود و به فاصله چند دقیقه توپخانه ما نیز بارش گلوله را بر مواضع بعنیون باشدت وحدتی خیره کننده شروع می‌کند. شدت و قدرت توپخانه ما به حدی است که تا امروز نظیر آن را به یاد نداریم و منطقه از شدت شلیک آتشبارهای سنگین طرفین مدام می‌لرزد.

حدود ساعت یازده شب، دشمن با وحشیگری تمام که اوچ هراس و کینه - ورزی او را از مقاومت دلیرانه نیروهای اسلام نشان می‌دهد، اقدام به پرتاب سه موشک ۳ متری زمین می‌کند و جالب است آنچنان که گونی موشکها رو به بیهودگی نشانه گیری شده اند، بدون ایجاد خسارات یا تلفاتی، در دشت فرود می‌آیند. مقاومت بی‌نظیر و تحسین برانگیز نیروهای شجاع ایران در مقابل پورش همه جانبه مت加وزین عراقی که تا حوالی ساعت دوازده شب ادامه دارد، بالاخره آنها را ناچار به پذیرش شکستی دیگر می‌نماید و مفتضحانه به لانه‌های خود می‌خزند.

۱۶ اردیبهشت ماه ۶۹

درگیری پراکنده توپخانه به دنبال ضد حمله دیشب تا روشن شدن هوا و تاساعت

هفت صبح ادامه دارد و صبح خیر می‌شویم که دشمن در ضد حمله گستردۀ دیشب که در آن از تعداد کثیری تانک و نفربر زرهی بهره گرفته بوده است، همچنان که حبس زده می‌شد، قصد باز سرگیری جاده خرم‌شهر - اهواز را که برای او جنبه حیاتی دارد، داشته است. دشمن مسلماً بی‌داند که با از دست دادن این جاده، عمر تجاوزش هم در این منطقه پایان پذیرفته است به هر حال مقاومت دلاورانه سلحشوران سپاه اسلام مانع از موفقیت نقشه تجاوزگر است، نهادو دشمن با از دست دادن بیش از بیست تانک و نفربر و تعدادی کشته و زخمی، شکست تازه‌ای را متحمل گردید.

ساعت چهار بعد از ظهر، مستور آماده باش کامل صادر می‌شود و می‌شوند که امشب دومین مرحله عملیات «بیت المقدس» با هدف رسیدن به مرزهای بین‌المللی آغاز خواهد شد. همزمان با این حمله، از دیگر محورهای تعیین شده در غرب کارون نیز مرحله دوم عملیات شروع می‌شود.

با تاریک شدن‌ها، همراه بجهه‌ها در حالی که خود را برای انجام عملیات لازم آماده کرده‌ایم، در مراسم دعا و نیایش شرکت می‌کنیم و پیروزی نهانی در نبرد علیه کفار بعضی را از خداوند متعال می‌طلیم، شب پرشوری است و در پایان مراسم دعا، هر یک از بجهه‌ها حالی خاص دارد. گروهی همچنان از این که هنوز امکان مبازه رویارویی با کفار بعضی را در این عملیات نداشته‌ایم، گله دارند و آرزو می‌کنند هر چه زودتر بتوانند در نبردی مستقیم و از نزدیک در قلم و قمع متاجوزین عراقی سهمی داشته باشند.

به قرار اطلاع، عملیات از ساعت ده و نیم شب با رمز «با علی بن ایطالب» آغاز شده است و در حالی که ما همچنان در مواضع پدافندی در آماده باش کامل و احتیاط نیروهای درگیر هستیم، خبر می‌رسد که رزمندگان سلحشور ما توانسته‌اند در اولین ساعت‌های بامداد، به خاکریزهای دشمن دست یابند و اخبار رسیده حکایت از آن دارد که دشمن با هراس و وحشتی چشمگیر به ترک مواضع مورد تجاوز و فرار از جبهه نبرد تن در داده است و نیروهای پیروز ما دلاورانه شکست خورده‌اند که را تعقیب می‌کنند.

ساعت ۳ بعد از نیمه شب بالاخره به تیپ ما مستور حرکت داده می‌شود و بجهه‌ها با فریادهای تکبیر حرکت را آغاز می‌کنند. از دور صدای آشیارها و انفجارهای سنگین و گاه به گاه شنیده می‌شود. شب زیبائی است و حالا که پس از چند روز یک جا ماندن امکان حرکت و پیشروی یافته‌ایم، شادمانه و سرحال طول مسیر تعیین شده را می‌پیمانیم و خیلی زود به مواضع اطراف جاده خرم‌شهر - اهواز که تا ساعتی پیش

هر زمان ما در آنها استقرار داشته‌اند، مستقر می‌شویم و در حالی که بی تابانه تشنده اخبار خطوط مقدم هستیم، دستور استراحت داده می‌شود.

۶۱ اردیبهشت ماه

خبر رسانیده حکایت از آن دارد که نیروهای قدرتمند اسلام توانسته‌اند خود را به مرز بین المللی نزدیک نمایند و تا هفده کیلومتری مرز توسط لشکر اهواز و نیروهای دلاور سپاه و بسیج و لشکر ۲۱ حمزه به تصرف درآمده است و دشمن از این مناطق به گونه‌ای مض محل و از هم پاشیده، گریخته است. گفته می‌شود رزمدگان ما در این عملیات موفق شده‌اند تعداد کثیری از نیروهای فریبا خورده عراقی را به اسارت بگیرند و عملیات همچنان ادامه دارد.

خبر دیگر حاکی از آنست که همزمان با آغاز مرحله دوم عملیات بیت المقدس، گروههای دیگری از سربازان شجاع و غیور اسلام در منطقه «فکه» با هدف تصرف «تپه ۱۸۲» که از موقعیت استراتژیکی و نظامی حساسی برخوردار است، پورشی دلاورانه را بر روی موضع دشمن زیرون آغاز کرده‌اند و طی یک درگیری شدید موفق به تصرف و آزاد سازی تپه مزبور و وارد آوردن ضربات مهلهکی برپیکر صدامیان شده‌اند.

بچه‌ها در طول روز با بی‌تایی و اشتیاق فراوان، اخبار غرور آفرین خطوط مقدم جبهه را دنبال می‌کنند و کار به آنجا رسانیده است که علاوه بر استفاده از رادیوهای کوچک موجود، چند نفری هم از گردانهای مختلف به عنوان مامورین کسب اخبار تازه، از این سنگر به آن سنگر و یا در اطراف جیپ حامل بی‌سیم در رفت و آمد هستند.

روز از نیمه می‌گذرد و اخبار رسانیده از جبهه‌های نبرد لحظه به لحظه شادی بخش‌تر می‌شود. خبر می‌رسد که در منطقه فکه، نیروهای ما توانسته‌اند طی عملیات پیروزمندانه تصرف تپه مهم ۱۸۲، و بدست آوردن موقعیت پدافندی حساس و موثر برای ادامه عملیات، قریب یک هزار نفر از مزدوران عراقی را به اسارت بگیرند. در این عملیات غرور آفرین یک گردان زرهی دشمن بطور کلی منهدم شده است و سلحشوران پیروز ما، در این منطقه موضع از قبل تعیین شده را متصرف شده‌اند و تخلیه اسرا را به پشت جبهه آغاز کرده‌اند.

از منطقه نوار مرزی خبر می‌رسد که ظفرمندان دلیر اسلام موفق شده‌اند به موضع از قبل تعیین شده در این مرحله از عملیات دست یابند و رسانیدن این نیروها به

مرز، در حقیقت به منزله در محاصره قرار گرفتن دیگر نیروهای صدامی در منطقه «جفیر» و «کرخه نور» و «هویزه» است.

طی این پیروزیها سلحشوران ما تعداد کثیری تانک و نفربر و خودروهای چرخدار و مقدار زیادی مهمات به غنیمت گرفته‌اند و از این منطقه نیز تخلیه اسرا به پشت جبهه آغاز شده است.

خبر دیگر حکایت از ضد حمله‌های مذبوحانه نیروهای بعضی در منطقه نوار مرزی و شکست پیاپی این ضد حمله‌ها دارد. هریک از این اخبار غرورآفرین را بچه‌ها با فریادهای تکبیر استقبال می‌کنند و شنیدن این مژده‌های جانبخش شور و ولوله‌ای خاص در میان ما ایجاد کرده است.

هویزه، هویزه ویران

۱۸ اردیبهشت ماه ۶۱

از ساعت یک بامداد ادامه مرحله دوم عملیات بیت المقدس به تصد آزاد - سازی پادگان مهم «حمید» و شهر اشغال شده «هویزه» شروع شده است و ما همچنان با شکرگزاری و شادمانی بسیار اخبار پیروزی‌های پیاپی رزمدگان دلاورمان را دنبال می‌کنیم. گفته می‌شود دشمن شکست خورده که با رسیدن نیروهای ما به مرز بین‌المللی خود را در محاصره دیده است، از دیشب عقب نشینی از مناطق جفیر، کرخه نور، هویزه و پادگان حمید را به طرزی محیله‌نه و درزیز آتش شدید تویخانه آغاز کرده است و نیروهای اسلام در تعقیب مزدوران عراقی وارد مرحله‌ای حساس از عملیات شده‌اند. اکثر بچه‌ها تمام شب را برای گرفتن اخبار پیروزی‌های دلاوران رزمده مان بیدارند.

حدود ساعت پنج صبح خبر می‌رسد که پادگان مهم و استراتژیک حمید آزاد شده است اما چه پادگانی، که بعثیون شکست خورده و جنایتکار که شکست و فرار خود را حتی و قطعی می‌دیده‌اند، با تاجوانمردی خاص خودشان در آخرین ساعت، به ویرانی پادگان حمید دست زده‌اند و بدین وسیله چهره دیگری از زشتکاریهای خود به جای گذاشته‌اند.

ساعت هفت صبح خبر آزادی هویزه، شهر خون و شهادت را می‌شنویم و من بی اختیار به یاد برادران شهید پاسداری می‌افتم که در روز تجاوز نیروهای عراقی در

این منطقه دلاورانه چنگیدند و شربت شهادت نوشیدند. یادشان گرامی باد. انجه از هویزه می‌شنویم، موجی از خشم و عصباًیت در بین بچه‌ها ایجاد می‌کند. هویزه به دست مزدوران جنایتکار صدام به ویرانه و تلی از خاک بدل شده است. اگرچه آنجه می‌شنویم حقیقت محض است، ولی هنوز باورمن نمی‌شود که انسان نماهانی باشند که بتوانند چنین جنایاتی را مرتکب شوند و خاطره وحشیگرها و ویرانه سازیهای مغول را در اذهان زنده می‌کنند.

آخرمگر دیوارها و ساختمانهای شهرچه گناهی کرده بوده‌اند؟ ایشت معنی جنگ براساس موازین بین‌المللی! که صدام مزدور مدعی آنست؟ آیا این جنایت وحشتاک و ماندنی در تاریخ جز آن که اوچ استیصال و درماندگی صدام را در جنگی که خود آغاز کرده است بیان نماید. حاکی از چه چیز دیگری می‌تواند باشد.

خبر ویرانی هویزه قلبم را به درد می‌آورد. هویزه زیبا، هویزه مقاوم، هویزه با آن مردم خونگرم و دوست داشتنی که آنچنان صادقانه و صمیمی از ما استقبال کردند. یاد آن روز می‌افتم که با چند نفر از بچه‌ها برای آخرین بار و بدون آن که بدانیم آخرین بار است، برای انتقال چند خودرو و مهماتی که در هویزه به جای گذاشته بودیم، وارد شهر شدیم. چهره پاسداران مصمم و مردمی که ایستادگی در مقابل دشمن را هم قسم شده بودند، در نهم مجسم می‌شود. با بچه‌ها گشته کوتاه در شهر زدیم، دومنی بار بود که هویزه را می‌دیدم. با برادران پاسدار به گفتگو نشستیم و بعد به ناچار به مواضع جدیدمان در منطقه دزفول بازگشیم و یکی دو روز بعد، هویزه پس از روزهای مقاومت و ایستادگی تاریخی، توسط نیروهای مت加وز عراقی که سیل وار و با تمام نیرو آمده بودند اشغال شد و حالا می‌شنویم که دزخیمان بعضی این شهر زیبا و در نهن ماندنی را با خاک یکسان کرده‌اند و معنی این جمله آنست که دیگر دیواری در هویزه روی پای نمانده است که حصار خانه‌ای باشد که خانه‌ای هم به جای نگذاشته‌اند. وای که اوچ وحشیگرهاي صدام و مزدوراش را هیچ کلامی نمی‌تواند بیان نماید.

دشمن در اکثر محورهای جبهه نبرد، به محض روپرتو شدن با دلاوران رزم‌مندۀ اسلام، هراسان و وحشت زده گریخته است و اینک چند واحد از نیروهایی که شروع عملیات در شمال منطقه را به عهده داشتند، ظفرمندو پیروز با آزادشدن جاده خرمشهر- اهواز و پاکسازی این جاده از لوت بعثیون، به دیگر نیروهایی که در جنوب پیکار بی امان خود را ادامه می‌دهند پیوسته‌اند و اینک سیل خروشانی از رزم‌مندگان ارتش و سپاه و

پسیچ برای آزاد سازی خرمشهر عازمند.

دشمن پس از شکست مقتضانه در محورهای هوزه و کرخه نور و پادگان حمید، نیروهای خود را به داخل خرمشهر کوچانده است و چندین واحد را نیز در محور شلمجه - خرمشهر مرکز کرده است تا با خیال خودمانع از پیشروی های دیگر نیروهای ما بشود و حال آن که دیگر هیچ چیز نمی تواند جلو این سیل خروشانی را که کمر همت به آزادسازی مناطق تحت اشغال جنوب و بیرون راندن دشمن از خاک میهن پسته اند، بگیرد.

دشمن در محور خرمشهر - بصره نیز به استحکام مواضع تحت اشغال خود پرداخته است و در این تصور است که حداقل خرمشهر را نگاه دارد تا بازهم بتواند با تکیه بر اشغال این شهر، جنگالهای تبلیغاتی گذشته را داشته باشد که البته این هم خیال باطلی است و انشاء الله نیروهای ما به زودی درس دیگری به شکست خورده‌گان صدامی خواهند داد.

۱۹ اردیبهشت ماه

«جفیر» آزادشده است. خبر جون نسیمی گوارا و نشاط آور در میان بچه ها می -
گردد و طینی تکیه، مواضع را در بر می گیرد. جفیر منطقه حساسی است که جنایتکاران
عراقی با رها از این منطقه شهر اهواز را زیر حمله موشکی و گلوله های توپخانه دور برید
قرار دادند. اینک رزمندگان ماجفیر را نیز متصرف شده اند.

این آغاز سومین مرحله عملیات بیت المقدس است که با رمز «بامحمد (ص)» آغاز شده است. دلاران ما در نهضتین ساعت شروع این مرحله که انشاء الله به آزادسازی خرمشهر خواهد آغاز می‌دید. تعداد کثیری دیگر از غریب خورده‌گان عراقی را یا به هلاکت رسانده اند و یا به اسارت درآورده اند و مناطق آزاد شده را از لوب خصم زیون پاکسازی کرده اند. هم‌زمان با آزادسازی جفیر، حمله به شلمچه نیز آغاز می‌شود و دشمن با دادن تلفاتی سنگین، خاکریزهای خود را در این منطقه نیز از دست می‌دهد و قسمتی از جاده مهم خرمشهر - شلمچه به دست نیروهای ظرفمند اسلام آزاد می‌شود و دلیر مردان ایران خود را به شلمچه می‌رسانند و لحظه به لحظه امکان آزاد سازی خرمشهر فراهم تر می‌گردد.

هدف ما پس از عقب نشینی مزدوران عراقی از مناطق آزاد شده فعلی و تمرکز

نیروهایشان در خرمشهر، رسیدن به مرز بین‌المللی است که در حقیقت حکم دور زدن دشمن را دارد و صدام که نیروهای خودرا کاملاً در خطر دیده است، تنها راه فرار را در خرمشهر دیده، دشمن عقب نشینی به داخل شهر، در محور شلمچه - خرمشهر نیز مقاومتهای را برای سرگرم نگاهداشتند نیروهای ما تا استقرار و جابجایی نیروهایش در خرمشهر آغاز کرده است و از سوی دیگر تلاش برای نگهداری «شلمچه» که حکم دروازه بصره را دارد، ادامه داده است.

دشمن خوب می‌داند که نیروهای پیروزما، حالا دیگر به آزادسازی مناطقی که تا امروز از اشغال بعثیون رها کرده‌اند، اکتفا نخواهند کرد و هدف بعدی و حتی، خرمشهر است ولی راه فرار هم در خرمشهر برای آنها باز است و در صورت به مخاطره افتادن، خواهند توانست نیروهای خود را به آن سوی روکارون یعنی «بصره» انتقال دهند و آرزوی کنیم عملیات آنچنان برق آسا ادامه یابد که مزدوران شکست خورده عراقی امکان این فرار را نداشته باشند.

۶۱ اردیبهشت ماه ۲۰

از صبح به تیپ ما آماده باش کامل داده می‌شود و به دنبال آن دستور می‌رسد که خود را برای پیشروی آماده نماییم. مسیر پر است از خودروها و تانکها و نفربرهای از کارافتاده عراقی و در بعضی مسیرها نیز شاهد تخلیه اسرای عراقی هستیم که در اجرای عملیات به اسارت نیروهای ما درآمده‌اند. پیشروی بلون برخورد با کترین مانع، به سرعت ادامه می‌یابد و پس از توقف‌های لازم بین راه، ساعت سه با مدداد به منطقه شلمچه می‌رسیم. همه چیز از پیروزی رزم‌نگان دلاور اسلام حکایت دارد. واحدهای مختلف در ادامه عملیات ظفرمندانه مرحله سوم، در حرکتند. حدود ساعت چهار بامداد دستور توقف داده می‌شود. منطقه استقرار، منطقه‌ای باز و دشتنی گسترشده است. تیپ شیراز با همگامی برادران سپاه و بسیج جاده خرمشهر - شلمچه را آزاد کرده‌اند و ماتمین جاده را به عهده داریم. به علت تاریکی هوا و نبود فرصت کافی، استقرار در دشت که البته با مخاطراتی هم همراه است انجام می‌گیرد. حدود ساعت ۴/۵ صبح، چند هوایی‌مای عراقی در آسمان ظاهر می‌شوند و با پرتاب ۱۶ منور منطقه را مثل روز روشن می‌کنند و ناگهان با حمله تانکها و آشیبارهای سنگین دشمن که منطقه را به شدت زیر بارش گلوله می‌گیرند، رو برو می‌شویم. معلوم می‌شود عراق ضدحمله دیگری را برای

پس گرفتن جاده خرمشهر - شلمچه آغاز کرده است. تا دقایقی درنشان دادن عکس العمل تا خیر می شود و رگبار مزدوران عراقی به شدت منطقه رامی کوبید و پس از ده دقیقه، تانکها و توبخانه ما با رش آش جواب را شروع می کنند و از چند موضع دیگر که به علت تاریکی نمی دانیم کدام واحدهای خودی در آنها استقرار دارند، با این آش شدید همراهی می شود و مواضع تانک ها و توبخانه دشمن زیر آش یکپارچه قرار می گیرد.

درگیری شدید و بدون وقفه تا حوالی ساعت هفت صبح ادامه می یابد و نیروهای ما با مقاومت ستودنی که به واقع حماسه ای دیگر در طول جنگ تحمیلی است، حتی اجازه یک قدم پیشروی هم به دشمن مت加وز نمی دهند. با روشن شدن هوا، با کمال تعجب خاکریزهای را در فاصله ای نه چندان دور و در جناح راست خود می بینیم و بلا فاصله دستور استقرار در خاکریز صادر می شود و بدین ترتیب از خطر اصابت مستقیم گلوله های تانک که با فرار سین روز هدف گیری انها اساسی تر خواهد بود، نجات پیدا می کنیم. پس از استقرار در خاکریز است که به آنچه در شب قبل بر مانگشته است اندیشه می کنم و در می یابم که واقعا خداوند به ما نظر لطف و مرحمت دارد او گرفتار می بود با رش گلوله های پیاپی دشمن با هدف گیری درست انجام می گرفت و حتی یک صدم گلوله ها به هدف اصابت می کرد، حالا از تیپ ماحتی یک نفر هم به جای نمانده بود. در حالی که در تمام طول ضدحمله بعثیون تا وقتی که در خاکریز مستقر شدیم و تانک ها و توبخانه هم مواضع لازم را برای خود انتخاب کردند، هو خودرو خالی از سرنشیزین، یک تانک و یک نفر بر از دست داده ایم که آنها هم بطور اتفاقی مورد اصابت قرار گرفته اند و از گردانها نیز دو تن از برادران همزمان به شهادت رسیده اند و چند نفری هم زخمی داشته ایم. همه از این که ضدحمله شدید دشمن تا این لحظه به نتیجه نرسیده است و ما توانسته ایم با کمترین تلفات و خسارت ممکن که به قول فرمانده به افسانه پیشتر شبیه است، جلو تجاوز مجدد بعثیون را بگیریم، خدا را شکر می کیم.

در تمام طول روز، شلیک توبخانه دشمن و پاسخگوئی توبخانه و آتشبارهای سنگین ما ادامه دارد و هواپیماهای مت加وز عراقی هم هرازگاهی در آسمان منطقه ظاهر می شوند و با بمبارنهای گیج، در کویند موضع ما می کوشند که خوشبختانه همه تلاش های بعثیون بی نتیجه است.

ده روز حماسه و خون

۶۱ تا ۳۱ اردیبهشت ماه ۶۱

روزهای دشوار و سرنوشت سازی را پشت سر گذاشته ایم و در طول این مدت، یعنی ده روز تمام، هر روز شاهد پاتک جدیدی از سوی متجموزین شکست خورده عراقی در یک منطقه از عملیات بیت المقدس بوده ایم و خوشبختانه در همه این پاتکها دشمن با قبول ضایعات و تلفاتی تازه تر، دست از پا درازتر به مواضع خود بازگشته است. محور شلمچه - خرمشهر بیش از مناطق دیگر مورد حمله و پاتکهای شدید دشمن بوده است و واحدهای مختلف ارتتش و سپاه و بسیج در این منطقه به مقاومتی سترگ و ستودنی برخاسته اند و بوزه بعثیون را به حاک مالیده اند.

این ده روز را به حق باید دوران شدیدترین و پر قدرت ترین و همه جانبه ترین پاتکهای مزدوران عراقی نامید که از آسمان و زمین مواضع ما را در مناطق منتهی به خرمشهر، زیر باران شدید گلوله داشتند و با همه توان می کوشیدند از مرگ محظوم خود در این منطقه جلوگیری نمایند.

این ده روز همچنین می تواند ده مقاومت و ایثار و حماسه آفرینی نام بگیرد. مقاومت و ایثار و حماسه آفرینی نیروهایی که نمی خواهند خاک وطن را زیر چکمه های مزدوران عراقی و تحت تجاوز و اشغال سرسپرده گان امپریالیزم شرق و غرب بینند. بچه ها به راستی که در این روزها حماسه آفریدند و نشان دادند که آماده اند برای بیرون راندن دشمن متجموز، جان فدا نمایند. چنان که ثابت هم کردند و ما طی این روزهای حماسه و خون عزیزانی را از دست دادیم که آنها به آرزویشان رسیدند و سعادت شهادت یافتد و ما را در نبود خویش وظیفه ای سنگین تر از بیش سپردند که می بایست انشاء الله با آزادسازی خرمشهر عزیز ثابت کنیم که پاسدار خون این عزیزان وفادار بوده ایم و هستیم و خواهیم بود.

از امروز که دوباره شروع به نوشتن یادداشت هایم می کنم و می کوشم حوادث مهم روزهای خون و آتش گذشته را در نهن زنده کنم، زمزمه ادامه مرحله سوم عملیات بیت المقدس را می شنویم، چرا که تا امروز در حقیقت به خاطر ضد حمله های توقف نایذر بعثیون، تنها به مقاومت و ایستادگی و حفظ مواضعی که تا امروز و تا این مرحله از پیروزیهای غرور آفرین عملیات، آزاد کرده ایم، مشغول بوده ایم و مسلما این مقاومتها و

تحکیم مواضع برای ادامه مرحله سوم، امری انکار ناپذیر بوده است و همین مسائل سبب گردیده فرصت لازم و شایسته برای ادامه عملیات آنچنان که باید و شاید پیش نیاید. البته این به آن دلیل نیست که حالا عراقیها دست از پاتکهای خود برداشته اند و ما با آسودگی کار را ادامه خواهیم داد. خیر. هم اکنون نیز که این یادداشتها را می نویسم، باران گلوله از هر دو جانب باریدن دارد. ولی فرماندهان به این نتیجه رسیده اند که بالاخره باید کار را یکسره کرد، به خصوص که روحیه بالا و ایمان محکم بچه ها، تنها حمله را می طبلدو همه خواستار ادامه نبرد و بیرون راندن بعثیون از خاک میهن اسلامیمان هستیم.

در این چند روزه، در فرصت‌هایی که پیش آمده است، مسائل و تحلیلهایی در خصوص پاتکهای شدید عراقیها از فرماندهانمان شنیده ایم که تعمق در آنها می‌تواند دلیل خودکشی‌های پیاپی بعثیون را بیان نماید. شکی نیست که عراقیها طی پاتکهایی که داشته‌اند، هر بار تلفات و ضایعات و صدمات فراوانی را متتحمل شده اند و مسلمان تمامی پاتکهای خود را با در نظر داشتن مواضع نفوذ ناپذیر و قدرت زماندگی بسیار بالای نیروهای ما آغاز کرده‌اند، آنها در این اوآخر ضرب شسته‌های زیادی از نیروهای دلاور اسلام چشیده‌اند و بنابر این خوب می‌دانند و می‌دانسته‌اند که این پاتکها به نتیجه نخواهد رسید و جز شکست‌های مفضحانه دیگر، برای آنها چیزی در بر نخواهد داشت و این سؤال پیش می‌آید که پس این همه تلفات و خسارات را برای چه منظور متتحمل شده‌اند؟

اولین منظور صدام از این دیوانگی محض، بدون شک تبلیغات بین المللی است و بی مناسبت نیست که این روزها از همه جای دنیا فریاد صلح خواهی و آتش بس؛ برخاسته است و صدام با استفاده از بلندگوهای تبلیغاتی از بابان خود، دست به دامان جهان شده است و ضمن معرفی کردن خود به عنوان یک صلح طلب! اعلام داشته که آماده پذیرفتن آتش بس می‌باشد و به همین خاطر است که می‌بینیم تمامی آن مراکز به اصطلاح امنیت و صلح جهانی! که تاکنون در مقابل انواع و اقسام تجاوزات و جنایات صدام جlad قفل سکوت بر لب زده بودند و به قول قدیمی‌ها، «لامانی» گرفته بودند، حالا عین کودکانی تازه سال، زبان باز کرده اند و اظهار فضل می‌فرمایند که این جنگ خطرناک است و باید آن را متوقف کنید! آری صدام این ده روزه خون و آتش را که طی آن هزاران عراقی فریب خورده کشته و مجروح شده اند، برای چنین منظوری برپا داشته است غافل که ما دیگر فریب این حیله ها را نمی‌خوریم و خوب می‌دانیم این خیمه شب

بازیهای بین‌المللی و مراکز امنیت! و غیره به اشاره ابرقدرتها بریا هستند و تصمیم می‌گیرند و همانگونه که در آغاز تجاوزها و آدمکشی‌های سفاکانه صدام چشمهاخ خود را بسته بودند و همه چیز را نادیده گرفتند، بهتر است حالا هم چشمها را بینند و بگذارند ما هم احراق حق کنیم.

از دیگر هدفهای صدام در این چند روزه، متوجه کردن عمدۀ نیروهای خود در داخل خرمشهر و استحکام مواضع در این شهر تحت اشغال و همچنین ایجاد استحکامات و مواضع لازم در آن سوی مرزو کارون و حاشیه بصره است زیرا او خوب می‌داند ایرانیان برای ریشه کن کردن نیروهای متجاوز او برخاسته اند و دیر یا زود آنها را از خرمشهر هم بیرون خواهد ریخت و این سیل خروشان و مصمم همه چیز راه را سر راه خود خواهد کویید و اگر قرار باشد، بصره را نیز آزاد خواهد کرد.

به هر حال چنانکه شنیده می‌شود ظرف یکی دو روز آینده به امید خدا نیروهای رشید و توفنده ما مرحله سوم عملیات بیت المقدس را به قصد و هدف آزادسازی خرمشهر مظلوم ادامه خواهند داد و این در حالی است که عراق اکثریت قربی به اتفاق نیروهای خود را به داخل شهر کشیده، واحدهای را نیز در منطقه شلمچه متوجه کرده است.

در روزهایی که گذشت، ما دو سه روز نیز در منطقه «ایستگاه حسینیه» مستقر شدیم تا با تکمیل تجهیزات و تدارکات، خودرا برای ادامه عملیات مرحله سوم آماده کنیم. روز ۶۱/۲/۲۷ نیروهای ما با پورشی دلاورانه «پاسگاه کوشک» و مناطق اطراف آرا نیز آزاد کردند و از لوث صدامیان مزدور پاکسازی نمودند و بدین ترتیب اینک همه چیز برای حرکتی تاریخ ساز آماده است.

اول و دوم خرداد ۶۱

از فرمانده گردان می‌شنوم که ادامه مرحله سوم عملیات بیت المقدس امشب آغاز خواهد شد. پیش او آمده ام که اگر موافقت کند، به همراه چند تن دیگر از بچه‌ها که سخت مشتاق شرکت در عملیات هستند، داوطلبانه به خطوط مقدم برویم ولی فرمانده طبق معمول و با بیانی قانع کننده، ضمن بر شمردن وظیفه سنگینی که ما در حالت احتیاط و پشتیبانی بر عهده داریم و ذکر این مطلب که بحمد الله در خطوط مقدم به اندازه کافی نیرو داریم، مرا منصرف می‌کند و در نهایت راضی می‌شود که از لحظه شروع عملیات

با بچه های مخابرات باشم و بتوانم ضمن یاری آنها از آنچه در خطوط مقدم می گذرد.
آگاه شوم.

پیش بچه ها برمی گردم، همه حرفها در مورد عملیاتی که بزویدی آغاز خواهد شد دور می زند. بچه ها دوره ام می کنند. برایشان می گویم که عملیات امشب شروع خواهد شد. خوشحالی دوستان از شنیدن این خبر زایدالوصف است. دل توی دلم نیست. ندای غریبی در من فریاد می زند که طی این عملیات خرمشهر آزاد خواهد شد. دلم می خواهد این ندارام هم در میان بچه ها فریاد بزنم، ولی احساس دیگری که برایم غریبه است مرا از گفتن و فریاد زدن باز می دارد. چقدر دلم می خواهد جزء اولین افرادی باشم که پا به خاک آزاد شده خرمشهر می گذارند. دلم می خواهد خاک داغ و تفته خرمشهر را بوسه باران کنم و آزادیش را تبریک بگویم. همه اینها را به فرمانده گفته ام. کاش می شد و کاش اجازه می داد که می رفتم. چقدر هوای رفتن دارم.

ساعت ۲۱۴ روز اول خرداد ماه ۶۱، ندای الهام بخش و حرکت دهنده «با محمد بن عبدالله (ص)» آغاز عملیات را اعلام می نماید و به دنبال آن واحدهای مختلف طی برنامه های تنظیم شده حرکت و پیشروی را آغاز می کنند. ترکیب پیروزی بخش و موفقیت آمیز ارتش، سپاه و بسیج در تمامی واحدها حکایت از یکپارچگی و اتفاق و یک دلی نیروهایی دارد که می روند تا دشمن متجاوز را ضرب شستی تازه شان دهند و او را از مناطق تحت اشغال جنوب بیرون برانند. مقاومت شدید و در عین حال مذیوحانه صدامیان در آغاز عملیات خیلی زودتر از آنچه تصور می کنیم در هم شکسته می شود و در حالی که با چند نفر از بچه های مخابرات زیر لب دعایم کنیم و دلهای عمان می تابانه می تپد، می شنویم که ساعت ۲ بعد از نیمه شب اولین خاکریز عظیم و مستحکم دشمن که ارتفاعی بیش از سه متر داشته است را همزمانمان در نبردی دلاورانه تسخیر می کنند و فریب خودگان صدامی شکست خورده و نالان فرار را برقرار ترجیح می دهند.

سر بازان جان بر کف اسلام ساعت چهار و نیم صبح از جاده مهم و استراتژیک شلمچه - خرمشهر می گذرند و دشمن همچنان جنگ و گریزی مذیوحانه را ادامه می دهد و بالاخره نیروهای ظفرمند ما به ساحل شط العرب می رستند و بدین ترتیب حلقه محاصره خرمشهر می رود که کامل شود. در تمامی ساعات نبرد، خبرهایی که از روحیه ضعیف و از هم پاشیده نیروهای مزدور عراقی می رسد، ملحوظ ترین مساله است

و می شنوم که در بسیاری از موارد، دلاوران اسلام مواضع و استحکاماتی را متصرف می شوند که وصف گنرای آنها نشان می دهد اگر این مواضع در اختیار نیروهای با ایمان و روحیه قوی و با هدف مشخص می بود، هریک به نوبه خود می توانست چندین روز طرف مقابل را متوقف نماید.

ساعت سه بعد از ظهر روز دوم خرداد ۶۱، بالاخره حلقه محاصره خرمشهر تکمیل می شود و مزبوران بعضی جان به دربرده از بورش های بی امان کفر سنتیزان، به داخل شهر می گریزند تا با دیگر هم کیشان خود سرنوشتی محظوظ و خودساخته را آماده شوند.

ساعت چهار بعد از ظهر، خبر محاصره خرمشهر از رادیو در سراسر میهن اسلامی طنین می اندازد و فریاد تکمیر مواضع نیروهای پشتیبانی و احتیاط را دربر می گیرد.

در گیری در اطراف خرمشهر به شدت ادامه می یابد و به نظر می رسد شکست خورده گان بعضی با شدت بخشیدن به جنگ در اطراف شهر، می کوشند از آزاد سازی سریع خرمشهر توسط نیروهای کوبنده اسلام جلوگیری نمایند تا در فرصتی که با ادامه این مقاومت بی شعر برای آنها و نیروهای مستقر در شهر پیش می آید، بتوانند در صورت لزوم فرار نمایند.

دقایقی بعد مژده شیرین آزاد سازی و تصرف گمرک خرمشهر را می گیریم و دقایقی بعد «پل نو» که می توانست برای عقب شینی و گریز نیروهای شکست خورده عراقی مفری باشد، توسط رزمندگان سلحشور ما آزاد می شود و راه فرار دشمن از این مسیر به کلی بسته می شود.

شب را بهیجان و سور و حرارت بسیار به صبح می رسانیم و بچه ها با شور و حالی وصف ناشدنی دست به دعا بر می دارند و پیروزی نهائی همزمان نمان را از خدا می طلبند. با این که بیش از بیست و چهار ساعت است که از اشتباق و شور و حرارت پیروزی های پیاپی سربازان سلحشور و دلاوران بیدارم احساس خستگی نمی کنم و هنوز آرزو می کنم ایکاش می توانستم پا به پای پیروزی افريزان اسلام لحظه به لحظه پیشروی و نبرد راه راهی نمایم. کف سنگر دراز می کشم و چشم به آسمان می دوزم به مواضع ازاد شده فکر می کنم و می کوشم تصویر قبل از جنگ این مناطق را در نهن زنده کنم. گمرک خرمشهر، این گمرک در روزهای قبل از جنگ تحملی با سالن های

عظیم و مالامال از انواع کالاها به نوبه خود یکی از بزرگترین انبارهای خاور میانه به شمار می‌رفت. در خلال جنگ تحریملی شنیده‌ام که مزدوران و چپاولگران بعضی در همان اولین روزهای اشغال خرمشهر، کالاهای این گمرک را مغول وار غارت کرده‌اند و اموال آن را از اتومبیل‌های آخرین مدل تازه تخلیه شده گرفته‌اند و اقسام کالاهای لوکس و خواربار و... به «بصره» منتقل نموده‌اند و چهاره کریه دیگری از زشتکاری‌های خود را به نمایش گذاشته‌اند. راستی گمرک خرمشهر حالا در چه شرایطی است؟ خرمشهر در چه شرایطی آزاد خواهد شد؟ به یاد پادگان حمید و هویزه می‌افتم و حقایقی تلخ و دردنگ که از ویرانی این مناطق شنیده‌ایم. وای اگر قرار باشد خرمشهر هم با چنین سرنوشتی همراه باشد. خواب مرانی رباید.

سوم خردادماه ۶۱

طلایه داران پیروز اسلام از پل نو می‌گذرند و در اطراف اروندرود با درهم کوبیدن آخرین مقاومت‌های نیروهای بازمانده عراقی، منطقه را متصرف می‌شوند.

صدامیان در اینجا نیز یکی از چهاره‌های زشت و مزورانه خود را به نمایش می‌گذارند و می‌شویم که در هین عقب نشینی به داخل شهر، مهمات و ادویه‌ی را که قادر به بردن آنها نیستند، با جنونی ناشی از ضربه‌های پیابی و شکست‌های مدام، به آتش کشیده‌اند.

در طول روز، درگیری باشد و ضعفی متغیر در اطراف خرمشهر ادامه دارد و در این میان گروه گروه از فریب خورده‌گانی که طی آزمایشی دشوار، گویا بر سر عقل آمده‌اند، خود را به نیروهای ما تسليم می‌کنند.

موضع اطراف خرمشهر را دشمن توسط توپخانه دوربرد زیر آتش دارد ولی آنچه مستمر و با صدای رسانی رسانی از فریاد توپخانه دشمن، حتی در دنیا می‌بیچد، خبرهای غرورآفرین و ستایش برانگیز پیروزیهای پیابی رزمندگان دلاورمان در ادامه مرحله سوم عملیات بیت المقدس است.

شب از راه رسیده است در حالی که دلهای همه ما در خرمشهر می‌تپد و در اندیشه رشادت و پایمردی نیروهای پیکارگری هستیم که آزادسازی خرمشهر را کمر همت بسته‌اند و اینک در اطراف این شهر حمامه آفرین، نبردی پیگیر و بی امان را برای درهم نوردیدن آخرین موضع صدامیان ادامه می‌دهند و شکست خورده‌گان

مستاصل عراقی نیز مذیحانه و بزرگوار موضع اطراف شهر و پل نو و جاده خرمشهر - شلمچه را زیر آتش دارند و همه چیز شان می نهد که این آخرین تلاش های بیهوده مت加وزانی است که عمرشان در این خطه به سر رسیده است و باید بینبرند که رفتی و نابود شدنی هستند.

هوای رفتن دارم. هوای بال گشودن بر فراز خرمشهر و دیدار با سطخ روشنانی که سالهاست می شناسم و او هم مرا به یاددارد. چشمهايم را می بندم. کيسه خواب و همه سنگر و همه دشت برایم کوچک شده است، احساس دلتگی می کنم. به شهیدانی می اندیشم که تا امروز و تا این لحظه در جریان جنگ تحملی، در مناطق جنگ زده و درگیر و حتی شهرهای دور از خطوط مقدم، در ادامه وحشیگریهای مت加وزین عراقی به شهادت رسیدند. به کودکان و پیر زنان و پیر مردانی می اندیشم که بی خبر از همه جا و در آرامش بی دغدغه خواب و در منازل منسکونی خود، زیر باران موشك و راکت و بمب های باریده از سفاکیهای صدام، شرف شهادت یافتند.

به شهیدانی می اندیشم که در هوای آزادسازی خرمشهر، از همان دقایقی که اشغالگران بعضی سلطه اهیمنی خود را بر این شهر آغاز کردند، با نثار جان و ایثار وجود خویش بذری را کاشتند که تدریجاً نهالی نویا شدو با خون دیگر شهیدان این مرز و بوم قد کشید و اینک می رود تا به بار بنشینند و میوه شیرین پیروزی را تقدیم مردم مقاوم و پیکار جو و مسلمان خرمشهر نمایند.

به جوانان دلاوری می اندیشم که در کوچه پس کوچه های خرمشهر، زیر بارش بی امان سرب مذاب، سرود مقاومت و ایستادگی و ایثار سردادند و تا آخرین توان در مقابل تجاوز و یورش مغلول وار کافران بعضی جنگیدند که هم قسم شده بودند تازنده اند امکان اشغال شهر را به این مزدوران ندهند و اینک همه چیز برای جامه عمل پوشاندن به خواست و نیت این شهیدان جاودانه آماده است و ادامه دهنگان راه آنان می روند تا با نثار خون های بیشتر دین خود را ادا نمایند و شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند. قدر طعم پیروزی شیرین است.

در خیال به امواج لرزان سطح خیره مانده ام و شط چون نواری از تصویر و تور روزهای مقاومت و ایستادگی و حماسه آفرینی خرمشهر، از مسیر نگاهم آرام آرام می گنرد و به دنبال هر چند تصویر، لحظه لحظه عملیات آزادسازی این شهر عزیز، شهر خون و ایثار و مقاومت، درخشانتر از هر تصویر دیگری خودنمایی می کند و چهره

نورانی و بهتر بگویم، خطوط نوری که هر یک بیانگر شهیدی شاهد بر این روزهاست، تصویرها را قابل رویت می کند.

چهارم خرداد ماه ۶۱

آسیمه سرتر از آنم که از این خواست قلمی بگذرم. تمام شب را در رویای تصرف و آزادسازی خرمشهر عزیز گذرانده ام و خود را چون ذره ای ناچیز از دریای نوری که آرام آرام خرمشهر را می پوشاند دیده ام و هیهات که هنوز در سنگر احتیاط و در صفت نیروهای پشتیبانی از همزمان درگیر در اطراف خرمشهر مانده ام، باید کاری کرد. بالاخره فرمانده که بی تابی و شور و اشتیاق من و چند نفر دیگر از بچه ها را برای دیدار از خطوط مقدم بیشتر از آنم می بینند که باز هم با حرف های مستدل خود در قانع کردن ما بکوشد، موافقت خود را برای حرکت من و چهار نفر از بچه ها به خطوط مقدم اعلام می دارد و لحظه ای بعد آنچنان که گونی بزرگترین هدایای دنیا را ارزانیمان داشته اند، چون پرندگانی سبکبال راهی خطوط مقدم می شویم. یادداشتی مبنی بر اجازه عبور می تواند در موقع ضروری یاریمان کند و فرمانده این را هم فراموش نکرده است. به ایستگاه تخلیه اسرا می رسیم و می بینیم گروه گروه سربازان فریب خورده عراقی را که اینک در آغاز زندگی تازه ای، جبهه را پشت سر می گذارند و آثار رضایت و اطمینان خاطر را در همین دقایق اولیه اسارت می توان از چهره های آفتاب سوخته آنها دریافت و اینجا و آنجا روحانیون جوانی را می بینیم که با بیانی شیوا و گرم و مهریان می کوشند آثار تبلیغات مخرب صدام در خصوص انقلاب اسلامی را ضمن بر شمردن واقعیت های انقلاب از نهن اسرا و یا بهتر بگویم نجات یافتنگان عراقی پاک نمایند. البته رفتار انسانی سربازان فاتح اسلام با اسرا، به نوبه خود یکی از روش ترین دلایل بارز برکنبد تبلیغات آنچنانی امپریالیزم و وابستگان سرسپرده ای چون صدام است ولی این سخنرانیها، تاثیر دیگری دارد. به سنگرهانی که یکی پس از دیگری در نبردی جانانه توسط سلحشوران ما آزاد شده اند می رسیم و در می باییم که براستی هر یک از این سنگرهای بتونی و بسیار محکم و نفوذ ناپذیر، چقدر می توانسته است برای نیروهای رزمnde ما مخاطره آمیز و توقف دهنده باشد و خوشا که سربازان به زور در جبهه ظاهر شده صدامی را، آن ایمان روحیه لازم برای نبرد نیوهد است.

در اطراف سنگرهای اجساد سربازان عراقی در دسته‌های چند نفری پراکنده‌اند و جابجای زمینهای اطراف نیز تعداد دیگری از این اجساد دیده می‌شود. احساس ترحم فقط چند لحظه در نهم جرقه می‌زند و با یادآوری جنایات از حد فزون متجاوزین عراقی در روزهای آغاز تجاوز در این مناطق و در ادامه آن، این احساس محظی شود و تنها زودبازاری و مغراهای خام این کشته‌های پراکنده در دشت رنجم می‌دهد که چگونه فریب و عده‌های مزورانه و ریاکارانه صدام را خوردند و این چنین خود را و زندگی خانواده خود را به تباہی کشانیدند. و براسی حق است که صدام چون یک جنایتکار شفی و سفاک به خاطر این همه جنایت و نامردمی محاکمه شود.

ساعت ۹/۳۰ صبح به جاده آزاد شده خرمشهر - شلمچه می‌رسیم، در طول راه همه جا رژمندان غیر مأ، چون کوهی استوار به حفظ و حراست مواضع آزاد شده مشغولند و در اینجا، نیروهای بیشتری را در مواضع پدافندی این جاده مهم و استراتژیک که حتی تا دو سه روز قبل متجاوزین عراقی برای باز پس گرفتن آن خود را به آب و آتش زندن، می‌بینیم. جاده و مناطق اطراف آن توسط تپیخانه‌های دوربرد بعثیون زیر آتش پراکنده قرار دارد و این هم تلاش مذبوحانه دیگری است برای گرفتن امکان عبور نیروهای ما از این جاده و خنده دار است که مزدوران بعضی هنوز هم در نیاپته اند و یا نمی‌خواهند دریابند که برای نیروهای جان برکف اسلام این گونه موانع نمی‌توانند مسئله‌ای باشد و اینان ابراهیم وار از آتش خواهند گذشت.

از اینجا، یعنی از کنار جاده شلمچه - خرمشهر شهرک «ولیصر عج» را به خوبی می‌بینیم که بیش از ساعتی از آزاد سازی آن نمی‌گذرد و در فاصله‌ای دورتر ساختمان پتروشیمی بصره دیده می‌شود. دیدن هر یک از این مناظر، موج خاطرات را در نهن زنده می‌کند و چون به یاد هویه ویران می‌افتم، بی اختیار در این آرزو غرق می‌شوم که کاش متجاوزان عراقی، اکنون که زیر فشار و ضربات کوبنده نیروهای ما به فرار و قبول شکست تن در داده اند، ویرانی دیگر مناطق تحت اشغال خود را فراموش نمایند.

راه را ادامه می‌دهیم، بین راه دسته اسرای عراقی که دقایقی پیش به اسارت نیروهای سلحشور ما در آمده اند، دیده می‌شوند که همگی با چهره‌هایی باز در حالی که شعارهای برعلیه صدام و حزب بعث سرداده اند و هر سیون چند صد نفری به وسیله‌ده تا بیست برادر رژمنده همراهی می‌شود، از حاشیه جاده می‌روند تا به پشت

جبهه انتقال داده شوند. با دیدن این اسرا که تا ساعتی قبل اسلحه به دست و در سنگرهای مستحکم، کمر به قتل نیروهای ما بسته بودند و اینک در حالت اسارت ظاهری، می‌روند تا حقایق را از نزدیک لمس نمایند، اشک شوق در چشم انعام جمع می‌شود. برای آنها دست تکان می‌دهیم و در دل بیداری سریع‌شان را آرزو می‌کیم. به «پل نو» می‌رسیم که در روزهای آغاز اشغال خرم‌شهر، شاهد والترین و می‌نظیر ترین صحنه‌های ایثار و از خود گذشتگی رزم‌دگان اسلام و نیروهای مردمی شهر بود و می‌دید که چگونه فرزندان اسلام با سلاحی اندک، ولی با نیروی خدابی و ایمانی چون کوه، سیل متجاوزین بعضی را مهار کردند. اینک پل نو آزاد شده است و با تصرف این پل، در حقیقت یکی از راههای فرار بعثیون بسته شد. در قسمتی از شط، یک کشته از کار افتاده دیده می‌شود که نیمی از آن در آب فرو رفته است. از پل نو نیز عبور می‌کنیم و همه جا به سیل خروشان و پیروز لشکریان اسلام برمی‌خوریم و حالات می‌یابیم که به حق وجود ما در کنار این دریای مصمم و توفند، به قول فرمانده، چندان موثر نبوده است و اگر ما نبوده‌ایم، همزمان ما دلاورانه نبرد را در این مناطق به انجامی غرورآفرین و تاریخی رسانیده‌اند.

قریب یک کیلومتر از پل دور شده‌ایم و به قسمت غربی خرم‌شهر رسیده‌ایم. از اینجا دیگر به وضوح می‌توان صدای شلیک‌های گاه مداوم و گاه مقطع را از داخل شهر سنید. همه چیز از نبردی شدید و حساس حکایت دارد. منطقه توسط واحدهای از نیروهای خودی تحت کنترل کامل است و از اینجاست که صفت طویل اسرا را می‌بینیم که انتهای آن در شهر است و تخمین تعداد آنها، کاری بس دشوار. نشاط پیروزی و موفقیت همراه با شکر و سپاس به درگاه خداوند در قلبمان خانه می‌کند و در می‌یابیم که صدام در خرم‌شهر تمام شده است و این سیل سرافکنده و مایوس و شرسار که روزگاری برای خود کبکه و بدبه‌ای داشتند، بزرگترین و ملuous‌ترین دلیل نقطه پایان برای صدام در این منطقه است. از یکی از برادران پاسدار که بر عبور پنداموز صدامیان تسلیم شده نظرات دارد، تعداد آنها را می‌پرسیم و او با لبخند جواب می‌دهد که: «تا این ساعت به یاری خدا بالای هشت هزار نفر از این مدخل گذشته‌اند و بقیه اش را با تخمین تعداد افراد این صفت طویل که انتهایش در شهر است می‌توانید حساب کنید.»

تسلیم این همه سرباز و درجه‌دار و افسر عراقی، نشان دهنده اوج شکست و ضعف نیروهای مزدور دشمن است که با آن همه ادوات و تسلیحات حتی، یک روزه م

توانسته‌اند در داخل شهر و موضع محکمی که برای خود تدارک دیده‌اند، در مقابل رزمندگان پیروز و دلاور ما مقاومت نمایند و حال آنکه در روزهای آغاز جنگ تحملی، دلاوران اسلام با کترین سلاح و امکانات، قریب چهل روز با تکیه بر ایمان قوی، در مقابل مت加وزان عراقی استادگی کردند.

در مدخل شهر واحدهای مختلفی از ارتش و سپاه و بسیج به حالت آماده باش کامل به سر می‌برند تا به محض دریافت دستور به سایر نیروهای خودی در شهر پیوندند و چندنفر از برادران برآمر خروج اسرا از شهر نظارت دارند و همگی با فرقه انسانی و برخوردی اسلامی با از راه رسیدن هر دسته از اسیران، بانگ تکیه بر می‌دارند و با صلوات و چهره‌های باز و بشاش از آنان استقبال می‌کنند. صحنه تکان دهنده ایست و انسان را سخت تحت تاثیر قرار می‌دهد. آرزوی می‌کنم ایکاش عکاسان و خبرنگاران خارجی حضور داشتند و رفتار فاتح را با غلوب، آن هم مغلوبی که هزاران نفر بیگناه و غیر نظامی را در طول جنگ تحملی به خاک و خون کشیده است، می‌دیدند و به واقعیت تبلیغات دروغین و ساختگی امپریالیزم خبری بی می‌بردند.

اسرای عراقی که مسلمان در اثر تبلیغات احمقانه صدام انتظار چنین برخوردهای را نداشتند، سخت به هیجان آمده‌اند و با کلماتی که دلالت بر شادی و مسرت آنان دارد، استقبال گرم برادران مسلمان خود را پاسخ می‌دهند و هر آنکه نیز با فریادهای «مرگ بر صدام» و «مرگ بر امریکا»، اوچ نفرت خود را از شرکت در جنگ اعلام می‌دارند.

نبرد در داخل شهر همچنان ادامه دارد و گروههایی از نیروهای بازمانده عراقی که هنوز بر سر عقل نیامده‌اند، دفاعی مذبوحانه را ادامه می‌دهند و از داخل شهر خبر می‌رسد که گروههایی نیز از فرب خورده‌اند، به آب زده اند شاید بتوانند شناکان خود را به بصره برسانند.

حوالی ساعت دوازده، فرمان حرکت نیروهای مستقر در مدخل شهر صادر می‌شود و اینان با نظم و آرایشی غرور آفرین به راه می‌افتد که با یاری دیگر رزمندگان آخرين مقاومت‌های دشمن را در خرمشهر در هم کوبند. صرف بی‌انتهای اسیران همچنان از خرمشهر چون رودی از انسان به سوی ما در حرکت است و شهر می‌رود که به آغوش میهن اسلامی بازگردد و از لوت پلید صدامیان متجاوز برای همیشه پاکسازی شود.

خرمشهر، خرمشهر آزاد

ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر در گیری در قسمت غربی خرمشهر شدت می‌گیرد و پس از
قریب یک ساعت که رگبار گلوله‌ها رو به خاموشی می‌رود، پیکهای بزرگترین مژده
ممکن از راه می‌رسند و فریاد برمی‌آورند که: «خرمشهر آزاد شد.»

بیان حالتی که در این لحظه و با شنیدن این مژده بزرگ همه ما را در خود غرق
می‌کند، غیرممکن است. خود من تا دقایقی نه صدائی می‌شنیدم و نه می‌دانستم به چکار
مشغولم. فقط می‌دیدم که بچه‌ها در جنوب و جوشی وصف ناشدنی کلاماتی را فریاد می‌زنند
و در حالی که اشک شوق و شادمانی در چشمانتشان حلقه زده است، یکدیگر را در
آغوش می‌فشارند و من نیز بی اختیار با هر کس که در اطرافم بود همین کار را می‌کردم و
چند لحظه بعد که حرفها و حرکات مفهوم پیدا کرد، طینن الله اکبر و صلوات بچه‌ها بود که
همه جا می‌پیچید و جالب که اسرای عراقی در حال عبور نیز هم‌صدا با ما در شادی آزاد
شدن خرمشهر شرکت می‌کردند.

پیکهای از راه رسیده، از آخرین مقاومتهای ابلهانه دشمن شکست خورده و
مض محل می‌گویند که چگونه در آخرین دقایق تعدادی از آنها با لباس و بی لباس خود را
به آب انداخته اند تا شناکنان به بصره بروند. آنها مژده می‌دهند که تمامی شهر هم اکنون
در تصرف نیروهای ظفرمند اسلام است و مزدورانی که خود را به نیروهای ما تسليم
نکرده اند، یا به هلاکت رسیده اند و یا جریان آب آنها را با خود برده است و تعداد کمی
از آنان امکان دارد توانسته باشند شناکنان به بصره برسند. این است عاقبت دشمن
متجارزی که به اشاره ابرقدرتان پلید و فریبکار و سلطه جو، تجاوز به حریم مقدس ایران
انقلابی را در حساسترین روزهای انقلاب آغاز کرد و هر جا که رسید چون قوم مغلول
همه چیز و همه کس را به نابودی کشانید و اینک پس از قریب ۵۸۰ روز یعنی
نزدیک بیست ماه اشغال خرمشهر عزیز، ضرب شستی جانانه از نیروهای اسلام
می‌چشند و باورشان می‌شود که از اول هم چیزی نبوده اند و هرگز توان مقابله با نیروهای
با ایمان و پرقدرت ایران اسلامی را نخواهند داشت.

و اینک خرمشهر پس از ۵۸۰ روز چشیدن طعم تلخ تجاوز و تقبل حضور
گامهای بیگانه براسفالت خیابانها و سنگ فرش کوچه‌هایش، می‌رود تا بار دیگر طعم
شمن آزادی و آزادگی را بچشد.

رود انسانی اسرائی که از خرم‌شهر به خارج شهر منتقل می‌شوند، همچنان در جریان است که من و دوستان راه بازگشت را پیش می‌گیریم و مثل موقع آمدن، آنچنان که گونی دربرواز هستیم، می‌رویم تا مژده آزادسازی خرم‌شهر را به یارانمان برسانیم هرچند که می‌دانیم آنها قبل از رسیدن ما این مژده جانبیخس را خواهند شنید.

گوینده رادیو ساعت ۴/۳۵ بعدازظهر، با صدایی که از هیجان و شادی می‌لرزد، آزادسازی خرم‌شهر توسط نیروهای پرتوان اسلام را به اطلاع ملت قهرمان و مسلمان ایران می‌رساند و ما در طول راه بازگشت، همه جا شاهد مراسم شکرگزاری و جشن و فریادهای شادمانی مردمی هستیم که در تمام طول جنگ تحملی تا امروز از دور و نزدیک همراهان بوده‌اند و آزادی خرم‌شهر را دقیقه به دقیقه دنبال کرده‌اند. ماشینهای حامل اسرا روی جاده خرم‌شهر - اهواز با چراگاهی روشن و بوق زنان در حرکتند و اسرا نیز در ماشینهای روباز، پاکوبان و دست افسان در حالی که به عربی علیه صدام و آمریکا شعار می‌دهند، شادی خود را از پیروزی کفرستیزان اسلام، اعلام می‌دارند. در اکثر نقاط بین راه، گروههای چندنفری از مردم جمع شده‌اند و به عابرین جاده که اکثرا رزم‌دگان و اسرای عراقی هستند، شربت و شیرینی تعارف می‌کنند.

به مواضع خودمان می‌رسیم، موج شادمانی و خوشحالی بچه‌ها همه جا را فرا گرفته است. بچه‌ها مراسم دعا و نیایش و پخش شربت و شیرینی را تدارک دیده‌اند. بیان احساس شادمانه و غرورآفرینی که در تک تک چهره‌های دوستان موج می‌زند، کاری دشوار است.

ساعت ۹ شب هم‌صدا با رادیو، طینی الله اکبر رزم‌دگان دشت را به لرزه درمی‌آورد. فریادی که در اکثر عملیات، نخستین گام‌های پیروزی ما بوده است و اینک نیز به شکرانه این فتح بزرگ، بزرگی و توانانی و قدرت لایزال حضرت احادیث رادر فریادی شکوهمند، شهادت می‌دهیم.

دقایقی بعد، شلیک‌های هوانی به نشانه فتح و پیروزی و اوج شادی بچه‌ها آغاز می‌شود. خطوط زرین مسیر گله‌ها در آسمان شفاف شب‌نگاهی چنان است که گونی محمل شب را با رنگ طلایی هاشور زده‌اند. تعداد تیرهای که بدون وقفه شلیک می‌شود، به حدی است که بدون اغراق اگر پشه‌ای هم در آسمان پر بزند، هدف قرار می‌گیرد. بچه‌ها از فرط خوشحالی و نشاط سر از پا نمی‌شناستند و هر کس می‌خواهد هیجان و مسرت خود را از این پیروزی درخشان به نوعی و به نحوی بیان نماید.

شی فراموش نشدنی و ماندنی در تاریخ را می گذرانیم. آخر امشب خرمشهر پس از قریب بیست ماه اسارت و تحمل ضرب چکمه های دزخیمان، پذیرای فرزندان غیور ایران اسلامی است که برای آزادسازیش جان برکف پیکاری سخت را به پایان رسانیده اند و اینک خرمشهر طعم شیرین آزادی را با تمام وجود احساس می کند و به همین خاطر امشب خواب را به چشمان ما راهی نیست.

پنجم و ششم خداداده ۶۱

دیروز همراه تعدادی از بچه ها به خرمشهر رفتیم. تخلیه اسرال شهر و حرکت ماشین های حامل آنان در طول راه ادامه داشت و صفت طویل تانکها و نفربرها و خودروهای به غنیمت گرفته شده از نیروهای درهم پاشیده خصم، همه جاده را پوشانده بود.

ساعت ۹ صبح به گمرک خرمشهر رسیدیم. در قسمتی از محوطه گمرک کوهی از سیم و کابل برق به چشم می خورد که بعثیون شکست خورده به آتش کشیده بودند. حلوپ پانصدتر بالاتر تعداد کثیری کامیون وايت و دیگر انواع کامیون و تریلی دیده می شد که آنها نیز در جنون صدامیان سوخته و به انهدام کشیده شده بودند. دیوار طویل قسمتی از گمرک را ویران کرده بودند و همه چیز در آنجا حکایت از هجوم و وحشیگری قومی دیوانه داشت که گونی برای ویرانی و انهدام اساس تمدن و بشریت راه افتاده بوده اند.

ساعت ۹/۳۵ صبح وارد شهر شدیم، درحالی که اکثر زمین های هموار مدخل شهر در دو سوی جاده را می دیدیم که مزبوران عراقی از بیم و هراس پیاده شدن چتر بازان دلاور ما آنها را چوبکاری و اتومبیل کاری! کرده بودند. بدین معنی که در هر دو سه متر، تیرکهای قطور چوبی و آهنی را در زمین فرو کرده بودند و یا اتومبیل های از کار افتاده را بطور عمودی در زمین کاشته بودند.

بالاخره وارد شهر شدیم. آنچه در مقابل چشمان حیرت زده ما بجای خیابان های زیبا و ساختمان های با ارزش و منظم و میدانگاه های مصفا صفت کشیده بود، در حقیقت ویرانه ائی بیش نبود. متجاوزان ملعون بعنی در آخرین لحظات فرار از شهر، بسیاری از ساختمندان و بنانهای ارزشمند شهر را با خاک یکسان کرده بودند و اینک ما در شهری راه می رفتیم که پنداشتی از یک بمباران اتمی بجای مانده است!

در وسط شهر نیز وضع از این بهتر نبود. دیوانگان متجاوز آنچنان که گوئی با ساختمان‌ها و بنایهای زیبای شهر دشمنی داشته‌اند، چندین خیابان مرکزی شهر را به تلهای از خاک بدل کرده بودند. به ساحل رسیدیم. در اینجا نیز آنچه می‌دیدیم، برایمان باورکردنی نبود. یاد آن ساختمان‌های سفید و آجری زیبا در نهم زنده شد که در کنار شط صف کشیده بودند و حالا دیگر اثری از آنها بجای نمانده بود و متجاوزان عراقی همه را با دینامیت منفجر و ویران کرده بودند. در کنار شط تعدادی البسه و کلاه‌خود و اسلحه در گوش و کنار پراکنده بود که فرار هراسان شکست خوردگان عراقی را بیان می‌داشت و در کناره‌های آب نیز چند جسد شناور در آب با امواج شط بالا و پائین می‌رفت. دریغ که در تمام شهر و در اکثر کوچه‌ها و خیابان‌ها کمتر خانه‌ای و یا ساختمانی را بریا دیدیم و همه چیز از جنون و خبانث ذاتی مزدورانی خبر می‌داد که در شقاوت و سنگدلی و بی‌رحمی روی مغلول را سفید کرده‌اند.

به طرف مسجد جامع به راه افتادیم. آنجا نخست وزیر همراه عده‌ای دیگر از مقامات، برای دیدن خرمشهر آمدند. چلوی مسجد عده زیادی از پرسنل ارش و سپاه در حال سینه زدن بودند و نخست وزیر وارد مسجد جامع شد. فیلمبرداران در حال فیلمبرداری بودند. وارد یک خانه شدم. کلیه اثنایه خانه را شکسته بودند. عکس صاحب خانه در بالای دیوار خانه نصب بود و عکس خانوادگی آنها که در مشهد گرفته بودند در کناری به چشم می‌خورد. کلیه اثنایه خانه را که به درد می‌خورد برد بودند و آنها را که نتوانسته بودند ببرند، شکسته با آتش زده بودند. به خیابان آمدم. دیدن این صحنه‌های فجیع و تکان‌دهنده، سخت ناراحتم کرده بود. دیگران هم حالی از من بهتر نداشتند. در دل آرزو می‌کردم کاش هرچه زودتر خبرنگاران خارجی را برای بازدید از این‌همه وحشیگری و بیداد و شقاوت دعوت نمایند شاید بتوانند گوش‌ای از اوج جنایات صدام مدعی صلح را به دنیا نشان دهند.

در همه جای شهر، پیروز مردان اسلام گروه گروه جمع شده بودند و ضمن تقسیم شیرینی و شربت، با فریادهای شادمانه، پیروزی بزرگمان را جشن گرفته بودند. از آنجا به طرف پل ارتباطی خرمشهر - آبادان به راه افتادیم. این پل تنها راه ارتباطی آبادان و خرمشهر بود واینک می‌دیدیم که ویران‌سازان بعضی، قسمتی از این پل عظیم را نیز منهدم کرده‌اند. راستی این‌همه ویرانی و تخریب و وحشیگری جز انکه ضعف و زبونی و سفاکی متجاوزان شکست خورده عراقی را شان دهد، بیان کننده چه چیز

دیگری می‌تواند باشد؟

دوباره در شهر راه افتادیم. در اکثر کوچه‌ها و خیابان‌ها از وسائل منعدم شده زندگی انسان‌هایی که در اثر یورش وحشیانه صدامیان خانه و کاشانه خود را ترک کرده‌اند، دیده می‌شد. یخچال، کپسول گاز، اجاق گاز، کمد و... در همه جای شهر به چشم می‌خورد، و نیز اتومبیل‌هایی را که صدامیان قادر به بردن آنها نبوده‌اند، به آتش کشیده بودند.

هنگام غروب درحالی که دو احساس متضاد شامانی و خشم و افسردگی در وجودمان خانه کرده است، شهر را ترک می‌کنیم. شامانی به باطری آزادی خرمشهر و گندزدایی آن از لوث وجود صدامیان پلید و خشم و افسردگی به لحاظ این همه وحشیگری و جنون صدامیان.

امروز آمار تلفات و خسارات دشمن تا آخرین ساعت نوشتن این یادداشت‌ها اعلام می‌شود و همه چیز از اضمحلال کامل بعثیون در نبرد خرمشهر حکایت دارد.

تعداد کشته‌ها و زخمی‌های دشمن قریب هفده هزار نفر اعلام می‌شود و بیش از همین تعداد یعنی حدود نوزده هزار نفر افسر و درجه‌دار و سرباز عراقی خود را به نیروهای پیروز اسلام تسليم کرده‌اند. سقوط ۲۹ فروردین هواپیما، چهار فروند هلیکوپتر، انهدام حدود ۷۵۰ نفری و تانک از دیگر خسارات واردۀ پر مزدوران عراقی اعلام می‌شود و این آمار به جز غنائمی است که در طول عملیات بدست آمده است.

بدین ترتیب عملیات ظفرمندانه و تاریخساز بیت المقدس با پیروزی درخشان نیروهای غیور و شجاع اسلام به پایان می‌رسد.



و به این ترتیب خاطرات شهید عبدالرضا سوری سربازی که از نخستین روز آغاز جنگ تحملی با اراده‌ای محکم و استوار نبرد علیه متزاوزین بعثی را پا به پای دیگر رزم‌نگان ادامه داد، پایان می‌گیرد.

شهید پس از حضور در آزادسازی خرمشهر که از آن به عنوان یکی از بزرگترین آرزوهای خود نام برده بود، یکی دو روز به مرخصی می‌رود و بعد به جبهه بازی گردد و این بار به همراه دیگر افراد تیپ، به حفاظت و پدافند شلمچه که آن را «دروازه پصره» نامیده بود، مأمور می‌شوند و به هنگام غروب روز پانزدهم خردادماه ۶۱،

پس از ۶۷۵ روز حضور مستمر و کارساز و نبرد خشمگینانه و بی‌گیر علیه مزدوران بعضی، در منطقه شلمچه مورد اصابت ترکش خمپاره قرار می‌گیرد و دوستانش پیکر مجرروح او را به بیمارستان منتقل می‌کنند. ترکش خمپاره سینه و سر او را به شدت مجرروح کرده بود. شهید دو سه ساعت بعد درحالی که نام خدا و نام تنها فرزندش علیرضا را (که آن روزها فقط دوماه از سنتش گذشته بود) بر لب داشت فیض شهادت می‌یابد و به لقاء الله می‌یوندد. او به شهادت می‌رسد درحالی که با نوشتن مشاهدات روزانه خود در جبهه‌های جنوب یکی از مستندترین خاطرات جنگ در این خطه را به یادگار می‌گذارد. یادش گرامی و راهش پر رهو باد.

«پیان»